سلول صلواتیه
برسوی هیکل محمدیه

شرحی لطیف بر ذکر شریف صلوات
در هیجده منزل

مؤلف: امیر مولایی بیدگلی

به اهتمام برادران:
یوسفی، اشراقی، ضیائی پور، بهادری

مولایی بیدگلی، امیر، ۱۳۵۹ -
سلوک صلواتیه به سوی هیکل محمدیه: شرحی لطیف بر ذکر شریف صلوات در هیجده منزل / مؤلف امیر مولایی بیدگلی؛ به اهتمام یوسفی... [و دیگران]. --تهران: حرّ: سبحان، ۱۳۸۴.
۳۲۰ ص.

ISBN: 964 - 6885 - 28 - 4

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. صلوات. الف. یوسفی، محمود. ب. عنوان.
۹ س ۸۷۵م / BP ۲۶۶ ۲۹۷/۷۷

کتابخانهٔ ملی ایران ۸۴-۸۶۷۵م

سلوک صلواتیه به سوی هیکل محمّدیه
شرحی لطیف بر ذکر شریف صلوات در هیجده منزل
امیر مولایی بیدگلی
به اهتمام برادران: یوسفی، ضیائی‌پور، بهادری
ناشر: انتشارات حرّ
تعداد: ۳۳۰۰ جلد
چاپ اول - ۱۳۸۳
چاپ وصحافی: نگین قم
شابک: ۴-۲۸-۶۸۸۵-۹۶۴ ISBN: 964 - 6885 - 28 - 4

امتیازات چاپ محفوظ ومخصوص ناشر است

قیمت: ۳۲۰۰ تومان

مرکز پخش: نشر سبحان ۷۵۳۹۲۴۶ - ۰۲۱
میدان امام حسین(ع)، خیابان خواجه نصیر، بعد از تقاطع شهید مدنی کوچهٔ شهید داستانپور، پلاک ۳۳/۲ - فاکس: ۷۶۳۹۳۱۹

فهرست مطالب

سخن مؤلف ۱۱
مقدمه ۱۳
شرح سلوک صلواتیه الی‌الهیکل المحمدیه ۱۵
شرح نظری حقیقت ذکر صلوات ۱۶
سلوک صادیه ۱۸
روایتی در مورد حقیقت صاد ۱۸

منزل اوّل: رحمت واسعهٔ الهی، اولین اثر صاد صلوات
۲۱ ـ ۲۸

خطاب سیزدهم در خلوت قرب الهی بر رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم ۲۳
اثرات صلوات بر محمد و آل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم ۲۵

منزل دوم: محرمیّت
۲۹ ـ ۴۰

قضیهٔ لطیفی در باب محرمیت سلمان ۳۴
توضیح مختصری در باب این روایت شریف ۳۷

منزل سوم: حقیقت مغفرت و غفران الهی
۴۱ ـ ۴۸

دو نکتهٔ مهم ۴۷

منزل چهارم: قابلیت
۴۹ ـ ۶۸

این قابلیت چگونه به‌وجود می‌آید؟ ۵۱
باب محبت الهی ۵۲
شرح مختصری در باب حروف شریفهٔ محبت ۵۳
بای محبت، اشاره به بون (یعنی دوری) ۵۹
اینکه چرا رنگ گل سنبل، رنگ سفید است ۶۲

منزل پنجم: رفعت
۶۹ ـ ۸۲

رفعت شیعیان ۷۲
شمه‌ای از بزرگی و رفعتِ شیعیان سلوک صلواتیه ۷۲
توضیح مختصر در باب این روایت لطیف ۷۴

منزل ششم: عزّت الهی
۸۳ ـ ۱۱۸

روایاتی در باب عزّت شیعه ۸۶
چگونگی رسیدن به‌راه‌های عزت الهی ۹۴
توضیح قسمت سوم، مبحث عبادت ۱۰۶
توضیح قسمت چهارم، بحث توسل ۱۰۷
توسل جمادات، از جمله سنگ‌ها ۱۰۸
توسل حیوانات ۱۰۸
توسل جن ۱۱۰
توسل ملائک ۱۱۵
توضیح مختصری در باب چگونگی توسل انسان ۱۱۶
۱. توسل لفظی ۱۱۶
۲. توسل قلبی ۱۱۶
۳. توسل عقلی ۱۱۷
توکل ۱۱۷

منزل هفتم: اُنسیّت
۱۱۹ ـ ۱۳۰

۱. انس ۱۲۱
۲. نسیان ۱۲۱
راه حِکَم الهی ۱۲۹

منزل هشتم: سنخیّت
۱۳۱ ـ ۱۸۰

۱. سنخیت اعداد ۱۳۵
۲. سنخیت حروف ۱۳۸
۱. «الف» ۱۳۹
۲. «ب» ۱۳۹
۳. «میم» ۱٤۰
۳. سنخیت جمادات ۱٤۱
٤. سنخیت حیوانات ۱٤۱
٥. سنخیت نباتات ۱٤۳
٦. سنخیت شیعه ۱٤٦
۱. سنخیت جسم شیعه با ولایت ۱٤٦
۲. بحث سنخیّت روح شیعه با حقیقت هیکل محمدیّه ۱٥۰
عوامل رسیدن به این سنخیت ۱٥۲
۱. عدم نفاق شیعه ۱٥۲
۲. دومین عاملی که باعث ایجاد این سنخیت می‌گردد ۱٥٤
سنخیت انبیای عظام علیهم‌السلام ۱٥۷
۱. آدم ابوالبشر ۱٥۷
۲. ادریس نبی علیه‌السلام ۱٥۸
۳. سنخیت نوح شیخ الانبیاء ۱٥۹
۱. سنخیت اسمی ۱٥۹
۲. سنخیت شغلی ۱٦۰
٤. سنخیت جناب ابراهیم خلیل‌الله ۱٦۰
٥. سنخیت موسی‌بن عمران ۱٦۲

۱. سنخیت اسمی ۱۶۲
۲. قسمت سنخیت سلوکی جناب موسی ۱۶۳
۶. سنخیت جناب اسماعیل ذبیح اللّه ۱۶۴
۷. سنخیت جناب زکریا و یحیی نبی علیه‌السلام ۱۶۵
۸. سنخیت داوود نبی علیه‌السلام ۱۶۷
۹. سنخیت جناب عیسی مسیح علیه‌السلام ۱۶۸
سنخیت اسمی ۱۶۹
سنخیت آیتی ۱۷۰
نکتهٔ لطیف ۱۷۱
سنخیت جناب سلمان فارسی علیه الرحمه ۱۷۳
سنخیت اویس قرنی علیه الرحمه ۱۷۶

منزل نهم: طیـران
۱۸۱ ـ ۲۱۲

۱. احیای ازدیاد معرفت ۱۸۹
۲. احیای طلب و تشنگی ۱۹۳
احساس نیاز به تشنگی ۱۹۵
تحمل سختی و بلا ۱۹۶
عرضه‌کردن خود به مولا روحی فداه ۱۹۹
ایجاد افاضه ۲۰۶
۳. جوشش و حرارت ولایی ۲۱۰

منزل دهم: نورانیت
۲۱۳ ـ ۲۴۶

۱. رنگ بیضا (سفید) ۲۱۶
۲. نور سبز ۲۱۷
۱. آب معنوی ۲۲۱
۲. خاک معنوی یا معنویت خاک ۲۲۳
۳. باد معنوی یا معنویت باد ۲۲۶
۴. آتش معنوی یا معنویت آتش ۲۲۷
۳. نور قرمز ۲۲۸

٤. نور زرد عرش الهی ۲۳۲
۱. گریه آسمان ۲۳۷
۲. گریه ملائک ۲۳۷
۳. گریه حیوانات ۲۳۸
٤. نوحه جن ۲۳۹
۵. خون گریه کردن آسمان و خورشید ۲٤۱

منزل یازدهم: معطّریت
۲٤۷ ـ ۲۵٦

حقیقت عطر ذکر صلوات ۲٤۹
نورانیّت عقل ۲۵٤
توضیح مختصر ۲۵۵

منزل دوازدهم: استقامت
۲۵۷ ـ ۲٦۸

حقیقت استقامت و دوام در مسیر ولایت ۲۵۹
توصیه خداوند خطاب به عیسی مسیح علیه السّلام ۲٦۵

منزل سیزدهم: سخاوت
۲٦۹ ـ ۲۷٦

حقیقت سخاوت الهی ۲۷۱

منزل چهاردهم: طهارت
۲۷۷ ـ ۲۸٤

حقیقت طهارت ظاهری و باطنی شیعه ۲۷۹
روایاتی در باب طهارت ظاهری شیعه ۲۷۹
روایاتی در باب طهارت باطنی شیعه ۲۸۲

منزل پانزدهم: لطافت
۲۸۵ ـ ۲۹٦

حرف «لام» اشاره به لطافت ۲۸۷
لطافت باطنی شیعه ۲۸۸
تصرف ولایی امام نسبت به عمّار ۲۹۵

منزل شانزدهم: وُدیّـت
۲۹۷ ـ ۳۰٤

«واو»، اشاره به ودیّت ۲۹۹
عشق‌بازی قاسم بن الحسن در صحرای کربلا ۳۰۱
عشق عابس‌بن ابی‌شبیب به سیدالشهداء ۳۰۳

منزل هفدهم: امنیـت
۳۰۵ ـ ۳۱٤

حقیقت امنیت الهی ۳۰۷

منزل هجدهم: تَنَبُّـه
۳۱۵ ـ ۳۱۸

حقیقت تنبّه و بیداری معنوی ۳۱۷
پایان کتاب ۳۱۷
فهرست منابع و مآخذ ۳۱۹

هوالحی الذی لایموت

سخن مؤلف

تقدیم به پیشگاه باطن ادریس حکیم الیاس کریم، نوح عظیم، ابراهیم خلیل، موسی عمران، عیسی زمان، محمّد دوران، حیدر دَهران، قطب عالم امکان و اکوان، نقطهٔ دایرهٔ عالم وجود امام المسیح، خضر بصیر، حجت‌بن الحسن المهدی العسکری روحی و ارواح العالمین لتراب المقدمه فداه.

یابن‌الحسن! این صحیفهٔ شرمساری را به پیشگاه اقدست عرضه می‌دارم چرا که تو عزیز و پادشاه مصر ولایتی و من عبد ذلیل فقیر به خریداری تو یوسف صدیق آمده‌ام و هر لحظه این ندا را سر می‌دهم همان‌گونه که برادران یوسف، هنگامی که یوسف را بر تخت پادشاهی مشاهده نمودند، گفتند:

یا ایها العزیز مسّنا و اهلنا الضّر و جئنا ببضاعةٍ المزجاة فاوف لَنَاالکیْل و تصدّق علینا انّ الله یجزی المتصدقین.[1]

ای عزیز و پادشاه عالم وجود! رسید به ما سختی و بدبختی و آمده‌ایم نزد تو با پیاله‌های گدایی، پس از شیر محبت ولایت خود در این کاسه‌های گدایی ما، لبریز کن و صدقه‌ای به ما ده، به‌درستی که خداوند صدقه‌دهندگان را جزای خیر می‌دهد.

ای یوسف صدیقِ عالم وجود، ای ادریس حکیم حاکم دایرهٔ قسمت، ای سلیمان بیت‌المقدس ولایت، ای صاحب اسم اعظم آصف‌بن برخیا، ای نقش نگین سلیمان زمان،

۱. آیهٔ ۸۸/ یوسف.

ای حقیقت «کهیعص»، ای باطن «حمعسق»، ای سرّ الم ذلك الکتاب لاریب فیه هُدیً للمتقین الذین یؤمنون بالغیب، ای باطن ذوالفقار حیدر کرّار، ای آخرین حرف کلمه لااله الّا الله، ای باطن مکلّم طور سینا، ای وزیر اعظم سیدالشهداء، ای یار صدیق علی مرتضی، ای سبط کریم محمّد مصطفی، ای یوسف حسن المجتبی و ای قدیس قدیسة العظمی فاطمةالزهراء سلام‌الله علیها! با این کتاب به خریداری تو آمدم، باشد که مرحمت نمایی و مرا در دارالسلام مهدویّون و در کشتی نجات نوحیّت خود، راهم دهی و به ساحل امنیت «ولایت علی‌بن ابی‌طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» واردم کنی و این کتاب را تقدیم کردم به جهان شیعه و به علمای عزیز شیعه و به کل شیعیان کریم جهان تشیّع، آنانی که در طول قرون و اعصار در زیر شکنجه‌های طاغوتیان زمان بر پرچم قلب خود و با غیرت تمام در سه سطر نور نوشتند «لااله الّا الله، محمّد رسول‌الله، علیٌ ولی‌الله».

آنانی که هر روز با ندای بلند، ندای ملکوتی مهدی فاطمه علیهما السلام، آنجایی که می‌فرمایند: «الا یا اهل العالم، انا بقیة الله انّ جدّی الحسین بکربلا قتلوهُ عطشانا»، لبیک گفته و ندا می‌دهند «یا لثارات الحسین» کجا هستند کمک‌کنندگان ندای «هل من ناصر ینصرنی» سیدالشهدا در کربلا.

پس، این کتاب را در هجده منزل به عدد حروف ابجد اسم «حیّ» یعنی سرّ حیات معنوی شیعه و به عدد ۱۸ سال بهار سن فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها به زیور طبع آراستیم. بخوانید این کتاب سلوک صلواتیه به سوی هیکل محمدیه را که این کتاب نیز خواندنی‌است.

روشن است از نور رویش دیدهٔ بینای ما — خلوت میخانهٔ عشق‌ست دایم جای ما
آفتابی در ازل خوش سایه‌ای بر ما فکند — تا ابد روشن بود این روی مه سیمای ما
ذوق ما داری بیا با ما در این دریا درآ — تا به عین ما نصیبی یابی از دریای ما
در سر ما عاشق زلفش دیگ سودا می‌پزد — بس سری در سر رودگر این بود سودای ما
از لطیفی آن یکی، هر یکی یکتا شده — جان فدای لطف آن یکتای بی‌همتای ما
بلبل مستیم و در گلشن نوایی می‌زنیم — رونقی دیگر گرفت این گلشن از غوغای ما
مجلس عشقت و رندان مست و سید در حضور — روضهٔ رضوان بود این جنت الماوای ما

امیر مولایی بیدگلی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

اللّهم انی اسئلك بالوحدانیة الکبری و بمحمدیة البیضاء و بالعلویه العلیا و بالفاطمیة الزهرا و بالحسنیة المجتبی بالحسنیة الشهید بکربلا و صلاة و سلام علی مهندس العقول و مواصل الاصول الّذی روحه نسخة الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة المعانی الملك والملکوت و قلبه الخزانه الحی الذی لایموت و عقله الطاووس الکبریا و حمام الجبروت و صلاة و سلام علی اهل بیته المعصومین المظلومین لاسیّما علیً بقیة الله فی‌الارضین و لعنةالله علی اعدائهم اجمعین.

و امّا بعد، غرض از نوشتن این کتاب، که مسمی کردیم آن را به سلوک صلواتیه الی الهیکل المحمدیه صلی‌الله علیه و آله، این بود که شیعه را با این مهم آشنا کنیم که بهترین و سریع‌ترین و نورانی‌ترین راه، برای رسیدن به دارالسلام ولایت و دارالقرب الهی، سلوکی است در ۱۸ منزل که در حقیقت ذکر شریف صلوات نهفته است؛ لذا چون در این باب کمتر کتابها نوشته شده وکمتر علما در مورد این سلوک بحث کرده‌اند، حقیر را بر آن داشت که سلوکی به نام سلوک صلواتیه در ۱۸ منزل، که در حقیقت سلوک تمام انبیای عظام و ملائک مقرب و شیعیان کمّل (بسیار کامل) حضرات معصومین علیهم‌السلام است شرح دهم تا مگر مَرضی خاطر ظل‌الله الواسعه بقیةالله الاعظم ارواحنا فداه قرار گیرد ان‌شاءالله تعالی.

شرح سلوک صلواتیه الی‌الهیکل المحمدیه

خداوند تبارک و تعالی، علت خلقت انسان و جن را در یک جمله بیان نمودند: «**و ما خلقت الجن والانس الّا لیعبدون**؛ و ما جن و انس را خلق نکردیم مگر اینکه ما را عبادت کنند».

در ذیل این آیهٔ شریفه، روایات متعددی است که منظور از عبادت، یعنی معرفت پیدا کنیم به دارالسلام الهی ولایت.

حضرت سیّدالشهداء روحی فداه نیز در شب عاشورا خطاب به اصحاب باوفایش در مورد این آیهٔ شریفه فرمودند منظور این است که معرفت امام زمان خود را در خود تبلور دهید تا علت و هدف غایی و نهایی خلقت را که در این آیه آمده در خود تبلور داده باشید.

حال سؤال اینجاست که برای رسیدن به این معرفت الهی، که علت خلقت نهایی عالم وجود شد، چه باید کرد؟ و یک شیعه و مؤمن واقعی چگونه در پرتو انوار قدسیه حضرات معصومین می‌تواند سلوکی به سوی دارالسلام ولایت داشته باشد، سلوکی به سرعت نور و به زیبایی ملکوت و به معطری جبروت و به قداست لاهوت.

جواب این سؤال شریف در اینجا ختم می‌شود که برای کسب کردن حقیقت معرفت، سالک واقعی (رونده واقعی به سوی دارالسلام ولایت) در دو بعد حرکت می‌کند:

۱. بُعد توسلّات (توسل یافتن)؛

۲. بُعد تذکرات (ذکر گفتن).

و چون موضوع این کتاب در باب سلوک صلواتیه است، این سلوک صلواتیه از دو بُعد، یعنی بُعد توسلّات و بُعد تذکّرات تشکیل شده است و این خود دلیل بر کامل بودن این نوع سلوک دارد؛ چراکه برای رسیدن به معرفت الهی و دارالقرب ربانی، راه‌های مختلف به عدد ستارگان آسمان وجود دارد، مانند: دستگیری از خلق، زهد، تفقه (فقیه شدن) در ظاهر شریعت و غیره (و ریاضات شرعیّه) می‌باشد.

اما جامعیّت و کاملیت و خصوصیّاتی، که سلوک صلواتیه دارد، این سلوک را نسبت به طرق دیگر ممتاز کرده است، حال با توجه به این مقدمهٔ مجمل به شرح نظری حقیقت ذکر صلوات می‌پردازیم.

شرح نظری حقیقت ذکر صلوات

حقیقت صلوات، از صله، یعنی متصل شدن گرفته شده است، لذا علت سلوک سالک به سوی هیکل و مقام قرب حضرات معصومین یعنی محمد و آل محمد صلوات الله اجمعین در خود ظاهر حکم صلوات نشان داده شده است و علت اینکه سالک، حقیقت سلوک صلواتیه را در خود تبلور می‌دهد، رسیدن و متصل شدن به این هیاکل توحیدیه است.

همان‌گونه که گفتیم، کلمهٔ صلوات از پنج حرف تشکیل شده، و حاوی اسرار لطیفی است، که از جملهٔ این اسرار، شرح این روایت شریف است و جناب داود نبی علی نبینا و آله علیه السلام در کتاب شریف *بحارالانوار*، جلد ٦٧، صفحهٔ ٥٩ خطاب به ذات قدوس الهی عرضه می‌دارد:

الهی لکل مَلِکٍ خزانة فاین خزانتك؟ قال جل جلاله: لی خزانه اعظم من العرش و اوسع من الکرسی و اطیب من الجنه و ازین من الملکوت ارضها المعرفه و سمائها الایمان و شمسها الشوق و قمرها المحبه و نجومها الخواطر و سمائها العقل، مطرها الرحمه و شجرها الطاعه، و ثمرها الحکمه، ولها اربعه ارکان التوکل والتفکر والانس والذکر ولها اربعه ابواب العلم والعمل والبصر والرضا اَلا و هی القب.

جناب داود نبی خطاب به خداوند عرضه می‌دارد: خدایا برای هر پادشاهی خزانه‌ای هست، خزانهٔ غیب تو کجای عالم وجود است؟

ندا می‌آید یا داود! خزانهٔ غیب من عظیم‌تر از عرش، وسیع‌تر از کرسی، خوشبوتر از بهشت، مزین‌تر از ملکوت می‌باشد. ای داود! زمین خزانهٔ من، معرفت الهی است، آسمانش ایمان ربانی است، خورشیدش شوق صمدانی است وماهش محبت نورانی است وستارگانش خاطره‌های عشق الهی هستند. یا داود بُعد دوم آسمان غیب من، عقل است، بارانش رحمت، درخش طاعت، ومیوه‌اش حکمت است.

یا داود! خزانهٔ من چهار پایه دارد:

۱.توکل الهی؛

۲.تفکر ربانی؛

۳.اُنسیت با دارالسلام ولایت؛

۴. تبلور دادن حقیقت ذکر الهی.

یا داود! خزانهٔ من چهار درب دارد:

۱.علم؛ ۲.عمل؛ ۳.آگاهی؛ ۴.رضا ورضایت‌مندی بنده از من.

آگاه باش ای داود خزانهٔ من وهی القلب، قلب مؤمن است.

و در روایات شریف فرمودند: «قلب المؤمن عرش الرحمان.» یا در بعضی روایات دیگر، آمده: «قلب المؤمن اعظم من العرش الرحمان». حال سؤال اینجاست که یک مؤمن چه کاری انجام دهد و چه سلوکی را در خود تبلور دهد و چه شریعتی را در خود متجلی کند تا بتواند حقیقت چهار رکن عرش الهی را در خود تبلور داده باشد.

جواب آن سلوک صلواتیه است، چرا که سلوک صلواتیه از پنج منزل تشکیل شده است که چهار منزل آن چهار رکن عرش الهی است و منزل پنجم آن خود عرش الهی است. لذا مؤمن در چهار پایه سلوک صلواتیه استوار می‌گردد و در منزل پنجم آن خود حقیقت اتصال و عرش الهی شدن را در خود متجلّی می‌کند و از حقیقت شَرْع (که شرع بر عکس

شدهٔ عرش است و حروفات عرش بر عکس شده، شرع است. یعنی اینکه انسان باید نردبان شرع را برای رسیدن به عرش برای خود مهیا کند) و این نردبان شرع همان حقیقت سلوک صلواتیه است.

سلوک صادیه

بدان ای عزیز و ای طالب سلوک صلواتیه، منزل اول سلوک؛ سلوک صادیه است. کلمهٔ صاد از سه حرف تشکیل شده است که به حروف ابجد (ص ۹۰، الف ۱، د ٤) = ۹۵ که جمع دو عدد ۹ و ۵ عدد ١٤ حاصل می‌شود، لذا بدان که حتی صاد صلوات اشاره به حقیقت چهاردهٔ معصوم دارد که در روایت شریف در خطبهٔ روحیه مولا علی علیه‌السلام فرمودند: «أناالصاد[1]؛ من حقیقت صاد الهی هستم»، یعنی اینکه من حقیقت صاد سلوک صلواتیه هستم و من حجّت آن خدایی هستم که فرمودند «انا لله و انا الیه راجعون؛ همه از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.» و من آن کسی هستم که نهایت بازگشت عالم وجود به سوی هیکل من و دیگر حضرات معصومین علیهم السلام است.

حال ای عزیز! بدان که چون حقیقت عدد ١٤ از باطن حرف نورانی صاد متجلی شده لذا این را بدان که حرف صاد صلوات، خود ١٤ برکت را برای شخص سالک نازل می‌کند.

اما قبل از اینکه به شرح این ١٤ برکت بپردازیم لازم است روایتی در مورد حقیقت صاد بیان کنیم.

روایتی در مورد حقیقت صاد

در کتاب شریف *خلاصة الترجمان* از علّامه دهدار در مورد حقیقت صاد روایتی شریف بدین مضمون نقل شده:

کسی نزد رسول‌الله مشرف شده عرضه می‌دارد یا رسول‌الله «مَاالصاد» حقیقت صاد چیست؟

۱. الزام الناصب، جلد ۲.

می‌فرمایند: و هو بحرٌ بمکةٍ و علیه العرش الرحمن؛ بدان ای عرب که حقیقت صاد دریایی است در مکه که عرش خدا در آن قرار دارد.

توضیح اینکه اوّلاً منظور از این دریا، همان حقیقت نورانی ۱٤ معصوم هستند که حقیقت عرش الهی را حکایت می‌کنند و ثانیاً منظور از این دریا همان قلب مؤمن و شیعه واقعی است که در اثر حقیقت دادن سلوک صلواتیه در خود، قلب خود را خزانهٔ غیب الهی می‌کند.

حال ای عزیز! چه باید کرد که قلبمان خزانهٔ غیبی گردد که وصف آن را خداوند به جناب داود فرمود.

آن چه سلوکی است که حقیقت آسمان قلب مؤمن، ایمان الهی است؟ آن چه طریقی است که حقیقت خورشید ولایت و ماه، محبّت در آن نورانی و متجلّی می‌شود؟ آن طریق و آن سلوک در منازل پنج‌گانهٔ صلوات، یعنی حرف صاد صلوات نهفته است.

قبل از اینکه برکات و لطایف حقیقت صاد را بیان کنیم لازم است به یکی از روایات لطیف معراجیه اشاره کنیم:

ثم اوحی‌الله الیّ یا محمد ادن من صاد فاغسل مساجدك و طهرها و صل لربك فدنا رسول‌الله من صاد و هو ماءٌ یسیل من ساق‌العرش الایمن.[1]

از جاب خداوند خطاب آمد یا رسول‌الله به سوی صاد نزدیک شو ومحل‌های سجدهٔ خود را بشوی وپاکیزه کن وبرای پروردگارت نماز گزار.

رسول خدا صلی‌الله علیه وآله به آن نهر که خدایش فرموده بود نزدیک شده، وضو گرفت که این چشمهٔ صاد از رکن راست عرش الهی جاری بود.

حال ای عزیز! نکتهٔ لطیف اینجاست که هر کس حقیقت صاد صلوات را در خود تبلور دهد در این چشمهٔ الهی، این استعداد را پیدا می‌کند که غسل نماید، و وضو

۱. تفسیر صافی، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۸.

بگیرد و در دارالسلام ولایت نماز عشقی بر پا دارد، همان گونه که خداوند در قرآن فرمودند: «اقم الصلوة لذکری؛ نماز را برای من به‌پا دار» که باطن این نماز، همان حقیقت ولایت عرش محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشد، و این همان سلوکی است که جناب سلمانها و ابوذرها و اویس قرنی‌ها در آن سیر کردند تا به محرمیّت قرب امام علیه‌السلام رسیدند.

حال ای عزیز! سؤال اینجاست که هرکس حقیقت صاد صلوات را در خود تبلور دهد چه آثار و برکاتی بر او مترتب می‌شود. بدان که اولین اثر آن این است که شامل رحمت واسعهٔ الهی می‌گردد.

منزل اوّل

رحمت واسعۂ الہی، اولین اثر صاد صلوات

در روایتی شریف از احادیث معراجیه، در کتاب *علم الیقین* علّامه فیض کاشانی در بارهٔ معراج رسول‌الله به آسمان چهارم وارد شده است که وقتی حضرتش به آسمان چهارم، معراج نمودند وارد کعبه‌ای به‌نام بیت‌المعمور شدند (لازم به تذکر است بیت‌المعمور کعبه‌ای است موازی با کعبهٔ زمینیان، در آسمان چهارم که روزانه ۷۰ هزار ملک حول محور این کعبهٔ شریف طواف می‌کنند و این دومین آسمانی بود که به ولایت حیدر کرار ایمان آورده است چرا که اولین آسمان، آسمان هفتم بود که خداوند عرش را به آن زینت نمود و دومین آسمان، آسمان چهارم که خداوند بیت‌المعمور را بدان زینت کرد.

(در بعضی روایات آمده، که حقیقت بیت‌المعمور در باطن حقیقت خود امام علیه السلام است) و بعد از این که از کعبه خارج شدند، در مقابل خود دو نهر ورود را مشاهده کردند از جبرئیل سؤال فرمودند این دو نهر چیست؟ عرضه داشت یکی نهر کوثر و دیگری نهر رحمت است. از نهر کوثر نوشیدم و در نهر رحمت شنا کردم، لذا بدین علت بود که رسول‌الله الاعظم رحمت للعالمین شدند).

خطاب سیزدهم در خلوت قرب الهی بر رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم

در بعضی روایات دیگر، در باب معراج آمده است وقتی که رسول‌الله الاعظم به مکان خلوت قرب الهی رسیدند خطاباتی از ناحیهٔ مقدس ذات الهی بر قلب منور رسول‌الله نازل گشت که خطاب سیزدهم این‌چنین بود:

یا احمد[1] می‌دانی برای چه تو را از تمام انبیاء عظام بالاتر قرار دادم

۱. اسم رسول‌الله در آسمان‌ها، احمد است.

وبر تمام خلق افضلت کردم؟! عرضه می‌دارد: اللّهم لا (نمی‌دانم). ندا آمد یا احمد! بالیقین والحُسن الخلق وسخاوت النفس ورحمة الخلق. یا رسول‌الله بدین علت تو را از همه بالاتر واشرف مخلوقات قرار دادم که نسبت به من یقین، نسبت به خلق خوش‌خلق وسخاوت‌مند ونسبت به آنها رحیم ومهربان بودی.

و در بعضی از روایات، در باب رحمت الهی، در کتاب شریف *اصول کافی* از مولانا الصادق علیه السلام در باب معراج رسول‌الله الاعظم وارد شده:

انّه سئل کم عرج برسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و قال مرتین وفاة وقفه جبرئیل موقفاً فقال له مکانك یا محمد فقد وقفتُ موقفً ما وقَفَه مَلك ولا نبیء ان ربك یصلی فقال یا جبرئیل فکیف یصلی قال یقول سبوح قدوس انا رب ملائکة والروح ببلاقت سبقت رحمتی غضبی... فقال اللّهم عفوك عفوك ثم قال الصادق علیه السلام فقال‌الله یا محمد قال لبیك ربی قال من لامّتك من بعدك؟ قال‌صلی‌الله علیه و آله و سلّم الله اعلم قال علی‌بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و قائد الغرالمحجلین قال الصادق علیه‌السلام والله ما حادث ولایة علی من الارض ولکن حادث من اسماء مشافهه.

از امام صادق سؤال گردید که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله وسلّم را چند بار در معراج بردند؟ امام فرمودند: دو نوبت. جبرئیل او را در موقعی برد وبه او گفت اینجا باش که در جایی قرار گرفته‌ای که تا کنون نه فرشته‌ای بر آن راه یافته ونه پیامبری اینجاست که پروردگارت نماز می‌گزارد. پرسید چگونه نماز می‌گزارد؟ گفت: می‌گوید (سبوح، قدوس) منم پروردگار ملائکه وروح رحمتم از غضبم پیشی گرفته است. پس گفت: رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلّم: اللّهم عفوك عفوك سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: پروردگار فرمود ای محمد! عرض کرد: لبیک ربی. سپس خداوند فرمودند: بعد از تو چه کسی برای امتت خواهد بود؟ پیامبر عرض کرد: خداوند داناتر است. پروردگار فرمود: علی‌بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین وسرور مسلمانان ورهبر پیشانی سفیدان. سپس امام

صادق علیه‌السلام فرمود: قسم به خدا که ولایت علی علیه‌السلام در زمین ایجاد نشد بلکه آنجا مشافههً در آسمان ایجاد گردید.

یا در بعضی روایات در باب مناقب ولی‌عصر روحی فداه وارد شده که خطاب به حضرت عرضه می‌داریم «الاب الرحیم الّذی ملّکْتَهُ الازمة البسط والقبض*؛ ای پدر مهربان عالم وجود، ای یوسف مصر ولایت، تو آن‌چنان قدرتمندی که زمام امور بدست توست و می‌توانی آن را گسترش و یا کوچک کنی».

و در روایت دیگری آمده: «انا رحمة الله الواسعه؛ من رحمت وسیع الهی هستم.

حال، بعد از اینکه روایات فوق در باب رحمت الهی و رحمت امام علیه السلام نقل شد، بدین نتیجه می‌رسیم که اگر شیعه و سالک الی‌الله، حقیقت صاد سلوک صلواتیه را در خود تبلور دهد شامل این رحمت الهی می‌شود که از جملهٔ آن، بخشش ذنوب وگناهان آن است، چراکه در روایات شریف از رسول الله الاعظم روحی فداه منقول است که فرمودند:

من قال اللهم صل علی محمد و آل محمد اعطاه‌الله اجرالنبین و سبعین شهیدین و خرج مِن ذنوبهِ کیوم ولدته اُمة؛ هرکس بگوید الهم صل علی محمد وآل محمد، خداوند تبارک وتعالی ثواب ۷۲ شهید را بدان اعطا می‌فرماید وخارج می‌کند آن‌را از گناهانش، مانند روزی که از مادر متولد شده است.

اثرات صلوات بر محمد و آل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم

در کتاب *عیون المجالس* آمده است: وقتی بنده‌ای یک‌بار صلوات می‌فرستد، خداوند و ملائک ده‌بار به او صلوات می‌فرستند. ملائک آسمان اول هزاربار، آسمان دوم دوهزار بار، آسمان سوم سه‌هزار بار، تا آسمان هفتم که هفت هزار مرتبه تا این صلوات به بالا برسد و به حقیقت سدرةالمنتهی برسد که تمام ملائک از ثواب آن عاجزند که ندا می‌آید خداوند که رها کنید ثواب بنده راکه کسی نمی‌تواند آن‌را جمع‌آوری کند که ثواب آن این است که تمام گناهان او را به علت رحمت خودم ببخشم.

ای عزیز! آن‌قدر حقیقت صاد صلوات در سلوک صلواتیه در باب رحمت الهی برای انسان برکت دارد که حتی اگر شخص مسیحی یا یهودی نیز باشد و خود را به این دارالسلام صاد متصل

* کتاب شریف مهج‌الدعوات.

کند، چنان سلوکی فوق تصور می‌نماید که تمام‌محاسبات شریعت را نیز برهم می‌زند.

به عنوان مثال: در احوالات اصحاب سید الشهدا روحی ارواحنا فداه وارد شده است که وقتی حضرتش در گودی قتلگاه افتاده بودند و هزاران شمشیر و تیر دژخیم بر بدن ایشان وارد شده بود، و هرکس نعوذ بالله قُربةً الی‌الله سنگ و نیزه بر بدن عرش الهی سید شهدا می‌زد تا در افتخار خبیث خود، بهشت را از آن خود کند. شخصی مسیحی در سپاه عمر سعد خبیث لعنت‌الله علیه بود و این منظره را مشاهده می‌نمود و عمر سعد لعنت‌الله علیه شمشیری به وی داد و به این مسیحی گفت تو نیز این شمشیر را بگیر و در عالم مسیحیت خود بر این فرد خارجی ضربه‌ای وارد نما تا عیسی مسیح را از خود خوشحال و راضی کنی (سبحان‌الله). شخص مسیحی وقتی به بالای گودی قتلگاه رسید و جمال ملکوتی و هیبت الهی سید الشهداء را مشاهده کرد در تصرف حضرتش قرار می‌گیرد، نگاهی به عمر سعد خبیث می‌کند و می‌گوید ای ابن سعد! خدا تو را لعنت کند، این کیست؟ آیا مسیح زمان است که با چشمان خود کل عالم وجود را کنترل می‌نماید؟!

وقتی که مسیحی متوجه شد این شخص پسر رسول‌الله، نور پاک محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم است، شمشیر دست می‌گیرد و در دفاع از سید الشهداء، جان شریف خود را فدا می‌کند و جالبتر اینجاست که جز اصحاب ۷۲ تن سید الشهداء قرار می‌گیرد و حضرت امام صادق علیه‌السلام در زیارت خود خطاب به اصحاب سید الشهدا، از جمله این فرد نصرانی، می‌فرماید: «**بابی انتم و امّی یا انصار ابی عبدالله الحسین علیه السلام**؛ پدر و مادرم به فدای شما باد ای اصحاب سید الشهدا».

دقت کن، یک مسیحی که تا آن زمان نه روزه‌ای گرفته و نه نمازی خوانده و نه هیچ‌کدام از آداب و شریعت اسلامی را انجام داده است چه خطابی به ایشان می‌شود که وی در همان لحظه جزء اصحاب کمل (بسیار کامل) و خلّص (بسیار خالص) حضرت سیدالعشاق و شهدا قرار می‌گیرد؟!

جواب آن در یک جمله نهفته است: این مسیحی نیز از برکت حقیقت صاد صلوات بهره‌مند شد که همان رحمت امام علیه السلام بود، لذا چه زیبا سرود جناب حافظ کبیر:

صد گل سرخ یک گلشن نصرانی — ما را ز سر بریده می‌ترسانی

ما گر ز سر بریده می‌ترسیدیم — در محفل عشاق نمی‌رقصیدیم.

در بعضی روایات وارد شده که فرمودند: رحیمیت ما (رحمت ما) حتی شامل حال

مسیحیان و یهودیان نیز می‌شود، چه برسد به شیعیان. به عنوان مثال، در احوالات جناب سلمان فارسی وارد شده است که رسول‌الله الاعظم خطاب به سلمان فرمود: ای سلمان! یک هفته قبل از مرگ، اگر وارد قبرستان یهودیان شدی و سلام به مردگان یهودی کردی و جواب تو را دادند، یک هفتهٔ دیگر از این دنیا می‌روی.

در احوالات جناب سلمان آمده است: یک هفته قبل از مرگش وارد قبرستان شد و خطاب به مردگان یهودی سلام دادند، ناگهان مشاهده نمود مرده‌ای از یهودیان از قبر خارج شد و جواب سلام سلمان را داد. سلمان خطاب به یهودی فرمود: ای یهودی! چه باعث شد که از این مردگان یهودی تو از قبر خارج شدی و جواب سلام من را دادی؟ عرضه می‌دارد: ای سلمان، تمام ما یهودیان در عالم برزخ گرفتار عذاب الهی هستیم، جز من. سلمان علت را می‌پرسد، عرضه می‌دارد: من در شهر کوفه بزازی داشتم و در عالم یهودیت خود علاقهٔ شدیدی به مولا امیرالمؤمنین رحمةالله الواسعه داشتم، به گونه‌ای محبت من شدید بود که هر روز باید جمال زیبای حضرتش را می‌دیدم تا بی‌قراری و عطش دیدارم فروکش نماید و اگر در آن لحظه‌ای که مولا علی علیه السلام از جلوی مغازهٔ من عبور می‌کرد مشتری داخل مغازه بود آنها را رها می‌کردم و جمال رحمةاللهی حضرتش را مشاهده می‌کردم. و به همین علت عذابم را در عالم برزخ برداشتند.

ای عزیز! هرکس حقیقت صاد سلوک صلواتیه، که اولین اثرش رحمت می‌باشد، را در خود تبلور دهد، نه تنها مورد رحمت الهی قرار می‌گیرد، بلکه خود نیز از بحر عمیق و دریای جوشان رحمت الهی جرعه‌ای می‌نوشد و رحیم می‌گردد، و به دیگران رحم و مهربانی می‌نماید.

در کتاب شریف *تهذیب الاحکام*، جلد ۱ آمده است، که ذات الهی فرمودند:

> **انا الرحمن و خلقت رحم و شققت له الاسم و اسمائی فمن وصلها و صلتُ و من قطعها قطعتُ؛** من خدای رحمن هستم ورحم ورحمت را خلق نمودم[1] ومنشق کردم اسمی از اسمای خود، یعنی رحمت را از رحمن منشق نمودم، هرکس به این رحمت متصل شود، منِ خداوند به آن شخص متصل می‌شوم وهرکس بغض ودوری نسبت به این رحمت داشته باشد، من نیز از وی دوری می‌جویم.

۱. رحمت در مرتبهٔ اول امام و در مراتب پایین‌تر شیعیان هستند.

این نکته‌ای است بسیار مهم و لطیف، چراکه اینقدر رحمت امـام وسـیع است، حـتی رحمت شیعیان گسترده است، که اگر کوچکترین و پست‌ترین موجودات غیر از انسـان، مخالفت با این رحمت نماید، شامل لعنت و غضب الهی مـی‌گردد، لذا یک سرِّ ایـنکه در زیارات شریف به عنوان مثال، عاشورا، لعن بر دشمنان حضرات معصومین وارد شده، بـه همین علت است، چه رسد به کوچکترین موجودات و بی‌شعورترین آنها، از جهت ظاهر، به عنوان مثال: در احوالات رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سـلّم وارد شـده است کـه عقرب، پیامبر رحمت را نیش زد، حضرت خطاب به عقرب فرمودند: «خدا لعنت کند عقرب راکه پیامبر رحمت را نیش می‌زند»، اما اگر شخص مخالفت رحمت الهی را ننماید، هم این قابلیت در وی به وجود می‌آید که متصل به رحمت الهی شود و هم اینکه انسانی عـرشی گردد و مورد شفاعت حضرات معصومین قرار گیرد. به عنوان مثال، در بعضی از احادیث معراجیه وارد شده است که رسول‌الله الاعظم فرمودند:

وقتی به عرش الهی رسـیدیم، در جـانب راست عـرش ۳۱۲ کـرسی ودر جانب چپ عرش یک کرسی بسیار عظیمی را مشاهده کردم که این کرسی هزار برج داشت ودر بین هر برجی هزار سال راه فاصله بود. گفتم این کرسی‌ها چیست؟ خطاب آمد این کرسی که در جانب چپ عرش الهی است صد هزار بـرج دارد ومـتعلق بـه تـوست وآن ۳۱۲ متعلق به دیگر پیامبران است.

عرضـه داشتم بار الهـی چـرا کـرسی مـرا در سـمت چپ عـرش (یعنی طرف جهنم) قرار دادی وکرسی انبیای دیگر در جانب راست (یعنی طرف بهشت) قرار دادی.

خطاب آمد یا رسول‌الله! بدین علت کـرسی تـو را در جـانب چپ قرار دادم، هنگامی که بخواهم گـناهکاران امت تـو را بـه دوزخ وارد نمایم، تو، رسول‌الله ورحمت‌الله الواسعه، شـیعیانی را کـه از حـقیقت صاد سلوک صلواتیه بهره‌مند شدند وشامل رحمت تو قرار گرفته‌اند در این دنیا نیز از رحمتت بهره‌مند شوند تا آنان را شفاعت کنی.

منزل دوم

محرمیّت

دومین اثری که از حقیقت صاد سلوک صلواتیه برای شیعه و مؤمن واقعی تبلور پیدا می‌کند، حقیقت محرمیت است. بدان که تا مؤمن و شیعهٔ حضرات معصومین علیهم‌السلام به مقام محرمیّت در خلوت ولایت نرسند، نمی‌توانند به اسرار مگو و انوار جاذبهٔ قدسی الهی، که هنوز در روایات ندرخشیده است برسند. به عنوان مثال؛ در روایت آمده است که جناب کمیل‌بن زیاد نخعی، این صاحب سرّ مولا علی، نقل نموده است: روزی حضرتش سوار بر اسب، از جلوی وی عبور کردند و جناب کمیل علیه‌الرحمه را نیز که گویا منتظر و تشنهٔ شنیدن اسرار و حقایق اسرار ولایت بود بر پشت اسب خود سوار نمودند و در بیابانهای کوفه، از شب تا صبح، وی را از طلوع انوار الهی بهره‌مند کردند.

ای عزیز! خوب دقت کن، و نیک بیندیش که جناب کمیل علیه‌الرحمه والرضوان، اولاً؛ به چه مقامی در وادی محرمیت رسیده، که حضرتش با وی آن‌گونه رفتار می‌کند که با هیچ‌یک از اصحاب خود این‌چنین رفتار نکرده است.[1] و ثانیاً؛ اگر کمیل از آن اسرار مگو و قطره‌ای از دریای معرفتی که از حضرتش دریافت کرد و برای دیگر شیعیان سرازیر نماید، آن شیعه متوجه آن اسرار می‌گردد والّا خیر.

حال سؤال اینجاست چه کنیم که به عنوان مثال، هم از آن اسرار مگویی که هنوز کمیلها و سلمانها و ابوذرها و مقدادها و اویس قرنی‌ها و عمارها و مالکها و حذیفةبن یمانها و بلالها و ابن عباسها و محمدبن ابی‌بکرها از حقایق ولایت نفرموده‌اند بهره‌مند گردیم، چرا که العلم نورٌ یقذف الله فی قلبه من یشاء، علم نوری است که خداوند در قلب هرکس که

۱. کمیل را سوار بر اسب خود می‌کند و از شب تا صبح برایش اسرار هویدا می‌کند.

بخواهد می‌گذارد، و هم خود بدان درجه محرمیّت برسیم که صاحب سرّ پیر میکدهٔ این عصر و زمان حضرت ولی‌الله المعظم بقیةالله الاعظم علیه‌السلام قرار بگیریم.

جواب این سؤال در دومین اثری است که‌از حقیقت صاد صلوات برای شیعه مؤثر واقع می‌شود. در یک روایت شریف از رسول‌الله الاعظم در کتاب ***مواعظ العددیه*** صفحهٔ ۷۰ آمده است که حضرتش فرمودند:

سه کس در روز قیامت ورستاخیز، در آن روزی که هیچ سایه‌ای برای دیگران نیست، در زیر سایه عرش خداوند قرار می‌گیرد:

۱. آن‌کس که اندوه غم‌زده‌ای را از این امت فارغ نماید.

۲. سنتی از سنت‌های منِ رسول‌الله را زنده واحیا نماید.

۳. زیاد بر حقیقت من رسول‌الله صلوات بفرستد.

نیک، ای عزیز! بنگر در این روایت. عرش در باطن، امام علیه السلام است چراکه در روایتی شریف، مولا علیه السلام فرمودند: «یا عمار! انا العرش؛ من عرش هستم. و سایهٔ این عرش همان محرمیتی است که برای شیعه هویدا می‌گردد، لذا هرکس که بخواهد در زیر این سایهٔ محرمیّت عرش الهی که حقیقت امام علیه السلام است با آرامش جلوس نماید باید که حقیقت صاد صلوات را در خود تبلور دهد.

حال‌که بحث محرمیت شیعه به‌میان‌آمد، خالی از لطف نیست که اولاً مقداری درباب محرمیّت بزرگترین شیعه حیدر کرار، یعنی جناب سلمان فارسی، که به تعبیر خود رسول‌الله، نگویید سلمان فارسی، بگویید سلمان محمدی، بحث نماییم، و روایات لطیف و شریفی که در این باب آمده، به خوانندگان عزیز هدیه نماییم و ثانیاً راه‌های رسیدن به این محرمیت لطیف را بیان نماییم.

۱. در کتاب ***شرح نهج‌البلاغه*** ابن ابی‌الحدید معتزلی سنی جلد ۱۸ صفحهٔ ۳۱ در ذیل روایتی از حیدر کرار آمده است: وقتی از حضرتش روحی فداه در باب تاریخچه و شخصیت اصحاب رسول‌الله الاعظم در باب محرمیت نسبت به حضرتش سؤال نمودند، نوبت به شرح حال جناب سلمان فارسی رسید، حضرت چنین فرمودند:

به به از این سلمان، شما همچون سلمان را از کجا می‌یابید؟! او همچنان لقمان حکیم است وعلم اول وآخر را می‌داند. سلمان دریایی بی‌کران است. سلمان از ما اهل‌البیت است.

ای عزیز، خوب بنگر که سلمان تا به کجای محرمیت ولایت می‌رسد، که حتی از لقمان حکیم بالاتر می‌گردد، و حتی در بعضی روایات وارد شده که از مقام جناب جبرئیل نیز بالاتر رفته و حتی در بعضی روایات آمده است که رسول‌الله الاعظم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند بهشت مشتاق چهار نفر است، از جمله سلمان که تمام این محرمیت سلمان در سلوک صلواتیهٔ ایشان نهفته است، چرا که صلوات از صله می‌آید، یعنی متصل شدن به حقیقت ولایت. از همین‌جا اثبات می‌گردد که سلوک جناب سلمان، سلوک صلواتیه است چرا که تا متصل نشود، محرم نمی‌گردد و تا محرم نگردد بهشت مشتاق وی نمی‌گردد و تا بهشت مشتاق او نگردد خداوند سلام سلمان را نمی‌رساند.

در روایت آمده است که هر وقت جبرئیل بر رسول‌الله الاعظم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد می‌شد عرضه می‌داشت خداوند سلام سلمان را می‌رساند.

در باب محرمیت جناب سلمان روایات بسیار عجیبی نقل شده که به دو نمونه از آن، در باب محرمیت ایشان، نسبت به عصمة‌الله العظمی و حقیقةالشجرةالطوبی و نورالسدرة المنتهی ومریم الکبری والمصباح الدجی و قدسیة العظمی فاطمةالزهرا سلام‌الله علیها بنت المصطفی و زوجةالمرتضی علیه‌السلام اشاره می‌کنیم.

۱. در کتاب شریف *تحفة المجالس* ابن تاج‌الدین وارد شده که روزی جناب امیرالمؤمنین علیه السلام غیرت‌الله الاعظم به سلمان علیه‌الرحمه فرمود: سلمان شتاب کن به سوی فاطمهٔ زهرا(س) در خانه، که حضرتش منتظر تو است. سلمان می‌گوید به درب خانهٔ وحی که رسیدم دق‌الباب نمودم، خادمهٔ حضرت وقتی سؤال کرد کیست پشت در؟ به او گفتم منم سلمان. فضّه فرمود: سلمان، حضرت فاطمهٔ زهرا(س) چادر برای پوشش ندارند. سلمان می‌گوید وقتی فضّه چنین گفت، عبای خود را درآوردم و به فضّه دادم و گفتم این پوشش را از جانب من به حضرتش برسانید تا در حول محور هیکل مبارکشان قرار دهند. بعد سلمان می‌گوید وارد منزل شدم ، اما توضیح مختصر در باب این روایت لطیف چند سؤال مطرح است: چه شد غیرت‌الله الاعظم اسدالله الغالب مطلوب کل طالب، شهاب الله الثاقب علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام که مظهر غیرت الهی هستند، و سلمانی که حسب‌الظاهر نامحرم عصمت‌الله العظمی فاطمةالزهرا هستند . محرمیت را بنگر، لذا فرمود: سلمان منّا اهل البیت.

۲. سؤال مطرح است که چطور عبایی که گرمای بدن سلمان بدان رخنه کرده است باید حول هیکل نورانی ناموس الهی قرار گیرد وگرمای بدن سلمان به بدن فاطمهٔ زهرا برسد، سبحان‌الله از این محرمیت! و شگفتا از این قُربیت و نزدیکی فاطمهٔ زهرایی که در روایت آمده است که از کور عاجزی روی می‌گرفت چطور حاضر شدند گرمای بدن سلمان را بپذیرند؟ جواب این دو سؤال را خیلی مختصر عرضه می‌داریم و به روایت دوم حضرت سلمان می‌پردازیم.

ای عزیز، خوب دقت کن، هر حقیقتی ظاهری دارد و باطنی، و حقیقت باطن، ظاهر می‌گردد، یعنی روح، ظاهر می‌گردد و ظاهر جسم. به عبارت دیگر، روح باطن می‌گردد و این دو یعنی ظاهر و باطن مکمل و کامل‌کنندهٔ یکدیگرند.

با توجه به این مقدمهٔ کوتاه، نتیجه‌گیری می‌شود که باطن حقیقت، همان محرمیت سلمان است، اما این باطن، ظاهری می‌خواهد، ظاهر آن چیست؟ ظاهر آن این است که به خود سلمان نیز نشان دهند که سلمان! تو در وادی ولایت بدان درجهٔ محرمیت رسیده‌ای که منِ غیرت‌الله الاعظم یعنی امیرالمؤمنین، تو را تنها به خانه می‌فرستم تا با صدیقهٔ طاهره خلوتها داشته باشی تا به تو (سلمان) نشان دهم که محرمیت تو تا چه اندازه است، والّا بر تو (سلمان) معلوم نمی‌گردد که چقدر نسبت به ولایت قرب و محرمیت داری. و همچنین وقتی در آیهٔ قرآن می‌فرماید: «و بالوالدین احسانا» و به والدین خود احسان کنید، در ذیل این آیهٔ شریفه از امام صادق وگویندهٔ ناطق روایت شده است که فرمود: منظور از پدر و مادر، مولا علی و فاطمهٔ زهرا است، لذا مادر و پدر روحانی شیعه از جمله مسلمان، مولا علی و فاطمهٔ زهرا است، که خود مفصل بخوان از این مجمل.

قضیهٔ لطیفه در باب محرمیت سلمان

در کتاب شریف *الثاقب فی المناقب* صفحهٔ ۲۹۷ و همچنین کتاب شریف *القطره من بحار مناقب النبی والعتره*، جلد ۲، صفحهٔ ۲٦٤ چنین روایت شده است:

... فقال لی یا سلمان ائت الی منزل فاطمه علیها السلام فانّها الیك مشتاقه، و ترید ان تتحفك بتحفة قد اتحفت بها من الجنه، قال سلمان: قلت یا امیرالمؤمنین اتحفت بتحفه من الجنه بعد وفاة رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم؟ قال نعم یا سلمان قال: فهرولت هروله الی منزل فاطمه سلام‌الله علیها و قرعت الباب، فخرجت الیّ

فضه فاذنت لی، فدخلت و اذا فاطمه علیها السلام جالسه و علیها عبادة قد اعتجرت بها واستترت فلمّا رأتنی قالت: یا سلمان اجلس و اعقل و اعلم انی کنت جالسة بالامس مفکرة فی وفاة رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم والحزن یتردد فی صدری و قدکنت رددت باب هجرتی بیدی فانفتح من غیر ان یفتحه احد، و اذا انا باربع جواری، فدخلن علیّ، لم یر الراؤون بحسنهنّ و نضارة وجوههنّ، فلمّا دخلن قمت الیهنّ مستنکره لهنّ فقلت انتن من اهل المدینه‌ام من اهل مکّه؟ فعلن لامن اهل المدینه الا من اهل مکه ولامن اهل الارض، نحن من الحور العین، ارسلنا الیک رب‌العالمین یا ابنة رسول‌الله لِنَعَزّیک بوفاة رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم.

قالت فاطمه علیها السلام قلت لاحداهنّ: ما اسمک؟ قالت: اناذرة. قلت: حبیبتی لم سمیّت ذرة؟ قالت: سمیّت ذرة لأنّی لأبی ذرالغفاری صاحب ابیک رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم و قلت للأُخری: و انت ما اسمک؟ قالت: انا سلمی، قلت لم سمیّت سلمی؟ قالت: لأنّی سلمان الفارسی صاحب رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم و قلت للأخری: ما اسمک؟ قالت: مقدودة، قلت: حبیبی لم سمیّت مقدوده؟ لأنّی للمقدادبن الاسود الکندی صاحب رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم [فقلت للأخری: ما اسمک؟ قالت: عمارة، قلت: و لم سمیّت عمارة؟ قالت: لأنّی لعمار ابن یاسر صاحب رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم] فاهدین الیّ هدیة اخبأت لک منها. ثم اخرجت لی طبقاً ابیض [فیه] رطب اکبر من الخشکنانج ابیض من الثلج و واذکی من المسک، واعطتنی منها عشر رطبات، عجزت من حملها فقالت کلهنّ عند افطارک واعد الیّ بعجمعنّ. قال سلمان: فخرجت من عندها اُرید منزلی، فما مررت بأحد ولابجمع من اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم الاّ قالوا: یا سلمان ما رائحة المسک الاذفر معک قال سلمان. کتمت انّ معی شیئاً حتی اتیت منزلی، فلمّا کان وقت الافطار افطرت علیهّن، فلم اجد لهنّ عجماءً فعدت علیٰ فاطمه علیهاالسلام وقرعت الباب علیها فأذنت لی بالدخول، فدخلت و قلت: یا بنت رسول‌الله، امرتنی ان آتیک بعجمته و انّی لم اجد لها عجماً، فتبسّمت و لم تکن ضحکت علیها السلام.

سلمان نقل می‌فرماید: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من

فرمود ای سلمان به سوی منزل فاطمه برو، به درستی که او برای دیدن تو مشتاق است و می‌خواهد هدیه‌ای از هدیه‌های بهشت را به تو بدهند. سلمان می‌گوید: گفتم یا امیرالمؤمنین آیا هدیه‌ای از بهشت به من می‌دهد، بعد از وفات رسول‌الله؟ حضرت فرمودند: بلی سلمان. سلمان می‌گوید با حالت هروله وابتهاج خاصی به سوی منزل فاطمهٔ زهرا حرکت کردم، درب را که زدم پس خارج شد فضّه به سوی من واجازهٔ دخول داد، پس داخل شدم وفاطمهٔ زهرا را، در حالی که نشسته بود، با چادری بر سر مشاهده نمودم. حضرت خطاب به من فرمودند: ای سلمان! بنشین وخوب تعقل کن وآگاه باش دیروز نشسته بودم در حالی‌که فکر می‌کردم در وفات رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم حزن عجیبی تمام سینهٔ من را فرا گرفته بود ناگهان درب حجرهٔ من باز شد وچهار نفر حورالعین داخل خانه شدند که در زیبایی مانند آنها را ندیده بودم، سؤال کردم آیا شما از اهل مدینه هستید یا اهل مکه؟ عرضه داشتند ما نه اهل مدینه‌ایم ونه اهل مکه ونه اهل زمینیم. ما از حورالعین هستیم، خداوند متعال ما را به سوی تو فرستاده تا در وفات رسول‌الله به‌تو تسلیت بگوییم. فاطمهٔ زهرا می‌فرماید به یکی از آنها گفتم اسمت چیست؟ عرضه داشت من ذره هستم. گفتم برای چه اسمت ذره است؟ گفت نامیده شدم ذره، به درستی که من حورالعین ابوذر هستم، صحابی پدرت رسول‌الله. به دیگری گفتم اسم تو چیست؟ گفت: من سلمیٰ هستم. گفتم برای چه اسم تو سلمیٰ است؟ گفت من حورالعین سلمان فارسی هستم، مصاحب رسول‌الله. به دیگری گفتم: اسم تو چیست؟ گفت: مقدوده. گفتم: برای چه اسم تو مقدوده است؟ گفت: من حورالعین مقدادبن اسودالکندی هستم. به دیگری گفتم اسم تو چیست؟ گفت: من عماره هستم. گفتم برای چه اسمت عماره است؟ گفت: من متعلق به عماربن یاسر هستم. ما برای تو هدیه‌ای آورده‌ایم،

سپس به من تحویل دادند طبقی از نور که در آن رطب‌های بسیار بزرگی به اندازهٔ قرص نان، سفیدتر از برف، پاکیزه‌تر از مُشک، که ده عدد از آنها را به سلمان داد. سلمان می‌گوید از حمل آن ده رطب عاجز شدم، پس به من فرمود تمام این رطب‌ها را هنگام افطار میل‌نما وهسته‌های این خرماها را برای من بیاور.

سلمان گفت از خانهٔ فاطمهٔ زهرا خارج شدم، به هر کو که عبور می‌کردم به من می‌گفتند سلمان بوی خوشی می‌دهی. این بوی خوش مُشک اذفر است (بهترین نوع مُشک) سلمان می‌گوید آن خرماها را از دیگران پنهان می‌کردم تا به خانه رسیدم، وقت افطار که شد آنها را میل کردم اما هسته‌ای بر آنها ندیدم؛ پس به سوی فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها رفتم، عرضه داشتم یا بنت رسول‌الله امر نمودی هستهٔ خرماها را برای شما بیاورم اما هسته‌ای ندیدم. حضرت تبسم نمودند وفرمودند ای سلمان، این خرماها از درخت محلی بود که خداوند تبارک وتعالی در بهشت دارالسلام آنها را غَرَس نموده است وغَرَس آن درختان سرّی از اسرار الهی بود وآن دعای نور بود ودعای نور این است که حضرت زهرا به‌من تعلیم دادند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم، بسم‌الله النور، بسم‌الله نورالنور، بسم‌الله نور علی نور، بسم‌الله الذی هو مدبرالامور، بسم‌الله الذی خلق‌النور من النور، الحمدالله الذی خلق‌النور من النور وانزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور، فی رق منشور والبیت المعمور والسقف المرفوع، والبحر المسجور، بِقَدرَ مقدور، علی نبی محبور، بسم‌الله الذی هو بالعز مذکور وبالخیر مشهور وعلی السّراء والضراء مشکور.

توضیح مختصری در باب این روایت شریف

اگر خوب در این روایت دقت کرده باشی، چند نکتهٔ لطیف ملکوتی از آن هویدا می‌شود:

۱. اشتیاق خانم زهرا برای دیدن سلمان. سبحان‌الله که سلمان به چه مقام و محرمیتی در

ولایت رسیده است که حجت‌الله علی حجج الله فاطمهٔ زهرا مشتاق دیدن سلمان است.

۲. خوردن میوهٔ بهشتی در دنیا جز برای اهل‌البیت جایز نیست، مشاهده نما متّا اهل‌البیتی سلمان در باب محرمیت ایشان به کجا رسیده است که ده عدد خرما به تعداد درجات ایمان سلمان به وی اعطا می‌شود که هر خرمایی نشان‌دهندهٔ یک درجه ایمان است والّا اگر ابوذر بود نه عدد خرما می‌گرفت و مقداد هشت عدد و عمار هفت عدد.

۳. به چه محرمیتی رسیده بود که به حریم خلوت ولایت رخنه کرده بود.

٤. خرما در باطن، محبت فاطمهٔ زهرا است، چرا که وارد شده است روزی رسول‌الله الاعظم صلی‌الله علیه و آله و سلّم، سینهٔ فاطمهٔ زهرا را می‌بوئید و می‌بوسید. عایشه به رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم عرضه داشت چرا یا رسول‌الله با فاطمه اینگونه رفتار می‌کنی؟ فاطمه بزرگ شده است، برای دختر بزرگ شایسته نیست این‌گونه بوسیده و بوئیده شود. حضرت فرمود: [ساکت باش عایشه] هنگامی که به معراج رفتم به درختی برخورد نمودم که به شدت بوی عطر عجیبی را از خود ساطع می‌نمود، خرمایی از آن خرما چیدم و خوردم و نطفه فاطمهٔ زهرا در صلب من قرار گرفت، لذا نطفه فاطمهٔ زهرا از خرماهای بهشتی است، لذا هر وقت اشتیاق پیدا می‌کنم که بوی آن درخت خرما را استنشاق نمایم به سراغ خانم فاطمهٔ زهرا می‌روم و آن بوی عطر را از سینهٔ حضرتش استشمام می‌نمایم.

به همین علت است که سلمان، محرم معنوی فاطمهٔ زهرا می‌شود و حضرتش خرمای ولایت خود را اعطا می‌کند، که خرما در باطن محبت فاطمهٔ زهرا است.

۵. و اینکه این خرماها هسته نداشت بدین علت بود که خرمای خالص، اشاره به محبت خالص دارد، که حتی هسته هم معنویت سلمان را می‌رساند اگر وجود می‌داشت. لذا خرماها بدون هسته بود، یعنی خواستند به سلمان بفهمانند ای سلمان، تو در وادی محرمیت، در وادی اتصالی که در سلوک صلواتیه داری و آن را از صاد صلوات اخذ نموده‌ای، خالص و بدون غل و غش است، و لذا در روایتی شریف از سیدالشهدا سلام‌الله علیه وارد شده که حضرت فرمودند: اولین درجه مؤمن این است که در قلبش، غل و غش وجود نداشته باشد.

٦. و اینکه غَرَس درخت خرمای بهشتی این دعای شریفهٔ نوریه بود اشاره به این نکته لطیف دارد که سلوک صلواتیه، سلوک نوریه است و سلمان با سرعت نور بر کوه طور امام علیه السلام سلوک نمود.

۷. نکتهٔ جالب‌تر از همه، اینجاست، که سلمان می‌گوید، حضرتش تبسم نمود اما نخندید. چطور سلمان نامحرم گردی صورت حضرت را دیده است؟ چطور سلمان بدان محرمیت رسیده است که زردی صورت حضرت را مشاهده می‌نماید؟ سبحان‌الله از این قرب و محرمیت!!!

بعد از شرح این روایت لطیف، این نتیجه گرفته می‌شود که محرمیت تا برای سالک تحقق پیدا نکند حقیقت و نورانیت سلوک صلواتیه برای سالک ساطع نمی‌شود و سالک را در باب معرفت الهی عظیم و رفیع نمی‌نماید. سلمان در باب محرمیت الهی بدان درجه رسید که محبت سلمان مساوی ایمان و عدم شناخت سلمان مساوی کفر شد. همان‌گونه که رسول‌الله الاعظم خطاب به امیرالمؤمنین فرمود: «**یا علی، حبّک الایمان و بغضک الکفر**؛[1] یا علی، محبت تو را داشتن مساوی ایمان است و بغض تو را داشتن مساوی کفر».

حال سؤال اینجاست چگونه محبت داشتن سلمان مساوی ایمان و عدم شناخت سلمان مساوی کفر است. همان‌گونه که در کتاب ***بحار*** جلد ۲۲، ص ۳۷۴ روایت شده، امیرالمؤمنین خطاب به اباذر فرمود: ای اباذر، اگر آن چیزی را که سلمان می‌داند به تو بگوید به کشندهٔ او رحمت خواهی فرستاد. ای اباذر، سلمان باب‌الله فی‌الارض است (باب‌الله بر روی زمین)، همان‌گونه که رسول‌الله به مولا فرمود یا علی انت باب‌الله، تو باب‌الله هستی. ای اباذر، مؤمن کسیست که او را بشناسد و هرکه او را انکار کند و نشناسد کافر است. سلمان از ما اهل‌البیت است.

خوب بنگر ای عاقل و ای طالب سلوک صلواتیه، که محرمیت چه می‌کند در وادی ولایت. تک‌سواران تیزروی بیابان نفس ولی‌الله المعظم و غواصان زبردست غوص‌کننده در دریای امامت و پرچمداران لواءالحمد تنها و تنها محرمان دارالسلام ولایتند که سرسلسلهٔ آنان جناب شیخ کمّل سلمان فارسی است. سلمان در وادی محرمیت بدان درجه رسید و از سلوک صاد صلواتیه آن‌چنان بهره‌مند شد که در کتاب شریف رجال کشی صفحهٔ ۲۰ منقول از شخصیت خود سلمان چنین نقل شده است که سلمان خطاب به مردم چنین می‌فرمود که ای مردم! اگر آن چه را که من می‌دانم (و آن‌چه را که از غواصی در دریای امامت به دست آوردم) شما را مطلع می‌کردم، می‌گفتید سلمان دیوانه است یا بر کسی‌که سلمان را بکشد درود می‌فرستیم، اما سؤال اینجاست آیا شیعیان سطح پایین و آنهایی‌که سلوکشان از سلوک سلمان‌ها و ابوذرها پایینتر است نیز می‌توانند از محرمیت ولایت که یکی از اثرات چهارده‌گانهٔ صاد

---

۱. نقل از کتاب القطره.

سلوک صلواتیه است بهره‌مند شوند؟ جواب آن قطعاً مثبت است، چرا که اگر سلمان و اباذر، مقداد و اویس، کمیل و حُذَیفه، جابر و مالک و غیره از شیعیان کمل می‌توانند به‌این محرمیت برسند، پس قطعاً این استعداد بالقوه در شیعیان سطح پایین نیز هست که بتوانند به این محرمیت در این سطح برسند اما اینکه نمی‌رسند؛ ۱. به عدم همّت آنان بستگی دارد؛ ۲. به عدم خواستن آنها. به عنوان مثال در کتاب شریف *دارالسلام* جلد ۲، صفحه ۱۹۵ حکایت شریفی نقل شده است که محمّد بن سعید نامی می‌گوید:

پیش خود عهد نمودم روزانه تعداد معینی صلوات بر روح روان پیامبر و آل پیامبر بفرستم، لذا چند صباحی براین ذکر شریفه استمرار کردم و همت نمودم تا اینکه شبی در عالم خواب رسول گرامی اسلام را دیدم که به اتاق حقیر من تشریف آوردند که از نور جمال ایشان، تمام خانه منور گردیده بود و با صدای بلند می‌فرمودند کجاست آن دهانی که بر من پیغمبر و آل پیغمبر صلوات بفرستد، تا من آن دهان را ببوسم. محمدبن سعید می‌گوید حضرتش وارد اتاق محقّر من شدند، من شرم نمودم دهان خود را به لبان مبارک حضرتش بگذارم، لذا صورت خود را جلو آورده، حضرت گونه‌های من را بوسیدند و از شدت سروری که بر من نازل شده بود از خواب پریدم و به شدت گریه می‌کردم و تا هشت روز آن‌چنان نوری بر صورت من هویدا بود که همهٔ اهل محل می‌آمدند و مشاهده می‌کردند.

ای عزیز، حال که به محمد بن سعیدهای پایین‌تر از ایمان سلمان عنایت می‌کنند، این خود دلیل بر این است که می‌شود محرم راز امام گردید.

بعد از توضیح مختصری که در باب محرمیت امام دادیم، طبق وعده‌ای که ابتدای بحث محرمیت دادیم، به این نکته می‌پردازیم که چگونه می‌شود محرم امام شد؟ جواب این سؤال را در بخش اوّل دادیم، لذا من‌باب تذکر توضیح مختصری در این مقوله خواهیم داد، دقت کن.

اگر بخواهی محرم امام شوی، کلید طلایی آن که از دو دندانه بیشتر تشکیل نشده، این است:

۱. توسلات خود را کیفی و عمیق گردان و دائماً از امام زمانت عاجزانه درخواست نما، که تو را به این فیض عالی مشرف نماید.

۲. دندانهٔ دوم این کلید طلایی این است که از جهت ظاهری نیز در باب توسلات، مخصوصاً ذکر شریفهٔ صلوات وارد شوی و از جهت باطن حقایق صلوات را در خود تبلور دهی و چون بیش از این نمی‌شود بحث نمود توضیح بیشتر را ان‌شاءالله در سلسله بحث‌های بعدی عرضه می‌داریم.

منزل سوم

حقیقت مغفرت وغفران الهی

سومین اثری که از صاد سلوک صلواتیه برای مؤمن و شیعهٔ واقعی تبلور می‌نماید حقیقت مغفرت و غفران الهی است. در کتاب شریف *تفسیر صافی* در باب حقیقت صاد روایت لطیفی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند:

صاد رودی است در رکن راست عرش الهی که هر روز جبرئیل داخل این نهر می‌شود و پر و بال خود را در آن می‌شوید، سپس بیرون آمده پروبال خود را تکان می‌دهد و از هر قطره‌ای که از پروبال جبرئیل به زمین می‌افتد خداوند ملکی را خلق می‌نماید که به تقدیس و استغفار الهی می‌پردازد.

ای عزیز، خوب بنگر در این روایت. به این نکتهٔ لطیف پی می‌بری که اگر صلوات فرستادی، هم تو را به دارالسلام ولایت می‌رساند و هم باطن این صلوات استغفار است که تو را مهذّب و پاکیزه و نورانی از گناهان می‌گرداند و این نکتهٔ بسیار مهمی است و این خود از جامعیت و کاملیت ذکر صلوات حکایت می‌کند چرا که ممکن است بعضی از اذکار فقط شخص را از گناهان پاک نماید و یا بعضی از اذکار یکی از مشکلات روحی شخص را برطرف نماید، اما صلوات و تبلور دادن حقایق صلوات، آن هم فقط صاد صلوات، چنان جامعیتی از هر طرف برای شخص به ارمغان می‌آورد که فوق تصور مؤمن و شیعه است. لذا صلوات ام‌الاذکار (مادر اذکار) شد. حال خالی از لطف نیست در باب مغفرت الهی که از حقیقت ذکر صلوات تبلور می‌نماید چند روایت شریف را بیان نماییم.

در کتاب شریف *بحرالمصائب* مرحوم نیّر تبریزی وارد شده است که خداوند تبارک و تعالی از عرق پیشانی زائر ابا عبدالله‌الحسین ۷۰ هزار ملک خلق می‌نماید که تا روز قیامت برای آن شیعه استغفار می‌فرستند.

ای عزیز، دقت کن، شاید این سؤال در ذهنت تبلور کرده باشد که چگونه چنین چیزی ممکن است. بسیاری از شیعیان گناه می‌کنند، آیا عقلاً با یک زیارت سیدالشهداء رفتن و از عرق پیشانی آن ۷۰ هزار ملک خلق نماید تا برای وی استغفار نماید، لذا شیعه می‌تواند تا آخر عمر گناه کند.

جواب این سؤال و اشکال اعتقادی چنین داده می‌شود، که خداوند اولاً باید توفیق چنین زیارتی با این کیفیت را بدهد تا خداوند از عرق پیشانی او چنین ملائکی خلق کند و ثانیاً این توفیق در صورتی برای آن شیعه حاصل می‌شود که خود را به حقیقت حضرات معصومین وصل و متصل نماید و به دارالسلام سلوک صلواتیه خود را مجهز نماید تا دائماً از عنایات و انوار قدسیهٔ ایشان برای کسب توفیق بهره گیرد. والّا اگر شیعه، خود را با حقیقت سلوک صلواتیه آشنا نکند، با یک گناه توفیق زیارت سیدالشهداء از او گرفته می‌شود و همینطور که در بعضی از روایات معراجیه چنین نقل شده که پیامبر اکرم فرمودند: به قصری رسیدم که یک خشت آن از طلا و یک خشت دیگر آن از نقره بود و ملائکه مشغول چیدن چنین قصری زیبا بودند، اما گاه‌گاهی صبر می‌کرد و تأمل می‌کردند و دیوار را نمی‌چیدند.

سؤال کردم چرا چنین می‌کنید؟ چرا گهگاهی صبر می‌کنید و سپس شروع به ساختن دیوار می‌کنید؟

عرضه داشتند ما منتظر رسیدن مصالح ساختمانی هستیم که مصالح ساختمان، همان اذکار و ذکرهای صلواتی است که شخص می‌فرستد تا در اینجا به شکل طلا و نقره تجلی کند و ما برای وی قصر بسازیم، هنگامی که دست از اذکار می‌کشد، ما نیز از ساختن ساختمان دست می‌کشیم.

نیک بنگر که این خود به مسئلهٔ توفیق در فرستادن ذکر اشاره دارد.

در روایتی دیگر حضرت خطاب به اصحابشان فرمودند: هر ذکری که در دنیا می‌فرستید خداوند درختی در آن دنیا به شما خواهد داد.

شخصی به پیامبر عرضه داشت پس ما زیاد در بهشت درخت داریم؟

حضرت فرمود: آری، اما به شرطی که آنها را آتش نزنید.

سؤال کردند چگونه آتش می‌گیرد؟

فرمودند: با گناهانی که انجام می‌دهید. در باب اینکه حقیقت صاد صلوات، حتی موجب مغفرت ملائک نیز می‌گردد.

در روایتی دیگر، آمده است روزی جناب جبرئیل خدمت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم رسید و عرضه داشت یا رسول‌الله امروز چیز عجیبی مشاهده نمودم. وقتی خواستم به سوی تو نازل شوم، گذرم به کوه قاف افتاد،[1] یکی از ملائک مقرب الهی را دیدم که پروبال وی شکسته و محزون نشسته بود. یا رسول‌الله، این ملک از ملائک مقرب الهی بود و در آسمانها برای او تختی از نور گذاشته شده بود و ۷۰ هزار ملک خدمت وی را می‌کردند و خداوند در هر نظر، برای این ملک، ملائکی را خلق می‌نمود و صاحب جاه و عظمت و مقام والایی بود.

سؤال کردم چرا چنین گشته‌ای و از عزت افلاک به حضیض خاک افتاده‌ای؟

گفت: شبی که پیامبر اکرم به معراج آمد، آن‌چنان که باید و شاید از حضرتش تجلیل نکردم، لذا خداوند مرا از عالم افلاک و آسمانها طرد نمود. جبرئیل، تو از خداوند بخواه تا از خطای من درگذرد.

جبرئیل می‌گوید: به درگاه الهی ضجّه‌ها زدم و توسلها نمودم تا اینکه خطاب آمد ای جبرئیل به این ملک مقرب ما بگو اگر می‌خواهد به جایگاه اصلی خود برگردد صلواتی بر حبیب من بفرستد تا وی را به آن مقام برگردانم. وی چنین کرد و به آن مقام برگشت.

در کتاب شریف *مصابیح الدّجی* روایتی در باب انهدام گناهان از امام رضا علیه السلام وارد شده که فرمودند:

اگر کسی توان پرداخت کفّارهٔ گناهان را ندارد صلواتی بفرستد تا مورد مغفرت الهی گردد و تمام گناهانش منهدم شود.

۱. حقیقت کوه قاف در باطن، حقیقت امام علیه السلام است که ان شاءالله در همین کتاب بحث خواهیم کرد.

سلوک صلواتیه، سلوکی است عام، از یک طرف، و خاص از طرف دیگر. عام و خاص بودن سلوک صلواتیه از برکت و ویژگی خاص این سلوک است که چه مسلمانها و شیعیان که می‌توانند از آن بهره بگیرند و چه شیعیان مستضعف از جهت فکری (شیعیان عام). سلوک صلواتیه آن‌قدر ریشه‌دار، از جهت کمی، و عمیق از جهت کیفی که در تمام صحنه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، فردی، فرهنگی، عبادی، سیاسی وکلاً تمام ابعاد وجودی انسان، برای انسان سلوکی و برنامه‌ای را در نظر گرفته است. به عنوان مثال در باب بوئیدن گل، یک موضوع پیش پا افتاده‌ای در زندگی انسان، سلوک صلواتیه حرف و برنامه و اثر دارد.

روزی گلی را خدمت امام علیه‌السلام آوردند حضرت بوئیدند و بر چشمان خود نهادند و صلواتی فرستادند، سپس فرمودند هرکس گلی را با دو دست خود بگیرد و بر چشمان خود گذارد و ببوید و صلوات بفرستد قبل از اینکه گل را زمین گذارد تمام گناهان وی بخشیده می‌شود.

این روایت عجیب و لطیف، خود حاکی از این موضوع است که حتماً سلوک صلواتیه در ریزترین و جزئی‌ترین مسائل زندگی شخص نیز بی‌اثر نمی‌باشد، و این سلوکی است عام، در عین‌حال خاص و خاص در عین حال عام. حتی سلوک صلواتیه آن‌قدر رحمت و برکت برای شخص، حتی فاسقان و فاجران دارد که هرکس از این فسّاق و فجّار زمان ولو برای یک لحظه خود را به این سلوک متصل نمایند رحمت این سلوک شامل حال وی نیز خواهد شد. به عنوان مثال، اگر شخص فاسقی که عمری را در فسق و فجور طی کرده است، اما هنوز محبت حضرات معصومین در وی هست و هنوز کافر نگشته و هنوز گناهان وی باعث کفر وی نگشته و هنوز روی امیدی برای وی متجلی است، اگر خود را در این وادی بیندازد پاک و مطهر بیرون می‌آید.

در کتاب شریف آثار و برکات صلوات وارد شده که هر کس که یک مرتبه صلوات بفرستد خداوند عمودی از نور از زمین تا آسمان برای وی خلق می‌کند (ولو فاسق باشد.) این عمود ۷۰ هزار شعبه دارد و در هر شعبه‌ای ۷۰ هزار ملک نشسته که هر ملکی ۷۰ هزار سر دارد و هر سری ۷۰ هزار دهان و در هر دهانی ۷۰ هزار زبان و با هر زبانی ۷۰ هزار لغت تکلم می‌نماید و ذکر این ملائک استغفار برای شخص ذاکر صلوات است.

دو نکتهٔ مهم

۱. این‌گونه روایات عجیب و غریب از جمله این روایت اخیر، بدین علت روایت شده که همه از این سلوک بهره‌مند گردند ولو فاسق و فاجر زمان باشد، که این خود از اثر و برکات خاص صلوات است که در هیچ سلوکی چنین ویژگی خاصی که همه بهره‌مند شوند چه عام و چه خاص در آن وجود ندارد، آن هم تازه در سلوک اول صلوات، یعنی صاد صلوات و این دیگر خود اهمیت بسیار بسیار مهم و نورانی و فوق تصور این سلوک را می‌رساند.

۲. شاید سؤال شود که چرا این‌گونه روایات مثل همین روایت اخیر یا روایت گل امام صادق یا روایت عرق پیشانی زوّار سیدالشهدا، این قدر برکت برای شخص به ارمغان می‌آورد؟ جواب این سؤال به دو بخش کلی تقسیم می‌شود:

الف: اینکه حضرات معصومین علیهم‌السلام چرا چنین روایاتی را نقل می‌فرمایند، بدین علت است که قصد دارند همهٔ انسانها، چه عام و چه خاص و چه خاص الخاص، چه مؤمن و چه فاسق را به سوی این نوع سلوک، یعنی سلوک صلواتیه ترغیب نمایند، لذا این‌گونه روایات را بیان می‌کنند.

ب: چون سلوک صلواتیه از جهت کیفی وکمی بسیار وسیع و عمیق است آثار و برکات آن نیز بسیار عجیب، وسیع و عمیق است، لذا به همین علت است که یک صلوات فرستادن گناهان گذشته و آیندهٔ شخص را منهدم می‌کند، چرا که این صلوات ولو اینکه ظاهراً از چند کلمه تشکیل شده است ولی چون در باطن به هیاکل توحیدیه و حضرات معصومین علیهم‌السلام متصل است و به پشتوانهٔ ایشان استوار است چنین اثراتی دارد، لذا به همین علت است که یک قطره اشک برای سیدالشهدا ریختن، دریایی از آتش را خاموش می‌کند، چرا که این قطرهٔ اشک به پشتوانهٔ حضرت سیدالشهدا است وعنایات بی‌شائبه ووسیع حضرت است که باعث می‌شود یک قطره اشک دریایی از آتش را خاموش کند والا از جهت عقلی یک قطره اشک سنخیت با دریای آتش ندارد، یا یک کلمه صلوات که از چند حرف تشکیل شده سنخیتی با کوهی از گناهان و رذائل اخلاقی ندارد که با یک بار صلوات فرستادن یا یک قطره اشک ریختن آنها از بین برود.

از این یک قطره اشک به پشتوانهٔ سیدالشهدا و یک صلوات به پشتوانهٔ محمّد و آل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین است که باعث می‌شود این قطرهٔ اشک و حقیقت صلوات وسیع و عمیق گردند. این قطرهٔ اشک آن‌قدر وسیع گردد که دو برابر دریای آتش جهنم وسعت پیدا کند تا بتواند آتش را خاموش نماید و اینجا بحث کیفیّات مطرح است چرا که یک قطره اشک و حقیقت یک صلوات، کیفیّتشان بسیار وسیع و عمیق می‌گردد تا چنین اثراتی را بر جای گذارند.

منزل چهارم

قابلیت

چهارمین اثر صاد سلوک صلواتیه، که از حقیقت صاد صلوات برای شیعیان مرتضی، علی علیه‌السلام تبلور پیدا می‌کند این حقیقت است که شیعه به برکت حقیقت صاد سلوک صلواتیه می‌تواند این قابلیت را پیدا نماید که حقیقت انوار الهیّه و جاذبه‌های ربانیّه را که از حقایق توحید و نبوّت و ولایت ساطع می‌شود در خود تبلور دهد. والّا تا این قابلیت و وسعت برای شخص ایجاد نشود، شخص سنخیّت این را پیدا نمی‌کند که با محمد و آل محمد صلوات‌الله علیه اجمعین ارتباط نوری برقرار کند و از رحمت و برکت این هیاکل نور بهره بگیرد.

این قابلیت چگونه به‌وجود می‌آید؟

ای لطیف، بدان‌که اگر بخواهی قابلیت این‌را پیدا نمایی تا از انوار هیاکل توحید، یعنی محمد و آل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین بهره بگیری باید در باب محبت الهی وارد شوی چرا که به دست آوردن این قابلیت، مدیون به دست آوردن محبت الهی است و به دست آوردن محبت الهی، مدیون حقیقت صلوات است.

حال بحث این حقیقت شد که چه کنیم قابلیت به‌دست آوریم؟ جواب آن این است که در وادی محبت الهی وارد شوی و اگر بخواهی در وادی محبت الهی وارد شوی باید در حقیقت سلوک صلواتیه غور نمایی، لذا برای رسیدن به این مراحل، ابتدا حقیقت محبت الهی را توضیح داده و وقتی مفهوم حقیقت محبت الهی معلوم گردید قابلیت برای شخص سالک ایجاد خواهد شد.

باب محبت الهی:

در کتاب شریف *بحرالمعارف* در باب محبت الهی روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که حضرت فرمودند:

الحب الله نارالله لاتمر علی شیيٍ الااحترق فحینئذٍ یدور هذا العبد حول منتهی عزّه و یوقع فی روضات قدسه و یطیر بجناح العزفی سرادقات لُطفِهِ.

محبت الهی، آتش الهی است. مرور نمی‌کند بر چیزی مگر آن‌را شعله‌ور سازد. پس در این هنگام، عبد دور می‌زند حول منتهی الهی وحقیقت منتهی الهی را در نهایت اعلای آن در خود تجلی می‌کند وقرار می‌گیرد در باغ‌های بهشت قدس الهی وپرواز می‌کند با بالهای عزت الهی در سراپرده‌های لطف ربانی.

این روایت شریف که به نظر حقیر تمام سلوک سالک در این جملهٔ لطیف نهفته است، خود یکی از اسرار ولایت محمدی می‌شود و اهمیّت محبّت الهی را نشان می‌دهد که زیربنای عالم وجود که بر اساس محبت محمد و آل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم نهفته است چرا که در روایتی شریف در کتاب *شرح دعای صباح* حاج ملّا هادی سبزواری و در کتب دیگر، روایات وارد شده است: روزی جناب داود نبی علیه السلام خطاب به خداوند عرضه داشت به چه علت انسان را خلق نمودی؟ ندا آمد یا داود! «**انّی کنت کنزاً مخفیا فاحببتُ ان اُعرُف، فخلقتُ الخلق لِکَی اُعرف**؛ من گنج مخفی بودم که محبت من نسبت به هیاکل توحید (یعنی محمد و آل محمد صلوات‌الله علیه اجمعین) باعث شد که ایشان را خلق نمایم (و از صدقه‌سری ایشان دیگر مخلوقین را نیز خلق نمودم) و اینکه دوست داشتم شناخته شوم، پس ایشان (وکلاً انسان‌ها را) خلق نمودم تا مرا بشناسند.

پس ای عزیز، با توجه به این روایت لطیف معلوم می‌شود که وادی محبت الهی، وادیِ بسیار نورانی و عمیقی است، حال این محبت الهی چگونه به‌دست می‌آید؟ این نکته را بدان و این مهم را متوجه باش که تنها و تنها این محبت الهی از اتصال و وصل شدن به حقیقت ولایت میسر است و این امر تحقق نخواهد یافت مگر اینکه شیعه و مؤمن واقعی خود را با بُراق سلوک صلواتیه به دارالسلام ولایت برساند.

شرح مختصری در باب حروف شریفهٔ محبت

۱. ای طالب سلوک صلواتیه، و ای خواهان محبت محمدیّه، بدان که میم محبت اشاره به اول کلمهٔ معرفت دارد و تا معرفت الهی نباشد شیرهٔ عسل محبت و شیرینی و لطافت شیر محبت الهی و زلالی و گوارایی آب محبت ربّانی برای شیعه بیرون نخواهد آمد و این معرفت نیز در پی متصل شدن به هیاکل توحیدیه است تا از طریق ایشان به معارف الهی برسد، لذا مولا علی در روایتی شریف در خطبهٔ نورانیه منقول از کتاب شریف *مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین* در روایتی خطاب به سلمان و جندب (اباذر) فرمود: یا سلمان! یا جندب! بنا عُرف‌الله (توسط ما خداوند شناخته می‌شود). لذا ای عزیز، اگر این توفیق برای تو حاصل گشت که در وادی محبت الهی قدم گذاری، مراحل چهارگانهٔ محبت را (م، ح، ب، ت) به طور عمیق در خود تبلور برد که همان‌طور که گفتیم میم محبت اشاره به اول کلمه معرفت دارد.

اثرات معرفت در وادی محبت الهی چیست؟

معرفت الهی سه اثر بسیار مهم در وادی سلوک محبت الهی دارد و این سه اثر، شیعه را آن‌قدر در وادی محبت الهی کمک و یاری می‌کند که بدون آن به دست آوردن حقیقت محبت الهی ناممکن است و تا حقیقت محبت الهی برای شیعه به دست نیاید حقیقت سلوک صلواتیه نیز برای وی محقق نخواهد شد.

اولین اثری که معرفت الهی در وادی سلوک صلواتیه دارد این است که شخص را به سختی‌های راه آشنا می‌کند و راهی که پرپیچ و خم و خطرناک است را با چراغ علم و معرفت برای شخص روشن می‌سازد والّا اگر این معرفت الهی نباشد شخص در وادی قُرب الهی، نمی‌تواند سختی‌های آن را تحمل نماید و سریع از وادی محبت الهی کناره می‌گیرد.

به عنوان مثال، شخصی خدمت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم رسید، عرضه داشت یا رسول، من خدا را دوست دارم.

حضرت فرمودند: پس آماده بلا شو.

عرضه داشت یا رسول‌الله من تو را نیز دوست دارم.

فرمود: پس آماده فقر شو.

عرضه داشت من نسبت به مولا علی نیز محبت دارم.

حضرت با حالت خاص فرمودند: پس آمادهٔ کثرت و زیادی دشمن شو.

این روایت شریف، حاوی نکات لطیف است از جمله اینکه چرا دوست داشتن خدا و رسول و امام، همراه با سختی‌هاست؟! فلسفه و سر این موضوع به این علت است که هر کس دم از محبت الهی و محبت حضرات معصومین زد، این‌گونه نیست که وی را رها سازند و بدون امتحان الهی محبت وی را قبول کنند، بلکه سختی‌ها ومشکلاتی سر راه وی قرار می‌دهند، تا معلوم گردد که شخص چقدر تحمل این را دارد که در وادی محبت الهی دوام بیاورد و استقامت داشته باشد و این نکتهٔ بسیار مهمی است، لذایک سرّ اینکه گفته می‌شود مؤمن دائماً در حال بلا و سختی است، همین قضیه است و علت دوم آن، این است که اگر بخواهد نور مؤمن متجلی شود باید دائماً در سختی باشد، به چه علت؟!

به عنوان مثال، شما مؤمن را به مانند گندمی در نظر بگیرید که این گندم وقتی که در دل خاک کاشته می‌شود سختی‌ها و سنگینی خاک را تحمل می‌کند تا این شکوفهٔ خود را به بیرون خاک برساند، پس گرمای شدید خورشید را متحمل می‌شود تا وجود یک دانهٔ آن طبق تعبیر قرآن به ۷۰۰ دانه و سنبله تبدیل شود و سپس این گندم درو شده در زیر سنگینی و سختی دو سنگ آسیاب له و آرد می‌گردد و ارزش آن قیمتی‌تر می‌گردد، سپس با آب مخلوط شده بر اثر مشت و مال خبّاز به خمیری ورزدیده مبدل می‌گردد و ارزش آن افزونتر می‌گردد، سپس در تنور داغ رفته تبدیل به نان رحمت می‌گردد.

ای عزیز، اگر خوب در این مثال لطیف توجه نمایی متوجه خواهی شد که هر لحظه که این گندم سختی بیشتری می‌کشد ارزش بیشتری پیدا می‌کند و مثال مؤمن نیز همین‌گونه است که مربای وجود مؤمن در روی آتش سختی‌ها و حرارت روزگار، قوام می‌آید.

دومین علت سختی در این مثال نهفته است که اگر به عنوان مثال، نخی را از وسط گره بزنیم، دو سر این نخ به هم نزدیک‌تر می‌شود، این دو سر نخ در باطن یکی، بنده است و یکی بلاتشبیه ذات قدوس خداوند و حضرات معصومین علیهم‌السلام و آن گره همان سختی است، لذا مؤمن در حالت سختی به خدا و امام علیه‌السلام نزدیک‌تر می‌شود.

حال بعد از بیان کردن علل سختی‌ها، این نکته خوب مشخص می‌گردد که اگر معرفت الهی در وادی محبت سلوک صلواتیه وجود نداشته باشد شخص حقیقت محبت را درک نخواهد نمود، لذا بدین علت است که فرمود آماده فقر و بلا وکثرت دشمنان شو،

تا حقیقت محبت الهی برای تو منکشف گردد.

به عنوان مثال، در احوالات مرحوم سید علی آقا قاضی علیه‌الرحمه والرضوان از قول شاگرد ایشان مرحوم سید آیت‌الله عبدالکریم کشمیری نقل شده است که مرحوم آقای قاضی آن‌قدر معرفت در وادی محبت الهی کسب نموده بود که حتی از بزرگترین سختی‌های این راه نیز هراسی نداشت؛ تا بدین حدّ که عدهٔ کمی از علمای نجف در آن زمان، وی را به اتهام صوفی‌گری طرد نموده بودند و جالب اینجاست که وقتی همین علمای نجف به مشکلی از جمله مریضی اولاد و عیالات خود برمی‌خوردند رو به منزل قاضی نموده و از ایشان درخواست دعا برای شفای فرزندان خود می‌کردند.

مرحوم سید با تمام بزرگواری، دعایی در حق ایشان نموده و مشکل آنها رفع می‌گردید و جالب‌تر اینکه بعضی دیگر از علمای نجف سید را مورد لعن قرار می‌دادند (البته این نکته را عرض کنیم به دلیل عدم شناخت علما، البته نه همهٔ آنها، بلکه عدهٔ کمی از آنها، با منش و روش سید مخالف بودند).

حال سؤال اینجاست، چرا مرحوم سید قاضی با این جوّ مشوش نجف نسبت به عرفا، باز در وادی محبت الهی کم نیاورد و آن به علت داشتن همین معرفت الهی است، در غیر این صورت اگر سید، در معرفت الهی قدم نمی‌گذاشت هیچ وقت نمی‌توانست اولاً در وادی محبت دوام بیاورد و ثانیاً نمی‌توانست در وادی محبت وارد شود.

دومین اثری که معرفت الهی دارد این است که سینهٔ شخص محبّ را وسیع می‌کند تا محبت الهی که ناموس خداوند محسوب می‌شود در این چاه سینهٔ شیعه محفوظ بماند.

پس ای عزیز، وای طالب سلوک صلواتیه، سعی کن همچنان که مولا علی روحی‌فداه سر در چاه[1] نخلستان‌ها می‌نمود، تو نیز سینهٔ خود را بر اثر کسب معارف الهی همچون چاهی گردان که حضرت بقیةالله الاعظم امام عصر والزمان ارواحنا فداه سر در این چاه نموده و اسرار محبت الهی و سلوک صلواتیه برای تو هویدا دارد. لذا ندای

---

۱. حضرت بدین علت سر در چاه می‌نمود چون چاه حسب‌الظاهر عمیق است، لذا معرفت امام نیز عمیق است. به همین علت حضرت سر در چاه عمیق می‌کردند و همچنین بدین علت سر در چاه می‌کردند که این اسرار به مانند کبوترانی که در چاه مخفی هستند از دست دزدان و شیاطین مخفی بماند و این ناموس در زیر چادر عفت حفظ گردد.

هر روزه حضرت چنین است:

ای شیعیان، سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تـــا بگـــویم شـــرح درد اشـــتیاق

۲. بدان ای عزیز، که «ح» محبت در وادی سلوک صلواتیه اشاره به حلاوت و شیرینی محبت دارد و تا شخص حلاوت و شیرینی محبت الهی را احساس و درک نکند نمی‌تواند این قابلیت که چهارمین اثر صاد صلوات بود را در خود هویدا سازد. در احوالات مجنون آمده است که وی آن‌چنان اسم لیلی برای وی شیرین و جذبه‌آور بود و از فراق لیلی آن‌قدر سوخته بود که در بیابان‌ها بر روی خاک می‌نشست و با سر انگشت روی خاک می‌نوشت «لیلی» و سپس آن‌قدر گریه می‌کرد تا این اسم لیلی تبدیل به گِل می‌شد و سپس دوباره با سر انگشت می‌نوشت «لیلی» و گریهٔ سختی می‌کرد و این کار را بارها انجام می‌داد.

این، خود حلاوت اسم لیلی را برای مجنون می‌رساند که اسم لیلی که شیرینی خاصی و چه حلاوت جان‌افزایی برای مجنون داشته که وی حتی از شنیدن اسم لیلی از خود بی‌خود می‌گشت، اما ای عزیز بدان که حقیقت لیلی عالم وجود حقیقت امام زمان توست، چرا که چنین روایت شده است که روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام این غریب عالم مدینه، بعد از صلح معاویهٔ خبیث، غمگین و محزون سوار بر اسب خود از بیابانی عبور می‌نمودند که ناگهان با عرب مجنون‌صفتی که او نیز عاشق لیلی خود شده بود برخورد کردند. حضرت نگاه می‌کنند که مجنون با انگشت بر روی خاک، اسم محبوب خود را می‌نویسد، حضرت خطاب به مجنون فرمودند ای مجنون، حق با لیلی است یا مجنون؟ مجنون نگاهی به حضرت کرده، عرضه می‌دارد یابن رسول‌الله حق با لیلی است، با لیلی‌ست، با لیلی‌ست. حضرت لبخندی می‌زنند و می‌فرمایند حقیقتاً مجنونی، سپس می‌فرمایند؟ بعضی از اصحاب خود که منظور مجنون از لیلی، حقیقت امام بود و از او به طور رمزی سؤال کردند که آیا با وجود این صلح، حق با کیست؟ با گفتن حق با لیلی است، مرا اراده کرده بود، حلاوت محبت الهی برای اولیای خدا آن‌چنان تازگی داشت و آن‌چنان نورانیت و جذبه ایجاد می‌کرد که یکی از دعاهای مخصوصه اولیای خدا این است که شیرین و لذت مناجات با خدا و توسل نسبت به ساحت حضرات معصومین را به ایشان اعطا نمایند.

همان‌گونه که مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی در یکی از تشرفات خود به نزد حضرت ولی‌عصر روحی فداه در مسجد سهله، حضرت نسبت به این عالم بزرگوار چنین دعا کردند که بار الها! شیرینی لذت مناجات خود را به این سید اعطا بفرما.

به عنوان مثال، در احوالات مرحوم ملا آقاجان زنجانی، معروف به شیخ مجنون (دیوانه)، آمده است که ایشان آن‌قدر در توسلات خود نسبت به ولی‌عصر روحی فداه دیوانه و شیدای ایشان شده بود و آن‌قدر در فراق ایشان گریه می‌کرد که اثر اشک در صورت مرحوم ملا آقاجان زنجانی هویدا و آشکار شده بود.

یا در کتاب شریف *ناسخ التواریخ* در احوالات اصحاب سیدالشهدا سلام‌الله علیه وارد شده است که از جمله کسانی که در رکاب حضرتش شهید شد جناب وهب‌بن عبدالله، این صحابهٔ باوفای حضرت بود. در احوالات این ولی خدا آمده است که ایشان وقتی وارد صحرای کربلا شد همراه با مادر و تازه عروس خود در خدمت ولی‌الله المعظم امام زمان خود سیدالشهدا سلام‌الله علیه بودند. مادر وهب خطاب به فرزند خود عرضه می‌دارد ای وهب، ولو اینکه تازه داماد هستی اما این را بدان که در صورتی از تو راضی خواهم شد که‌جان خود را فدای امام زمان خود کنی. وهب به میدان می‌رود و جنگ جانانه‌ای می‌کند و افراد زیادی را به جهنم واصل می‌نماید، سپس به سوی خیمه‌ها آمده می‌فرماید: مادر، آیا از دست من راضی شدی؟ عرضه می‌دارد: خیر، مگر اینکه در خون خود بغلطی. وهب دوباره به میدان می‌رود، این‌بار جنگ نمایانی نموده و دشمن خبیث دو دست وهب را قطع نموده و با شمشیر و نیزه وهب را قطعه قطعه می‌کنند و سر وهب را جدا کرده به سوی مادرش پرتاب می‌کنند. مادر سر فرزند را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد و عرضه می‌دارد: وهب، الان از دست تو راضی گشتم، چرا که خون خود را فدای امام زمانت کردی.

این داستان‌ها وحکایات لطیف و نورانی، افسانه نبوده است، اینها همه حکایت از آن حلاوت و شیرینی مؤمن و شیعهٔ واقعی دارد که ایشان در وادی ولایت آن‌چنان در وادی سلوک صلواتیه و محبت الهی عسل وجود خود را شیرین نموده‌اند که دیگر این محبت جزء ذات آنان گردیده است، لذا ایشان هستند که مقام منا اهل‌البیت را دریافت می‌کنند

چرا که ایشان جزیی از نسل امام می‌گردد، لذا ولی عصر سلام‌الله علیه در باب خلقت شیعیان منقول از تشرف سیدبن طاووس، (این مرد بزرگوار ۱۲۰ بار خدمت حضرتش مشرف می‌گردد، به عدد معراج رسول‌الله در آسمانها خدمت ولی عصر معراج می‌نمایند)، وارد شده است که حضرت در سرداب مقدس سامراء در مناجات شبانهٔ خود خطاب به خداوند عرضه می‌دارد: «**الهی شیعتنا خُلقوا مِنْ فاضل طینتنا**؛ خدایا شیعیان ما از زیادی گل ما خلق شدند».

این شیرینی و حلاوت عسل محبت حضرات معصومین که بر اثر حقیقت سلوک صلواتیه متجلی می‌شود و شیرین می‌گردد آن‌قدر از جهت کمی و کیفی وسیع و عمیق است که حتی حیوانات و حشرات ریز معلق در هوا را نیز در بر می‌گیرد. به عنوان مثال در کتاب شریف *خزینة الجواهر* مرحوم نهاوندی وارد شده است که روزی رسول اکرم با امیرالمؤمنین سلام‌الله علیهما و آلهما در باغی نشسته بودند که زنبور عسلی از بالای سر رسول اکرم روحی فداه عبور کرده و محاذی صورت حضرت قرار می‌گیرد و حضرت لبخندی می‌زنند و به امیرالمؤمنین می‌فرمایند: یا علی، می‌دانی این زنبور عسل چه می‌گوید؟ حضرت حسب‌الظاهر عرضه می‌دارند خیر. رسول اکرم می‌فرمایند: این زنبور می‌گوید به عنوان هدیه، مقداری عسل در فلان‌جای باغ برای شما، رسول‌الله و وصی رسول‌الله، پنهان نموده‌ام؛ به مولا علی بفرمایید عسل‌ها را بیاورد. وقتی عسلها حاضر می‌شود و این «قدّیسین عالم وجود و این دو پدر امت از این عسل میل می‌فرمایند.

رسول اکرم خطاب به زنبور می‌فرماید: ای زنبور! چگونه است که تو از این شکوفه‌های تلخ گل، چنین عسل شیرینی را در شکم خود درست می‌کنی؟ زنبور (به اذن خداوند تبارک و تعالی به نطق آمده و) عرضه می‌دارد: همین‌گونه است که شما می‌فرمایید، ما زنبورهای عسل، هنگامی که شیرهٔ این شکوفه‌های تلخ را در شکم خود جمع می‌کنیم برای این شیرینی، این شکوفه‌های تلخ، سه بار بر (شما) رسول‌الله و آل رسول‌الله صلوات می‌فرستیم و به برکت این سه صلوات است که عسل شیرین می‌گردد.

پس ای عزیز، برای شیرین نگه داشتن عسل وجود خود، خود را مجهز به سلوک صلواتیه نما و حقایق صلوات را در خود تبلور ده تا همچون زنبور عسل، عسلِ محبت ولایت حضرات معصومین در تو شیرین گردد.

اما بای محبت، اشاره به بون (یعنی دوری)

۳. وقتی سالک حقیقت سلوک صلواتیه را در وادی محبت الهی که اولین منزل آن معرفت و دومین منزل آن حلاوت و شیرینی بود در خود تبلور داد به حقیقت بای محبت می‌رسد، چراکه در علم حروف وارد شده که حرف «باء» مقام امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا در که کتاب شریف *القطره* مرحوم سید احمد مستنبط وارد شده است که در ذیل روایت شریفی از امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه و آله فرمودند بدانید که تمام حقایق عالم وجود در قرآن نهفته شده است و همهٔ حقایق قرآن در سورهٔ حمد و در بسم‌الله الرحمن الرّحیم نهفته شده و هم بسم‌الله الرّحمن الرّحیم در بای بسم‌الله، و همهٔ حقایق باء در نقطهٔ زیر باء نهفته است، پس حضرت می‌فرمایند: «انا نقطه تحت الباء؛ من نقطهٔ زیر بای بسم‌الله هستم».

و در روایتی دیگر، حضرت فرمودند: «انا نقطه تحت باء المبسوطه؛ من نقطهٔ زیر بای کشیده شده هستم (مشارق الانوار الیقین بُرسی). لذا بای محبت اشاره به حقیقت امام علیه السلام دارد و اگر شیعه و مؤمن واقعی در حقیقت بای محبت سیر نماید، انسانی متفاوت با دیگران خواهد شد، امّا این سیر در بای محبت چیست؟ بدان که سیر در بای محبت در این جمله نهفته شده است که شیعه در اثر دو بال: معرفت و حلاوت که قبلاً بحث آن را نموده‌ایم بر اثر توسلات و تبلور دادن حقایق سلوک صلواتیه، چه اینکه ذکر صلوات را لفظاً به زبان بیاورد و چه اینکه ذکر صلوات را باطناً، یعنی متصل شدن به امام علیه السلام را در خود تبلور دهد، سلوک در بای محبّت میسر خواهد شد.

شیعیان امام علیه السلام بر اثر محبت الهی به درخت گل سُنبلی تبدیل خواهند شد که عطر گل این سنبل، عطر گل محمدی و رنگ آن، رنگ گل سفید مریم، طراوت گل رُز، ظرافت گل یاس و خماری و بدمستی گل نرگس می‌باشد، اما چرا گل سنبل، چراکه گل سنبل، همان‌گونه که از اسم آن معلوم است (اشاره به سنبله) دارد، چراکه گل سنبل از جهت ظاهری، همچون سنبلهٔ گندم میباشد که شعبه شعبه شده، این شعبه شعبه بودن گل سنبل اشاره به نفس وسیع وکرامات متعدده‌ای دارد که شیعیان کُمّل از جمله اباذرها و اویس قرنی‌ها در خود تبلور دادند و در همهٔ زمینه‌های ولایت سیر نمودند و مراتب نورانی آن را در خود تبلور دادند و در علوم، آن‌چنان سیر کردند که از علما گشتند، لذا در *بحار* جلد ۲۲، در باب علم سلمان آمده است وصار سلمان مِنَ العلما؛ سلمان از علما گشت.

در فقه، فقیه زمان خود بود، در عبادات زاهد و عابد دوران خود، در جنگ‌آوری، در رکاب حضرت، در میدان بودند، شیر میدان، رزم و جهاد بودند و اینکه در همه زمینه‌ها صاحب نظر گشته‌اند اشاره به همین گل سنبل دارد که اینان در وادی محبت الهی که از حقیقت سلوک صلواتیه سرچشمه گرفته است آنچنان از جهت کمی و کیفی گسترده و عمیق گشته‌اند که دیگر به عنوان شخص مطرح نیستند، بلکه هر کدام از این اولیای خدا امتِ واحده محسوب می‌شود. به عنوان مثال در باب شخصیت اویس قرنی که ایشان از حواریون امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند، و از عباد و زهّاد هشت‌گانه محسوب می‌شدند آمده است که در وادی عبادت آن‌چنان بود که شبی را تا به صبح به رکوع می‌رفت. فردای آن شب پیش خود زمزمه می‌کرد امشب شب سجود است و از شب تا صبح در مسجد بود، شب بعد می‌گفت امشب شب قنوت است، بنابراین زمزمهٔ خود نمازی می‌خواند که قنوت آن از شب تا صبح طول می‌کشید، این چنین شخصیتی فقط در باب زهد تبلور پیدا نکرده بود، بلکه در باب معرفت آن‌چنان سیر کرد که از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین محسوب می‌شد. در وادی جنگ‌آوری آن‌چنان بودکه روزی در کنار رود فرات مشغول وضوگرفتن بود که صدای طبل جنگ امیرالمؤمنین، در جنگ صفین را شنید، وقتی که سؤال کرد این صدای طبل برای چیست؟ گفتند صدای طبل جنگ اسدالله‌الغالب علی‌بن ابی‌طالب می‌باشد که به جنگ معاویهٔ خبیث رفته است.

بُعدِ دیگر خود را نمایان می‌کند و آن این بود که عبادت را کنار گذاشته و در کنار ولی‌الله المعظم شمشیر دست گرفته می‌جنگد، که ابن عباس نقل می‌کند روزی امیرالمؤمنین به ما فرمودند به سپاه ما هزار نفر اضافه خواهد شد، نه کم و نه زیاد، و این پیش‌بینی حضرت بهانه‌ای برای منافقین گشته بود که اگر چنین نشود، حضرتش زیر سؤال می‌رود.

ابن عبّاس می‌گوید: وقتی ۹۹۹ نفر با حضرت بیعت نمودند، نگرانی خاصی در من حائل گشت که آیا نفر هزارم هم خواهد آمد یا خیر، که ناگهان از دور شبحی هویدا گشت. حضرت لبخندی به من زدند و فرمودند این هم نفر هزارم.

ابن عباس می‌گوید: وقتی شبح جلو آمد دیدیم جمال پرنور جناب اویس قرنی است که با حضرت بیعت نمودند و در رکاب حضرت در جنگ صفین شهید شدند.

این داستان‌ها خود نشان‌دهندهٔ ابعاد گستردهٔ اولیای خداست که در همهٔ زمینه‌های ولایت صاحب‌نظر می‌گردند.

ای عزیز، اولیای خدا در باطن به مانند منشوری می‌مانند که وقتی نور محبتی که برخاسته از سلوک صلواتیه باشد در ایشان می‌تابد، ۷۰ شعبهٔ نور از اطراف منشور نفس ایشان تالآلؤ پیدا می‌کند و این همان حقیقت گل سنبل است، لذا در روایت آمده، که شب عروسی خانم زهرا(س) در کتاب *مناقب* ابن شهر آشوب وارد گشته که در بهشت، ملائک گل سنبل پخش می‌کردند، که اشاره به همین حقیقت لطیف دارد، چراکه گل سنبل در باطن اشاره به امت بودن شیعیان دارد و اینکه شیعه، شخص واحدی نیست و شیعه‌ای که در اثر محبت برخاسته از سلوک صلواتیه، معراج نموده است امتِ واحده است نه شخص، لذا در روایتی لطیف در باب شخصیت اویس قرنی در کتاب شریف *اسماء* حاج ملا هادی سبزواری منقول از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم چنین روایت شده است که حضرتش فرمودند: ای مسلمانان بدانید که:

انّ بالیمن شخصاً یقال له اویس القرنی یحضر یوم القیامه امة واحدة فی شفاعته مثل ربیه و مضر الامن راه منکم فلیقرأه عنی السلام ولیأ مره ان یدعولی.

به درستی که در یمن شخصی است که به او اویس قرنی می‌گویند در روز قیامت حاضر می‌شود امتی واحده، وشفاعت می‌کند به تعداد قوم ربیعه ومُضر (این دوم افراد زیادی را در خود داشتند واشاره به کثرت شفاعت ایشان دارد) بدانید که هرکس او را دید از جانب منِ رسول‌الله به او سلام برساند وبه او امر کند که در حق من دعا کند.

ببین ای عزیز، سلوک محبت صلواتیه تا به کجا شخص را می‌کشاند که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله در حق او می‌فرماید امت واحده و سلام وی را می‌رساند و از وی طلب دعا می‌کند.[1]

۱. حضرت می‌فرمایند به او امر کنید در حق من دعا کند نه اینکه نعوذ بالله حضرتش محتاج اویس باشد، بلکه حضرت با این جمله می‌خواهند اهمیت و نورانیت اویس را به ما بفهمانند، لذا در غالب این جمله از ایشان تعریف می‌کنند.

یا در روایتی دیگر، در خطبه تُطُنجیه در کتاب شریف الزام الناصب مرحوم حائری یزدی در باب عظمت و وسعت روحی جناب اویس و عمار یاسر در بالای منبر چنین فرمودند:

قسم به خداوند، در عوض اویس وعماری که در جنگ صفین کشته شدند، ۷۰ نفر را قصاص خواهم کرد!

سؤال: چرا حضرت چنین فرمودند؟ بدین علت که ایشان امت هستند نه شخص، لذا معاویهٔ خبیث با شهید کردن اویس و عمار، شخص را از بین نبرد، بلکه امتی را از بین برد، لذا در عوضش ۷۰ نفر قصاص خواهد شد و این نکتهٔ بسیار مهمی است.

پس، ای عزیز، خود را کم مفروش و در وادی سلوک محبت صلواتیه، آن‌چنان قابلیت خود را از صاد صلوات بالا ببر که بتوانی سیمرغ کوه قاف ولی‌الله الاعظم امام زمان علیه‌السلام گردی. تو که می‌توانی گل سنبل شوی چرا خود را محدود می‌کنی و وسوسهٔ شیاطین تو را مأیوس می‌کند که تو نمی‌توانی، لذا دائماً این شعار سیدالشهداء که امروزه ندای هرروزهٔ ولی عصر است که می‌فرماید: «هل من ناصرٍ ینصرنی؛ کیست که مرا یاری کند» را لبیک بگو و حضرتی را که تکیه به نیزه غریبی داده است را از این غربت، با سلوک صلواتیهٔ خود بیرون بیاور، چراکه شیعه، باید عصای حضرت گردد و این نکتهٔ بسیار لطیفی است.

اینکه چرا رنگ گل سنبل، رنگ سفید است

بعد از اینکه سالک و مؤمن واقعی بر اثر سلوک صلواتیه حقیقت قابلیت الهی را بر اثر تبلور دادن حقیقت گل سنبل در خود متجلّی ساخت فروع این گل سنبل، نفس خود را نیز باید در خود تبلور دهد چرا اصل حقیقت گل سنبل است و فَرع آن رنگ و بو، ظرافت و خماری آن می‌باشد.

اما رنگ گل سنبل، رنگ سفید است، چرا؟ رنگ سفید یکی از رنگ‌های چهارگانهٔ عرش خداوند است، چراکه در روایتی شریف از امیرالمؤمنین وارد شده است که رنگ عرش الهی چهار گونه است:

۱. رنگ زرد (که حقیقت رنگ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، لذا اگر در خواب، انگشتری زرد رنگ به شما اهدا شد، اشاره به قبولی ولایت شما دارد).

۲. رنگ قرمز، که اشاره به حقیقت عشق الهی است، چراکه رنگ قرمز رنگ عشق

است و این مقام سیدالشهداء سلام‌الله است، لذا به همین علت بود که حضرتش در خون غلطیدند و سیدالعشاق لقب گرفتند.

۳. رنگ سبز، که رنگ معرفت الهی است، و این مقام حسن مجتبی محسوب می‌شود، چراکه بدن ایشان نیز ٤٠ روز بر اثر سم به رنگ سبز گردید.

(در این باب روایتی در کتاب *تحفة‌المجالس* ابن تاج‌الدین نقل شده، و آمده است جناب آدم علیه السلام در قصری از قصرهای الهی، خانمی نورانی را مشاهده نمود، تاجی از نور بر سر، گردن‌بندی بر سینه و دو گوشواره، یکی سبز به گوش راست و یکی قرمز به گوش چپ داشت. سؤال می‌کند خداوندا، اینان کیستند؟ ندا می‌آید: «هم فاطمةُ و ابوها و بعلها و بنوها»، ایشان فاطمه(س) و تاجی ازنور بر سر مقام رسول‌الله‌الاعظم و گردن‌بند مقام‌حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام و گوشوارهٔ سبز گوش راست مقام امام حسن مجتبی علیه السلام و گوشوارهٔ قرمز، گوش راست مقام سیدالشهداء علیه السلام است.

سپس خداوند فرمود ای آدم! به مقام ایشان حسادت نورزی که از بهشت رانده می‌شوی و آدم چنین کرد و از بهشت رانده شد.

در بعضی روایات دیگر آمده است، علت خروج آدم، شجرةالحسد، یعنی درخت حسادت بود، که منظور از این درخت مقام فاطمهٔ زهرا(س) است و اینکه چرا گوشوارهٔ سبز امام حسن علیه السلام بود و گوشوارهٔ قرمز امام حسین علیه السلام، علت آن را بیان نموده است).

٤. چهارمین رنگ، رنگ سفید است، که اشاره به حقیقت عصمت دارد که این مقام فاطمهٔ زهرا(س) است و عرش نیز مقام رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم است.

حال، شیعیان که حقیقت گل سنبل را در خود تبلور داده‌اند رنگ آن را از حقیقت ولایت حضرات معصومین علیهم‌السلام که از نور عرش الهی گرفته شده است در خود تبلور می‌دهند، لذا در روایات متعددی آمده است که از جمله آنها زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام واقع در *مفاتیح الجنان* چنین آمده است:

السلام علیكَ یا امیرالمؤمنین و یا قائد الغرّالمحجلّین؛ سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، ای کسی که پیشوای روسفیدها هستی.

و در بعضی روایات وارد شده است که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: در معراج و در عجایب بهشت درختی را مشاهده نمودم که از برخورد شاخ و برگ این

درخت عجیب موسیقی حیرت‌انگیزی نواخته شد، میوهٔ این درخت، میوهٔ انار بود و بزرگی این میوه فوق تصور. شیعیان تو را دیدم که بر کرسی‌هایی از نور نشسته‌اند و پیشانی این شیعیان سفید بود و تو ای علی پیشوای سفیدان هستی.

یکی از این انارهای این درخت مقدس را که از وسط به دو نیم کردم صحنهٔ عجیبی مشاهده کردم: هنگامی که این انار از وسط منشق گردید پردهٔ این انار به نود لباس و حریر بهشتی مبدل گشت که مؤمنین و شیعیان تو آن را بر خود می‌پوشاندند.[1]

ای طالب سلوک صلواتیه، این نکته را بدان که اینکه چرا نور سفید نور شیعیان قرار گرفت بدین علت است که نور سفید اصل تمام رنگ‌ها می‌باشد که رنگ‌های دیگر از این رنگ تبلور می‌یابند، لذا این نکته اشاره به این حقیقت دارد که اصل شیعیان، ولایت حضرات معصومین علیه السلام است چرا که اصل در عالم وجود ولایت است. لذا در ذیل آیهٔ شریفهٔ ۲۴ سورهٔ ابراهیم که می‌فرماید: «**کشجرة طیبه اصلها ثابت**؛ درختی که اصل آن ثابت است».

در کتاب *بحار* جلد ۱۴، از امام باقر علیه السلام وارد شده است که منظور از اصل ولایت است و دومین علت، اینکه چرا نور شیعیان نور سفید است بدین علت است که نور سفید اشاره به طهارت و پاکی اهل‌البیت علیه السلام دارد، لذا در قرآن می‌فرماید: «**انّما یریدالله لیُذهب عنکُمُ الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا**؛ شیعیان نیز که از همین اهل‌البیت سرچشمه می‌گیرند از سنخ همین نور می‌باشند. (چرا که «**انّ شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا**؛ شیعیان ما، از زیادی گل ما خلق شده‌اند)».

و اینکه چرا حقیقت گل سنبل به طراوت و شادابی گل رُز می‌باشد بدین علت است که گل رُز از جهت ظاهری طراوت و شادابی خاصی نسبت به گل‌های دیگر دارد، لذا شیعه نیز بر اثر حقیقت صاد سلوک صلواتیه آن‌چنان قابلیتی به دست می‌آورند که دائماً حقیقت ولایت برای ایشان تازگی و طراوت روزافزون و فوق تصوری دارد و هیچ وقت حقیقت ولایت و امام زمان علیه السلام برای شیعیانی که حقیقت قابلیت محبت الهی را که برگرفته از حقیقت صاد سلوک صلواتیه است را در خود تبلور داده‌اند عادی و خسته‌کننده

۱. این روایت شریف، در کتاب عرجةالاحمدیه الی الحضرة الاحدیه مرحوم واعظ مازندرانی نقل شده است.

نمی‌شود و این نکتهٔ بسیار مهمی است و به نظر حقیر، یکی از شاخص‌ها و میزان‌های اینکه بفهمیم افراد چقدر نسبت به ولایت ارادت دارند و چقدر محبت الهی حضرات معصومین را در خود تبلور داده‌اند این نکته است که ببینیم افراد، چقدر امام زمانشان، برای ایشان تازگی و طراوت دارد.

به عنوان مثال، اگر فرض کنیم که در عرض یک ماه، یعنی سی شب، هرشب امام زمان علیه السلام را در خواب مشاهده کنیم، هر وقت در طول این شب‌ها که مدت بسیار کمی است، جاذبهٔ حضرت برای ما کم‌رنگ شد، باید در ایمان و محبّت خود نسبت به حضرت شک کنیم چرا که شیعه باید در اثر سلوک صلواتیه، آن‌قدر قابلیت خود را بالا ببرد که اگر در عمر مثلاً هشتادسالهٔ خود هر روز خدمت حضرت از جهت ظاهری مشرف شد، نه‌تنها دیدن حضرت مثل دیگر افراد برای وی عادی نشود، بلکه هر روز نیز دیدن حضرت برای وی جاذبه داشته باشد و این جاذبه و طراوت هنگامی برای شخص متجلّی می‌شود که حقیقت محبت الهی را به طور زیربنایی در خود تبلور داده باشد.

حال ای عزیز، اینکه فرض محالی بود اما اگر تصور آن‌را بکنی به خیلی از حقایق پی خواهی برد. نکتهٔ جالب اینجاست که ما متأسفانه بر اثر گناهان روزافزون خود مسئلهٔ ولایت نیز برای ما هرروز کم‌رنگ‌تر و عادی می‌شود.[1] اما اولیای خدا و شیعیان کمّل آن‌چنان حقیقت ولایت برایشان جاذبه ایجاد می‌کرد که بر اثر جاذبه، این ولایت بود که به چنین طراوت گل رُزی مبدل می‌گشتند. به عنوان مثال در احوالات استاد اخلاق شیخ اعظم، جناب عارف کامل، مرحوم حضرت حسینقلی همدانی علیه رضوان الربانی وارد شده است که درس اخلاق وی چنان جاذبه‌ای ایجاد می‌کرد و چنان افراد را شیفته و دیوانهٔ ولایت می‌نمود که وقتی شاگرد وی جناب عارف کامل میرزا جواد آقای ملکی تبریزی استاد امام خمینی رحمة‌الله علیه، از درس اخلاق وی بیرون می‌آمد چنان سرور و جذبه و لطافت گل رُزی بر وی ایجاد می‌شد که خود را به مانند دیوانگان و مجانین به در و دیوار می‌زد و تا چند مدت، ولو محدود، مست چنین جاذبهٔ الهی می‌گشت و این جاذبهٔ الهی بدین علت بر اولیای خدا مستولی می‌گشت که ایشان حقیقت قابلیت الهی را بر اثر تبلور دادن محبّت الهی که این محبّت نیز بر اثر صاد سلوک صلواتیه و حقیقت اتصال به امام علیه‌السلام محقق می‌گشت.

۱. منظورم به شما خوانندهٔ عزیز نیست، بلکه افرادی هستند که مانند حقیر دچار چنین مشکلی گشته‌اند.

ای عزیز، بدان که حقیقت گل سنبل به خماری گل نرگس است، چرا؟ بدین علت که سالک وقتی حقیقت محبت الهی را در خود تبلور داد و وسعت دریای گل سنبل را در خود متجلی ساخت به یکی دیگر از فروع این گل سنبل، یعنی خماری و مستی که از سلوک صلواتیه به دست می‌آورد را در خود تبلور می‌دهد، لذا در کتاب شریف ***روضات‌الجنّات*** جلد یک، صفحهٔ ۲۳۱ از امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه چنین روایت گشته است:

انّ لِلّه تعالی شراباً لاولیائه اذا شربوا منهم سکروا فاذا سکروا طربوا و اذا طربوا طابوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و انا خلصوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا اِتّصلوا و اذا اتّصلوا لافرق بینهم و بین حبیبهم.

حضرت می‌فرمایند: برای خداوند تبارک وتعالی شرابی است که برای اولیای او می‌باشد. هنگامی که از این شراب می‌نوشند مست می‌شوند وهنگامی که مست می‌شوند به وجد می‌آیند وهنگامی که به وجد می‌آیند سرور می‌یابند وهنگامی که سرور می‌یابند ذوب می‌شوند وهنگامی که ذوب می‌شوند خالص می‌شوند وهنگامی که خالص می‌شوند طلب می‌کنند وهنگامی که طلب می‌کنند به‌دست می‌آورند وهنگامی که به دست می‌آورند وصل می‌شوند وهنگامی که وصل شدند متصل می‌شوند وهنگامی که متصل شدند فرقی بین ایشان ومحبوبشان نیست.

ای عزیز، اگر خوب در این روایت شریف دقت نمایی، خواهی یافت که آن شراب، شراب محبت سلوک صلواتیه‌ای است که مؤمن به دست می‌آورد و آن سرور وابتهاج و شعف ملکوتیِ وی، همان خماری و مستی گل نرگس است که کسی را از این حالات ملکوتی باخبر نیست، مگر آنکه از این شراب محبت بچشد، تا بدین مستی الهی برسد و اینکه چرا گل سنبل نفس شیعه عطری به خوش‌بویی عطر گل محمدی دارد، این بدان علت است که هنگام حرارت وگرمی محبت الهی که از خورشید شوق خداوند[1] بر زمین قلب قابلیت سالک و شیعه واقعی بر اثر ریاضات سلوک صلواتیه و دستورالعمل‌های محبت الهی

۱. به روایت جناب داود در باب خزانهٔ غیب خداوند در ابتدای کتاب مراجعه نمایید، جملهٔ «والشمسها الشوق...».

می‌تابد، عطر گل محمدی را در خود تبلور می‌دهد، چراکه ذکر «اللّهم صلی علی محمد و آل محمد» گلی دارد و آن گُل حقیقت، گُل محمدی است و سلوک صلواتیهٔ شیعه که بر اساس همین ذکر شریفه است عطری دارد و آن عطر، همان عطر گل محمدی است.

و اینکه گفتیم گل سنبل، نفس شیعه ظرافت و لطافتی به لطافت و ظرافت گل یاس دارد، بدین علت بود که در بهشت بوی سه گل بیشتر از همه تبلور پیدا می‌کند:

۱. گل سرخ؛ ۲. گل یاس؛ ۳. گل بِه.

که بوی گل یاس بوی حورالعین است، لذا همان‌طور که در حورالعین زیبارویان لطیفی هستند و از حقیقت لطافت اسم یا لطیف خداوند خلق می‌شوند، حقیقت مؤمن نیز ظریف و لطیف است. (ان‌شاءالله به‌طور مفصل در باب لام صلوات در معنی یا لطیف بحث خواهیم کرد).

ای عزیز، وقتی که به این مهم پی بردی، بای محبت اشاره به بُون (دوری) و متفاوت بودن با دیگران دارد و حقیقت گل سنبل و فروع آن را در خود تبلور دادی به تای محبت می‌رسی و اگر حقیقت تای محبت را در خود تبلور دهی اثر چهارمی که از سلوک صاد صلوات یعنی حقیقت قابلیت برمی‌خیزد، را در خود تبلور داده‌ای.

اما تای محبت، اشاره به حقیقت تبدل ماهیت دارد

٤. تبدل به معنای تبدیل شدن ماهیت انسان است که حقیقت تای محبت، انسان را از فرش به بلندای عرش می‌رساند و شیعه را انسانی عرشی قرار می‌دهد و شق‌القمری در وی ایجاد می‌کند که نتیجهٔ آن دو هدیهٔ الهی است: ۱. عقل؛ ۲. قلب. یعنی شیعه، انسانی می‌گردد عقلی در عین حال با دل نیز حرکت خواهد نمود و انسانی می‌گردد قلبی که در عین حال با عقل نیز حرکت می‌نماید. در این حالت انسان به مانند تیری می‌گردد که از کمان محبت سلوک صلواتیه به سوی آسمان امام علیه‌السلام معراج می‌نماید لذا در روایتی شریف آمده است که شخصی به امیرالمؤمنین چنین عرضه داشت که یا امیرالمؤمنین، جناب افلاطون حکیم چنین می‌گوید:

العالم کرةٌ والارض نقطة والافلاک قسیٌ والحواث سهامٌ والانسان هدفٌ والله هوالرامی و فأین المفر. قال علیه‌السلام ففروا الی‌الله صدق ولی‌الله.[1]

۱. شرح اسماء حاج ملا هادی سبزواری.

افلاطون می‌گوید عالم، کره است وزمین در مقابل این کره مانند نقطه‌ای است وآسمان‌ها به مانند کمانی می‌مانند وحوادث این روزگار به مانند تیر وانسان هدف این تیر قرار گرفته است وخداوند تیرانداز این کمان گردیده است، پس انسان کجا فرار کند؟!

به نظر شما جواب وی چیست؟

حضرت فرمودند: انسان به سوی خدا فرار کند.

بنگر ای عزیز، که این روایت لطیف، تمام حقیقت تای محبت را بیان کرد، چرا که اگر شیعه، حقیقت تای محبت را در خود تبلور دهد، انسانی ملکوتی می‌گردد که در این دنیا، در کنار دیگران زندگی می‌کند؛ امّا چون ماهیتاً انسانی عرشی گشته است فاصلهٔ بین او و دیگران، فاصلهٔ بین فرش (منظور زمین) تا عرش است. لذا امیرالمؤمنین چه زیبا فرمودند در دیوان خود:

اتزعم انك جرمٌ صغیر و فیك انطوی عالم‌الاکبر انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر.

ای انسان، آیا خیال می‌کنی که تو جِرم صغیری هستی در حالی که عالم اکبر در تو نهفته شده است، وتو آن کتاب نورانی وآشکاری هستی که حرف حرف وجودت نورانی گشته است.

پس، ای طالب سلوک صلواتیه، اگر حقیقت چهارگانهٔ محبت الهی، یعنی: ۱. میم معرفت؛ ۲. ح حلاوت؛ ۳. بای بون را در خود تبلور دهی به مرحلهٔ چهارم یعنی تای تبدّل می‌رسی و اینجاست که به حقیقت نور محبت دست خواهی یافت و این نور محبت اشاره به احساس تو از حقیقت ولایت دارد و اینجاست که در حد ظرفیت خود حقیقت محبت ولایت امام علیه السلام را حس و درک خواهی نمود و اگر به این احساس و ادراک برسی، حقیقتاً این قابلیت را به‌دست آورده‌ای که بتوانی به مرتبهٔ پنجم و اثر پنجمی که از صاد صلوات منشق می‌شود دست یابی و تا به این قابلیت که بر اثر تبلور دادن این چهار منزل محبت الهی به دست می‌آید را در خود ایجاد نکنی زهی سعادت که بدان دست یابی.

منزل پنجم

رفعت

پنجمین اثری که از حقیقت صاد سلوک صلواتیه به سوی نفس شیعه متجلی می‌شود، یا بهتر است چنین بگوییم پنجمین برکتی که صاد صلوات برای شیعه به ارمغان می‌آورد حقیقت رفعت و بزرگواری است، یعنی شیعه در پرتو این سلوک لطیفه چنان رفعتی خواهند نمود و به چنان مقامی خواهند رسید که سلوک‌های دیگر چنین مقامی را نمی‌توانند برای مؤمن به جای گذارند و مؤثر واقع شوند.

در یک روایتی شریف از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبهٔ افتخاریه خودشان واقع در کتاب *مشارق انوارالیقین* فرمودند: «انا جناح البراق؛ من حقیقت بال آن براقی[1] بودم که رسول اکرم توسط آن به معراج رفت».

توضیح آنکه حقیقت نور علوی علیه‌السلام، یکی از علت‌های معراج رسول روحی‌فداه بود، چراکه از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد است که ایشان به هر آسمانی که صعود می‌کردند و به هر مقامی از بهشت می‌رسیدند ظهور سلطنت امیرالمؤمنین را در آنجا مشاهده می‌نمودند که روایات در این باب زیاد است، که ان‌شاءالله بعداً ذکر خواهد شد، لذا یک علت، یا بهتر بگوییم علتِ اصلی معراج رسول اکرم همین مشاهدهٔ حقیقت امیرالمؤمنین در معراج بود، که حضرتش فرمودند: «انا جناح البراق». حال همین امیر علیه‌السلام که میزان‌الاعمال و ترازوی سنجش بزرگی وکوچکی افراد است طبق همین روایت شریف، همان‌گونه که باعث معراج رسول صلی‌الله علیه و آله و سلّم می‌شود

۱. براق به آن حیوانی گویند که به سرعت برق، حضرت را به معراج برد.

همان‌گونه نیز مسئلهٔ ولایتش که زیربنای سلوک صلواتیه است باعث رفعت و بزرگی شیعیان می‌گردد و بزرگی و کوچکی مقام شیعیان به نزدیکی و دوری ایشان از امام علیه‌السلام بستگی دارد و اینکه ایشان چقدر به حقیقت ولایت متصل و وصل می‌باشند و اینکه چقدر حقیقت سلوک صلواتیه، که همان اتصال به امام علیه‌السلام است را در خود تبلور داده است، این موضوع رفعت شیعیان را که پنجمین اثر حقیقت صاد سلوک صلواتیه است در دو موضوع کلی بحث خواهیم نمود.

رفعت شیعیان

ابتدا پیرامون رفعت شیعیان و کسانی که در اثر حقیقت سلوک صلواتیه بدین مقام رسیده‌اند بحث خواهیم کرد و سپس راههای رسیدن به این رفعت را به طور مختصر بیان خواهیم نمود.

شمه‌ای از بزرگی و رفعتِ شیعیان سلوک صلواتیه

در کتاب شریف *فضایل الشیعه* مرحوم شیخ صدوق، صفحهٔ ۱۱۶[1] چنین آمده است که رسول اکرم خطاب به امیرالمؤمنین چنین فرمودند:

یا علی شیعتك المهجبون و لولا انك و شیعتك ما قامَ‌الله دینا ولولا من فی‌الارض، لما انزلت السماء قطرها... یا علی انت وشیعتك القائمون بالقسط و خیرةالله من خلقه.

رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: یا علی! شیعیان تو، همه در حال مسرور ومستی الهی هستند واگر تو وشیعیانت نبودید دینی برای خداوند نبود واگر تو وشیعیانت نبودید قطره‌ای باران از آسمان به‌زمین نازل نمی‌شد. یا علی! تو وشیعیان تو کسانی هستند که برای عدل به‌پا می‌خیزند وبهترین خلق خدا وبزرگترین وبهترین آنها هستید.

۱. حقیر توصیه می‌کنم شما را به خواندن این دو کتاب: ۱. فضایل الشیعه؛ ۲.صفات شیعه.

ای عزیز، در این روایت شریف، نیک بنگر که شیعیان، آن‌چنان بر اثر حقیقت ولایت، که همان زیربنای سلوک صلواتیه می‌باشد به رفعت و بزرگواری رسیده‌اند که علت برپایی دین خدا و نزول رحمت از آسمان، ایشان گشته‌اند که در فراز آخر این روایت شریف، حضرت به طور صریح بیان کردند که ایشان رفیع‌ترین انسان‌های روی زمین هستند.

یا در روایتی دیگر از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در باب حقیقت ذکر صلوات چنین آمده که حضرتش فرمودند: «الصلاة علیَّ نورٌ فی‌الجنه؛ هرکس بر من و آل من صلوات بفرستد، خداوند نوری در بهشت برای او قرار خواهد داد»، که این نور همان نور رفعت و بزرگواری شیعیان بر اثر حقیقت صلوات می‌باشد. طبق همین نور و بزرگواری است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «المؤمن ینظر بنورالله؛ مؤمن نگاه می‌کند به وسیلهٔ نور خداوند».

شیعه، بر اثر سلوک صلواتیه آن‌قدر رفیع می‌گردد که هر چیزی را در این عالم وجود مشاهده می‌نماید. جلوه‌ای از جلوات ذات اقدس الله می‌پندارد و این همان معنای لقاءالله می‌باشد و تا این حقیقت سلوک برای شیعه میسّر نشود رسیدن به این مقام رفیع، یعنی مقام لقاءالله حاصل نخواهد شد.

در روایتی دیگر در کتاب شریف *فضایل الشیعه*، که از روایات بسیار لطیف نور پاک امام صادق علیه‌السلام می‌باشد، چنین آمده است:

عن معاویة بن الدهنی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک هذا الحدیث الّذی سمعته منك ما تفسیره قال و ما هو قلت ان المؤمن ینظر بنورالله فقال یا معاویه ان‌الله خلق‌المؤمنین من نوره و صنعهم من رحمته واتخذوا اتخذ المؤمن میثاقهم لنا فی‌الولایه علی معرفته یوم عرفهم نفسه فالمؤمن اخوالمؤمن لابیه و امه، ابوه النور و امه الرحمه انما ینظر بذلك النور الذی خلق منه معاویه دهنی علیه رحمه والرضوان، که از اصحاب حضرت محسوب می‌شد چنین نقل می‌کند:

روزی به ابا عبدالله جعفر بن محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم عرضه داشتم فدایت گردم تفسیر این روایتی که از شما شنیدم چیست؟ حضرت فرمودند کدام روایت را می‌گویید؟ گفتم: این روایتی که

می‌فرمایید مؤمن به نور خدا، همه چیز را مشاهده می‌کند «المؤمن ینظر بنورالله»؟ حضرت فرمودند: ای معاویه، به درستی که خداوند مؤمنین وشیعیان را از نور خودش خلق کرد واز رحمت خویش آنان را آفرید واز آنها بر ولایت ما (ائمهٔ اطهار) پیمان گرفت وهمچنین بر پایهٔ معرفت خودش روزی که خود را به آنان شناساند، مؤمن برابر مؤمن از یک پدر ومادر می‌باشد. پدرش نور ومادرش رحمت است. او با این نوری که از آن آفریده شده، نگاه می‌کند.

توضیح مختصر در باب این روایت لطیف

ای عزیز، اگر خوب در این روایت لطیف بنگری، امام صادق علیه السلام به یک نکتهٔ بسیار لطیف اشاره می‌فرمایند و آن اینکه پدر و مادر واقعی مؤمن، حقیقت نور و حقیقت رحمت است. لذا در آن روایت لطیف که می‌فرمایند: «انا و علی اَبَوا هذه الامّه؛ من پدر این امت و علی مادر این امت» اشاره به همین سخن امام علیه السلام دارد[1]، که رسول اکرم حقیقت نور امت و امیرالمؤمنین حقیقت رحمت.

حال اگر شیعیان از نطفهٔ ملکوتی این نور گرفته شده باشند (منظور حقیقت پدر بودن رسول اکرم، نه اینکه ایشان از جهت ظاهری نیز پدر امت باشند) و در رحم امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده باشد به چنان رفعت و بزرگواری می‌رسند که همه چیز را تجلی خداوند می‌بینند و اینجاست که امام می‌فرمایند «المؤمن ینظر بنورالله» و اینجاست که حقیقت منّا اهل‌البیتی تحقق پیدا می‌کند و اینجاست که حقیقت محرمیّت متجلی می‌شود و از همین جا است که شیعه بر اثر سلوک صلواتیه، آن‌چنان رفیع و وسیع می‌شود که مخزن اسرار امام علیه السلام می‌گردد و اینجاست که شیعهٔ بقیةالله و بقیةالامام می‌گردد (یعنی بازماندهٔ خدا و بازماندهٔ امام)، لذا در زیارت شریف جناب سلمان فارسی علیه‌الرحمه

۱. در علم لغت عرب، وارد شده که به ابوا پدر و مادر می‌گویند نه اینکه منظور حضرت این باشد که من و علی دو پدر این امت هستیم، که این نکتهٔ بسیار مهمی است و دقت کنید چراکه همانطورکه این امت پدر می‌خواهد، مادر نیز می‌خواهد تا حقیقت تربیت امت تکمیل شود و تکامل یابد، لذا پدر، رسول اکرم می‌شوند و مادر امیرالمؤمنین.

والرضوان که مرحوم شیخ عباس قمی در *مفاتیح الجنان* آن را نقل نموده است در قسمتی از فراز ایشان چنین آمده است:

السلام علیك یا بقیةالله مِنَ البررة الماضین السلام علیك یا مودع اسرار السادةِ المیامین.

سلام بر تو ای سلمان، که بازماندهٔ خدا از بهترین افراد گذشته، یعنی حضرات معصومین هستی. سلام بر تو ای کسی که اسرار حضرت معصومین در تو نهفته است وتو آن‌چنان رفیع گشتهای که محل تجلی اسرار امام گشته‌ای.

همین سلمان بر اثر اینکه پدرش نور و مادرش رحمت گشت به چنان رفعت و عظمتی بر اثر سلوک صلواتیه رسید که مورد عنایات خاصه، تمام حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار گرفت که مِن‌باب مثال به چند نمونه از رفعت جناب سلمان که بر اثر اتصالی که بر برکت سلوک صلواتیه به‌دست‌آورده بود منقول از کتاب معتبرهٔ شیعه می‌پردازیم تا این موضوع برای شمای خواننده معلوم و مشخص گردد که باطن حقیقت صلوات، چنان اکسیری است که مِس وجود انسان را طلای ناب می‌کند و انسان را از حضیض ذلّت به اوج رفعت می‌کشاند.

۱. روایت اول:

در روایتی در باب رفعت و بزرگواری جناب سلمان، در کتاب شریف *بحارالانوار*، جلد ۲۲، چنین آمده است:

روزی امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه نماز صبح را خواندند، نعلین رسول‌الله بر پا و عبا بر دوش و عمامهٔ ایشان را بر سر گذاشته، رو به مردم مسجد نمود و خطاب به ایشان فرمودند: امروز برادرتان جناب سلمان فارسی از دنیا رفت. مردم مدینه می‌گویند حضرت ناگهان ناپدید شد. واز آن طرف در مدائن (یکی از شهرهای عراق) شاذان خدمت‌کار جناب سلمان نقل می‌کند وقتی سلمان علیه‌الرحمه والرضوان خواستند رحلت کنند من از وی سؤال کردم چه کسی تو را غسل وکفن خواهد نمود؟ ایشان به من فرمودند: همان کسی که پیامبر اکرم او را به من وعده داده‌اند. این راگفت و بعد از چند لحظهٔ دیگر مرغ روحش به جنان قدس شتافت.

شاذان می‌گوید من با خود فکر کردم چگونه چنین امری ممکن است در حالی‌که رسول اکرم غسل و کفن کردن سلمان را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام محول نمودند. در همین افکار بودم که ناگهان درب خانهٔ سلمان زده شد، درب را که باز کردم نور پرفروغ سراج اهل الجنّه، قسیم‌النار والجنّه، امام الانس والجنّه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از درب وارد شدند، من که مبهوت چنین صحنه‌ای گشته بودم متوجه شدم که حضرت با ارادهٔ خداوند به مدت چند لحظه از مدینه تا مدائن را طی‌الارض نموده و به آنجا آمدند.

تا حضرت وارد گشتند، ناگهان سلمانی که مرده بود به امیرالمؤمنین سلامی کرد و لبخندی زد که امیرالمؤمنین فرمودند: «اُسکُت یا سلمان؛ ساکت باش و آرام باش ای سلمان.»[1] سپس حضرت، سلمان را غسل داده و کفن نمودند و بر وی نماز گزاردند و بر کفن جناب سلمان این دو بیت شعر را نوشتند:

وفدت علی الکریم بغیر زادٍ — من الحسنات وقلبٍ السلیم

وحمل زاد اقبح کل شیءٍ — اذا کان الوفود علی‌الکریم

حضرت، چنان عنایتی به سلمان داشتند که حتی بعد از مرگ وی نیز تحت تربیت الهی قرار می‌دهند و وی را آموزش می‌دهند که ای سلمان، خیال نکنی که ده درجه ایمانت باعث نجات تو می‌شود، چرا که هر چه هست محبت ما اهل‌البیت است. و ای سلمان، اگر شیعه، خود را هیچ بداند همان ده درجه ایمان تو را در خود تبلور خواهد داد، لذا بر کفن تو چنین جمله‌ای را نوشتم:

بدون ره‌توشه‌ای از نیکی‌ها وقلب سلیم به درگاه خدای کریم وارد شدم واگر قرار باشد که آدمی به محضر شخص بزرگواری وارد شود برداشتن توشه راه زشت‌ترین چیزهاست.

اما این را بدان که بهترین ره‌توشه، همان محبت الهی است که به برکت سلوک صلواتیه می‌توانی در خود تبلور دهی، لذا به همین علت حضرت چنین شعری را بر کفن سلمان

---

۱. چرا که شاذانها هنوز طاقت دیدن چنین صحنه‌های عجیبی را ندارند و نمی‌دانند که شیعه به چنان رفعتی خواهد رسید که طبق آیه قرآن که می‌فرماید: «مپندارید آنهایی که در راه خدا کشته شده و شهید گشته‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و از نزد خداوند روزی می‌گیرند، مرده و زنده ندارند و دائماً در حال حیات ابدی هستند.

نوشتند و وقتی که سلمان را در قبر گذاشتند خطاب به سلمان فرمودند:

«ای سلمان، سلام منِ علی را به زهرایم برسان».

ای عزیز، خوب در این روایت شریف بنگر و ببین سلمان شیعه بر اثر حقیقت سلوک صلواتیه به چنان رفعت و بزرگواری رسید که:

۱. امام علیه السلام به خاطر وی از مدینه طی‌الارض نموده به مدائن می‌آیند؛

۲. بعد از مرگ به حضرت سلام کرده و لبخند می‌زند؛

۳. حضرت وی را کفن کرده و غسل نموده و بر وی نماز می‌خواند؛

٤. آن‌چنان شعر ملکوتی بر کفن وی می‌نویسد؛

۵. می‌فرماید سلام مرا به زهرا برسان.

این نکتهٔ پنجم، از همهٔ نکات دیگر لطیف و رفیع‌تر است چرا که اگر خوب در این قسمت آخر روایت بنگری این نکتهٔ مهم را متوجه خواهی شد که انسان بعد از مرگ، صد موقف و ایستگاه دارد که اگر از این صد موقف توانست به قول معروف جان سالم به در بَرَد تازه به حقیقت بهشت ولایت رسیده است.

حال، خوب دقت کن، سلمان باید چنان سرعت نوری در این صد موقف داشته باشد و چنان رفیع باشد که بتواند این صد موقف را طی نماید و سپس به ناموس الله الکبری، یعنی فاطمهٔ زهرا(س) دست یابد تا سلام حیدر کرار علیه السلام را به وی برساند و این نکتهٔ بسیار مهمی از این جهت است که هم صد موقف را به سرعت نور گذرانده و هم سلام به شخصیتی رسانده که ناموس غیرت‌الله الاعظم، امام علیه السلام است، که این همان بحث محرمیت است که قبلاً بحث شد.

در کتاب شریف *القطره من بحار مناقب النبی والعتره* مرحوم مستنبط چنین وارد شده‌است:

ابن شاذان [باسناده] عن سلمان الفارسی قال: قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم یا سلمان! من احب فاطمه علیهاالسلام ابنتی فهو فی الجنة معی، و من ابغضها فهو فی‌النار یا سلمان، حب فاطمه علیهاالسلام ینفع فی مائة موطن، ایسر تلك المواطن: الموت والقبر والمیزان والمحشر والصراط والمحاسبه، فمن رضیت عنه [ابنتی فاطمه سلام‌الله علیها رضیت عنه] و من رضیت عنه رضی‌الله عنه، و من غضبت علیه فاطمه علیهاسلام غضبت علیه و من غضبت علیه غضبت

الله علیه یا سلمان، ویلٌ لمن یظلمها و یظلم ذریتها و شیعتها.

[ابن شاذان از سلمان فارسی نقل می‌کند که ایشان فرمود رسول اکرم به من فرمود ای سلمان! هرکس دخترم فاطمهٔ زهرا را دوست داشته باشد با من در بهشت است وهر کس او را دشمن بدارد در آتش جهنم گرفتار است. ای سلمان محبت دخترم فاطمهٔ زهرا را در صد موقف برای خود ذخیره کن، در این صد موقف محبت دخترم فاطمهٔ زهرا به نفع تو سود دارد که آسانترین آن مواقف وایستگاه‌ها: مرگ، قبر، میزان، محشر، صراط ومحاسبه وحسابرسی است. پس هرکس فاطمهٔ زهرا از وی راضی باشد خدا از او راضی است وهرکس فاطمهٔ زهرا از او غضبناک باشد خدا بر او غضب می‌گیرد. ای سلمان! وای به حال کسی که در حق فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها وفرزندان ایشان وشیعیان وی ظلم کند].

این روایت شریف، به همین سلام رساندن جناب سلمان دلالت می‌کند.

دومین منقبتی که در باب رفعت شیعیان، که شیخ کمّل ایشان جناب کمّل سلمان فارسی می‌باشد، در کتاب شریف *اختصاص* چنین آمده است که سلمان از جمله کسانی بود که پیامبر با وی قرارداد بهشت بست. یا در کتاب *تنقیح المقال* جلد ۲، صفحهٔ ٤٧ از امام صادق روایت شده است: (که ای سلمان! آن‌قدر وسیع و عظیم گشت) که همچون سلمان آفریده نشده است.

در کتاب شریف *بحار* جلد ۲۲، صفحهٔ ۳۲۸ روایتی لطیف بیان گشته که این روایت نامه‌ای است که جناب رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم برای خاندان سلمان از جمله برادر وی و اهل‌البیتش در ایران نوشت که بعد از بیان کردن این نامه به شرح مختصر آن می‌پردازیم، اما ترجمهٔ متن نامه چنین است:

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، از محمد بن عبدالله رسول‌الله به سوی مهادبن فروخ بن مهیار (گویا این شخص برادر جناب سلمان بوده است)، این نامه‌ای است که برای خاندان سلمان نوشته شده است. جان ومال آنان در هر نقطه‌ای که باشند در پناه خدا ورسول محفوظ

می‌باشد، کسی بر آنها ستم نکند وسخت نگیرد، از آنان جانبداری وحمایت کنید، تراشیدن موی جلوی سر وجزیه وخمس ومالیات یک‌دهم وهرگونه مالیات را از آنان برداشتند اگر از شما چیزی خواستند بدهید، اگر یاری خواستند، یاری وپناهشان دهید، اگر بدی کردند از آنان درگذرید، اگر در حق آنان بدی شد از آنان دفاع کنید، از بیت‌المال مسلمین سالیانه ۲۰۰ پیراهن وجامه به آنها بدهید. سلمان به این جهت شایستهٔ اکرام از جانب ماست که بر بیشتر مؤمنین رفعت وبرتری دارد واشتیاق بهشت به قدوم سلمان بیش از شوق سلمان به بهشت است. او اطمینان من وخیرخواه مسلمین است. سلمان از ماست وکسی نباید مخالفت این فرمان کند تا وقتی که مسلمانید از نیکی ومراقبتشان کوتاهی نکنید. لعنت خدا بر کسی که با این عهدنامه مخالفت کند، احترام سلمان، احترام من است وآزار وی آزار من ومن در قیامت دشمن کسی هستم که سلمان را آزرده باشد وجهنم جایگاه اوست وَالسلام.

تو خود بخوان مفصل از این مجمل، ای طالب سلوک صلواتیه، تا به کجا می‌رسد شیعه که اگر بعضی از اقارب و نزدیکان وی نیز که شاید هنوز مسلمان نشده‌اند به برکت رفعت وبزرگواری این شیعه که در سلوک صلواتیه، سلوک نموده است جزیه[1] یا مالیات ویا دیگر مسائل مربوط به اقلیت‌های مذهبی، از ایشان برداشته می‌شود وچنان رفیع وعظیم می‌گردد که مخالفت با وی عین کفر می‌شود سبحان‌الله از این رفعت.

رفعتی که از سلوک صلواتیه به سوی شیعه به عنوان هدیه نازل می‌شود باتمام رفعت‌هایی که از سلوک‌های دیگر به ایشان نازل می‌شود بسیار متفاوت است، به گونه‌ای که حتی سلوک صلواتیه باعث رفعت انبیای عظام نیز می‌شود، چه رسد به شیعیان.[2]

---

۱. جزیه به آن مالیاتی گویند که اقلیت‌های مذهبی به علت سکونت در جامعهٔ اسلامی باید به حاکم شرع پرداخت نمایند.

۲. البته انبیا، طبق بعضی روایات، از شیعیان ائمهٔ معصومین محسوب می‌شوند که روایات آن بعداً خواهد آمد.

به عنوان مثال، در کتاب شریف *علل الشرایع* جلد یک، از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است: «انّما اِتَّخَذَاللهِ ابْراهیم علیه السلام خَلیلاً لِکِثْرَةِ صَلَواتِهِ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و اَهْلِ بَیْتِ صلوات‌الله علیهم اجمعین»، در باب علت اینکه چگونه جناب ابراهیم علیه السلام، که طبق آیات قرآن، قبلاً پیامبر بوده و بعد به مقام امامت می‌رسد و این اهمیّت مقام امامت را می‌رساند، علت آن‌را چنین بیان می‌کند که جناب ابراهیم علیه السلام به علت اینکه زیاد صلوات بر محمد و آل محمّد می‌فرستاد به مقام امامت و خلیلی رسید و خلیل‌الرحمان گشت و این خود اهمیّت حقیقت سلوک صلواتیه را می‌رساند که اگر بخواهی مقامت افزون شود خود را با سلاح سلوک صلواتیه مجهّز نما تا به این رفعت و بزرگواری همچون رفعت انبیای عظام و شیعیان عالی‌مقام، از جمله سلمان‌ها، دست پیدا کنی.

حال که به شرح مختصری از حقیقت رفعت در سلوک صلواتیه پرداختیم، به بخش دوم این قسمت می‌پردازیم، که چگونه می‌شود از طریق سلوک صلواتیه، به این رفعت و بزرگواری دست پیدا کرد.

ای عزیز، اگر بخواهی به حقیقت رفعت الهی برسی، باید به نقطهٔ مقابل رفعت، یعنی تواضع و فروتنی دست پیدا کنی، چراکه حقیقت رفعت و تواضع به مانند دو کفّهٔ ترازو می‌مانند که هر چه انسان کفّهٔ تواضع را پایین‌تر آورده و خود را از منیّت و تکبر رهایی دهد وکفّهٔ تواضع را در خود سنگین‌تر نماید، در مقابل کفّهٔ رفعت بالا می‌رود. همین‌که کفّهٔ رفعت بالاتر رفت انسان بالا می‌رود، لذا در وادی ولایت، تواضع حرف اول را می‌زند، یعنی اینکه شیعه باید بر اثر اتصال به امام علیه السلام، خود را در مقابل امام، هیچ بداند؛ لذا بدین علت است که سالک بر اثر تواضعی که از سلوک صلواتیه به دست می‌آورد به حقیقت رفعت الهی دست می‌یابد.

حال، که بحث تواضع نسبت به امام علیه السلام به میان آمد، خالی از لطف نیست که قبل از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم، که تواضع چگونه بر اثر سلوک صلواتیه، باعث رفعت سالک می‌شود به چند روایت شریف در باب تواضع بپردازیم.

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هیچ کس تواضع نکرد مگر اینکه خداوند او را بلند گردانید.

۲. روایتی از امام صادق علیه السلام آمده، که: تواضع اصل شرف و انسانیت انسان است.

۳. از عیسی‌بن مریم علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: انسان‌های متواضع در دنیا، روز قیامت بر منبرهایی از نور، در مقام عالی سلوک می‌نمایند.

بعد از این سه روایت به سؤال فوق پاسخ می‌دهیم، بدان که سالک و مؤمن واقعی هنگامی که بر اثر سلوک صلواتیه به امام علیه السلام متصل گردید و قطرهٔ وجود خود را به دریای امام وصل گردانید، خود را در مقابل امام، همانند ذرّهٔ اتمی می‌داند که در کهکشان راه شیری سرگردان است، و هر چه بزرگی امام علیه السلام رامشاهده می‌کند، کوچکی و پستی خود را بیشتر دریافت می‌کند؛ به همین علت خود را در مقابل خدا و امام علیه السلام کوچک و هیچ می‌بیند، و به همین علت بود که شمشیر امیرالمؤمنین، یعنی ذوالفقار عظیم، دو سر داشت، که این دو سر شمشیر بر روی هم کلمهٔ لا[1] را ایجاد می‌کرد، یعنی ای شیعیان! من امیرالمؤمنین علیه السلام مشرکین را با ذوالفقار «لا» می‌کشم تا زمینهٔ تسلیم برای شما فراهم گردد و شما خود را در مقابل امام علیه السلام نیست ببینید، و طبق روایت شریف خطبهٔ طارقیه، امام علیه السلام در دو کتاب شریف *صحیفة‌الابرار* مامقانی و *بحارالانوار* مجلسی، جلد ۲۵ نقل شده است، چنین آمده است: «یا طارق، الامام ظاهره امرُ لایُملك و باطنه غیبٌ لایدرك؛ ای طارق، امام ظاهرش آن حقیقتی است که حتی در خیالات شما نیز گنجانده نمی‌شود و شما نمی‌توانید ظاهر امام علیه السلام را در تملک اوهام و افکار خود بیاورید و باطنش غیبی است که اصلاً درک نمی‌شود.

به همین دلیل که در روایت شریف آمده است، هنگامی که شیعه، خود را در مقابل چنین دریا و بحر عمیق مشاهده می‌کند مجبور است که سر تعظیم و تواضع فرود آورد، لذا همین که سر تعظیم و تواضع فرود آورد و خود را از شناخت امام علیه السلام عاجز دید، عجز وی، خود نوعی شناخت برای او محسوب می‌گردد و چون شناختی برای وی محسوب می‌شود شیعه با امام علیه السلام سنخیت پیدا خواهد کرد و می‌تواند قطرهٔ وجود خود را به اقیانوس امام متصل نماید و همینکه به این اقیانوس رفیع امام علیه السلام متصل شد، رفیع و عالی‌مقام می‌گردد. لذا به این علت است که سلوک صلواتیه بر اثر تواضع، شخص را رفیع می‌گرداند و چون شیعیان کمّل از جمله سلمان فارسی به این رازمهم دست پیدا کردند،

۱. لا: نه.

دائماً خود را متواضع می‌گردانند و نمی‌گذارند باد غرور و نخوت ایشان را از شناخت و معرفت امام علیه السلام باز دارد.

در احوالات این رجل الهی آمده، با آنکه حاکم مدائن بود و بیت‌المال مسلمین زیر نظر وی بود آن‌چنان متواضعانه و زاهدانه زندگی می‌کرد که روزی از کوچه‌ای عبور می‌نمود، شخصی که سلمان را نمی‌شناخت خیال کرد که جناب سلمان، این شیعهٔ کمل، مولا علی علیه السلام باربر و حمّال است، لذا به وی با حالت خاص گفت بار وی را تا منزلش ببرد. سلمان نیز چنین کرد و در طول مسیر به ذهن سلمان خطور نکرد که چون حاکم مدائن گشته است چرا باید چنین کند و این، خود می‌رساند که سلمان، تمام منیّت و نفس امّارهٔ خود را کشته بود.

شیعه، باید مانند درخت میوهٔ پرباری باشد، که هر چه این درخت بار بیشتری دهد، شاخه‌هایش افتاده‌تر می‌گردد.

از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در روایتی آمده که در بهشت درختی است به به نام درخت محبوبه، میوهٔ آن از انار کوچک‌تر و از سیب بزرگ‌تر، از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر، و از کره نرم‌تر است. خداوند از میوهٔ این درخت به کسانی می‌خوراند که بر این جمله مداومت کنند: «اللّهم صل علی محمد و آل محمد و سلّم».

ای عزیز، حقیقت درخت محبوبه تویی، خود را متواضع گردان تا میوهٔ وجودت از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر گردد.

بعد از اینکه به شرح مختصر حقیقت رفعت و تواضع الهی پرداختیم، به شرح ششمین اثر حقیقت صاد سلوک صلواتیه می‌پردازیم.

منزل ششم

عـزّت الهی

ششمین اثری که از صاد سلوک صلواتیه برای حقیقت شیعه متجلی می‌گردد مبحث عزت الهی است.

خداوند در کتاب شریف خود، سورهٔ ابراهیم آیهٔ اوّل، چنین می‌فرماید:

بسم‌الله الرّحمن الرحیم، الر، کتابٌ انزلناهُ الیك لتخرجُ الناس مِـنَ الظـلمات الی النور بإذن ربّهم الی الصراط العزیز الحمید.

ای پیامبر! این کتابی است که به سوی تو نازل گردید تامردم را به اذن خداوند، از ظلمات به سوی نور خارج گـردانـی ودر راه خـدای عزیز وحمید قرار دهی.

خداوند در این آیهٔ شریفه به مؤمنین چنین بشارت می‌دهد کـه اگـر از پـیامبر خـود اطاعت نمایید شما را به عزت الهی خواهد رساند و این عزت الهی در پرتو متصل شدن به حقیقت پیامبر و آل پیامبر علیهم‌السلام می‌باشد و این اتصال در صـورتی بـرای سـالک محقق خواهد شد که وی خود را مجهز به سلوک صلواتیه نماید تا از صاد سلوک صلواتیه حقیقت ششم، عزت الهی برای وی نیز به ارمغان آورده شود.

خداوند در باب اینکه چگونه پیامبران عظام از جمله جناب موسی‌بن عمران به عزت الهی برسند چنین فرموده است:

به جناب موسی فرمود ای موسی! اگر می‌خواهی منِ خداوند به‌تو نزدیکتر باشم از کلام تو و از دیدن تو به چشم تو و از روح تو به بدن تو و از اندیشهٔ تو به دلِ تو، پس بر حبیب من محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و سلّم زیاد صلوات بفرست.

اگر بخواهیم خداوند تبارک و تعالی و امام علیه السلام ما را در هاله‌ای از عزت الهی

فرو برند از کلام به زبان و از دیدن به چشم و از روح به بدن نزدیکتر گردیم، به حقیقت سلوک صلواتیه مسلح باشیم.

حال که بحث عزت الهی در پرتو عنایات سلوک صلواتیه به میان آمد، این مبحث لطیف را به دو قسمت جداگانه تقسیم می‌کنیم:

اول، روایاتی که در باب عزت شیعه نقل شده است، و اینکه اگر شیعه، خود را به سلوک صلواتیه مجهز نماید چگونه به عزت الهی دست پیدا خواهد کرد و امام علیه‌السلام چه معامله‌ای با وی خواهد کرد.

دوم، به چگونگی رسیدن به‌راه‌های عزت الهی خواهیم پرداخت.

روایاتی در باب عزّت شیعه

در کتاب شریف *بصائرالدرجات*، صفحهٔ ٦٩ و همچنین *بحارالانوار* جلد ٢٦، صفحهٔ ٣٤٢، چنین روایت شده است:

قال الصادق علیه السلام انّ الکروبین قوم مِن شیعتنا مِن الخلق الاول جعلهم‌الله خلف العرش لو قُسم نور واحد منهم علی‌اهل‌الارض لکفّاهم ثم قال علیه‌السلام:انّ موسی علیه السلام لما سأل ربه ما سأل، امر واحداً من الکروبین فتجلی للجبل و جعله دکاً.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: به درستی که کروبین[1] قومی از شیعیان ما هستند که در خلق اول وجود داشتند وخداوند آنها را پشت عرش الهی قرار داده است که اگر ذرّه‌ای از نور یکی از ایشان بر اهل زمین تابانده شود، تمام اهل زمین را کفایت می‌کند. سپس حضرت فرمودند: به درستی، هنگامی که موسی علیه‌السلام به همراه ۴۰ نفر از قوم بنی‌اسرائیل به کوه طور رفتند تا خدا را مشاهده نمایند، خداوند به یکی از ایشان (یعنی شیعیان کروبین) امر نمود که تجلی ذره‌ای از نور خود را بر کوه بتاباند.

۱. گروهی از ملائک مقرب الهی که مقام ایشان از تمام ملائک دیگر بیشتر است و این مقام را بدین علت به دست آورده‌اند که حقیقتِ لباس عزّت الهی، آنها را پوشانده است. حال امام صادق علیه‌السلام عزت این کرّوبین را به شیعیان مثال زده و چنین می‌فرماید.

از تابش عجیب ذره‌ای از نور شیعیان مرتضی علی علیه السلام، جناب موسی‌بن عمران بی‌هوش گشت.

در کتاب شریف *نفس الرحمن* مرحوم نوری روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمودند: آن نوری که بر کوه طور تابیده شد و موسی‌بن عمران بی‌هوش گردید، آن نور، ذره‌ای از نور سلمانِ ما بود.

ای عزیز، خوب در این دو روایت لطیف بنگر و مشاهده نما که شیعه، بر اثر سلوک صلواتیه به چنان عزتی می‌رسد که خداوند نور وی را بر کوه طور متجلی می‌سازد و ایشان را در پشت عرش الهی قرار داده که اگر خوب در آن بنگری این نور، نور عزّت ایشان می‌باشد.

جناب سلمان فارسی، که شیخ کُمّل شیعیان محسوب می‌شود، در پرتو سلوک صلواتیه به چنان درجه و عزتی رسید که غیر از این روایت فوق، روایات دیگری در باب شخصیت ایشان و اینکه وی چنان عزّتی پیدا نمود، که امام علیه السلام به علت چنین عزّت ملکوتی‌ای که به برکت سلوک صلواتیه به دست آورده بود وی را محرم اسرار خود دانسته و عجائب و اسرار عالم وجود را در آسمان‌ها به وی نشان می‌دهد و این مهم، این را می‌رساند که اگر شیعه بخواهد به اسرار امام علیه السلام دست یابد، خود را باید مجهز به سلوک صلواتیه نماید تا به برکت این سلوک، عزتی به شیعه بدهد که این عزت عاملی شود برای اینکه به این اسرار دست پیدا کند و چون سلمان به این عزت رسید و بر اثر ذکر صلوات امام علیه السلام را از کلام خود به زبان خود و از روح خود به بدن خود نزدیکتر گردانید واجد این عزت شد و سینه‌اش چاه اسرار حیدر کرّار شد.

در روایتی شریف در کتاب *مدینة المعاجز* جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۵ تا ۵۴۰ در باب اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام اسراری به علت عزت سلمان به وی نشان داد، چنین آمده است:

عن سلمان الفارسی رضی‌الله عنه، قال: کنّا مع (مولانا) امیرالمؤمنین علیه السلام فقُلتُ (له): یا امیرالمؤمنین أُحبّ اَن اریٰ مِن معجزاتك شیئاً قال، یا سلمان و ما تُرید؟ قال: اریدان ترینی ناقة ثمود و شیئاً من معجزاتک، فقال: افعل إن شاءالله تعالی، ثمّ قام فدخل منزلة و خَرَج [اِلَیَّ و] تحنة حصان ادهم، و علیه قباء ابیض و قلنسوةُ بیضاء، ثم نادی: یا قنبر اخرج الیّ ذلك الفرس. فاخرج الیه فرساً اخر ادهم، قال [لی]: اِرکب یا ابا عبدالله. قال سلمان: فرکبته و اذا له جناحان مُلتصقان

الی جنبه، قال: فصاح به الامام علیه السلام متعلّق فی الهواء و کنتُ اسمع والله حفیف اَجْنحة الملائکة و تسبیحها تحت العرش، ثمّ حضرنا علی ساحل بحرٍ عجّاج مغطمط المواج، فنظر الیه الامام علیه السلام شزِراً فسکن البحر من غَلیانه.

سلمان گفت: ما همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودیم که به آن حضرت عرض کردم ای سرور من، دوست دارم چیزی از معجزات شما را ببینم.

حضرت فرمود: چه می‌خواهی؟

گفتم: می‌خواهم نامهٔ ثمود ومعجزات دیگری را به من نشان دهید.

فرمود: چنین خواهم کرد. سپس به سرعت برخاسته، داخل منزل شد ودر حالی که بر اسب سیاهی سوار وبر دوشش قبایی سفید وبر سرش کلاه بلند سفیدی بود به‌جانب من بیرون آمد وبانگ زد: این قنبر! آن اسب را برای من بیاور. قنبر اسب سیاه دیگری بیرون آورد، و فرمود ای اباعبدالله سوار شو.

من بر آن سوار شدم، دو بال به پهلویش چسبیده بود، پس امام علیه‌السلام بر آن فریاد زد ودر هوا اوج گرفت. به خدا سوگند من صدای بال‌های ملائکه وتسبیحشان را اززیر عرش می‌شنیدم، سپس از ساحل دریایی خروشان وموّاج عبور کردیم، امام علیه‌السلام با گوشهٔ چشم، نگاه غضب‌آلودی به آن کرد ودریا آرام شد.

فقلت له: یا مولای سکن البحر [من غلیانه] من نظرك الیه، فقال [یا سلمان] خشیَ اَن امر فیه امر، لم قبض علی یدی و سار علی وجه الماء والخیل تتبعنا لایقودها احد فوالله ما ابْتلّت اقدامنا ولا حوافر الخیل. قال سلمان: فعبرنا ذلك البحر فدفعنا الی جزیرة کثیرة الاشجار والاثمار والاطیار والانهار، واذا شجرة عظیمةٌ بلاثمر، بل وَردٍ وزهر. فهزّها علیه السلام بقضیب کان فی یده فانشقّت، وخرجَت منها ناقة طولها ثمانون ذرعاً و عرضها اربعون ذرعاً. و خَلْفها قلوص فقال لی ادنُ منها و اشرب من لبنها، قال سلمان: فدنوت منها منها فشربت حتی رَوَیت، فکان لبنها، اعذب مِنَ الشَّهد، والْین مِن الزبد، و قد اکتفیت، قال

علیه السلام هذا حَسَن؟ قلت: حسن یا سیدی! قال: ترید ان اریک ما هو احسن منها؟ نعم یا امیرالمؤمنین.

گفتم ای سرور من! دریا با نظر شما از غلیان افتاده، فرمود: ای سلمان، ترسید که در مورد آن فرمانی صادر نمایم، سپس دست مرا گرفت وبرروی آب حرکت کرد وهردو اسب به دنبال ما می‌آمدند، بدون آنکه کسی زمام آنها را گرفته باشد. به خدا قسم قدم‌های ما وسم اسب‌هاتر نشد. پس، از آن دریا گذشتیم وبه جزیره‌ای رسیدیم که دارای درخت‌ها ومیوه‌ها وپرندگان ورودخانه‌های فراوانی بود. در آنجا درخت بزرگی را دیدم که میوه وگل وشکوفه نداشت، حضرت آن را با چوبی که در دست داشت، لرزاند، پس شکافته شد واز آن ناقه‌ای بیرون آمد که طولش هشتاد وعرضش چهل ذراع بود وبه دنبالش بچه‌شتری بود، به من فرمود به آن نزدیک شو واز شیر آن بنوش. سلمان گفت نزدیک رفتم واز شیرش نوشیدم به‌اندازه‌ای که سیراب شدم. شیرین‌تر از شهد ونرم‌تر از کره بود ومن [به همان مقدار] کفایت کردم، فرمود: این خوب است؟ گفتم: ای سرور من، خوب است. فرمود: از این بهتر را می‌خواهی به تو نشان دهم؟ گفتم بلی ای سرور من.

قال یا سلمان ناد: اُخرجی یا حسناء [فنادیت]، فخرجت الینا ناقة طولها مائه ذراع و عشرون ذراعاً و عرضها ستّون ذراعاً و رأسها من الیاقوت الاحمر، و صدرُها مِنَ العنبر الاشهب، و قوائمها من الزّبرجد الاخضر، و زمامها من الیاقوت الاصغر، و جنبها الایمن من الذهب و جنبها الایسر من الفضّه و ضرعها من اللّؤلؤ الرّطب، فقال لی: یا سلمان اشرب من لبنها، قال سلمان، فالتقمت الضرع فاذاً هی تحلب عسلاً صافیاً ممحّضا، فقلت: یا سیدی هذه لمن؟ قال: هذه لک یا سلمان و لسائر المؤمنین من اولیائی، ثم قال علیه السلام: [لها]. ارجعی الی الشجرة، فرجعت من الوقت و ساقنی الی تلك الجزیره حتی ورد بی الی شجرة [عظیمه] و فی اصلها مائده عظیمة فیها طعام یفوح منه رائحة المسك، و اذاً بطائر

فی صورة النّسر العظیم. قال سلمان: فوثب ذلك الطیرفسلّم علیه و رجع الی موضعه، فقلت: یا امیرالمؤمنین ماهذه المائده؟ قال هذه منصوبه فی هذا الموضع للشیعه [من موالیّ الی یوم القیامه] فقلت: ما هذا الطّائر؟ قال علیه السلام: ملك موکل بها الی یوم القیامه. فقلت: وحده یا سیّدی؟ فقال: یجتاز به الخضر علیه السلام کل یوم مره.

فرمود: فریاد کن ای حسناء بیرون بیا. پس بانگ زدم ناقه‌ای بیرون آمد که طولش ۱۲۰ وعرضش ۶۰ ذراع بود، سرش از یاقوت سرخ وسینه‌اش از عنبر معطر وپاهایش از زمرد سبز وزمامش از یاقوت زرد وپهلوی راستش از طلا وپهلوی چپش از نقره وپستانش از مروارید تازه بود، فرمود: ای سلمان از شیریش بنوش، پستانش را به دهان نهادم، ناگهان دیدم عسل دوشیده می‌شود، عسلی صاف وخالص، گفتم: ای سرور من، این برای کیست؟ فرمود: این برای تو وبرای سایر مؤمنین از دوستان من است. سپس امام علیه‌السلام به آن شتر فرمود: به سوی همان درخت باز گرد، فوراً باز گشت وحضرت مرا در آن جزیره سیر داد تا اینکه به درختی بزرگ رسیدیم که در زیر آن درخت، سفره‌ای گسترده شد وغذاهایی در میان آن بودند که بوی مشک می‌دادند، ناگاه پرنده‌ای مانند کرکس بزرگ دیدم، سلمان گفت آن پرنده جهید وبر حضرت سلام کرد وبه جای خودش برگشت. گفتم ای سرور من، این مائده چیست؟ فرمود این برای شیعیان وموالی من تا روز قیامت در اینجا برپا شده است، گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: ملك موکل بر آن است تا روز قیامت. گفتم ای سرور من به تنهایی؟ فرمود: خضر علیه‌السلام هر روز یک‌بار از کنار آن می‌گذرد.

ثم قبض علیه السلام بیدی، ثم سار الی بحر افر، فعبرنا و اذاً بجزیرة عظیمه فیها قصرٌ لَبِنَة من ذهب، و لبنة من فضّة [بیضاء]، و شرافها من العقیق الاصفر، و علی کل رکن من القصر سبعون صفّا من الملائکة [فجلس الامام علی رکن

و اقبلت الملائکه] تسلّم علیه، ثم اذن لهم فرجعوا الی اماکنهم، قال سلمان رضی‌الله عنه: ثم دخل امیرالمؤمنین علیه السلام الی القصر فإذاً فیه اشجار و اثمار و انهار و اطیار و الوان النبات، فجعل امیرالمؤمنین علیه السلام یتمشی فیه حتی وصل الی افره، فوقف علیه السلام علی برکة [کانت] فی‌البستان، ثم صعه علی سطحه، و اذاً بکرسیٍ من الذهب الاحمر، فجلس علیه و اشرفنا علی القصر و اذاً بحر اسود یغطمط بامواجه کالجبال الرّاسیات، فنظر الیه شَزِراً، فسکن من غَلیانه حتی کان کالمذنب، فقلت: [یا سیدی] سکن لبحر من غلیانه لما نظرتَ الیه. فقال: خشی ان امر فیه بأمر، اتدری یا سلمان ایّ بحرٍ هذا؟ فقلت: لا یا سیدی فقال: هذاالبحر الّذی غرق فیه فرعون و ملؤه انّ المدینه حملت علی [محامیل] جناح جبرئیل علیه السلام ثم زحّ بها فی الهواء فهویت الی قراره الی یوم القیامه.

سپس دست مرا گرفته وبه دریای دیگری برد. ما از آن عبور کردیم ومن جزیرهٔ بزرگی را دیدم که در آن قصری بود که یک خشت آن از طلا ویکی از نقره وکنگره‌های آن از عقیق زردرنگ بود وبر هر رکنی از قصر، هفتاد صف از ملائکه بودند، پس امام علیه‌السلام بر یکی از ارکان نشست وملائکه به آن حضرت روی آوردند وسلام کردند، سپس به آنها اجازه داد وبه جای‌خودشان برگشتند. سلمان گفت: علی علیه‌السلام داخل قصر شد که در آن درختان ومیوه‌ها ونهرها وپرندگان وگیاهان رنگارنگ بود، امام علیه‌السلام شروع به راه رفتن در آن قصر کرد تا اینکه به آخر آن رسید وبر کنار برکه‌ای که در بستان بود ایستاد، سپس بر بالای قصر آمد، در آنجا تختی از طلای سرخ بود، که بر آن نشست واز آنجا بر قصر اشراف پیدا کردیم، ناگاه دریای سیاهی که موج‌های بلندی، مانند کوه‌های مرتفع داشت، [هویدا گشت] وامام علیه‌السلام با گوشهٔ چشم، نگاهی غضب‌آلود به آن انداخت ودریا از غلیان ایستاد، گویی همانند کسی بود که گناه کرده است.

گفتم ای سرور من، وقتی به دریا نگاه کردی از غلیان باز ایستاد.

فرمود: ترسید مبادا در مورد آن فرمانی صادر نمایم.

ای سلمان، آیا می‌دانی این کدام دریاست؟ گفتم: نه ای سرور من.

فرمود: این دریایی است که فرعون وقومش در آن غرق شدند، همانا شهری که [مورد عذاب الهی واقع شد] بر بال جبرئیل حمل شد، سپس جبرئیل آن را به دریا انداخت وبه قعر آن فرو رفت که تا روز قیامت به انتهای آن نخواهد رسید.

فقلت: یا امیرالمؤمنین صل سِرنا فرسخین؟ فقال: یا سلمان لقد سرتُ خمسین الف فرسخ و درتُ حول الدنیا عشرین الف مره. فقلت: یا سیدی و کیف هذا؟ فقال: یا سلمان اذا کان ذوالقرنین طاف شرقها و غربها و بلغ الی سد یأجوج و مأجوج فانّی یتعذّر علیّ و انا امیرالمؤمنین و خلیفه رسول رب‌العالمین. یا سلمان اما قراتَ قوله تعالی [حیث یقول] (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الّا من ارتضی من رسول)[1] فقلت: بلی یا امیرالمؤمنین، فقال: یا سلمان انا المرتضی من الرسول الّذی اظهره‌الله عزّوجلّ علی غیبه، انا العالم الربّانی، انا الّذی هوّن الله علیّ الشدائد و طوّیٰ لی البعید.

گفتم: ای سرور من، آیا ما دو فرسخ سیر کرده‌ایم؟ فرمود: ای سلمان، همانا من پنجاه هزار فرسخ سیر کرده‌ام ودور دنیا را بیست مرتبه گشته‌ام. گفتم: ای سرور من، چگونه چنین [چیزی ممکن] است؟ فرمود: ای سلمان، وقتی که ذوالقرنین شرق وغرب عالم را گشت وبه سدّ یاجوج ومأجوج رسید، پس چگونه این کاربر من سخت ودشوار است در حالی‌که من امیرالمؤمنین وخلیفهٔ رسول خدا هستم. ای سلمان، آیا قول خدای عزوجل را نخوانده‌ای آنجا که می‌فرماید: «دانای پنهانی که بر غیبش احدی را آگاه نمی‌کند، مگر آن‌کس را که از فرستادهٔ خود برگزیده باشد.» گفتم: بله‌ای سرور من. فرمود: من مرتضای رسولم که خداوند عزّوجلّ او (محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم) را بر غیبش آگاه ساخت. من عالم ربانی

۱. سورهٔ جن، آیهٔ ۲۶ و ۲۷.

هستم. من کسی هستم که خداوند شداید را برایم آسان ساخت وفاصله‌های دور را برایم درهم پیچید (نزدیک ساخت).

قال سلمان رضی‌الله عنه: فسمعت صائحاً یصیح فی السّماء ـ اسمع الصّوت ولا اری الشخص ـ یقول: صدقتَ صدقتَ انت الصادق المصدق صلوات‌الله علیك، ثم وثب قائماً و رکب فرسه و رکبت معه و صاع بهما فطارا فی‌الهواء و اذاً نحن علی باب الکوفه، هذاکلّه و قد مضی من اللّیل ثلاث ساعات فقال لی، یا سلمان الویل کل الویل لمن لا یعرفنا حقی معرفتنا و انکر ولایتنا.

سلمان گفت: شنیدم صیحه زننده‌ای در آسمان فریاد می‌کرد ـ در حالی که صدا را می‌شنیدم ولی شخص صداکننده را نمی‌دیدم ـ ومی‌گفت درود خدا بر تو، راست گفتی، راست گفتی، راستگوی تصدیق شده‌ای. سپس [علی علیه‌السلام] به سرعت برخاست وبر اسبش سوار شد ومن نیز همراه او سوار شدم وحضرت بر آن دو اسب صیحه‌ای زد که در هوا اوج گرفتند وبی‌درنگ به دروازهٔ کوفه رسیدیم در حالی‌که از شب حدود سه ساعت گذشته بود، حضرت به من فرمود: ای سلمان، وای وتمام وای بر کسی که آن طور که حق معرفت ما است، ما را نشناسد وولایت ما رانکار نماید.

یا سلمان ایّها افضل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم ام سلیمان بن داود؟ قلت: بل محمد افضل فقال: یا سلمان [فهذا] اصف بن برخیا قدر ان یحمل عرش بلقیس (الی سلیمان) فی طرفة عین و عنده علم من الکتاب. فکیف لا افعل انا ذلك و عندی (علم مأئة الف کتاب و اربعه و عشرین الف کتاب)؟ انزل‌الله تعالی علی شیث‌بن آدم خمسین صحیفه، و علی ادریس علیه السلام ثلاثین [صحیفة و علی نوح علیه السلام عشرین‌صحیفه] و علی ابراهیم الخلیل عشرین [صحیفه] و التوراة والانجیل والزّبور والفرقان العظیم. فقلت: صدقت یا امیرالمؤمنین هکذا یکون الامام علیه السلام. فقال [الامام علیه السلام]: اِعلم یا سلمان انّ الشّاکّ فی امورنا و علومنا کالممتری فی معرفتنا و حقوقنا و قد فرض الله عزّوجل [ولایتنا] فی کتابه فی غیر موضع، و بین فیه ما وجب‌العمل به و هو غیر مکشوف.

ای سلمان، کدام یکی افضلند، محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم یا سلمان‌بن داود؟ گفتم: البته محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم. فرمود: ای سلمان، آصف بن برخیا توانست تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن [از یمن به بیت‌المقدس] نزد سلیمان بیاورد وحال آنکه نزد او پاره‌ای از علم کتاب بود. پس چگونه من نتوانم در حالی‌که نزد من علم صدوبیست وچهار هزار کتاب است وخداوند بر شیث‌بن آدم علیه‌السلام پنجاه صحیفه نازل وبر ادریس سی صحیفه، بر ابراهیم بیست صحیفه وتورات وانجیل وزبور [را نازل فرمود]؟ گفتم: راست می‌گویی ای سرور من، امام این‌گونه است. حضرت علیه‌السلام فرمود: ای سلمان بدان همانا شک‌کننده در امور وعلوم ما، مانند شک‌کننده در معرفت وحقوق ماست وهمانا خداوند عزّوجلّ ولایت ما را در جای جای کتابش واجب فرموده ودر آن (قرآن) عملِ به آنچه واجب است را بیان کرد، ولی این امر بر مردم مکشوف نیست.

بعد از نقل کردن این روایت لطیف و شریف در باب عزت جناب سلمان، خالی از لطف نیست که به شرح ده سرّ از اسرار عزّت الهی به عدد تعداد درجات ایمان سلمان که در این روایت لطیف نقل شده است بپردازیم.[1]

چگونگی رسیدن به‌راه‌های عزت الهی

شرح نکتهٔ اول:

سؤالی در اینجا مطرح می‌شود که چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای معراج به آسمانها، قبایی بر دوش وکلاه بلند سفیدی بر سر داشتند؟ این بدان علت است که در علم باطن وارد شده است که عبا وقبا اشاره به عزّت علم دارد وکلاه وعمامه اشاره به عزّت مقامی دارد که اگر در عالم خواب، شخصی مشاهده نمود که عبا بر دوشش افتاده است، مشخص است که از عزّت علم برخوردار می‌گردد واگر عمامه یا کلاه بر سر داشته باشد،

۱. در ترجمهٔ حدیث، به ده مورد آن اشاره شده است.

مشخص می‌شود عزیز و عزّت‌مند می‌شود و رفیع می‌گردد و اینکه چرا امام علیه السلام با چنین هیبتی با جناب سلمان برخورد نمود، این بودکه خواستند در درجهٔ اوّل علم و عزت خود را به جناب سلمان نشان دهند و در درجهٔ دوم علم و عزت سلمان را در وادی ولایت به وی متذکر شوند که او از چنان عزّتی برخوردار گردیده است که می‌تواند با این عزت الهی معراج نماید و در آسمان عظمت و عزت الهی با دو بال: ۱. عبای علم؛ ۲. کلاه عزت، پرواز نماید، که این عزت و علم به برکت حقیقت سلوک صلواتیه برای سلمان محقق گردید چرا که همان‌گونه که گفتیم صلوات از صِله گرفته شده، یعنی متصل شدن به ولایت، و این اتصال در پرتو علم و عزت برای وی تحقق پیدا کرد.

نکتهٔ دوم:

اشاره به این حقیقت داشت‌که چرا امام علیه السلام با سلمان بر روی آب حرکت می‌کردند؟ جواب این سؤال چند علت دارد:

۱. آب مظهر پاکی و طهارت است و سلمان به برکت سلوک صلواتیه آن‌چنان طاهر و مطهّر شد که از سِنْخ آب گردید و چون با آب که مظهر طهارت و پاکیزگی است سنخیّت پیدا کرد لذا به این عزت و مقام رسید که بر روی آب حرکت نماید.[1]

۲. جوابی دیگر، که بر این سؤال داده می‌شود این لطیفه است که جناب سلمان به برکت عزتی که از سلوک صلواتیه برای وی تجلی نمود به حقیقت یقین و اعتقاد کامل دست پیدا نمود و به اسرار ولایت رخنه کرد و به حقایق قرآن عزیز که سرّالاسرار محسوب می‌شود دست پیدا نمود. به عنوان مثال: یکی از اسراری که جناب سلمان علیه‌الرحمة والرضوان از قرآن عظیم به دست آورد پی بردن به اسرار حروف مقطعهٔ قرآن بود که از جملهٔ آن، حروف مقطعهٔ اول سورهٔ مریم است. (کهیعص)، که در مورد این حروف مقطعه در کتاب شریف *القطره* از امام حسین علیه السلام وارد شده است شخصی از اسرار این حروف مقطعه سؤال نمود حضرتش خطاب به وی فرمودند: یا فلان، اگر به اسرار این حروف دست پیدا نمایی قطعاً به چنان یقینی خواهی رسید و به چنان عزتی دست پیدا خواهی نمود که بر روی آب

۱. از این توضیح مجمل، این نتیجه گرفته می‌شود که یکی دیگر از اثرات سلوک صلواتیه، طهارت و پاکیزگی روح است که این پاکیزگی روح به برکت عزت الهی تحقق پیدا می‌کند.

فصل القضا، ابن موسی الرضا، سائل المرضیین، الامام التاسع، شمس دارالسلام، الجواد الهمام، صاحب البراهین، الامام العاشر، الهادی للرشاد، علی نجل الجواد، نسل المنتجبین، الامام الهادی، الحسن العسکری، سلیل علی النقی، ابن المعصومین، الامام الخاتم، الحجة المنتظر، الامام المظفر، خلیفه الوصیین.

نکتهٔ چهارم

جناب سلمان از شیر ملکوتی نوشید. ای عزیز، این نکته مهم را بدان که در بهشت طبق آیه ۱۵ سوره محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم که می‌فرماید:

مثل الجنة الّتی وُعدالمتّقون فیها انهار مِن ماءٍ غیر وَاسِن و انهار من لبّن لم یتغیر طعمه و انهار من خمرٍ لذّةٍ للشّاربین و انهار مِن عسل مصفیً....

خداوند در کتاب شریف خود می‌فرمایند: مَثَل بهشتی که به متقین وعده داده‌ایم دارای چنین ویژگی می‌باشد که چهار رود در آن جاری می‌باشد: ۱. نهر آب گوارا؛ ۲. شیری که هرگز طعم آن عوض نگردد؛ ۳. شرابی که باعث سرور مؤمنین می‌گردد؛ ۴. عسل پاکیزه ومصفّی.

ای عزیز، در وادی اصطلاحات عرفا و در حقیقت علم باطن، این چهار رود بهشتی را به چهار حقیقت ملکوتی تشبیه نموده‌اند:

۱. آب علم؛ ۲. شیر حکمت؛ ۳. شراب سرور و شعف؛ ٤. عسل معرفت.

۱. آب علم

شاید این سؤال پیش آید که چرا چهار حقیقت علم، حکمت، سرور و معرفت را به این چهار رود تشبیه نموده‌اند و آن بدین علت است که حقیقت آب، باعث طهارت و پاکیزگی می‌گردد و مظهر پاکیزگی و طهارت می‌باشد از آن طرف علم نیز باعث تطهیر باطنی افراد و تطهیر عقل، قلب و روح و نفس انسان از کثافات شبهات اعتقادی و رذایل اخلاقی می‌گردد، لذا علم را به آب تشبیه نمودند.

۲. شیر حکمت

از آنجا که حکمت انسان، عالم را به ریزه‌کاری‌ها و استحکامات علم، راهنمایی

می‌کند، لذا این حقیقت حکمت دارای لطافت خاصی می‌باشد و طبق این تعریفی که از حکمت کردیم این نتیجه گرفته می‌شودکه علم، آگاهی به واقعیات کلی را می‌گویند و حکمت، پی بردن به استحکاماتی که این واقعیات بر پایهٔ آن استوار است، گویند و از آن طرف چون شیر، اولاً غذای کاملی محسوب می‌شود و باعث استحکام بدن شخص می‌گردد و ثانیاً دارای لطافت خاصی می‌باشد، لذا حکمت را به شیر تشبیه نمودند.

۳. شراب سرور و شعف

همان‌گونه که شراب، باعث سُکر و مستی و سرور ظاهری شخص در این دنیا می‌گردد شراب معنوی که همان علم و حکمت می‌باشد نیز دارای سرور می‌باشد که این سرور همان لذتی است که عالِم و یا حکیم از علم و حکمت خود می‌برند، لذا شراب شیعه، علم و حکمت الهی است، لذا این سرور معنوی را به سرور ظاهری تشبیه نموده‌اند و به همین علت است که شعرای نامی ایران از جمله حافظ علیه‌الرحمه کلمه مِی و مستی و امثال آن را به کار می‌برند.

٤. اثر معرفت

از آنجایی که معرفت به شناخت عمیق هر چیزی گویند و دارای شیرینی و صفای خاصی می‌باشد، لذا از آن طرف نیز چون عسل هم شیرینی خاص و هم صفای لطیفی در خود دارد و در یک تعبیر بر حقیقت آب و شیر و شراب، اشرافیت دارد، لذا معرفت را که بر علم و حکمت و سرورِ علم و حکمت اشرافیت دارد به عسل تشبیه نموده‌اند.

حال، بعد از این توضیحات مختصر، مشخص می‌گردد که چرا سلمان از شیر ملکوتی آن شتر جبروتی نوشید، چرا که به سلمان، حکمت را اعطا کردند، لذا در بعضی روایات وارد شده که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: سلمان از لقمان حکیم که حکمت را می‌دانست بالاتر بود.[1] و این حکمت سلمان وکلاً شیعیان کمّل به برکت عزتی است که از صاد سلوک صلواتیه منشق گردید. (علیک بتأمل).

نکته پنجم

اشاره به این حقیقت داشت که شتر دوم که از آن درخت عالم ملکوتی بیرون آمد،

۱. بحار، ج ۲۲.

طولش ۱۲۰ و عرضش ٦۰ ذراع بود. این لطیفه،اشاره به این حقیقت دارد که اگر عدد طول این شتر ملکوتی را با عرض آن جمع نماییم عدد ۱۸۰ حاصل خواهد شد و از آنجایی که صفر در حروف ابجد به حساب نمی‌آید، عدد ۱۸ حاصل می‌شود و عدد ۱۸ به حروف ابجد عدد اسم مبارکهٔ حی (زنده) که این از اسامی خداوند است می‌باشد، لذا بعد از این کشف لطیف، به این نتیجه می‌رسیم که حیات معنوی شیعیان در پرتو سلوک صلواتیه محقق می‌گردد، چرا که حقیقت صلوات، نوری را ایجاد می‌کند که سالک و شیعه بر اثر پیمودن این نور سبز به سرچشمهٔ آب حیات دست پیدا خواهد کرد.

نکته ششم

اینکه چرا از پستان این شتر عسلی صاف و سالم بیرون آمد، طبق توضیحی که در قبل دادیم، مشخص می‌گردد که منظور از این عسل، معرفت خداوند و امام علیه السلام می‌باشد و این خود به برکت سلوک صلواتیه که در پرتو عزت الهی ایجاد شده است محقق گردیده است و نکتهٔ دیگری که از این نکته می‌توان متوجه شد، این است که طبق این روایت، حقیقت معرفت، از حقیقت حکمت بالاتر می‌باشد چرا که شیر شتر اول حکمت بود اما شیر شتر دوم که بر شتر اول ارجحیت داشت عسل مصفیٰ است یعنی معرفت خداوند و امام علیه السلام است.

نکته هفتم

هفتمین، اشاره به این حقیقت داشت که سلمان می‌گوید مؤکل آن جزیره پرنده‌ای بود به شکل کرکس، چرا؟ در کتاب *الزام الناصب* شیخ حائری یزدی جلد ۲ در ذیل خطبه روحیه امیرالمؤمنین علیه السلام صفحهٔ ۱۷۲، امیرالمؤمنین علیه السلام در باب اسم خود در قبایل مختلف عالم، عباراتی دارند که از جملهٔ آن این جمله است:

انا شبیر الترك، شملاس الشرک، اجثیاء الزنج جرجیس الفرنج، بتریک الحبش،... اناکرکس السدوس.

بدان که در میان قبایل ترک شبیر است در میان مشرکان شملاس، در میان وحشیان بربران اجثیا وبین حَبَشیان بتریک وبین قوم سدوس کرکس است و....

بعد از نقل این روایت، این سؤال مطرح می‌شود که چرا حضرت را به نام کرکس نامگذاری کردند؟ یک پاسخ که می‌شود به آن داد این است که کرکس بزرگترین پرندهٔ شکاری محسوب می‌شود و از جهت قدرت هیچ حیوانی به پای قدرت این حیوان عظیم الجثه در آسمان نمی‌رسد، لذا سُدوسیاس قدرت امیرالمؤمنین را به قدرت کرکس تشبیه نموده‌اند.

بعد از نقل این روایت مختصر، این معما حل می‌گردد که چرا موکل جزیرهٔ خضرای موجود در عالم ملکوت به شکل کرکس تجلی نمود که آن ملکی که با شکل کرکس تجلی نموده است، تجلی از تجلیات حیدر کرار محسوب می‌شده است، لذا به سلمان حقیقت قدرت امیرالمؤمنین را در همه عوالم نشان دادند.

حال، این نتیجه حاصل می‌شود که شیعه، بر اثر سلوک صلواتیه به آن‌چنان عزت خواهد رسید که سلطان آسمان‌ها و قدرتمند در ارض و سماء می‌گردد که این قدرت ولایت می‌تواند در آسمان‌های نفس امام علیه السلام، سلطانی نماید و این همان تعبیری از «**منّا اهل البیتی**» سلمان است و این حقیقت را می‌رساند که عزتی از حقیقت سلوک صلواتیه برای شیعه متجلی می‌گردد و به وی آن قدرت را می‌دهد که حجاب‌های ظلمت و نور را با قدرت دو بال علم و عمل و شاه‌پرهای اخلاص و تزکیه پاره نماید و در آسمان عزت الهی پرواز نماید.

نکته هشتم

نکتهٔ فوق، به این حقیقت اشاره دارد که چرا کنگره‌های جزیرةالخضراء آسمان (جزیره سبز آسمان) از عقیق زرد بود؟

در روایتی از کتاب شریف ***بحارالانوار*** جلد ۳ وارد شده است که: امام‌رضا علیه السلام فرمود ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر سنگ‌ها نازل کردند. اولین‌سنگی که به سوی ولایت امیرالمؤمنین رغبت پیدا کرد و ایمان آورد سنگ عقیق بود، لذا خداوند عقیق را سنگ مؤمن قرار داد و دومین سنگ، سنگ فیروزه، لذا فیروزه باعث استجابت زودتر دعا می‌گردد.[1]

---

۱. این روایت، مفصل است و در موضوعات مختلف از حضرتش در باره آسمان‌ها، زمین‌ها، معادن و دریاها، در باب ولایت امیرالمؤمنین روایات لطیفی نقل گردیده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

توضیح: شاید این سؤال برای شما پیش آید که منظور از قبولی ولایت توسط مثلاً سنگ عقیق چگونه ممکن است؟

پاسخی که به این سؤال داده می‌شود در دو بُعد بیان می‌شود: ۱. بُعد نقلی، منظور قرآن وروایات؛ ۲. بُعد عقلی.

بعد نقلی

در قرآن شریف، در سورهٔ جمعه، آیه اول چنین می‌فرماید:

یسبّح لله ما فی السموات و ما فی‌الارض الملك القدوس العزیز الحکیم؛ هر آنچه که در آسمان‌ها وزمین است کلاً تسبیح خدایی که پادشاه آسمان‌ها وزمین است ومقدس وعزیز وحکیم می‌باشد را می‌کنند، که یکی از این موجوداتی که در زمین تسبیح خدا را انجام می‌دهند همین سنگ عقیق می‌باشد.

در روایتی دیگر، در باب معجزات رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم بیان گردیده که بعضی از مشرکین مکه از حضرتش درخواست معجزه نمودند که حضرت مشتی از سنگ‌ریزه‌ها را در کف دست خود به نطق آورد که ذکر می‌گفتند و ذکر این سنگ‌ریزه‌ها ذکر شریف «سبحان‌الله» بود.

بُعد عقلی

بعد از نقل این دو دلیل، که البته روایات وآیات زیادی بر این موضوع دلالت دارد، این مهم اثبات می‌گردد که چون حتی سنگ‌ریزه‌ها وشن‌های بیابان نیز با تسبیح‌شان خدا را عبادت می‌کنند دارای شعور معنوی می‌باشند ولو اینکه از جهت ظاهری شعوری ندارند، لذا اینکه در روایت آمده است که حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام می‌فرمایند:

اولین سنگی که به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایمان آورد سنگ عقیق بود.

دلیل آن، همان شعور معنوی این سنگ می‌باشد، البته خالی از لطف نیست که این نکتهٔ

مهم را متذکر شویم که نحوهٔ ایمان آوردن امثال جمادات و یا میوه‌ها[1] و حتی حیوانات و دیگر موجودات فاقد شعور ظاهری، از طریق تبدیل شدن ماهیت آنان از حالت پستی به حالت رفعت و عزت است. به عنوان مثال اگر میوه‌ای شیرین گردد شیرینی این میوه تبدیل ماهیتی است که به برکت ولایت در او ایجاد شده است که قبلاً این میوه نارس وکال بوده و به برکت ولایت بر اثر حوادث ظاهری از جمله آب و خاک و گرمای خورشید، شیرین می‌گردد یا سنگ عقیق براق، دارای خصوصیاتی می‌گردد که دیگر سنگ‌های بیابان آن خصوصیات را ندارند و غیره.

نکته: این نکته را متذکر شویم که مسائل ظاهری این دنیا، مثلاً همان آب و خاک و گرمای خورشید، وسیله هستند برای شیرین کردن میوه‌ها، یا مثلاً حوادث طبیعی، وسیله هستند برای تحول دادن سنگ بی‌ارزشی به سنگ عقیق، نه اینکه علت اصلی آن باشند چرا که کل عالم وجود، تحت فرمان امام می‌باشند و محبت زمین و آسمان ولی‌الله المعظم می‌باشد و اوست که به آب و خاک و خورشید فرمان شیرین کردن میوه‌ها یا تحول در سنگ‌ها و غیره را می‌دهد و این از جهت عقلی نیز کاملاً ثابت می‌گردد، والّا اگر علت اصلی، مثلاً شیرین شدن میوه‌ها را و تبدیل شدن سنگ بی‌ارزش به سنگ باارزش عقیق را فقط حوادث طبیعی بدانیم این اشکال پیش می‌آید که چگونه مثلاً دو بوتهٔ هندوانه‌ای که در کنار هم قرار دارند یکی شیرین و دیگری تلخ و بدمزه است در حالی‌که هردو از یک آب و خاک و خورشید تغذیه شده‌اند.

برای توضیح مجمل، به این مثال لطیف دقت کنید:

قطرهٔ باران که از آسمان بر روی زمین نازل می‌شود، گاهی در درون دهان افعی می‌رود و به زهری کُشنده تبدیل می‌شود وگاهی همان باران، باهمان کیفیت وکمیت و خصوصیت، در دهان صدف رفته و به مروارید تبدیل می‌شود. (دقت کنید) باران همان باران بود، پس چرا در دهان یکی سم و در دهان دیگری مروارید شد، در حالی‌که اگر اسباب ظاهری آن‌رانگاه کنید، باران همان باران بود، نباید این مسألهٔ ولایت علت اصلی نورانی شدن اشیا و علل ظاهری دنیا، علل جنبی آن می‌باشد. (دقت کنید)

---

۱. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که حضرتش فرمودند هر کدام از میوه‌ها که بر ولایت من امیرالمؤمنین ایمان آورد، شیرین وگوارا شد و هرکدام که ایمان نیاورد تلخ و بدمزه شد.

بنابراین با توجه به این توضیح مختصر، که در باب حقیقت عقیق داده شد، بـه نکـتهٔ دیگری می‌پردازیم.

نکته نهم

در این روایت، نقل شده که سلمان کنگره‌های این کاخ عظیم و مجلل را از عقیق زرد دید که چون عقیق زرد در وادی ولایت اولین سنگی بود که به ولایت ایمان آورد لذا در کنگرهٔ دیوارهای این قصر عظیم که بالاترین نقطهٔ آن است قرار می‌گیرد، چراکه هر چیزی از جهت باطنی عزت پیدا کرد، از جهت ظاهری نیز رفعت می‌یابد.

نکته دهم

در این نکته، اشاره‌ای به این حقیقت داشت که در این قصر مجلل که در واقع این قصر، قصر ایمان و عزت سلمان بود، تختی از طلای سرخ نهاده شده بود که این تخت در باطن، همان قلب سلمان است که سلطان این تختِ قلبِ سلمان، امام علیه السلام می‌گردد و هر کس سلطان تخت قلب خود را، امام علیه السلام قرار دهد به برکت سلوک صلواتیه چون به این امام متصل گردیده است به عزت و شرف الهی نائل می‌آید، چراکه یـوسف کـنعان مصر، قصر سلمان، امام علیه السلام بود و این یوسف کنعان مصر قصر سلمان بود که سلمان را عزیز و عزتمند کرد.

بالای تخت یوسف کنعان نوشته‌اند　　هر یوسفی که یوسف زهرا نمی‌شود

و امروزه امیر میکدهٔ عشق حضرت ولی‌عصر حجةبن الحسن المهدی است که بر شیعهٔ امروز واجب است به برکت سلوک صلواتیه، سلطان تخت قلب خود را مهدی فاطمه قرار دهد.

نکته یازدهم

اینکه سلمان نقل نمود که مولا علی علیه السلام در باب آصف‌بن برخـیا[1] بـه جـناب

---

۱. آصف، وزیر حضرت سلیمان و بعد از ایشان پیامبری امت بنی‌اسرائیل را بر عهده گرفت و همان بود که تخت بلقیس را به یک چشم به هم زدن از یمن به بیت‌المقدس آورد و همان بود که یک حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم الهی را در خود تبلور داده بود و توانسته بود به چنین عزت الهی نـائل گـردد. آصـف در زمـان گشتاسب زندگی می‌کرد و دارای سرگذشت جالبی می‌باشد که علاقه‌مندان می‌توانند برای اطلاع بیشتر،به کتاب اثبات الوصیه مرحوم مسعودی صاحب کتاب شریف مروج الذهب مراجعه نمایند.

سلمان فارسی فرمود: ای سلمان، چگونه من این کارها و عجایب را انجام ندهم در حالی که ۷۲ اسم اعظم از ۷۳ اسم اعظم نزد من موجود می‌باشد.

شرح مختصر این نکته

در کتاب *مجمع‌البیان طبرسی* در باب اینکه اسم اعظم جناب آصف‌بن برخیا چه بود، از بزرگان دین و عرفان وکمّلین عالم ولایت نقل شده که ایشان سه اسم اعظم برای آصف‌بن برخیا قائل هستند که یکی از آن سه اسم «یا ذوالجلال والاکرام» بود. همان‌گونه که این ذکر شریف مشخص می‌شود، ذوالجلال والاکرام اشاره به عزت الهی دارد، لذا خداوند در احادیث قدسی که‌از حضرات معصومین نقل می‌شود خداوند تبارک و تعالی زیاد به عزت وجلال خود قسم می‌خورد (بعزّتی و جلالی...) بنابراین چون آصف‌بن برخیا اسم شریفه ذوالجلال والاکرام (که باطن ذوالجلال والاکرام، اشاره به عزت لهی دارد)، را در خود تبلور داده بود به چنان عزت الهی دست‌پیدا کرد تا بتواند وزیر جناب سلمان حشمت‌الله گردد و این عزت الهی و رسیدن به حقیقت ذوالجلال والاکرام برای آصف‌بن برخیا تنها و تنها به برکت سلوک صلواتیه بود که جناب آصف در خود تبلور داده بود، چراکه روایات متعددی وارد شده است که در ذیل آیهٔ شریفه «و اِذْ اَخَذْنا مِنْهُمْ میثاقاً النَبیّین؛ و ما از پیامبران میثاقی محکم گرفتیم».[1] فرمودند منظور از این میثاق و پیمان، میثاقی بود که از ولایت محمد و آل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین در مورد پیامبری آنان گرفته شده است.

بعد از توضیح ده نکته، به نیّت ده درجه ایمان جناب سلمان، سؤالاتی دیگر در باب موضوعات مختلف از این روایت شریف و لطیف مطرح می‌شود که چون از حوصلهٔ این کتاب خارج است به شرح آن نمی‌پردازیم، فقط من‌باب سؤال به چهار سؤال دیگر اشاره می‌شود و جواب آن‌را بر عهدهٔ تفکر شما می‌گزاریم.

۱. چرا سلمان از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست شتر صالح را کرد؟

۲. چرا اسم این شتر حسنی بود؟

۳. چرا پستان شتر مروارید بود؟

٤. چرا پاهای این شتر از زمرد سبز و سرش از یاقوت سرخ بود و بسیاری چراهای دیگر.

---

۱. احزاب، آیه ۷.

بعد از اینکه بخش اول مبحث عزت الهی که از صاد صلوات مترشح می‌شد را بیان کردیم به بخش دوم آن یعنی چگونگی رسیدن به عزت الهی در پرتو سلوک صلواتیه می‌پردازیم.

در روایتی بسیار لطیف و شریف در کتاب *فاطمة‌الزهرا* سلام‌الله علیها وارد شده که روز آخر عمر خانم فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها، وقتی که حضرتش در بستر بیماری افتاده بودند امیرالمؤمنین خطاب به حضرت صدیقه طاهره جملاتی ملکوتی در وصف خانم ایراد نمودند که یک عبارت آن این چنین است:

السلام علیكِ یا خاتون الحجلة الاِعزاز.

سلام بر تو خاتونی که در حجلهٔ عزت الهی قرار داری.

همان‌گونه که می‌دانید حجله، جایگاهی است که عروس و داماد در آن وارد می‌شوند، حال طبق این روایت شریف حجلهٔ شیعیان دارای یک عروس و یک داماد می‌باشد. عروس عزت و داماد معرفت. و این نکته را بدان که داماد معرفت باعث می‌شود که عروس عزت وارد حجله شود و این مهم را نیز بدان که در این حجلهٔ ملکوتی، عزّت سلطان است و محبت و زیر آن سلطان و از جمع این جملات، این نتیجه گرفته می‌شود که دو عامل رسیدن به عزت الهی؛ معرفت و محبت الهی می‌باشد، و چون در باب معرفت و محبت قبلاً بحث شد از شرح بیشتر آن خودداری می‌شود.

اما این نکته را بدان که سه عامل دیگر، باعث عزت الهی می‌گردد:

۱. عبادت؛ ۲. توسل؛ ۳. توکل. پس، چنین نتیجه گرفته می‌شود که پنج عامل باعث این عزت الهی می‌شود.

توضیح قسمت سوم، مبحث عبادت

سرّی که باعث می‌شود عبادت موجب عزت شیعه گردد بدین علت است که شخص عابدی که حقیقت سلوک صلواتیه را که بعد آن تسلیم محض امر مولا شدن است در خود تبلور بدهد و نقطهٔ مقابل حقیقت ربوبی قرار گیرد (یعنی نقطهٔ عبودی) به مانند همان ترازویی می‌ماند که قبلاً بحث شد، لذا هر چه عقل خود را در مقابل مولا ذلیل‌تر کند، عزت بیشتری را در پی خواهد داشت و هرچه از این خاکساری کناره گیرد، حقیقت عزت آن افت خواهد کرد و رو به افول می‌نهد.

در روایتی شریف، از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم آمده است:

لولا تمرّد عیسی علیه السلام عن طاعة الله لکنت علی دینه[1]؛ اگر عیسی مسیح از طاعت الهی (در حد ظرفیت عیسی وتوقعی که خداوند از ایشان دارد) تمرّد وسرپیچی نمی‌کرد، منِ رسول اکرم بر دین او وارد می‌شدم.

توضیح مختصر در باب این روایت

این را بدان که اطاعت و عبادت اولیای خدا از جمله عیسی مسیح با آن کمیت وکیفیتی که قابل تصور برای ما انسان‌ها نیست، با عبادت دیگران بسیار متفاوت است و تمرّد از سرپیچی الهی به این منظور نیست که از ایشان گناه کبیره یا صغیره‌ای صادر شود، چرا که اینان معصومند و دارای ملکهٔ عصمت می‌باشند و منظور از تمرد و سرپیچی از طاعت الهی، همان ترک اولی می‌باشد که ترک اولی نیز گناه محسوب نمی‌شود و فقط نوعی کوتاهی و جسارت لطیف به درگاه اقدس الهی محسوب می‌شود.

در روایتی لطیف وارد شده که: «حسنات الابرار سیئات المقربین؛ یعنی کارهای خوب ابرار (نیکان) گناه مقربین (اولیای خدا) محسوب می‌شود»، چرا که خداوند از هر کس نسبت به ظرفیت و معرفت آن حساب‌کشی می‌کند، اینکه پیامبر اکرم روحی فداه فرمودند بر دین مسیحیت وارد می‌شوم و مسیحی می‌شوم، قصد دارند بزرگی و اهمیت عیسی مسیح را به ما بفهمانند والّا سبحان‌الله که پیامبر اکرم که تجلی اعظم الهی است و در بعضی روایات آمده است که عیسی مسیح آرزوی این را داشت که بند نعلین رسول‌الله را ببندد، بخواهند به دین مسیحیت وارد شوند و مسیح شوند.

توضیح قسمت چهارم، بحث توسل

توسل، بال اصلی شیعه محسوب می‌گردد که اگر شیعه در وادی توسلات وارد نشود در هیچ زمینه‌ای موفق نخواهد شد.

بحث توسلات، آن‌قدر وسیع وگسترده است که به مانند مبحث ذکر دارای کمیت وکیفیت همگانی، از جمله حیوانات، نباتات و جمادات نیز می‌گردد. توضیح اینکه، حتی

---

۱. شرح اسماء حال هادی سبزواری.

حیوانات و نباتات و جمادات در وادی توسلات وارد می‌شوند و خود را دائماً به امام زمان خود متوسل و متصل می‌کنند، این خود اهمیت و حقیقت توسل را می‌رساند که چرا حتی حیوانات وگیاهان و نباتات و جمادات نیز خود را عرضه بر امام علیه السلام می‌کنند، آیا ایشان نیز دارای سلوکی به‌نام سلوک صلواتیه می‌باشند؟ قطعاً جواب آن آری است. لذا سبحان‌الله از این همه کمیت و کیفیت دریای عمیق حقیقت سلوک صلواتیه، چراکه سلوک صلواتیه، همان‌گونه که از معنای آن در وجود مشخص و هویدا می‌شود، چه انسان باشد، چه ملک، چه جن، چه حیوان، چه گیاه و چه جماد، همگی را به امام علیه السلام متصل مـی‌کند و این اتصال و صله یک راه آن توسل است، لذا شخص اگر بخواهد سلوک صلواتیه را در خود تبلور دهد باید بُعد توسل را نیز در خود اجرا نماید تا به عزت صلوات دست پیدا کند.

حال، چون بحث توسلات دیگر موجودات، علاوه بر انسان به میان آمد، خالی از لطف نیست به چند روایت لطیف در این باب اشاره کنیم و سپس به توضیح مختصر در بُعد انواع توسلات بپردازیم:

توسل جمادات، از جمله سنگ‌ها

در کتاب شریف *عیون‌الاخبار الرضا* جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۶ و ۱۲۷ چنین روایت شده:

عن علی بن ابی‌طالب علیه السلام قال: سمعت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم یقول: تختّموا بالعقیق، فانّه اول جبل اَقَرّ لله تعالی بالوحدانیه ولی بالنبوة ولك یا علی بالوصیه [ولشیعتك بالجنة].

امام علی علیه‌السلام فرمودند: از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود انگشتری عقیق به دست کنید، زیرا آن اولین کوهی است که به یکتایی خداوند ونبوت من ووصایت تو ای علی [و همچنین برای شیعیانت به بهشت] اِقرار کرد.

توسل حیوانات

در کتاب *مناقب* ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحه ۳۰۵ چنین روایت شده است:

عمار بن یاسر و جابر الانصاری: کنت مع امیرالمؤمنین علیه السلام فی‌البریّه

فرایته قد عدل عن الطریق فبتعة فرایته ینظر الی السماء ثم یتبسم ضاحکا فقال احسنت ایّها الطّیر اذ صفرت بفضله فقلتُ له مولای این الطیر؟ فقال: فی الهواء تحبّ ان تراه و سمع کلامه؟ فقلت: نعم یا مولای، فنظر الی السماء و دعا بدُعاء خفی فاذا الطّیر یهودی الی الارض فسقط علی ید امیرالمؤمنین فمسح یده علی ظهره فقال: انطق باذن‌الله و انا علی‌بن ابی‌طالب فانطق الله بلسان عربی هبین فقال: السلام علیك یا امیرالمؤمنین ورحمةالله و برکاته فرّد علیه و قال له: من این مطعمك و مشربك فی هذه الفلاة الفقراء الّتی لانبات فیها ولاماء، فقال: یا مولای اذا جعت ذکرتُ ولا یتکم‌اهل البیت فاشبع و اذا عطشت فاتبرّأُ من اعدائکم فأروی، فقال بورك فیك بورك فیك و طارت، مثل قوله تعالی یا ایّها الناس علّمنا منطق الطّیر.

عمار یاسر گفت: همراه علی علیه‌السلام در صحرا بودم که دیدم آن حضرت به یک سو رفت. به دنبال آن جناب رفتم، دیدم به آسمان نگاه می‌کند وتبسّم می‌نماید. سپس فرمود احسنت ای پرنده‌ای که به فضل خداوند نغمه‌سرایی می‌کنی. عرض کردم: مولای من آن پرنده کجاست؟ فرمود: در هوا، آیا دوست داری او را ببینی وصدایش را بشنوی؟ عرض کردم: آری. پس به آسمان نگاهی کرد وآهسته دعایی فرمود، به ناگاه پرنده‌ای به زمین فرود آمد وبر روی دست علی علیه‌السلام نشست. حضرت دستش را به پشت پرنده کشید وفرمود: به اذن خدا سخن بگو که من علی بن ابی‌طالب هستم. خداوند پرنده را به زبان عربی فصیح وگویا به نطق درآورد وگفت سلام بر تو ای امیرالمؤمنین ورحمت وبرکات خداوند بر تو باد. حضرت جواب سلام او را داد وفرمود غذا وآب را در این بیابان خشک وبی‌آب وعلف از کجا به‌دست می‌آوری؟ گفت: مولای من، هرگاه گرسنه شوم ولایت شما اهل‌البیت را یاد می‌کنم و[به برکت آن] سیر می‌گردم وهرگاه تشنه شوم، از دشمنان شما بیزاری می‌جویم و[به برکت آن] سیراب می‌شوم.

حضرت دوبار فرمود: خداوند به تو برکت دهد. خداوند به تو برکت دهد، وبعد [پرنده] پرواز کرد ورفت واین مثل قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «ای مردم، به ما منطق‌الطیر تعلیم داده شده است».

توسل جن

من دلائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام ما رواه زاذان عن سلمان قال کان رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم یوماً جالساً باکابطح و عنده جماعة من اصحابه و هو مقبل علینا بالحدیث اذ نظر الی زوبعة و قد ارتفعت فاثارت الغبار فما زالت تدنوالغبار یعلو الی ان وقفت بجزاء النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم و فیها شخص فقال یا رسول‌الله، السلام علیك و رحمةالله و برکاته، اعلم انّی وافد قومی و قد استجرنا بك فاجرنا وابعث معی من قبلك من شِرف علی قومنا فانّ بعضهم قدبغیٰ علی بعضٍ لیحکم بیننا و بینهم بحکم‌الله تعالی وکتابه و خُذ علیّ العُهود والمواثیق المؤکدة لاردّهُ الیك سالماً فی غداة غیر الّا ان یحدث علیّ حارث من عندالله.

از جمله نشانه‌های [معجزات] امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایتی است که زاذان از سلمان نقل نموده که روزی رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم در بطحاء نشسته وجماعتی از اصحاب نزد ایشان بودند، آن حضرت در حالی‌که روی به ما داشت وحدیث می‌فرمود، ناگاه به گردبادی نظر افکند که گرد وغبار به پا می‌کرد وهمین‌طور که نزدیک می‌شد، گردو غبار بالاتر می‌رفت تا اینکه در مقابل رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم ایستاد. در میان آن، شخصی بود که گفت ای رسول خدا سلام ورحمت وبرکات خدا بر تو باد، بدان من فرستادهٔ قوم خود هستم که به تو پناه آورده‌ام. من را پناه ده وکسی را همراه من از جانب خودت بفرست که بر قوم ما تسلّط داشته باشد، زیرا جمعی از آنان بر جمع دیگر، ستم کرده‌اند تا او

بین ما وآنها مطابق حکم خداوند وکتابش قضاوت کند واز من عهد وپیمان‌های مؤکد بگیر که فردا صبح، او را صحیح وسالم به سوی تو برگردانم، مگر اینکه برای من حادثه‌ای ا جانب خدا پیش آید.

فقال النبیّ صلی‌الله علیه و آله و سلّم من انت و (مَن) قومك قال انا عطرفة بن شمراخ احد نبی کاخ اذا و جماعة مِن اهلی کنّا نسترق السمع فلمّا منعنا من ذلك امنّا و لمّا بعثك الله نبیاً امنّا بك و صدقناك و قد خالفنا بعض القوم و اقاموا علی ما کانوا علیه فوقع بیننا و بینهم الخلاف و هم اکثر منّا عدداً و اشدّ قوةً و قد غلبوا علی‌الماء و المرعیٰ و اضرّوا بنا و بدوابنا فابعث الیهم معی من یحکم بیتا بالحق فقال النبیّ صلی‌الله علیه و آله و سلّم اکشف لنا عن وجهك حتّی نراك علی هیئتك الّتی انت علیها فکشف لنا عن صورته فنظرنا الی شیخ علیه شعرٌ کثیر و رأسُهُ طویلٌ و هو طویلٌ العینین و عیناه فی طول رأسه صغیر الحدقیتن و له اسنان کاسنان السباع ثم انّ النبیّ صلی‌الله علیه و آله و سلّم اقد علیه العهود والمیثاق علی یردّ علیه من یبعثُ فی غداةِ غد.

پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود: تو کیستی وقوم تو چه کسانی هستند؟ گفت: من عطرفةبن شمراخ، یکی‌از بنی‌کاخ هستم. من وجماعتی از خانواده‌ام استراق سمع می‌کردیم، ولی هنگامی که ما را از آن منع کردند، مؤمن شدیم وزمانی که خداوند تو را به پیامبری مبعوث کرد به تو ایمان آوردیم وتو را تصدیق نمودیم، اما گروهی از این قوم با ما مخالفت کردند وبر اعمال گذشته خویش پایدار ماندند وبین ما وآنها اختلاف افتاد. آنها از نظر تعداد ازما بیشتر واز نظر قدرت از ما نیرومندترند وبر آب وچراگاه دست یافته‌اند وبه ما وحیواناتمان ضرر وارد می‌کنند. پس کسی را با من به سوی آنها بفرست که بین ما به حق حکم کند.

پیامبر فرمود: پوشش صورتت را بردار وخودت را به ما نشان بده تا تو را با آن صورت حقیقی ببینم.

آن شخص صورتش را برای ما گشود، دیدیم پیرمردی است که

بر او موی فراوان بود وسری دراز داشت وچشمهایش نیز دراز ودر طول سر او قرار داشت. حدقه چشمش کوچک بود ودر دهانش دندان‌هایی مانند دندان‌های درندگان بود، سپس پیامبر از او پیمان گرفت کسی را که همراهش می‌فرستد، فردا صبح برگرداند.

فلمّا فرغ من کلامه التفت النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم الی ابی بکر و قال من یمضی منکم مع اخینا عطرفة لینظر ما هم ولیحکم بالحق بینهم قال و ان هم فقال هم تحت الارض فقال کیف نطیق النزول الی الارض و کیف نحکم لینهم و کالانحسن کلامهم فلم یردّ النبیُ جواباً.

چون کلامش پایان یافت، پیامبر به ابی بکر [و عمر وعثمان] رو کرد وفرمود: کدام‌یک از شما با برادر ما عطرفه می‌رود تا ببیند آنها در چه حالند وبین آنها به حق حکم کند؟ گفت آنها کجا هستند؟ حضرت فرمود: آنها زیر زمین هستند. ابوبکر گفت: چگونه ما طاقت داخل شدن به زیر زمین را خواهیم داشت وچگونه بین آنها قضاوت کنیم در حالیکه زبان آنها را نمی‌دانیم؟ پیامبر جواب او را نداد.

ثمّ التفت الی عمربن الخطاب فقال له مثل قوله لابی‌بکر فاجاب مثل جواب ابی‌بکر ثم اقبل علی عثمان فقال له مثل قوله لهما فاجابه کجوابهما ثم استدعیٰ بعلیٍ علیه السلام و قال له یا علی امّض مع اخینا عطرفة و اشرف علی قومه و انظر ماهم علیه و احکم بینهم بالحق فقام امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام و قال السّمع والطّاعه ثمّ تقلّد سَیفه قال سلمان فتبعته الی ان صار الی الوادی فلمّا توسّطه نظر امیرالمؤمنین علیه السلام و قال لی شکرالله سعیك یا ابا عبدالله فارمع فرجعت و وقفت انظر الیه ممّا یقع منه و انشقّت الارض فدخل فیها و عادت الی ما کانت فدخلنی من الحسرة ما الله اعلم به کل ذلك اشفاقاً علی امیرالمؤمنین علیه السلام.

سپس رو به خطاب کرد وهمان سخنانی را که به ابوبکر فرموده بود به عمر گفت وعمر نیز جوابی مثل جواب ابوبکر داد، سپس رسول خدا رو به عثمان کرد وهمان حرف‌ها را که به آن دو (ابوبکر

وعمر) فرموده بود، به عثمان گفت. عثمان نیز همانند ابوبکر وعمر پاسخ داد. سپس رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم علی علیه‌السلام را خواست وبه او فرمود: یا علی، با برادر ما عطرفه برو وبر قومش اشراف پیدا کن وببین آنها در چه حالند ودر بین آنها به حق حکم کن.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاست وعرضه داشت: گوش می‌سپارم واطاعت می‌کنم. آن‌گاه شمشیرش را حمایل نمود. سلمان گفت من هم به دنبال علی علیه‌السلام حرکت کردم تااینکه به وادی معهود رسیدیم، وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام وسط آن قرار گرفت به من نگاه کرد وفرمود: ای ابا عبدالله خداوند جزای کوشش تو را عطا فرماید، برگرد. من برگشتم [ولی در عین حال ایستادم وبه آن حضرت نگاه می‌کردم که چه کاری انجام می‌دهد. دیدم زمین شکافته شد وحضرت در آن فرو رفت وزمین به حال اول برگشت. اندوه وحسرت فراوانی به من دست داد که خدا به آن داناتر است وهمهٔ آن به خاطر شفقّت نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود].

فاصبح النبیّ صلی‌الله علیه و آله و سلّم و صلّیٰ بالناس صلوة الغداه ثمّ جلس علی الصّفا و حفّ به اصحابه فتأخّر امیرالمؤمنین عن وقت میعاده حتّی ارتفع النّهار و اکثر الناس الکلام فیه الی ان بالف الشمس و قالوا ان الجنّ اختالوا علی‌النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم فقد اراضا الله تعالی من ابی‌تراب و ذهت افتخاره بابن عمّه علینا و ظهرت شماتة المنافقین و اکثروا الکلام الی ان صلّی‌النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم صلوة الظّهر و العصر و عاد الی مکانه و اظهر الناس الکلام و اَیِسوا من امیرالمؤمنین علیه السلام و کادت الشمس تغرب فایقی‌القوم انه هلك و ظهر نفاقهم.

به هر حال پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم صبح کرد ونماز صبح را با مردم خواند، سپس بر کوه صفا نشست در حالی که اصحابش دور آن‌جناب را گرفته بودند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از

موعد مقرّر دیرتر کرده بود، تا اینکه خورشید کاملاً بالا آمد ومردم در مورد [تأخیر] آن حضرت زیاد حرف می‌زدند تا اینکه ظهر شد، از جمله می‌گفتند جن‌ها، پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم را فریب دادند وخداوند ما را از دست ابوتراب راحت کرد وافتخار کردن او به پسر عمّش تمام شد. سرزنش دشمنان ومنافقین آشکار گردید وحرف‌های بسیار زدند تا اینکه پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم نماز ظهر وعصر را نیز خواند وبه جای خود باز گشت ومردم آشکارا سخن می‌گفتند واز امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأیوس شده بودند. نزدیک بود که خورشید غروب کند ومردم مطمئن شدند که علی علیه‌السلام هلاک شده است ونفاقشان هویدا گشت.

اذا قد انشقّ و طلع امیرالمؤمنین علیه السلام و سیفه یقطر دماً و معه عطرفة فقام النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم و قبل بین عینیه و جبینه و کل له ما الّذی حسبك عنّی الی هذا الوقت فقال علی علیه السلام سرتُ الی خلق کثیر قد بغوا علی عطرفة و علی قومه فدعوتهم الی ثلاث خصال فابوا علیّ ذلك انی دعوتهم الی شهادة ان لا اله الاّ الله و الاقرار بك فابوا ذلك منّی فدعوتهم الی اداء الجزیة فابوا فسألتهم ان یصلحوا مع عطرفه و قومه لتکون المراعی والمیاه یوماً لعطرفة و یوماً لهم فابوا ذلك فوضعت سیفی فیهم فقلتُ منهم زهاء ثمانین الف فارس فلمّا تطروا الی ما حلّ بهم منّی صاحوا الأمان الأمان فقلتُ لاامان لکم الا بالایمان فامنوا بالله و بك ثم اصلحتُ بینهم و بین عطرفه و قومه فصاروا اخواناً و زال من بینهم الخلاف و ما زلتُ معهم الی هذه الساعه فقال عطرفة جزاك الله خیراً یا رسول‌الله عن الاسلام و جزی ابن عمّك علیاً منّا خیراً انصرف عطرفة الی حیث شاء.

ناگهان کوه صفا شکافته شد وامیرالمؤمنین علیه‌السلام در حالی‌که از شمشیرش خون می‌چکید وعطرفه همراه او بود هویدا گشت. پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم برخاست ومیان دو پیشانی علی علیه‌السلام را بوسید وبه او فرمود چه چیز تو را تا به حال از من دور داشت؟ علی علیه‌السلام فرمود: به‌جانب خلق کثیری که به

عطرفه وقومش ظلم کرده بودند، رفتم وآنها را به سه چیز دعوت کردم ولی نپذیرفتند. آنها را به توحید وبه نبوت شما فرا خواندم، از من نپذیرفتند. از آنها خواستم جزیه بپردازند، قبول نکردند. [در مرتبهٔ سوم] از آنها خواستم که با عطرفه وقومش صلح کنند، به طوری که جویهای آب وچراگاه‌ها، یک روز از آن عطرفه ویک روز از آنِ آنها باشد اما سر باز زدند وقبول نکردند. پس شمشیر کشیدم واز آنان بیش از هشتاد هزار جنگجو گشتم وچون آنچه را که بر سرشان آمد، مشاهده کردند، فریاد زدند الامان الامان. گفتم امانی برای شما نیست، مگر به وسیلهٔ ایمان به‌خدا، پس ایمان به خدا وبه شما آوردند، سپس میانهٔ آنان وعطرفه وقومشان صلح برقرار شد وبرادر شدند واختلاف از میان آنها برداشته شد وتاکنون با آنها بودم.

پس عطرفه گفت: ای رسول خدا، خداوند از جانب اسلام به شما جزای خیر دهد وبه ابن عم شما علی علیه‌السلام از جانب ما پاداش خیر دهد وبه سوی جایی که می‌خواست بازگشت.

توسل ملائک

در کتاب *لمعات‌الانوار* وارد شده است که خداوند تبارک و تعالی به یکی از ملائک خود دستور عذاب قومی بر روی زمین را داد، همین که آن ملک مقرب به سوی آن قوم برای عذاب رهسپار گردید، چون صدای گریه کودکان و ناله پیران را مشاهده کرد، دلش به حال آنان سوخت واز فرمان الهی سرپیچی نمود و آن قوم را عذاب نکرد، لذا خداوند به علت این سرپیچی، وی را از درگاه قرب خود طرد نمود و سالیان دراز این ملک به ناله و زاری و توسل مشغول بود تا آن مقام قبلی خود را به دست آورد.

روزی خداوند بدان ملک فرمود: ای ملک، اگر می‌خواهی دوباره به مقام قرب ما برگردی صلواتی بر محمد و آل محمد بفرست و به ایشان متوسل شو تا حاجتت را بدهم و تو را بیامرزم، تا دوباره به مقام قرب ما برگردی.

ای عزیز، بعد از ذکر این چند روایت، که مِن‌باب مثال توسلات کل موجودات (از حیوان، نبات، جن و ملک گرفته تا انساها) نقل گردید، تا شاهدی بر ادعای نویسندهٔ این کتاب گردد.

توضیح مختصری در باب چگونگی توسل انسان

ای عزیز، این را بدان که توسل سه بُعد دارد:

۱. توسل لفظی؛ ۲. توسل قلبی؛ ۳. توسل عقلی.

۱. توسل لفظی

توضیح اینکه توسل لفظی همان توسلی است که لقلقهٔ زبان انسان گردد که آثار کیفی آن بسیار کمتر از توسل عقلی و قلبی می‌باشد و این برای انسان‌های عام و شیعیان عام کاربرد دارد.

۲. توسل قلبی

اما توسل قلبی که یک مرتبه بالاتر از توسل لفظی است، که برای اهل خاص منظور گردیده است، اثری که برای شیعه می‌گذارد این است که وی را به مانند دریا عمیق می‌کند و این آمادگی را به او می‌دهد که به مانند غواصی در اقیانوس موّاج امام علیه‌السلام غوطه زند و شنا کند و از مروارید و لؤلؤ و مرجان عزت الهی صید نماید و چون قطره شود و از سنخ دریای امام علیه‌السلام نگردد، این قطره نمی‌تواند بر اثر توسلات قلبی عمیق شود و دریا گردد و چون سلمان علیه‌الرحمة والرضوان قطرهٔ وجود خود را بر اثر توسلات قلبی، آن‌چنان وسیع و عمیق کرد تا توانست این مقام را بدست آورد.

سلمانٌ بحر لاینزف

سلمان دریایی است که هر چه از آن بر می‌داری تمام نمی‌شود.

چرا تمام نمی‌گردد؟ بدین علت که قطرهٔ وجود سلمان بر اثر توسلات قلبی به دریای بی‌نهایت خداوند و امام علیه‌السلام به برکت سلوک صلواتیه متصل شده است و چون دریای خداوند و امام علیه‌السلام بی‌نهایت است و هرچه از آن بر می‌داری تمام نمی‌شود،

لذا سلمانی که به این دریا متصل شده است، هر چه از آن بر می‌داری تمام نمی‌شود، و این عزّت الهی در پرتو توسلات قلبی برای وی به ارمغان آورده می‌شود.

در کلمات شریف اویس قرنی، این شیعهٔ کمّل مولا علی علیه‌السلام چنین وارد شده است که ایشان در نصیحتی فرمودند: «علیک بقلبك؛ بر تو باد بر قلبت». این جمله دو کلمه‌ای، دریایی از معرفت الهی را در خود نهفته است، چراکه قلب جایگاه چهار رکن رکین و اصل اصیل می‌باشد و از ارکان اربعهٔ قلب محسوب می‌گردد و آن چهار رکن: ۱. اسلام؛ ۲. ایمان؛ ۳. معرفت؛ ٤. ذکر می‌باشد؛ که چون حقیقت ذکر از تمام این سه بعد دیگر بالاتر می‌باشد لذا نقش کلیدی قلب را حقیقت ذکر الهی تشکیل می‌دهد و امّ‌الاذکار و مادر ذکرها، ذکر شریفهٔ صلوات است که باعث عزّت شیعه می‌گردد.

۳. توسل عقلی

در روایتی شریف از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که حضرتش خطاب به مولا علی علیه‌السلام چنین فرمودند: «یا علی انت تقرب بعقلك؛ یا علی، تو به عقل خود متوسل شو تا به تقرب الهی برسی».

ای عزیز، این نکته را بدان که یکی از اثرات توسل عقلی، که از توسلات کملین و اکابر اولیای خدا محسوب می‌شود این حقیقت می‌باشد که توسل عقلی، موج‌های نور و اصوات سرور الهی را برای شخص توسل‌کننده به ارمغان می‌آورند که یکی از این موج‌ها، موج عزّت الهی است، و بدین علت فرمودند: «اول ما خلق‌الله من الروحانیین، العقل؛ اولین چیزی که خداوند از روحانیین خلق کرد، عقل بود».

توکل

پنجمین عاملی که باعث می‌شود از سلوک صلواتیه، عزت الهی، تلألؤ نماید، حقیقت توکل الهی است. در روایتی از کتاب شریف ***بحارالانوار*** جلد ٤٣ صفحهٔ ٨ چنین وارد شده است که بر نگین انگشتر خانم فاطمهٔ زهرا و مریم‌العظمی سلام‌الله علیها چنین حک شده بود: «آمِنَ المُتَوَکلون؛ در امانند متوکلان» و این را بدان که توکل دو بعد دارد: توکل عمومی و توکل خصوصی.

توکل عمومی در تمام صحنه‌های زندگی شخصی هویدا می‌شود و تا شخص بـه ایـن حقیقت توکل اعتقاد نداشته باشد هیچ کدام از کارهای روزمرهٔ آن ولو ریزترین آنها به ثمر نخواهد نشست، همان‌گونه که در ابتدای کتاب، به روایت خزانهٔ عرش خداوند در حدیث جناب داود علیه‌السلام اشاره کردیم، خداوند یکی از ارکان اربعهٔ رسیدن به این خزانه را توکل بیان فرمودند.

اما توکل خصوصی؛ در آن لحظاتی از زندگی برای شخص هویدا می‌گردد که شخص در معرض آزمایش خاص الهی قرار گیرد، چراکه تنها رمز موفقیت و سربلندی و عزتی که باعث می‌شود شیعه از این آزمایش پیروز بیرون بیاید، توکل است.

شاید این سؤال مطرح گردد که چرا توکل رمز رسیدن به عزت الهی شده است؟ چراکه شخص متوکل با اعتقاد قلبی خود و توکل خود به ذات اقدس الهی در آن واحد به چـند حقیقت خداوند اعتقاد و ایمان دارد و این حقایق است که باعث می‌شود تـوکل، مـقدس گردد و صاحب اثرات عجیب و غریب و نورانی برای شخص شیعه باشد کـه یکـی از آن اثرات عزت الهی است و آن حقایقی که در آن واحد از شخص متوکل سر می‌زند: اعتقاد به قدرت لایزال الهی، ایمان به رفعت خداوندی، تسلیم بودن بر اوامر ربّانی، راضی بودن بر قضا و قدر صمدانی می‌باشد، که بدین علت اربعه است و شخص توکل‌کننده بر اثر توکل خود، دریای جوشان رحمت الهی را به غَلیان می‌آورد و باعث ایـن مـی‌شود کـه از ایـن دریای رحمت الهی، مروارید عزت خداوندی را به سوی شـخصی کـه در کـنار سـاحل دریای توکل ایستاده است پرتاب می‌کند و این همه از برکت سلوک صلواتیه‌ای است که شخص شیعه و سالک الی‌الله در خود تبلور داده است.[1]

۱. توضیح بیشتر در مورد عزت الهی، باعث طولانی شدن ایـن مـبحث مـی‌گردد، بـه هـمین مـقادر بسـنده می‌کنیم.

منزل هفتم

اُنْسیّت

هفتمین اثری که از حقیقت صاد سلوک صلواتیه به عنوان ارمغان و هدیه برای شیعه تبلور پیدا می‌کند، حقیقت انس گرفتن با خدا و امام علیه السلام است.

این را بدان که انسان از دو بعد تشکیل شده است: انس و نسیان (فراموشی).

۱. انس

انسان می‌تواند به دارالسلام ولایت، انسیت پیدا کند، اگر حقیقت سلوک صلواتیه را در خود تبلور دهد و به مقام اتصال دست یابد.

۲. نسیان

و اگر چنین نکند از دارالسلام ولایت دور گشته و حقیقت انسانی را فراموش خواهد کرد و این است معنای نسیان انسان.

حال که بحث انسیت به میان آمد، خالی از لطف نیست که عوامل رسیدن به انسیت را که بر اثر سلوک صلواتیه محقق خواهد شد بیان کنیم:

۱. اگر شخص سالک و شیعه بخواهد به برکت سلوک صلواتیه و با متصل کردن خود به امام علیه السلام به این انسیت دست پیدا کند باید هر روز و هر ساعت و هر لحظه و هر آن، خود را بر امام علیه السلام عرضه کند، چرا که امام علیه السلام طبق روایات، مرآة الله هستند (آینهٔ خدا) و شخص شیعه با عرضه کردن خود بر این مرآةالله، تمام ضعف‌های باطنی و ظاهری خود را مشاهده می‌کند و امام به مانند پدری شفیق و دلسوز و رفیقی طبیب، عیوب ظاهری و باطنی شیعه را متذکر می‌شود.

در روایت شریف، در کتاب *صحیفة الابرار* در باب خطبهٔ طارقیهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است که مولا علی به طارق‌بن شهاب، یکی از اصحاب کمّل خود چنین فرمودند: «**یا طارق، الامام هوالأب الشفیق**؛ امام، آن پدر دلسوز و رفیقی است که به مانند طبیبان عیوب ظاهری و باطنی تو را متذکر می‌شود». و چون شخص سالک، خود را هر آن بر امام علیه السلام عرضه می‌دارد این عرضه کردن، حقایق دیگری را مکشوف می‌کند که یکی از آن حقایق مکشوفه، اشتیاق و تشنگی شیعه به‌متصل شدن به امام علیه السلام می‌باشد چرا که هر چیزی اثر و نشانه‌ای وارد و نشانهٔ عرضه کردن شیعه بر امام، اشتیاق شیعه به حضرت ولی‌الله المعظم می‌باشد

حال، چون شیعه، اولاً بر اثر عرضه شدن بر امام علیه السلام، عیوبش برطرف می‌شود و ثانیاً چون اشتیاق دارد بیشتر به این مرکز دایرهٔ عالم وجود یعنی امام علیه السلام تقرب پیدا کند، در صدد برمی‌آید که کسب معرفت بیشتری نماید تا این کسب معرفت بیشتر، باعث شود که شیعه غوص‌کننده در دریای متلاطم، در عین حال آرامِ امام علیه السلام به مرجان قیمتی انسیت دست پیدا کند، چرا که این معرفت بیشتر باعث می‌شود که اولاً اشتیاق بیشتر شود، ثانیاً رذایل اخلاقی برطرف گردد تا شیعه انیس و مونس انسان کامل، یعنی امام علیه السلام گردد.

در سفارشات نورانی مرحوم سید علی‌آقا قاضی علیه‌الرحمه به پسر خود سید مهدی قاضی علیه‌الرحمه چنین‌آمده است: «پسرم! هر روز خود را بر حرم امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه کن».

یا در احوالات جناب سلمان، این مونس و یار و یاور رسول اکرم و امیرالمؤمنین صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که وی آن‌قدر به خانهٔ رسول اکرم تردد داشت و آن‌قدر با حضرت ایشان انس داشت و با ایشان خلوت می‌کرد تا جایی که صدای بعضی از زوجات پیامبر، به عنوان اعتراض، بلند می‌شد که علت زیاد آمدن سلمان چیست و چرا سلمان مزاحم ما می‌گردد؟!

جناب سلمان چون به این سرّ عالم وجود، یعنی انسیت با امام علیه السلام پی برد، آن‌قدر خود را به برکت سلوک صلواتیه به دارالسلام ولایت نزدیک کرد و آن‌قدر مونس و انیس امام علیه السلام گردید که در بعضی روایات وارد شده است که امیرالمؤمنین

علیه السلام به علت این انسیت و تقرب سلمان، با وی مزاح و شوخی می‌کردند، چرا که سلمان را ازخود می‌دانست و مزاح کردن با سلمان را دلیل بر تقرب او به حضرت خویش محسوب می‌کرد.

در روایتی دیگر در کتاب *نَفَس الرحمان* محدث نوری، در باب تقرب سلمان و مزاح کردن امیرالمؤمنین علیه السلام با وی روایت بسیار لطیفی نقل شده است که حقیر این روایت را با عنوان سند عرایض خود، نقل می‌نمایم:

کان امیرالمؤمنین علیه السلام، قاعداً علیٰ سطح بیت یاکل الرطب و سلمان علیه‌الرحمه قاعد و صحن‌الدار، یوقع خرقة له فرماه علی علیه السلام بنواة من رطب. فقال سلمان، تمازحنی یا علیّ و انا شیخ کبیر و انت شابّ حدث السن؟ فقال: علیّ علیه السلام: یا سلمان، حسبت نفسك کبیراً و رأیتنی صغیراً! انسیت «دشت ارژن» و من خلّصك هناك من الاسد؟

قال: فلمّا سمع سلمان ذلك فزع و قال: اخبرنی کیف ذلك؟ فقال علیّ علیه السلام، انك کنت واقفاً فی وسط الماء تفزع من الاسد، فعند ذلك رفعت یدك بالدعاء، و سألت الله عزّوجّل ان ینحّیك منه فاستجیبت دعوتك، و قد کنت انا اذ ذاك امّر فی تلك الصحراء، فأنا ذلك الفارس الّذی کان درعه علی کتفیه، والسیف بیده، فجرّدت السیف و ضربت الاسد، فقسمته نصفین و خلّصتك منه.

فقال سلمان: انّ لذلك علامة اُخری، قال: فمدّ امیرالمؤمنین علیه السلام یده و أخرج من کمّه طاقة ورد طریّ، و قال: هذه هدیّتك الّتی اهدیتها لذلك الفارس فی ذلك المکان. قال: فلمّا رأی سلمان ذلك از داد تحیّراً، و اذاً بهاتف ینادیه: یا شیخ امض الی رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم و اقصص علیه قصّتك.

قال: فمضی سلمان رضی‌الله عنه الی رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم و جعل یقصّ علیه قصّته و یقول یا رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم انّی قرأت نعتك فی‌الانجیل و رسخ حبک فی قلبی، و ترکت جمیع الادیان غیر دینك، و کنت اخفی ذلك من ابی و لمّا وقف علی ذلك منّی اراد قتلی لکن منعنی عن ذلك اشفاقه علی امّی، و کان یدبّر الحیلة فی قتلی، فکان یکلّفنی الاعمال الصعبه، و یأمرنی بها ففررت منه لذلك الی ان وقعت فی بادیة «ارژنة» فنمت بها ساعة و عرض لی

احتلام و لمّا انتبهت سرت الی عین هناك، و نزعت ثیابی و دخلت الماء لأغتسل عن الجنابه، و اذاً بأسد قد طلع من ناحیة و جاء حتی وقف علی ثیابی، و لمّا رأیت ذلك فزعت منه و جعلت أدعو و اتصرّع و أسأل‌الله النجاة من الأسد، و اذاً انا بفارس قد طلع، فضرب الأسد بسیفه فقدّة نصفین و خرجت انا من الماء و انکیت علی رکابه أُقبّله، و کان الفصل فصل الربیع، والصحراء مشتملة علی الورد و الریاحین، فعمدت الی طاقة ورد و أهدیتها له، و لمّا اخذها غاب عنّی فلم أرمنه بعد ذلك عیناً ولا اثراً، و قد جاءت علی هذه الواقعه بضع و ثلاثمائة سنة و لم اقصصها علی احد، و قد أخبرني الان بذلك ابن عمّك علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام.

فقال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم: یا سلمان، لمّا أُسري بی الی السماء و بلغت سدرة المنتهی تخلّف عنّی جبرئیل، فعرجعت الی عرش ربی فبینا یناجینی الله تعالی، و انا اناجیه و إذا انا بأسد واقف قدّامی! فنظرت و اذا هو علی بن ابی‌طالب علیه السلام و لمّا رجعت الی الارض دخل علیّ علیّ علیه السلام و سلّم علیّ و هنّأنی بمواهب ربی و غایاته لی، ثم جعل یخبرنی بجمیع ماجری بینی و بین ربی من الکلام.

اعلم یا سلمان، انّه ما ابتلی أحد من الانبیاء والاولیاء منذ عهد آدم الی الآن ببلاء الّاکان علیّ هو الّذی نجّاه من ذلك.

سلمان فارسی نقل می‌کند روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در منزل نشسته بودند ورطب میل می‌فرمودند. من نیز در صحن خانهٔ ایشان نشسته بودم در حالی‌که خرقه‌ای را بر روی خود انداخته بودم، حضرتش خرما را که میل می‌کردند هستهٔ خرما را به عنوان مزاح به سوی من پرتاب می‌کرد.

سلمان می‌گوید: گفتم یا امیرالمؤمنین آیا با من مزاح می‌کنی در حالی‌که من پیرمرد هستم وتو جوانِ کم سن وسال؟ مولا علی علیه‌السلام فرمود: ای سلمان! آیا نفس خود را بزرگ می‌کنی ومرا کوچک؟ آیا فراموش کردی دشت ارژن را وچه کسی تو را از آن شیر رهایی داد.

هنگامی که سلمان این را می‌شنود متعجب شده سؤال می‌کند منظورتان چیست؟

مولا می‌فرماید: ای سلمان! آیا به خاطر داری[1] که روزی در دشت ارژن[2] در وسط برکه‌ای ایستاده بودی وشیری قصد حمله به تو را داشت، پس در آن هنگام دستت را به سوی آسمان بالا کردی ودعا نمودی واز خداوند خواستی تا تو را نجات دهد وخداوند نیز دعای تو را مستجاب کرد، پس در آن هنگام منِ مولا علی سوار بر اسب به سوی تو آمدم در حالی‌که سپری بر کتفم وشمشیری در دستم بود، پس با آن شمشیر ضربه‌ای به شیر زدم وآن را از وسط به دو نیم کردم وتو را نجات دادم؟!

سلمان گفت آیا علامتِ دیگر برای ادعای حرف خود داری؟

حضرت دست خود را کشیدند واز زیر عبای خود، دسته گلی را بیرون آورد وفرمودند این هدیه‌ای است که تو به آن اسب‌سوار در آن مکان‌دادی.

هنگامی که سلمان آن دسته‌گل را مشاهده کرد تحیرش زیادتر شد ودر آن هنگام هاتفی به سلمان ندا داد ای پیر مرد! به سوی رسول‌الله برو وقصهٔ خود را برای ایشان تعریف کن.

سلمان به سوی رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم رفت وقصهٔ خود را نقل کرد وعرضه داشت یا رسول‌الله، به درستی‌که من وصف شما را در انجیل خوانده بودم، پس محبت تو در قلب من رسوخ کرد، لذا تمام ادیان را به عشق تو رها کرده ودین اسلام را از پدر آتش‌پرستم مخفی کردم وهنگامی که پدرم بر دین من آگاه

---

۱. در روایت آمده است که سلمان، تقریباً ۳۰۰ الی ۴۰۰ سال عمر کرده بود وهنگامی که این روایت را نقل می‌کند تقریباً همین حدود سن داشته ومولا علی علیه‌السلام حدود سی واندی سال سن داشته است. لذا مولا که این جریان را نقل می‌کند تقریباً ۲۰۰ الی ۳۰۰ سال گذشتهٔ سلمان را نقل می‌فرماید.

۲. دشتی از دشت‌های فارس.

گردید، ارادهٔ قتل مرا کرد، ولکن دلش برای مادرم سوخت وآن کار را انجام نداد، ولکن در کمین من برای کشتنم بود وبه همین خاطر، اعمال بسیار سختی را بر من تکلیف می‌کرد، که از دست پدرم فرار کردم وبه سوی دشت ارژنه حرکت نمودم. در دشت ارژنه ساعتی خوابیدم که در آن هنگام ودر عالم خواب، محتلم گشتم. هنگامی که از خواب بیدار شدم چشمه‌ای را در آنجا مشاهده نمودم، برای غسل جنابت وارد آب گشته ومشغول غسل دادن بودم که ناگهان شیری از دور پیدا شد وبر روی پیراهن من ایستاد. هنگامی که شیر را مشاهده کردم باحالت جزع وفزع ومتحیرانه از روبه‌رو شدن با آن شیر درمانده شدم، دعا وزاری نمودم واز خداوند نجات خود را خواستم، که ناگهان اسب‌سواری به سوی من آمد وبا ضربه‌ای، شیر را از وسط به دو نیم کرد. من از آب خارج شدم ورکاب آن اسب‌سوار را بوسیدم وچون فصل بهار بود وصحرا مملو از گل وریحان، دسته‌گلی را به عنوان هدیه به او دادم. هنگامی که‌آن دسته‌گل را از من به عنوان هدیه گرفت از جلوی چشمم غایب شد ودیگر هیچ اثری از او مشاهده نکردم واز آن قضیه ۳۰۰ سال می‌گذرد وبرای احدی این قصه را تعریف نکردم، ولی امروز پسر عمویت علی‌بن ابی‌طالب برای من نقل کرد.

رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ای سلمان! هنگامی که مرا به آسمان معراج دادند وبه درخت سدرةالمنتهی رسیدم، دیگر جبرئیل با من همراهی نکرد،[1] پس به تنهایی به عرش خداوند معراج کردم وبا خداوند مناجاتها نمودم، ناگهان شیری را جلوی خود مشاهده نمودم، چون خوب به‌چهرهٔ آن شیر عرشی وملکوتی نگاه کردم دیدم آن شیر، پسر عمویم علی‌بن ابی‌طالب است. هنگامی که به سوی زمین باز گشتم، بر علی‌بن ابی‌طالب وارد

۱. مقام جبرئیل تا همان حد بوده است. برای اطلاع بیشتر به روایت معراجیه مراجعه شود.

شدم وچون مولا علی بر من سلام کرد وتحیت داد خبر داد مرا آنچه را که بین من وخدای من مخفیانه در عرض رحمن اتفاق افتاده بود. بدان ای سلمان! هیچ پیامبر ووصیِ پیامبری از عهد آدم تا الآن به بلایی دچار نگردید مگر آنکه مولا علی آن را نجات داد.

ای عزیز! خوب در این روایت شریف بنگر. سلمان تا کجا در وادی ولایت رخنه می‌کند؟! تا کجا به انسیت با ولی‌الله الاعظم می‌رسد که مولا علی با وی چنین مزاحی را می‌نماید که با هیچ کس از یاوران خود چنین نمی‌کند.[1]

۲. دومین عاملی که باعث انسیت شیعه با ولی‌الله الاعظم به برکت سلوک صلواتیه می‌گردد، حقیقت تبلور دادن ادب می‌باشد.

طبق آیهٔ شریفهٔ ۸۳ سورهٔ یس: «و بیده ملکوت کل شیء؛ در دست خداوند باطن و ملکوت هر شیء وجود دارد»، حقیقت ادب نیز دارای ملکوت و باطن می‌باشد که ملکوت ادب، حقیقت نماز می‌باشد چراکه ادب از سه حرف تشکیل شده است که «الف» آن اشاره به قیام نماز و «دال» آن اشاره به رکوع و «بای» آن اشاره به سجده دارد و هرکس از این حقیقت بری و محروم باشد در حقیقت از نماز و باطن نماز که ولایت می‌باشد محروم می‌شود و به همین علت است که در روایات اخلاقی، به مسئلهٔ ادب، بسیار اهمیت داده‌اند.

در روایتی شریف وارد شده که در بالای کرسی تدریس امام صادق علیه السلام، بیت شعری که منسوب به جدشان امیرالمؤمنین علیه السلام بود نقل شد، که مذموم آن شعر این است:

یتیم آن کسی نیست که پدر و مادر ندارد، یتیم آن کسی است که ادب، علم و عمل ندارد.[2]

حال که بحث ادب به میان آمد، خالی از لطف نیست که در باب این حقیقت و اینکه در ادب چه سرّی نهفته است که باعث انسیتِ شیعه با ولی‌الله المعظم علیه السلام می‌گردد، توضیح مختصری داده شود.

همان‌گونه که نماز، معراج مؤمن شده است، و در روایت آمده است «الصلاة معراج

---

۱. چون این روایت احتیاج به شرح بیشتری دارد و در زمینه‌های دیگری می‌باید بحث شود، از آن طرف نیز آن‌چنان مربوط به بحث انسیت با امام نمی‌شود، به همین مقدار شرح اکتفا می‌شود.

۲. رجوع شود به کتاب مغز متفکر جهان شیعه.

المؤمن» ادب نیز که باطن آن نماز می‌باشد، باعث معراج شیعه می‌گردد و معراج آن همان انسیتی است که به وی می‌بخشد و شخص را به برکت سلوک صلواتیه متصل به دارالسلام ولایت می‌نماید.

شاید این سؤال مطرح شود که چرا ادب باعث چنین معراجی می‌شود؟ چراکه علاوه بر این که نماز، باطن ادب گشته است همچنین عملکرد دوم ادب این‌است که سینهٔ شیعه را وسیع می‌کند و چون سینه وسیع گردید نور سبز معرفت در آن بیشتر تلألؤ پیدا می‌کند و این تلألؤ معرفت باعث تقرب شیعه به کوه قاف امام علیه‌السلام می‌گردد و این تقرب، خود مولودی دارد و مولود آن انسیت شیعه با امام علیه‌السلام می‌باشد، و همین ادب جناب حرّبن یزید ریاحی علیه‌الرّحمه بود که باعث هدایت و سپس عزّت وی در کربلای معلّی شد.

۳. عامل دیگری که باعث انس گرفتن‌شیعه به برکت اتصال با امام علیه‌السلام می‌شود، فراگرفتن حکمت الهی می‌باشد.

توضیح:

همان‌گونه که در شرح روایت معراج جناب سلمان در باب عزّت ایشان، به برکت سلوک صلواتیه، نکتهٔ چهارم، توضیح حکمت الهی، گفتیم که حکمت به استحکامات طرائف و ریزه‌کاری‌هایی گویند که باعث می‌شود شیعه به برکت سلوک صلواتیه، به دارالسلام ولایت متصل گردد. حال طبق همین تعریف، اگر شخصی خود را به این سلاح لطیف مجهز نماید و خضر حکیمی را استاد راه خود نماید می‌تواند این راه پر پیچ و خم و پر خطر را که احتمال سقوط‌های معنوی، از جمله غرور، تکبر، حسد و رذایل اخلاقی دیگر هست را به چراغ روشن حکمت طی نماید و به مقصود خود یعنی انسیت الهی دست پیدا کند و حقیقت قلب خود را به برکت سلوک صلواتیه به پیشگاه خدای عزیز، مونس نماید و انس دهد و ثانیاً از جهت کمّی و کیفی، این انس را رونقی دهد چراکه انس گرفتن درجاتی دارد و هرکس به اندازهٔ سعی و تلاشی که در وادی ولایت می‌نماید در درگاه عزیز مصر، یعنی امام علیه‌السلام، مونس دین شود.

حال سؤال اینجاست که راه رسیدن به انسیت، چگونه میسر می‌شود و نهایت رسیدن به این انسیت از جهت کمی و کیفی چگونه محقق می‌شود؟

راه حِکَم الهی

جواب قسمت اوّل این سؤال این است که تنها راه رسیدن به نهایت انسیت الهی در درگاه سلطنت حجلهٔ اعزاز امام علیه‌السلام از راه حِکَم الهی میسور می‌باشد چرا که حکمت الهی راه‌های رسیدن به این انسیت را به مانند تابش چراغی در دل شب تاریک مشخص می‌نماید، لذا طبق این ویژگی، این لطیفهٔ ملکوتی، یعنی لطیفه الهی، شیعه به برکت مسلح شدن به این سلاح لطیف، می‌تواند راه پر پیچ و خم ولایت را زودتر و سریع‌تر و با سرعت نور طی نماید و از جهت کیفی به چنان انسیتی دست پیدا نماید که به مانند خورشید عالم‌تاب، جهان‌گیر شود.

قسمت دوم سؤال: نهایت انس گرفتن در وادی ولایت

ای عزیز، این را بدان که انس گرفتن شیعه با امام درجاتی دارد که کل این درجات را می‌توان به دو قسمت کلی تقسیم نمود:

۱. انس گرفتن شیعه به امام؛ ۲. انس گرفتن امام به شیعه.

در باب قسمت اول، در روایتی شریف در کتاب *بحرالمعارف* در ذیل خطبهٔ روحیه حضرت علی علیه‌السلام وارد شده است که حضرتش فرمودند: «انا موسی مونس المؤمنین؛ منِ امیرالمؤمنین حقیقت موسی عمران هستم که مونس مؤمنین می‌گردم»، لذا شیعه بر اثر ریاضات شرعیه و تبلور دادن حقیقت سلوک صلواتیه در نفس نورانیه، خضرائیه، عرشیه، نفیسه، زکیه و مطهرهٔ خود می‌تواند به این انسیت دست پیدا کند و امام را یار و مونس خود قرار دهد، لذا در ادعیه شریف از جمله دعای جوشن‌کبیر وارد شده است که خطاب به خداوند عرضه می‌داریم: «یا انیس الذاکرین» یعنی ای کسی که انیس خلوت‌های شیعیان سلوک صلواتیه هستی و این خود مقامی بس بلند و رفیع می‌باشد، اما از آن رفیع‌تر و عظیم‌تر این است که شیعه بر اثر سلوک صلواتیه و توسّلات کیفی خود به آن مقام برسد که امام علیه‌السلام به وی انس گیرد و وی مونس امام علیه‌السلام گردد و این نکتهٔ بسیار مهمی است، لذا هر امامی در هر زمانی دارای مونس‌های چهارگانه بودند و الآن نیز که در عصر امامت موسی زمان و عیسی دوران و مسیح دهر یعنی حجّت‌بن الحسن المهدی العسکری طاووس اهل الجنه می‌باشیم، نیز دارای چهار رکن اربعه می‌باشند که

این چهار رکن اربعه، چهار پیامبر عظیم‌الشأن از پیامبران عزام هستند:

۱. عیسی مسیح، مونس صدیق حجت‌بن الحسن؛

۲. ادریس نبی، مونس عتیق ایشان؛

۳. الیاس پیامبر، مونس رفیق؛

٤. خضر حکیم، مونس شفیقِ اب الشفیق زمان می‌باشند.

در روایتی در باب مونسیت خضر نبی از امام رضا علیه‌السلام وارد شده که حضرتش فرمودند:

خداوند جناب خضر را از آب حیات خود نوشاند تا وی مونس هر امامی گردد.

و اینکه جناب خضر حکیم در وادی ولایت چه عملی را انجام داده که به این مقام رسیده است که مونس چهارده قدیس عالم وجود گردد فقط تنها جوابی که می‌توان به آن داد این است که خضر نبی در وادی کسب حکمت الهی کوشش نمود و همین حکمت وی بود که وی را بدین مقام رسانید. حال سؤال اینجاست که این حکمت الهی را چگونه می‌توان به دست آورد، خود جای بحث بسیار دارد و از حوصلهٔ این کتاب خارج می‌باشد، فقط تنها بحثی که می‌شود کرد این است که در وادی توسلات کیفی خود و سجده‌های نیمه‌شب خویش از حضرت باری‌تعالی، عاجزانه بخواهیم که به برکت حکیمِ زمان و امام عصر و دوران، یعنی حجت‌بن الحسن المهدی علیه‌السلام، شخص حکیمی را بر سر راه ما قرار دهند تا این نور مقدسهٔ حکمت را فرا گیریم یا اینکه این نور را مستقیماً بر قلب ما نازل نماید و این توسلات نتیجه‌بخش نخواهد بود مگر اینکه شخص خود را چه ظاهراً (لفظاً) به ذکر صلوات مجهز نماید و زبانش دائماً بر این ذکر گویا باشد و چه باطناً، عطش اتصال به امام علیه‌السلام را درخواست نماید.

منزل هشتم

سنخیّت

هشتمین اثری که صاد سلوک صلواتیه برای سالک، به ارمغان مـی‌آورد حـقیقت لطـیف سنخیت روحی و جسمی شیعه با امام علیه‌السلام می‌باشد که شاید این حقیقت از تـمام حقایق چهارده‌گانه اثرات صاد سلوک صلواتیه و یا کلاً از کل اثرات ذکر صلوات مـهمتر و باارزشتر باشد، لذا بدین علت، خالی از لطف نیست که در باب سنخیتِ شیعه با هیکل امام علیه‌السلام بیشتر توضیح دهیم تا این مبحث به خوبی در ذهن و قلب شما خوانندهٔ گرامی جای گیرد.

قبل از اینکه اثرات سلوک صلواتیه، در بعد سلوک انسان را متذکر شـویم، لازم است ابتدا در باب حقیقت سنخیت به طور کلی، مباحثی را ایراد نماییم تا گستردگی این حقیقت ملکوتی در کل عالم وجود را نشان دهیم.

این نکته را بدانیم که عالَم وجود و موجودات داخل در آن، کلاً در زیربنای حـقیقتِ سنخیت دور می‌زنند. توضیح آنکه هر موجودی در این عالم وجود بر اسـاس سـنخیت روحی و یا سنخیت جسمی که دارد به سوی جنس موافق خود کشیده می‌شود، لذا جناب آصف‌بن برخیا وزیر اعظم جناب سلیمان نبی در روایتی شریف در باب سنخیت اشـیاء و اشکال عالم وجود عبارت شگرفی را ایراد نموده و می‌فرمایند:

انّ الاشکال مغناطیسٌ لارواحها؛ اشکال بـه سـوی ارواح، خـود کشـانده می‌شوند.[1]

در این روایت شریف جناب آصف به طور صریح بحث سـنخیت را در عـالم وجـود

۱. این روایت شریف در کتاب تالار خاطرات عشق سید حسین رضوی نقل شده است.

مطرح می‌کند که هر شیئی در این عالم به سوی جنس موافق خود کشش دارد و این کشش به علّت سنخیتی است که در زیربنای عالم وجود نهفته است، لذا شاعر می‌گوید: کبوتر با کبوتر باز با باز / کند همجنس با همجنس پرواز، اشاره به همین نکتهٔ سنخیت دارد.

حال که بحث سنخیت در عالم وجود پیش کشیده شد این سؤال مطرح می‌شود که ویژگی سنخیت ملکوتی که خداوند تبارک و تعالی در بین کل موجودات عالم وجود اعم از انسان، ملک، جن، حیوان، نبات و جماد تا حقایقی مثل اشکال هندسی و اعداد ریاضی، حروفات و غیره نهفته است چیست؟

به عبارتی دیگر، این سؤال این‌گونه مطرح می‌شود که اگر از این اقشار موجودات مختلفی که در فوق ذکر شد بخواهند به سوی معنویت و عالم ملکوت سیر نمایند و با این عالم سنخیت پیدا نمایند ملاکشان در باب سنخیت چیست، جوابی که به این سؤال مهم داده می‌شود این است که اگر کل موجودات عالم وجود وکل حقایقی که در این عالم موجود می‌باشند اعم از مجردات و غیر مجردات بخواهند به ملکوت عالم وجود دست پیدا کنند باید به مرکز این عالم و علت نهایی خلقت عالم وجود یعنی مسئلهٔ ولایت حضرات معصومین علیهم‌السلام چنگ بزنند.

در زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در *مفاتیح الجنان*، خطاب به حضرت عرضه می‌داریم: «السلام علیك یا میزان الاعمال؛ سلام بر تو علی‌جان که ترازو و محک سنجیدن سنگینی و سبکی ارزش کل موجودات عالم خلقت می‌باشی».

توضیح آنکه، اگر هر شیئی مجرد و غیر مجرد اعم از انسان و غیر انسان، حتی اعداد و حروفات به سوی امام علیه‌السلام کشش و جاذبه داشته باشند ارزش آنان بیشتر می‌شود، یعنی اینکه هر حقیقتی که به امام علیه‌السلام نزدیکتر شود و روحاً و جسماً خود را با حقیقت هیکل امام علیه‌السلام وفق دهد و خود را شبیه امام علیه‌السلام نماید، ارزش آن بیشتر می‌شود، حال فرقی ندارد که آن شئی انسان باشد یا غیر انسان.

همان‌طور که قبلاً متذکر شدیم، کل موجودات عالم وجود، اعم از جماد و غیر جماد، طبق سورهٔ جمعه آیهٔ اول قرآن، دارای شعور می‌باشند و تسبیح خداوند را می‌گویند و طبق این قاعده هر موجودی که خود را به ولایت نزدیک سازد ارزش پیدا می‌کند و هر موجودی که خود را از ولایت دور سازد بی‌ارزش و بی‌مقدار می‌گردد.

حال، که بحث سنخیت کل موجودات عالم وجود مطرح شد، خالی از لطف نیست از باب اثبات عرایض خود، در باب سنخیت موجودات غیر از انسان مثل سنخیت اعداد، حروف، حیوانات و نباتات روایاتی را نقل نماییم.

۱. سنخیت اعداد

ای عزیز، این نکته را بدان که در بین اعداد چند عدد دارای موضوعیت خاصی هستند که در قرآن مجید و روایات و ادعیهٔ ائمهٔ اطهار وگفتار مردم، بسیار کاربرد دارد. اعداد ۷، ۷۰، ۱۰۰، ۷۰۰۰۰ و عدد مقدس ٤٠ می‌باشد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا از میان اعداد، غالباً این اعداد موضوعیت دارند؟ مثلاً می‌خوانیم در فلان روایت از امام صادق علیه السلام که فرمودند هر کس به زیارت حرم امیرالمؤمنین علیه السلام برود خداوند ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره به وی اعطا کند. یا مثلاً می‌فرمایند هرکس هفت مرتبه ذکر شریف یا ارحم الراحمین را بر زبان جاری سازد حاجتش برآورده می‌شود. یا رسول اکرم در روایت معراجیه می‌فرمایند: ملائکی را در آسمان سوم دیدم که دربان درب آسمان سوم بودند و تعدادشان هفتاد هزار بود و همچنین روایاتی در باب عدد ٤٠ بسیار نقل شده است که بعداً بدان اشاره خواهد شد.

جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است که اعداد نیز طبق آیهٔ اول سورهٔ جمعه، شئی می‌باشند و دارای شعور هستند[1]، لذا طبق این قاعده اثبات می‌گردد که این اعداد مذکره در عالم ولایت نسبت به اعداد دیگر بیشتر سنخیت داشتند و از تمام اعداد، عدد ٤٠ از لحاظ کیفی در عالم ظرفیت خود بیشتر به عالم ولایت کشش داشته است.

از مستفاد بعضی از روایات چنین بر می‌آید که عدد ٤٠ اولین عددی است که به ولایت حضرت معصومین علیهم‌السلام ایمان آورده است و این نکته را بدان که ایمان این‌گونه حقایق مثل اعداد و حروف از طریق کشش این حقایق به سوی ولایت فهمیده می‌شود، یعنی اینکه اگر این اعداد به سوی ولایت کشش و جاذبه داشته باشند، طبق روایت

۱. نکتهٔ قابل تذکر اینکه: کلمهٔ شئی به هر چیزی که در عالم وجود می‌توان متصور شد و در ذهن می‌توان ساخت گویند و لازم نیست که شئی حتماً دارای جسم و طول و عرض و ابعاد باشد، لذا حقایقی مثل اعداد نیز داخل اشیا و حروف قرار می‌گیرند.

آصف‌بن برخیا، این اشکال اعدادیه به سوی ولایت روح کشش داشته باشند، همان ایمان اعداد به ولایت محسوب می‌شوند.

برای اثبات حرف خود، چهل موضوع که در آن محوریّت عدد ٤٠ است را مطرح می‌کنیم و این خود اثبات می‌گردد که چون عدد ٤٠ به عالم ولایت کشش داشت و با حقیقت ولایت سنخیت پیدا کرد، ذات قدوس خداوند و امام علیه السلام این عدد را محور اعداد قرار داد و هر موضوع مهم عالم وجود را بر اساس عدد ٤٠ رقم زد.

مرحوم محدث نوری قدّس الله نفسه زکیه در حاشیهٔ کتاب «کلمهٔ طیبهٔ خود در باب عدد ٤٠، چهل روایت را نقل نموده است:

١. نطفه در رحم بعد از چهل روز علقه می‌شود و عَلَقه (خون بسته شده) بعد از ٤٠ روز مُضغه (گوشت) می‌شود.

٢. کسی که شُرب خمر کند ٤٠ روز نمازش قبول نیست.

٣. هیچ بنده‌ای ایمان خود را خالص نکرد مگر در ٤٠ روز، که اگر شخص در این ٤٠ روز اخلاص ورزد خداوند او را زاهد کند و اگر زاهد شود خداوند در عرض این ٤٠ روز حکمت را بر قلب وی جاری سازد.

٤. رسول خدا مأمور شد ٤٠ روز قبل از بعثت، از خدیجه دوری کند (یعنی آمیزش نداشته باشد).

٥. میقات جناب موسی‌بن عمران ٤٠ روز بود که در روز چهلم خداوند با وی تکلم کرد به ١٢٤ هزار کلمه.

٦. کسی که چهل روز گوشت نخورد، خُلق او بد شود.

٧. کسی که چهل روز گوشت بخورد، قلبش قسی شود.

٨. کسی که یک انار بخورد دلش نورانی شود و تاچهل روز وسوسهٔ شیطان به دلش رخنه نکند.

٩. چهل روز کفن میّت بر میّت گریه کند.

١٠. کسی که زیتون بخور و روغن آن را به خود بمالد شیطان تا چهل روز به او نزدیک نشود.

١١. هر کس چهل روز سویق بخورد دو کتفش پرقدرت می‌شود.

۱۲. توبهٔ بهلول نبّاش بعد از چهل روز قبول شد و رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند هر کس در چهل روز توبه کند، توبهٔ او قبول می‌گردد.

۱۳. آسمان و زمین چهل روز بر شهادت امیرالمؤمنین گریه کردند.

۱٤. آسمان و زمین چهل روز بر شهادت سید الشهدا گریه کردند.

۱۵. آسمان و زمین چهل شبانه‌روز بر شهادت حضرت یحیی گریه کرد.

۱٦. آدم چهل روز بر قتل قابیل گریه کرد.

۱۷. کسی که چهل روز روزی حلال بخورد دلش نورانی شود.

۱۸. کسی که یک لقمهٔ حرام بخورد چهل روز نمازش قبول نشود.

۱۹. زمین چهل روز از بول کسی که ختنه نکرده است و از بول شخص ختنه نکرده نجس شده است ناله می‌کند.

۲۰. چون چهل نفر جمع شوند و دعا کنند، دعا مستجاب شود.

۲۱. کسی که اول برای چهل نفر برادر مؤمن خود دعا کند، آنگاه برای خود، همهٔ دعاها مستجاب می‌شود.

۲۲. هر گاه در تشییع جنازهٔ شخصی ٤۰ مؤمن حاضر شوند و بگویند خدایا ما جز خوبی از او ندیده‌ایم شهادتشان قبول و میت آمرزیده می‌شود.

۲۳. چون امام عصر علیه السلام ظهور کند به هر مردی قوت ٤۰ مرد داده می‌شود.

۲٤. کسی که چهل صباح دعای عهد را بخواند از انصار و یاران حضرت بقیةالله خواهد بود و اگر بمیرد در عصر ظهور حضرت زنده شود.

۲۵. امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند اگر چهل نفر یار داشتم جهاد می‌کردم.

۲٦. جناب آدم علیه السلام از بهشت چهل شاخه آورد که میوهٔ آن از داخل و خارج خورده می‌شد و چهل شاخه از داخل خورده می‌شد نه از خارج و چهل شاخه از خارج خورده می‌شد نه از داخل.

۲۷. کسی که چهل حدیث حفظ کند روز قیامت با پیامبران و صدیقین و شهدا محشور شود.

۲۸. مائده‌ای که خداوند برای عیسی‌بن مریم از آسمان نازل کرد، چهل روز بر روی زمین باقی ماند و از آن می‌خوردند.

۲۹. جسد جناب آدم چهل سال به گل چسبیده بود، چهل سال حمأمسنون، چهل سال صلصال بود و چهل سال دیگر باقی ماند تا گوشت و خون شد.

۳۰. در روایت آمده، که خداوند چهل روز گِل آدم را سرشت.

۳۱. خداوند پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم را در سن چهل سالگی مبعوث نمود.

۳۲. انسان چون به سن چهل سالگی برسد همه چیز در وی کامل گردد و چون از چهل رد شود اعضای وی رو به نقصان رود.

۳۳. چون بر مؤمن چهل سال بگذرد از جنون و جذام و پیسی در امان خواهد بود، اگر مخالف خدا را نکند.

۳٤. عقاب بنی‌اسرائیل در ماندن در بیابان، چهل سال بود.

۳۵. نفرین جناب موسی و هارون علیهماالسلام بر فرعون بعد از چهل سال مستجاب شد.

۳٦. بر مؤمن چهل روز نمی‌گذرد مگر آنکه برای وی مشکلی پیش آید و به سبب آن محزون شود که علت آن آزمایش الهی است.

۳۷. علاقه روح به بدن بعد از مردن چهل روز است.

۳۸. چون چهل روز به مردن مؤمن بماند، از طرف خداوند به ملائک عرش خطاب می‌رسد حجاب را میان من و بنده‌ام بردارید.

۳۹. جناب داود بر ترک اولای خود چهل روز گریه کرد.

٤۰. چهل نفر خبیث سر سیدالشهدا علیه السلام را به شام حمل کردند.[1]

بعد از نقل این ٤۰ موضوع، که در مورد قداست عدد ٤۰ بحث شده است به علت اینکه شاید این بحث طولانی شود از توضیح دادن به دیگر اعداد مقدس صرف‌نظر گردید.

۲. سنخیت حروف

در روایتی شریف وارد شده: «**نحن حروفات عالیاتٌ**؛ ما امام‌ها حروف‌های نورانی و برتر هستیم».

ای عزیز، همان‌گونه که قبلاً در بحث قداست عدد ۱۲ و تعداد حروف مقدسهٔ «لااله الّاالله» و القاب و اسماء حضرات معصومین این مهم اثبات می‌گردد که علاوه بر تعداد

۱. روایات در این‌باب زیاد است، علاقه‌مندان می‌توانند به لبّ‌الالباب مرحوم قطب‌روانده مراجعه‌نمایند.

حروف‌های این کلمات شریفه خود، حروفات نیز در این کلمات دارای ارزش و اهمیت هستند و این ارزش و اهمیت آنها به علت سنخیتی است که با حقیقت ولایت در خود تبلور داده شده است. به عنوان مثال، در باب اشرفیت و ارزش سه حرف از حروف نورانی، یعنی حروف «الف»، «ب» و «میم» و سنخیت ایشان با دارالسلام ولایت، توضیحات مختصری داده می‌شود:

۱. «الف»

مرحوم حافظ رجب برسی که از علمای برجستهٔ علم حروف و اعداد محسوب می‌شدند در کتاب شریف *مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین* در باب شرح حدیث «**انا نقطة تحت الباء بسم‌الله**» که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است و ما در همین کتاب این روایت را ذکر کردیم چنین می‌فرماید: مبدأ و شروع خلقت عالم وجود از نقطه ایجاد شده است، سپس خداوند این نقطه را منبسط می‌نمایند و تبدیل خط کرده، این خط را روح داده و روح آن خط، قیام آن خط محسوب می‌شود.

در روایتی نیز از مولا علی در کتاب شریف *مُدْهامّتان* نهاوندی وارد شده است که حضرت فرمودند: «**اناالنقصه اناالخط، اناالخط اناالنقصه، اناالنقصه والخط**.

مرحوم حافظ رجب برسی، این جملات را به طور رمزی بیان نمودند، که شرح مختصر، این لطیفه می‌باشد که نقطه، حقیقت ذات انسانی محسوب می‌شود. هنگامی که خداوند تبارک و تعالی ارادهٔ خلقت انسان را نموده است آن را تبدیل به خط کرده و جسم انسان را ایجاد می‌کند و هنگامی که بر این جسم روح دمیده شود این خط قیام کرده و تبدیل به «الف» می‌شود، پس «الف» حقیقت انسان محسوب می‌شود که دارای ذات، روح و جسم می‌باشد، لذا به همین علت الف در تمام حروفات نسبت به ولایت از همه بیشتر سنخیت دارد و نزدیک‌تر می‌باشد و به همین علت سنخیت است که صورت حقیقت انسان بر حقیقت «الف» استوار است.

۲. «ب»

در همان کتاب، مشارق و در کتب دیگر از جمله کتاب القطره و سایر کتب روایی دیگر، جملهٔ معروفی را از جناب کمیل‌بن زیاد نخعی که از اصحاب صاحب سرّ مولا علی علیه‌السلام

است نقل نموده‌اند و آن جمله این است: «بالباء ظَهَر الوجود» توسط باء ظاهر شد عالم وجود، که باء همان حقیقت «الف» افقی است و الف حقیقت «ب» عمودی است و چون امیر علیه السلام در روایت شریف خود «انا نقطة تحت الباء» مَن نقطه زیر باء هستم، لذا دومین حرف در عالم وجود که بعد از حرف الف شرافت دارد حرف «ب» می‌باشد.

۳. «میم»

اگر تعداد حروف اسامی ۱۴ معصوم را جدا جدا بنویسیم، این حروف‌ها متشکل می‌شود:

محمد	علی	فاطمه	حسن
م، ح، م، د	ع، ل، ی	ف، ا، ط، م، ه	ح، س، ن
حسین	علی	محمد	جعفر
ح، س، ی، ن	ع، ل، ی	م، ح، م، د	ح، ع، ف، ر
موسی	علی	محمد	علی
م، و س، ی	ع، ل، ی	م، ح، م، د	ع، ل، ی
حسن	محمد		
ح، س، ن	م، ح، م، د		

اگر خوب در این حروفات دقت کنیم، مقدس‌ترین حروفات محسوب می‌شوند چراکه اسامی ۱۴ هیکل نورانی، یعنی محمد و آل محمد علیهم‌السلام را تشکیل داده‌اند و همین سؤال مطرح می‌شود که چرا این حروفات از تمام حروف‌های دیگر اسامی قدیسین عالم وجود را تشکیل می‌دهند؟ چراکه اسامی اینها تمام عرشی و ملکوتی می‌باشد و بر اساس حِکَم الهی نام نهاده شده‌اند و دارای شیرینی خاصی می‌باشند و به همین علت نورانی بودن و شیرینی خاص این حروف است که در زیارت جامعهٔ کبیره می‌خوانیم «فَما اَحلیٰ اسمائکم» چقدر شیرین است اسم‌های شما.

حال، اگر در مرتبهٔ دوم، در این حروفات دقت کنیم متوجه می‌شویم که حرف میم بیشتر از دیگر حروفات موجود در اسامی حضرات تجلی کرده است و وجود دارد و این اشاره به این حقیقت دارد که میم اول کلمه «مرکز» می‌باشد، لذا حقیقت ولایت، مرکز دایرهٔ عالم وجود می‌باشد.

توضیح اینکه: عالم وجود به مانند دایره‌ای می‌باشد که مرکز این دایره، عالم وجود نقطه‌ای است که مولا علی علیه‌السلام در آن روایت شریف فرموده «انا نقطة» من نقطه و مرکز عالم وجود هستم.

در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبهٔ افتخاریهٔ خود، فرموده‌اند: «انا شرف الدوایر؛ من شرافت دایره‌ها هستم»، که شرافت دایره به مرکز آن بستگی دارد و مرکز آن حقیقت نقطه می‌باشد.

نکتهٔ جالب توجه اینکه، در آخر، خالی از لطف نیست که سرّی دیگر از اسرار حروف ۱۴ معصوم علیهم‌السلام مکشوف شود و آن این است که اگر تعداد حروف این اسامی را بشماریم عدد ۵۱ حاصل می‌گردد و عدد ۵۱ اشاره به ۵۱ رکعت نماز واجب و مستحبی است که شیعه در طول شبانه‌روز می‌خواند، لذا یک علت اینکه مولا علی علیه‌السلام فرمود: «انا صلاة المؤمنین؛ من نماز مؤمنین می‌باشم»، همین نکتهٔ لطیف می‌باشد.

۳. سنخیت جمادات

چون این بحث سنخیت جمادات قبلاً در باب شرافت عقیق بحث گردید از توضیح مجدد آن خودداری می‌شود، فقط این نکته اضافه می‌گردد که شرافت عقیق یا فیروزه و یا دیگر جمادات لطیف بدین علت می‌باشد که این جمادات خود را با ابزار متصل کردن به امام علیه‌السلام شریف کردند و این شرافت را به برکت سنخیتی که در خود تبلور داده‌اند به دست آورده‌اند.

۴. سنخیت حیوانات

چون قبلاً در این باب نیز بحث شد، فقط به ذکر چند روایت بسنده می‌کنیم:

۱. عن فضیل‌بن یسار عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کنت عنده اذ تطرتُ الی زوج حمام عنده فهدرالذّکر علی الانثی فقال لی: اتدری ما یقول قلتُ لا قال یقول یا سکنی و عرسی ما خلق احب الیّ منك الّا ان یکون مولای جعفر بن محمد علیه السلام.[1]

۱. بصائرالدرجات، جز هفتم صفحهٔ ۳۴۲.

فضیل بن یسار گفت: من نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که توجه‌ام به یک جفت کبوتری که پیش آن حضرت بود جلب شد. کبوتر نر بر کبوتر ماده بانگ زد، حضرت به من فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ عرضه داشتم: نه. فرمود: (کبوتر نر به کبوتر ماده) می‌گوید ای مایهٔ آرامش من وای عروسم، هیچ خلقی نزد من محبوب‌تر از تو نیست مگر مولایم جعفر بن محمد.

اگر خوب در این روایت شریف بنگری، متوجه خواهی شد که حتی حیوانات نیز به علت سنخیتی که با دارالسلام ولایت پیدا می‌کنند امر امام علیه السلام را بر امر خود مقدم می‌کنند.

۲. روزی در محضر امام صادق علیه‌السلام، شخصی چکاوکی را ذبح کرده بود، حضرت تا این منظره را مشاهده نمودند با حالت التهاب وناراحتی خاصی از جا پریدند وچکاوک خونی را از دست آن شخص گرفتند وفرمودند آیا فقیه ویا عالم شما چنین دستوری داده، مگر نمی‌دانید که حیوانات نیز ذکر می‌گویند وتسبیح می‌فرستند. ذکر چکاوک لعن بر دشمنان ما است، سپس فرمودند چند حیوان ما را نکشید که از جملهٔ اینها: ۱. عنکبوت، به علت اینکه با تنیدن تار در جلوی غار حرا از پیامبر دفاع کرد واین دفاعش به علت سنخیتی است که با ولایت پدیدار بود؛ ۲. زنبور عسل؛ ۳.مورچه؛ ۴.پرستو، چرا که ذکر پرستو سورهٔ حمد است؛ ۵.چکاوک؛ ۶.کبوتر، که در روایت وارد شده که ذکر کبوتر لعن بر دشمنان سیدالشهدا است.[1]

این دو روایت اشاره به این مهم دارد که حتّی حیوانات نیز در عالم ظرفیت خود به علت محبتی که به حضرات معصومین دارند و صلواتی که در عالم ظرفیت خود با تسبیح خود به ایشان نثار می‌کنند، سلوکِ صلواتیه‌ای را در حد خود تبلور داده و یکی از نتایج این سلوک، سنخیتی است که با دارالسلام ولایت پیدا کرده‌اند و نتیجهٔ این سنخیت، ارزشی

۱. عزیزان می‌توانند جهت روشن شدن بیشتر مطالب به کتب شریف بصائرالدرجات شیخ صفّار، ولایت کلیهٔ میر جهانی، بحارالانوار مجلسی و غیره مراجعه نمایند.

است که پیدا نموده‌اند و ما آن را در روایات مشاهده می‌کنیم.

۵. سنخیت نباتات

در باب سنخیت نباتات و اینکه حتی نباتات و گیاهان نیز هدفشان رسیدن به دارالسلام ولایت می‌باشد، روایات متعددی نقل شده و این روایات، خود نشان می‌دهد که حتی گیاهان نیز در عالم ظرفیت خود، مقصود و محبوب خود را ولایت حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار داده‌اند. بنابراین هر کدام از این نباتات که به سوی ولایت کشش داشته باشد و خود را با حقیقتِ آن سنخیت دهد دارای ارزش و بها می‌گردد، لذا مِن‌باب مثال به سه روایت شریف بسنده می‌کنیم تا اثباتی بر مدعای خویش باشد.

کان نبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم فی دار جابر بن عبدالله انصاری؛ و قدّم علیه الباذنجان و جعل یأکل. فقال جابر: انّ فیه لحرارة فقال صلی‌الله علیه و آله و سلّم یا جابر مَه انّها اول الشجرة امنت بالله.[1]

رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم روزی وارد خانهٔ جابر بن عبدالله انصاری می‌شد، در پس جابر بادمجان بورانی را برای طعام جلوی حضرت قرار می‌دهد. جابر عرضه می‌دارد در بادمجان حرارت است (و دارای ضرر می‌باشد). رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ساکت باش، به درستی‌که اولین درختی که به ولایت الله ایمان آورد درخت بادمجان بود.

و در بعضی روایات دیگر وارد شده است علیکم باالباذنجان البورانی؛ بر شما باد بر خوردن بادمجان بورانی.

در روایتی دیگر، در باب سنخیت میوه‌ها و اینکه حتی میوه‌ها نیز خود را بر اثر سلوک صلواتیه‌ای که در حد ظرفیت خود دارند و قصد این دارند که خود را با ولایت سنخیت دهند، چنین آمده است:

عن قنبر مولی امیرالمؤمنین علیه السلام قال: کنت عند امیرالمؤمنین علیه السلام اذ دَخَل رجل فقال: یا امیرالمؤمنین انا اشتهی بطیخا، قال: فامرنی امیرالمؤمنین علیه السلام بِشیراء بطیخ، فوجهت بدَرهم فجاؤونا بثلاث بطیخات، فقطعت

۱. سفینةالبحار، ج ۱، ص ۱۷۰، در باب ارزش گیاه بادمجان.

واحدةً فاذا هو مرّ فقلت: مرّ یا امیرالمؤمنین فقال: ارم به من النّار والی النّار. قال: و قطعت الثانی فاذا هو حامض، فقلت، حامض یا امیرالمؤمنین. فقال: ارم به من النار و الی‌النار، قال: فقطعت الثالث فاذا مدوده فقلت، مدودة یا امیرالمؤمنین. فقال: ارم به من النار والی النار. قال: ثم وجّهت بدرهم اخر فجاؤونا بثلاث بطیخات فوثبت علی قدمی فقلت: اعفنی یا امیرالمؤمنین عن قطعه ـ کانه تأشم بقطعه ـ فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام: اجلس یا قنبر فانّها مامورة، فجلستُ فقطعت واحدةً فاذا هو حلو. فقلت: حلوٌ یا امیرالمؤمنین. فقال: کل واطعمنا فاکلت ضلعاً و اطعمته ضلعاً و اطعمت الجلیس ضلعا، فالتفت الیّ امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: یا قنبر انّ الله تبارک و تعالی عرض ولایتنا علی اهل السماوات و اهل الارض من الجنّ و الانس و الثمر و غیر ذلك فما قبل منه ولایتنا طاب و طهر و عذب و ما لم یقبل منه خبث وردی و نتن.[1]

قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: در خدمت علی علیه‌السلام بودم که مردی وارد شد وعرض کرد یا امیرالمؤمنین، من میل به خربزه دارم. حضرت به من دستور خرید خربزه داد. یک درهم [برای خربزه فروش] فرستادم، سه خربزه برای ما آوردند. اولی را که بریدم تلخ بود، عرضه داشتم یا امیرالمؤمنین تلخ است. فرمود آن را دور بینداز که از آتش است وسرانجامش نیز آتش است. دومی را بریدم ترش بود. گفتم یا امیرالمؤمنین ترش است. فرمود آن را دور بینداز که از آتش است وسرانجامش نیز آتش است. سپس سومی را بریدم [دیدم] کرم‌زده است. عرض کردم یا امیرالمؤمنین کرم زده. فرمود آن را دور بینداز که از آتش است وسرانجامش نیز به سوی آتش است. قنبر گفت: درهم دیگری [برای خربزه‌فروش] فرستادم وسه خربزه برای ما آوردند. از جا برخاستم وعرضه داشتم یا امیرالمؤمنین مرا از بریدن خربزه معاف دارید ـ گویی که بریدن خودش را شوم می‌پنداشت ـ حضرت

۱. اختصاص، ص ۲۴۹.

به او فرمود: ای قنبر، آنها به امر خداوند این‌گونه شده‌اند. نشستم، یکی از آنان را بریدم وآن شیرین بود. گفتم یا امیرالمؤمنین شیرین است، فرمود خودت بخور وبه ما نیز بده. تکه‌ای را خوردم ویک تکه به علی علیه‌السلام دادم وتکه‌ای نیز به میهمان. علی علیه‌السلام رو به من کرد وفرمود: ای قنبر، همانا خداوند تبارک وتعالی، ولایت ما را بر اهل آسمان وزمین از جنّ وانس وبر میوه‌ها وغیر آنها عرضه داشته، پس هر چه از آنها ولایت ما را پذیرفت، طیّب وطاهر وشیرین شد وهر چه نپذیرفت پلید وپست ومتعفّن گردید.

محمّد بن سنان: قال دخلت علی الصادق علیه السلام فقال لی: من بالباب؟ قلت: رجل من الصین. قال: فادخله، فلما دخل قال له ابو عبدالله علیه السلام، هل تعرفو ننابالصین؟ قال: نعم یا سیدی. قال: و بماذا تعرفوننا قال: یابن رسول‌الله، انّ عندنا شجرة تحمل کل سنة ورداً یتلّون فی الیوم مرّتین، فاذا کان اوّل النهار نجّد مکتوباً علیه: لا اله الاّ الله، محمد رسول‌الله، و اذا کان آخر النهار فإنّا نجد مکتوباً علیه: لا اله الاّ الله، علیٌ خلیفه رسول‌الله.[1]

محمدبن سنان می‌گوید: وارد شدم بر امام صادق علیه‌السلام، حضرت به من فرمودند بر درب خانه، چه کسی ایستاده است؟ گفتم مردی از چین است. حضرت فرمودند به او بگویید داخل شود. سپس حضرت به وی فرمودند آیا در چین نیز ما را می‌شناسند؟ عرضه داشت بلی ای سرور من. حضرت فرمودند به چه چیزی ما را می‌شناسند؟ عرضه داشت یابن رسول‌الله، در چین درختی است که هر ساله در هر روز دوبار گل‌های رنگارنگ می‌دهد، به درستی، اول روز داخل گل نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول‌الله ودر آخر روز هنگام غروب داخل‌گل نوشته شده لا اله الاّ الله علیٌ خلیفهٌ رسول‌الله، علی خلیفهٔ رسول خداست.

بعد از اینکه در باب سنخیت جمادات و حیوانات و اعداد و حروف و نباتات با حقیقت

۱. مدینة المعاجز، ج ۲، ص ۴۶۰.

ولایت بر اثر سلوک صلواتیه‌ای که در حد ظرفیت خود دارند روایاتی نقل نمودیم، این نتیجه گرفته می‌شود که مسئلهٔ ولایت و سلوکی که نام آن، سلوک صلواتیه است، از جهت کمی و کیفی آن‌قدر وسیع و گسترده است که حتی در وادی غیر از عوالم انسانی نیز حرف اول را می‌زند.

۶. سنخیت شیعه

ای عزیز، این نکتهٔ بسیار مهم را بدان که چون بحث ولایت از جهت زیربنایی، سلوکی را برای شیعیان به ارمغان می‌آورد و آن سلوک، نامش سلوک صلواتیه است، که از کمیت و کیفیت خاص نیز برخوردار است، و این کمیت و کیفیت سلوک صلواتیه، ویژگی مهمی دارد، که حقیقت شیعه را، هم از جهت ظاهری، یعنی جسم و حالات ظاهری انسان و هم از جهت باطنی، یعنی روح و احوالات باطنی را با حقیقت ولایت میسر و سنخیت می‌دهد.

برای توضیح این مطلب لازم است آن را به دو قسمت کلی تقسیم کنیم: ۱. سنخیت جسم شیعه با ولایت؛ ۲. سنخیت روح شیعه با ولایت.

۱. سنخیت جسم شیعه با ولایت

در کتاب شریف بحار، جلد ٦٧ در باب خلقت طینت[1] مؤمن از امام صادق علیه السلام دو روایت لطیف نقل شده که حضرتش در روایت اول چنین فرمودند:

واللهِ شیعتنا مِن نورالله خُلقوا وَ اِلیه یعودون؛ به خدا قسم شیعیان ما از نور خداوند خلق شدند و به سوی او بازگشت دارند.

در جایی دیگر، در جواب سائلی که از حضرتش در باب چگونگی کیفیت خلقت طینت مؤمن سؤال کرده بود چنین روایت شده:

قال معاویه من ایّ شیء خلق‌الله طینه المؤمن؟ قال من طینه علیین قال؛ قلت فمن ای شیء خلق المؤمن؟ قال: من طینة الانبیاء فلن ینجسه شیء.

معاویه، (یکی از اصحاب حضرت) به حضرتش عرضه می‌دارد خداوند طینت مؤمن را از کجا خلق کرده؟ حضرت فرمودند از طینت

۱. طینت، همان جسم است.

علیین[1]. سپس سؤال می‌کند از چه چیزی خلق شد؟ حضرت فرمودند از طینت انبیا (و زیادی گل ما امامان) که هیچ چیز این طینت را نجس نمی‌کند.

این دو روایت و روایات متعدد دیگر، به این حقیقت اشاره دارد که حقیقت جسم شیعه، همان‌گونه که در روایت اخیر طینت انبیا نقل شده است و یا در روایاتی که قبلاً از حضرت ولی عصر در باب خلقت شیعیان در همین کتاب نقل گردید (یعنی روایت شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا؛ شیعیان ما از زیادی گل ما خلق شدند)، اثبات می‌گردد که حتی جسم شیعه نیز با حقیقت ولایت سنخیت دارد و این‌مهم را می‌رساند که مسئلهٔ سنخیت با ولایت، که بر اثر حقیقت سلوک صلواتیه میسر می‌گردد، آن‌قدر گسترده است که حتی شیعه بر اثر تبلور دادن این سلوک، می‌تواند جسم خود را با مسئلهٔ ولایت سنخیت دهد، لذا در بعضی روایات وارد شده است که در روز قیامت، بعضی از شیعیان به شکل امیرالمؤمنین محشور می‌شوند و بعضی به شکل سیدالشهدا و بعضی به شکل رسول اکرم و دیگر حضرات معصومین علیهم‌السلام؛ چرا که این شیعیان در دنیا بر اثر تبلور دادن سلوک صلواتیه خود، نفس را آینه‌ای کرده‌اند که عکس رخ یار بر آن افتاده است و نور آن حضرات حتی بر جسم صیقلی ایشان نیز هویدا گشته است و ایشان به شکل و قیافهٔ حضرات معصومین محشور می‌شوند و این نکتهٔ بسیار مهمی است‌که این مدعا را اثبات می‌کند و این روایت به مانند چنین مثالی می‌ماند که عکس ماهِ در آسمان بر روی آب افتاده باشد، لذا عکس ماه داخل آب، خودِ ماه نیست، بلکه تصویری از آن است و مَثَل شیعیانی که در روز قیامت به شکل و قیافهٔ امام محشور می‌شوند نیز به مانند همین مثالی است که عرض شد.

در روایت بسیار شریفی، خود رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم به این مطلب اذعان دارد که حقیقت، شکل و قیافهٔ جسم انسان (شیعه) بر اساس اسم مبارکهٔ محمد می‌باشد، لذا برای اثبات بیشتر مدعای خود، این روایت لطیف را نقل می‌کنیم.

قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم انا الّذی خلق‌الله تعالی آدم و ذریته علی حروف هجاء اسمی محمد: فراس والوجه بمنزله المیم والیدان اذ مددتهما بمنزله

۱. بالاترین مکان بهشت را علیین، گویند.

الحاء والبطن بمنزله الميم والرجلان بمنزله الدال.[1]

رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند من آن کسی هستم که خداوند، آدم وذریهٔ آدم را بر اساس حروف اسم من محمد خلق نمود (یعنی اینکه شکل وقیافهٔ انسان بر اساس اسم محمد است).

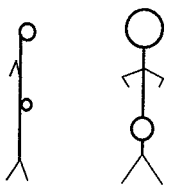

پس سر و صورت انسان به منزلهٔ میم محمد و دو دست انسان به منزلهٔ حاء محمد است. هنگامی که حاء را بکشیم و مدّ دهیم، و شکم انسان به منزلهٔ میم دوم محمّد و دو پای انسان بـه مـنزلهٔ دال اسـم محمد می‌باشد.

ای عزیز، در این روایت بنگر، حضرتش به طور صریح حقیقت سـنخیت شـیعه را از جهت جسمی با مسئلهٔ ولایت مطرح کرده‌اند، لذا یک علت اینکه نام این کتاب را سلوک صلواتیه الی الهیکل المحمدیه نهادیم بدین علت بود که شیعه بر اثـر سـلوک صـلواتـیه می‌تواند به سوی هیکل و جسم امام علیه السلام سلوک نماید (دقت شود).

حال که این روایت لطیف در باب اسم شریف محمد نقل شد، خالی از لطف نیست که به ٤٠ موضوعی که نام رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم، چه به طور صریح و چه غیر صریح در باب موضوعات مختلف، که مربوط به ایشان می‌شود، و خداوند تبارک و تعالی در قرآن شریف بدان اذعان نموده است برای نورانی‌تر شدن این مطلب بپردازیـم و سـپس شـرح قسمت دوم بحث سنخیت شیعه، یعنی سنخیت روح شیعه با حقیقت ولایت، پرداخته شود.

در کتاب شریف ***مدهامتان*** مرحوم نهاوندی، این لطیفه ذکر شده است:

١. در بارهٔ سر مبارک حضرتش به آیهٔ «**محلقین رئوسکم**» اشاره شده است.

٢. در بارهٔ چشم مبارک حضرتش به آیهٔ «**مازاغ**» اشاره شده است.

٣. در بارهٔ خدّین مبارک حضرتش به آیهٔ «**ولا تصعر خدک للناس**» اشاره شده است.

٤. در بارهٔ زبان مبارک حضرتش به آیهٔ «**و ما ینطق عن الهوی**» اشاره شده است.

٥. در بارهٔ لبهای مبارک حضرتش به آیهٔ «**و شفتین و هدیناالنجدین**» اشاره شده است.

٦. در بارهٔ صورت مبارک حضرتش به آیهٔ «**قدنری تقلب وجهك فـی‌السـماء**» اشـاره شده است.

١. مناقب آل ابیطالب، ج ١، ص ٢٣٣؛ المجموع الغرائب کفعمی، ص ٣٤.

۷. در بارهٔ دست مبارک حضرتش به آیهٔ «ولا تجعل یدك المغلو له فی عنقك» اشاره شده است.

۸. در بارهٔ قلب مبارک حضرتش به آیهٔ «من کان عدواً لجبرئیل فانه نزل علی قلبك» اشاره شده است.

۹. در بارهٔ فؤاد مبارک حضرتش به آیهٔ «ماکذب الفؤاد ما رأی» اشاره شده است.

۱۰. در بارهٔ سینهٔ مبارک حضرتش به آیهٔ «الم نشرح لك صدرك» اشاره شده است.

۱۱. در بارهٔ ظهر مبارک حضرتش به آیهٔ «والذی انقض ظهرك» اشاره شده است.

۱۲. در بارهٔ قدم مبارک حضرتش به آیهٔ «طه ما انزلنا علیك لتشقی بقدمك» اشاره شده است که بنا به بعضی تفاسیر به معنی طی‌الارض است.

۱۳. در بارهٔ نور صورت مبارک حضرتش به آیهٔ «والشمس» اشاره شده است.

۱٤. در بارهٔ موی مبارک حضرتش به آیهٔ «والليل» اشاره شده است.

۱۵. در بارهٔ گوش مبارک حضرتش به آیهٔ «قل اذن خیر لکم» اشاره شده است.

۱٦. در بارهٔ علم مبارک حضرتش به آیهٔ «و انزل الله علیك» اشاره شده است.

۱۷. در بارهٔ خواب مبارک حضرتش به آیهٔ «لقد صدق الله رسول الرؤیا» اشاره شده است.

۱۸. در بارهٔ نماز مبارک حضرتش به آیهٔ «اقم الصلاة لدلوك الشمس» اشاره شده است.

۱۹. در بارهٔ تلاوت قرآن حضرتش به آیهٔ «ورتل القرآن» اشاره شده‌است.

۲۰. در بارهٔ رکوع حضرتش به آیهٔ «و رکعوا مع الراکعین» اشاره شده است.

۲۱. در بارهٔ سجده رفتن حضرتش به آیهٔ «والسجدوا اقترب» اشاره شده است. [سجده واجبه]

۲۲. در بارهٔ خلق حضرتش به آیهٔ «خلقك لعلی خلق العظیم» اشاره شده است.

۲۳. در بارهٔ صورت مبارک حضرتش به آیهٔ «لاترفعوا صوتکم فوق صوت النبی» اشاره شده است.

۲٤. در بارهٔ تهجد و شب زنده‌داری حضرتش به آیهٔ «من اللیل فتهجد به نافله اللیل» اشاره شده است.

۲۵. در بارهٔ معراج حضرتش به آیهٔ «سبحان الّذی اسری بعبده» اشاره شده است.

۲٦. در بارهٔ کتاب حضرتش به آیهٔ «منزل انه لقران کریم» اشاره شده است.

۲۷. در باره اسرار حضرتش به آیهٔ «فاوحی الی عبده ما اوحی» اشاره شده است.

۲۸. در بارهٔ اهل بیت حضرتش به آیهٔ «انّما یریدالله عنکم الرجس و اهل بیته» اشاره شده است.

۲۹. در بارهٔ زنان حضرتش به آیهٔ «و ازواجه امهاتهم» اشاره شده است.

۳۰. در بارهٔ اصحاب حضرتش به آیهٔ «السابقون الاولون من المهاجرین والانصار» اشاره شده است.

۳۱. در بارهٔ امت حضرتش به آیهٔ «کنتم خیر امه اخرجت للناس» اشاره شده است.

۳۲. در بارهٔ بیعت حضرتش به آیهٔ «انّما یبایعون الله» اشاره شده است.

۳۳. در بارهٔ نفس حضرتش به آیهٔ «لا تکلف الاّ نفسك» اشاره شده است.

۳٤. در بارهٔ غفران حضرتش به آیهٔ «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخّر» اشاره شده است.

۳۵. در بارهٔ جهاد حضرتش به آیهٔ «فقاتل فی سبیل‌الله» اشاره شده است.

۳٦. در بارهٔ ولایت حضرتش به آیهٔ «النبی اولی بالمؤنین من انفسهم» اشاره شده است.

۳۷. در بارهٔ شفاعت حضرتش به آیهٔ «ولسوی یعطیك ربك فترفی» اشاره شده است.

۳۸. در بارهٔ تسبیح حضرتش به آیهٔ «سبّح اسم ربك الاعلی» اشاره شده است.

۳۹ و ٤۰. در بارهٔ اسم شریف حضرتش به آیهٔ «ما محمد الاّ رسول» و آیهٔ «و ما محمدا با احدٍ رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتم النبیین» اشاره شده است.

۲. بحث سنخیّت روح شیعه با حقیقت هیکل محمدیّه

بعد از آنکه بحث سنخیت شیعه از جهت جسمی با حقیقت ولایت را بیان نمودیم، به توضیح مختصری در باب سنخیت شیعه در حقیقت روح می‌پردازیم.

در بعضی از روایات وارد شده است که حضرت امام صادق علیه‌السلام مسکنُ الشقاشق در کتاب شریف *صحیفة‌الابرار* مامقانی در باب اینکه چرا نام شیعه را شیعه نامیدند، تعبیر می‌کنند که این تعبیر، خود، حکایت از همین موضوع دارد. حضرتش در باب اینکه چرا شیعه را شیعه نامیدند فرمودند: «چون از شعاع خورشید امامت گرفته شده است».

توضیح اینکه، شعاع خورشید چون متصل به حقیقت خورشید می‌باشد لذا همان

ویژگی خورشید، یعنی گرما و نور را دارد، منتهی گرما و نور، شعاع کمرنگ‌تر از حقیقت و نور خورشید است.

حال با توجه به این توضیح مختصر، می‌توان حقیقت امام علیه‌السلام را بلاتشبیه به مانند خورشیدی تصور کرد و شعاع این خورشید را شیعیان امام علیه‌السلام تصور کرد، که شیعه از گرما و نور حقیقت ولایت حکایت می‌کند، اما نه آن گرما و نوری که خود امام دارد، چراکه تفاوت شیعه با امام، تفاوت عالم عدم با عالم هستی است. به همین علت و دلیل است که شیعه از جهت روحی با امام علیه‌السلام سنخیت دارد و شاید یک علت اینکه امروزه و در عصر و دوران امامت ولی‌عصر حجةبن الحسن المهدی ارواحنا فداه، شیعیان حضرتش در روزهای خاصی مثلاً غروب جمعه‌ها یا دوشنبه‌ها بدون هیچ علتی، دلگیر می‌شوند این نکتهٔ لطیف می‌باشد که چون در این دو روز اعمال شیعیان خدمت امام زمانشان می‌رسد و چون حضرت، گناهان شیعیان خود را مشاهده می‌نمایند دلگیر گشته و ناراحت می‌شوند و از ناراحتی قلب عالم امکان، قلب شیعیان همسنخ با حضرت نیز می‌گیرد و احساس غم و اندوه می‌کنند، لذا دلگیری بعضی از روزهای خاص که علت خاصی هم ندارد، به همین علت است.

اما روایات متعدده‌ای که به مدّعای ما می‌تواند دلیلی محکم باشد، نیز بر این حقیقت اذعان دارند. به عنوان مثال در احوالات جناب میثم تمار علیه‌الرحمه والرضوان، این صحابی کمّل مولا علی علیه‌السلام آمده است[1] که روزی میثم دچار سردرد شدیدی گشته بود ناگهان مشاهده می‌کند از طرف دیگر بازار جمال هیبت الهی اسدالله الغالب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام هویدا گشته است که حضرت دست خود را بر سر مبارکشان به علامت سردرد گرفته‌اند. میثم

---

۱. جناب میثم تمار علیه الرحمن از شیعیان خاص حضرتش بودند که در بازار کوفه به شغل خرمافروشی سرگرم بودند و آن‌قدر با حضرتش محرم و همسنخ گشته بودند که در بعضی از روزها در کنار دکّهٔ خرمافروشی میثم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور پیدا می‌کرد و به جای میثم خرما می‌فروخت. نکتهٔ جالب اینجاست که آن‌قدر جناب میثم تمار در وادی ولایت غور کرده بودند که در کوچکترین مسائل زندگیش، حقیقت ولایت را دخیل میدانستند و به اصطلاح معروف نمک آشش را نیز از ولایت می‌گرفتند. آمده است که در مورد کیفیت فروختن خرما نیز از امام زمانش سؤال می‌نمود که چگونه خرماها را بفروشد تا نکند بر اثر حتی نحوهٔ فروختن خرما نیز از نظر و مسیر ولایت منحرف شود. و این، نکته‌بینی ریز میثم را می‌رساند. حضرتش چنین پاسخ دادند که‌ای میثم! از صبح تا ظهر با سود کم خرما بفروش و از ظهر تا مغرب بدون سود!

جلو آمده از حضرتش سؤال می‌نمایند: «بابی انت و امی یا امیرامؤمنین؛ پدر و مادرم بـه فدای شما باد ای امیرالمؤمنین» آیا عارضهٔ سردرد بر شما وارد شده است؟

حضرت فرمودند: آری، چون که عارضهٔ سردرد بر تو وارد شده است سر من نیز دچار درد گردیده و هنگامی که شما شیعیان دچار ناراحتی می‌شوید این ناراحتی شما، چـه از جهت روحی و چه جسمی، به ما امامان نیز سرایت می‌کند.

ای عزیز، خوب در این روایت شریف بنگر و متوجه شو که سنخیت در وادی ولایت، بعد از حقیقت محرمیّت، حرف اول را می‌زند و شیعهٔ بدون سـنخیت بـه مـانند بـرکه‌ای می‌ماند که به دریای امام متصل نیست، لذا حیات این برکه از دست رفته است و به زودی این برکه تبدیل به مرداب بدبو وگندیده‌ای خواهد شد که محل غوطه زدن خوکان نجس گناه و سنخیت پیدا کردن با دارالنّار شیاطین جهنمی می‌شود.

حال که توضیح مختصری در باب سنخیت روحی شیعه با حقیقت امام علیه‌السلام داده شد، لازم به‌ذکر است که به چند عاملی که باعث رسیدن به این سنخیت می‌شود اشاره نماییم.

عوامل رسیدن به این سنخیت

۱. عدم نفاق شیعه

برای رسیدن به حقیقت سنخیت با امام علیه‌السلام، اولین قدم و اولین شرط آن این است که صداقت داشته باشی و نفاق خود را کنار گذاشته و یک‌دل، بلکه صد دل و با اعتقاد کامل بر اثر سلوک صلواتیه، این هدیهٔ الهی، یعنی سنخیت را در خود تبلور دهی و این نکتهٔ مهم را بدان که نفاق دارای درجاتی می‌باشد، چه بسا شخص بر اثر گناهان بسیار، ایمان خود را نسبت به امام علیه‌السلام از دست بدهد و به مانند زُبیرها (لعنةالله علیه) در میدان جنگ مقابل امام علیه‌السلام قرار گیرد؛ یا در حدّ اشدّ آن در صحرای کربلا به مانند شمر خبیث حضور پیدا کند و سر حجت خدا را بر نیزه کند و یا به ندای «هل من ناصرٍ ینصرنی» پاسخ نگوید، چراکه این اصحاب یزیدی و اصحاب زبیری، همان کسانی بودند که ادعای محبّت اهل البیت عصمت و طهارت را می‌کردند و برای حضرتش نامه‌ها فرستادند و سپس نفاق خود را رو کرده و در میدان جنگ با حضرتش مقاتله می‌نمایند.

پس در این نکته خوب دقت کنیم که اگر شیعه اعتقاد خود را نسبت به امام علیه‌السلام

محکم نکند همان‌گونه که از بعضی روایات بر می‌آید، نور ولایت را از وی خواهند گرفت و چون نور ولایت گرفته شود ظلمت و تاریکی نفاق جایگزین می‌شود. پس بکوشیم که دائماً اعتقاد خود را نسبت به امام علیه السلام محکم کنیم و چون اعتقاد، محکم گردید رغبت شیعه برای رسیدن به امام علیه السلام افزون می‌گردد و چون رغبت شیعه برای رسیدن به امام علیه السلام افزون گردید حرکت و تکاپوی وی برای رسیدن به امام علیه السلام نتیجه‌بخش خواهد بود و نتیجهٔ آن همان سنخیتی است که مدّ نظر ماست.

حال سؤال اینجاست که برای رسیدن به این اعتقاد محکم، چه باید کرد؟ فقط این نکته را بدان که رسیدن به این اعتقاد محکم احتیاج به کلید طلایی که دارای دو دندانه می‌باشد است، که کلید طلایی حکایت از اخلاص دارد و دو دندانهٔ آن: ۱. علم؛ ۲. محبت می‌باشد، تا به وسیلهٔ این کلید طلایی بتوانیم قفل اعتقاد را که بر در گنجینهٔ پر از جواهر سنخیت گذارده شده است را باز نماییم. چون قفل باز گردید، دسترسی به جواهر سنخیت میسر خواهد شد و همچنین علم به مانند آبی می‌ماند که درخت اعتقاد شیعه را سبز می‌کند و محبت به مانند خورشیدی می‌ماند که با گرمای خود درخت اعتقاد شیعه را محکم و قوی می‌کند و چون درخت اعتقاد سبز و محکم گردید در اعماق قلب شیعه ریشه می‌دواند و چون چنین شود و اعتقاد محکم گردد، شیعه به دنبال امام علیه السلام حرکت کرده و از تندباد شبهات اعتقادی به علت ریشهٔ قوی درخت اعتقادش، مصون و محفوظ می‌ماند و می‌تواند حقیقت سنخیت را در خود تبلور دهد و چون حقیقت سنخیت را در خود تبلور داد به آرزوی خود خواهد رسید و نفاق از خانهٔ دل وی رخت بر می‌بندد و این همه میسر نگردد مگر با صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام و سلوک صلواتیه‌ای که شیعه در خود تبلور می‌دهد.

در کتاب شریف ***محجة البیضا*** از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله دو روایت شریف در بارهٔ صلوات، که از بین برندهٔ نفاق می‌باشد، نقل گردیده است:

۱. **الصلاة علیّ و علی اهل بیتی تذهب بالنفاق؛** صلوات بر من واهل بیتم، نفاق را از بین می‌برد.

۲. **ارفعوا اصواتکم بالصلوة علیّ فانّها تذهب بالنفاق؛** بلند کنید صدای خود را بر صلوات بر من، به درستی‌که این صلوات از بین برندهٔ نفاق می‌باشد.

۲. دومین عاملی که باعث ایجاد این سنخیت می‌گردد

شیعه باید نسبت به امام علیه‌السلام دارای حرارت و جوشش ملکوتی باشد. توضیح اینکه شیعه باید نسبت به مسئلهٔ ولایت در تمام شئون، غیرت ناموسی داشته باشد، چراکه محبت حضرات معصومین در سینهٔ شیعه به مانند ناموسی می‌ماند که باید آن را حفظ نماید، لذا در بعضی از خطابها به بقیةالله الاعظم امام زمان علیه‌السلام، جملهٔ «الناموس الله الدّهر؛ ناموس خدا در دهر و زمان» تعبیر می‌شود ولذا اگر شیعه بخواهد نسبت به مسئلهٔ ولایت حرارت و جوشش داشته باشد تا به وسیلهٔ این حرارت به سنخیت با ولایت نائل گردد باید از خود غیرت عقلی نشان دهد.

توضیح دیگر اینکه: غیرت شیعه نسبت به امام علیه‌السلام، خود نشان‌دهندهٔ اعتقاد راسخ شیعه نسبت به ولایت می‌باشد چراکه تا اعتقاد محکم نباشد، غیرت معنا پیدا نمی‌کند.

این نکته را نیز بدان که غیرت، خود دارای مراتبی می‌باشد؛ یک مرتبهٔ از این نوع غیرت سبب وارد شدن شیعه به میدان جنگ و در رکاب امام علیه‌السلام بودن، می‌باشد تا حدّی که شیعه قصد دارد در اثر این غیرت، خونِ خود را فدای امام زمانش کند. به عنوان مثال؛ مالک اشتر نخعی آن‌چنان نسبت به مسئلهٔ ولایت از خود غیرت نشان می‌داد که کوچک‌ترین توهینی را نسبت به امام زمانش، تحمل نمی‌کرد و در مسئلهٔ غیرت بدانجا رسید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مواردی فرمودند مَثَل مالک برای من، مَثَل من برای رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله بود.

در بعضی تعابیر دیگر آمده که حضرت فرمود: همچون مالک را کجا پیدا می‌کنید. و در حق شهادت مالک، حضرتش یک هفته گریستند و این علاقهٔ شدید امام علیه‌السلام به امثال مالک‌ها، به علت این بود که ایشان دارای غیرت الهی بودند. (البته تصور نکنید اشخاصی مثل مالک دارای غیرت عقلی نبودند، بلکه ایشان بر اثر شدت غیرت عقلی در میدان جنگ یا مسائل اجتماعی، آن‌چنان سیر کرده بودند و پیش رفته بودند که در نظر دیگران کاری جنون‌وار بوده است، چراکه این افراد در مقام شیعیان کمّل نیستند تا بتوانند این حالات را درک کنند)، لذا غیرت امثال مالک اشترها را که برای ولایت، کوچک‌ترین توهینی را تحمل نمی‌کردند و نسبت به مسئلهٔ ولایت بسیار متعصب بودند کارِ جنون‌آمیزی تصور می‌کردند، در حالی‌که این شیعیان کمّل، آن‌چنان در مسئلهٔ ولایت

ذوب گردیده بودند که خود سراپا غیرت شده بودند نه اینکه غیرت را در خود تبلور دهند و این غیرت الهی گاهی در غالب جنگ با کفار تجلی پیدا می‌کرد، مثل جنگیدنِ مالک در جنگ جمل و صفین وگاهی در غالب لطافت تبلور پیدا می‌کرد مثل سکوت ایشان برای حفظ ولایت به امر امام زمانشان.

اما نوع دیگر غیرت، که در مسائل اجتماعی بیشتر کاربرد دارد نه در زمان جنگ، بحث غیرتی است که همراه با عُرف جامعه پیش می‌رود. توضیح بیشتر اینکه؛ شیعه، چون نسبت به امام زمان خود غیرت و حرارت و جوشش دارد، دوست دارد که برای این ولایت و مسئلهٔ مهم عالم وجود وظیفهٔ خود را انجام دهد و این وظیفه را همراه با غیرت دینی عجین کند، اما از آن طرف چون در جامعه‌ای زندگی می‌کند که نمی‌تواند آن‌چنان که در خلوت با امام علیه‌السلام سیر می‌کند در میان مردم عادی و عام نیز که تحمل مسائل سنگین ولایت را ندارند همان‌گونه غیرت نشان دهد. مجبور است با ملاطفت در سطح خود مردم عادی، وظیفهٔ خود را انجام دهد. اما اینکه وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد، از غیرت وی نشأت گرفته است و اینکه با مردم عادی به مانند خودشان بحث می‌کند، از عقل وی نشأت گرفته است، و این نکتهٔ بسیار مهمی است که شیعهٔ غیرتمند و معتقد به امام علیه‌السلام که قصد تقرب و سنخیّت نسبت به ولایت را دارد اگر بخواهد در این میدان پیروز و موفق بیرون بیاید مجبور است با ظاهر و عرف نیز همکلام گردد، لذا پیامبران عِظام و امامان کرام همگی با مردم حشر و نشر داشتند و با ایشان صحبت می‌کردند و با مردمان فقیر و مستضعف بر روی خاک می‌نشستند و درد دل ایشان را گوش می‌دادند و سپس در آخر، هدایت خود را انجام می‌دادند.

شیعه نیز باید بر اثر تربیتی که از سلوک صلواتیه در خود تبلور داده است حرارت و جوشش خود را برای ولایت در قالب غیرت دینی، با عُرف شرعی جامعه و عقل دینی اجتماع همراه سازد تا بتواند بحث هدایت افراد را به خوبی ایفا کند و از برکت این غیرت دینی، می‌تواند افراد را هدایت نماید و از برکت هدایت افراد می‌تواند به ولایت تقرب پیدا کرده و سنخیت ایجاد نماید.

در کتاب *اثولوجیا تاسوعات* فولوطین در باب حقیقت انسان و نقش تربیتی انسان در جامعه، عبارتی دارد که قائل است انسان باید عقلی باشد نه حسی، چرا که انسان حسی

و جَوّزده انسانی است غیر متعادل و طبق تعبیر قرآن مجید «مُذَبذَبین؛ یعنی انسان‌های دمدمی‌مزاج» که از تعادل روحی برخوردار نمی‌باشد و این نکته آن‌قدر مهم است که حتی انسان جَوّزده و غیر متعادل در مکاتب غیر الهی و شیطانی نیز جایگاهی ندارد چرا که احزاب شیاطین نیز نمی‌توانند به اعتقادات این فرد، ولو اینکه شیطانی باشد اعتماد و تکیه کنند.

در کتاب سلیم‌بن قیس[1] در باب جوّزدگی و عدم تعادل روحی امثال افرادی مثل زُبیر علیه‌اللعنة والعذاب آمده است که جناب سلیم از زبان سلمان فارسی در حق زُبیر علیه‌اللعنه چنین نقل نموده است که وی از تمام شیعیان کمّل دیگر از جمله سلمان و اباذر شدیدتر و در ولایت استوارتر بود! اما چه شد که همین زبیر علیه‌اللعنه که برای ولایت کتک‌ها خورد در جنگ جمل مقابل حضرتش قرار می‌گیرد؟!

جوابی که می‌توان به آن داد این است که همین زبیر ملعون، تنها مشکلی که داشت این بود که وی انسانی حسّی بود و غیرت خود را در قالب حس هویدا کرده بود، نه در قالب عقل (دقت شود). بنابراین این دو عامل، یعنی عدم نفاق و حرارت و جوشش در قالب غیرت عقلی، تنها راه‌های رسیدن به سنخیت با ولایت می‌باشد و این‌دو ممکن نخواهد بود مگر اینکه شخص، خود را به سلاح صلوات و سلوک صلواتیه مجهز نماید چرا که اگر به ولایت متصل گردیدی خودِ ایشان تو را از درون، عقلی غیرتمند، برای حرارت و جوشش و علمی همچون آب زلال و محبتی همچون خورشید گرم برای عدم نفاق به تو اعطا خواهند نمودتا بتوانی با دارالسلام ولایت سنخیت پیدا نموده و عجین شوی.

بعد از مختصر توضیح عوامل رسیدن به سنخیت، خالی از لطف نیست که در حق تعدادی از کُمَّلین اکابر شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باب سنخیت ایشان و چگونگی رسیدن به این مقام، توضیح دیگری داده شود.

نُه نفر ایشان، از انبیاء عِظام و پنج نفر ایشان از شیعیان زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

---

۱. معروف به کتاب اسرار آل محمد، که این کتاب مورد تأیید شش امام، یعنی حضرت مولا علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام قرار گرفته است به گونه‌ای که امام صادق علیه‌السلام در حق این کتاب فرمودند هرکس کتاب سلیم را نداشته باشد چیزی از اسرار ما امامان را نمی‌داند، لذا به خوانندگان محترم توصیه می‌شود این کتاب را مطالعه نمایند.

می‌باشند. قبل از اینکه در باب سنخیت این انبیای عظام و شیعیان کمّل بحث کنیم، لازم است که این نکته را متذکر شویم که بُعد کمی و کیفی انبیای عظام و شیعیان کمّل آن‌قدر وسیع و عمیق است که نه تنها از جهت روحی، بلکه از جهت ظاهری و مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فردی و فرهنگی نیز تابع این سنخیت لطیف می‌باشد.

با توجه به این نکتهٔ مهم به نحوهٔ سنخیت ایشان، به‌طور خیلی مختصر به توضیح آن می‌پردازیم.

سنخیت انبیای عظام علیهم‌السلام

۱. آدم ابوالبشر

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف *معانی‌الاخبار* در باب اینکه چرا آدم را آدم نامیدند چنین می‌فرمایند: «انّ معنی آدم انّه خُلق مِن ادیم الارض؛ آدم را از این جهت آدم نامیدند که وی از روی زمین خلق شده است».[۱]

در باب سنخیت جناب آدم ابوالبشر وارد شده است که وی کنیهٔ «ابا محمد»[۲] را داشته (اثبات الوصیه) و این نکتهٔ مهم که چرا آدم علیه‌السلام دارای چنین کنیه‌ای است اشاره به این نکتهٔ لطیف دارد که‌حتی بعد زمانی نیز از جهت ظاهر برای جناب آدم اولین مخلوق، آدمیین مطرح نمی‌باشد و مسئلهٔ ولایت آن‌قدر گسترده و عمیق است که حتی پیامبران عظام از جمله آدم ابوالبشر قصد دارند به نوعی خود را متصل به این لطیفهٔ ملکوت، یعنی ولایت آل‌الله علیهم‌السلام نمایند ولو اینکه از جهت کنیه یا اسم، خود را به ایشان متصل نمایند و این نکتهٔ بسیار لطیف است که انبیای عظام آن‌قدر در مسئلهٔ سنخیت تعصب دارند و آن‌قدر این مسئله برای ایشان مهم است که حتی از کوچک‌ترین مسئلهٔ در دین‌داری دریغ نمی‌دارند و این انبیای عظام و شیعیان کمّل آن‌قدر به این اعتقاد راسخ رسیده‌اند که بی‌تفاوت بودن نسبت به ولایت که بر اثر عدم سنخیت با ولایت (بی‌تفاوت بودن) حاصل

---

۱. کیفیت خلق آدم و اینکه طینت جناب آدم علیه‌السلام وکلاً شیعیان به چه نحوی خلق شده‌اند در کتب احادیث، از جمله علل الشرایع و بحارالانوار به طور مفصّل آمده است. علاقه‌مندان می‌توانند به این کتب مراجعه نمایند.

۲. پدر محمد رسول‌الله(ص).

می‌شود به مانند نوشیدن زهر هلاهل می‌ماند که انسان سالم را جا در جا از بین می‌برد و از جهت روحی ایشان به صفر می‌رسد، لذا به این علت مهم، حتی انبیای عظام از جمله جناب آدم علیه‌السلام در انتخاب شغل نیز در باطن از ولایت اجازه می‌گیرند چرا که ایشان از جهت باطنی با ولایت در ارتباطند، لذا در احوالات جناب آدم آمده است که وی دارای شغل زراعت وکشاورزی بود، چرا که شغل کشاورزی در باطن، اشاره به این حقیقت دارد[1]، که شیعه در این دنیا باید بذر وجودی خود را در زمین نفس امام علیه السلام بکارد تا از میوهٔ درخت مبارک ولایت، که همان سنخیت می‌باشد، بهره بگیرد والّا اگر چنین نکند و دارای چنین سنخیتی نگردد این درخت همان درخت منهیه‌ای می‌گردد که خوردن آن حرام می‌شود، چرا که سنخیتی با حقیقت ولایت ندارد و چون این سنخیت حاصل نمی‌شود، شیطان رخنه کرده و آدم را ترغیب به خوردن میوهٔ درخت منهیه می‌کند.

۲. ادریس نبی علیه‌السلام

در کتاب شریف *علل الشرایع* در باب اینکه چرا ادریس را ادریس نامیدند چنین آمده است: «**اِنّه کان یکثر درس بحکم‌الله عزوجل و سنن الاسلام**؛ به درستی که ادریس را ادریس نامیدند از آن جهت که وی زیاد تدریس معرفت الهی می‌کرد و سنن و آداب شریعت مقدس اسلام را آموزش می‌داد. لذا ادریس از تدریس معرفت‌الله گرفته شده است».

توضیح اینکه در باب سنخیت جناب ادریس نبی می‌توان به این نکتهٔ مهم اشاره کرد که وی چون زیاد تدریس معارف اهل‌البیت را می‌نمود، حتی از جهت اسمی نیز خود را با حقیقت ولایت سنخیت داده بود، لذا ایشان نه تنها سنخیت باطنی، بلکه حتی سنخیت اسمی نیز با حقیقت ولایت را دارا بود.[2]

یا در باب سنخیت شغلی وی چنین آمده است که وی اولین خیاط بشریت محسوب می‌شود، چرا؟ چون ایشان از جهت باطنی آن‌قدر در ولایت سیر نموده‌اند که‌حتی شغل خود را بر اثر حالات و روحیات معنوی خویش انتخاب کرده است. (البته با اذن ولایت،

---

۱. طبق روایت الدنیا مزرعة الاخرة والاخرة یوم الحصید؛ دنیا به مانند زمین کشاورزی می‌ماند که در آن کشت می‌شود وآخرت روز برداشت می‌باشد.

۲. چون تدریس معارف حضرات معصومین علیهم‌السلام را می‌کرد، نامش را ادریس نهادند.

چون انبیای عظام از جهت باطنی با ولایت در ارتباطند). و اینکه چرا خیاط شد، بدین علت بود که وی در باطن، لباس معرفت الله و آل الله علیهم‌السلام را برای انسان‌های زمان خود و شاگردهای خاص الخاص خود می‌دوخت (تعلیم می‌داد). لذا از جهت ظاهری نیز دوزندهٔ لباس ظاهری شد تا با نگاه کردن به این لباس ظاهری به یاد لباس معنوی باطنی بیفتد و حکایت از ملکوت این ظاهر نماید، چراکه عالَم ظاهر حکایت از عالَم باطن می‌نماید.

قرآن کریم، به اینکه هر شییء ظاهری در این دنیا دارای ملکوتی می‌باشد تصریح کرده و می‌فرماید: «**فسبحان الّذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون**؛ پاک و منزه است خدایی که ملکوت و باطن هر شیئی در دست و قدرت وی می‌باشد و بازگشت همهٔ خلایق به سوی وی است».[1]

۳. سنخیت نوح شیخ الانبیاء

در باب اینکه چرا نوح را نوح نامیدند در کتاب شریف *معانی الاخبار* شیخ صدوق چنین آمده است:

> **و معنی نوح انّه کان ینوح علی نفسه و بکی خمس مائه عام، و نحی نفسه عمّا، کان فیه قومه من الضلاله.**
>
> جناب نوح نامش عبدالغفار بوده وچون زیاد در احوالات خود وقومش گریه ونوحه‌سرایی می‌نمود وبه مدت پانصد سال محزون بود وچون نفس خود را از آلودگی‌ها وگمراهی‌هایی که قومش در آن غوطه‌ور بودند، رهانید، مسمیٰ به اسم نوح گردید.

لازم است در باب سنخیت نوح علیه‌السلام در دو بعد بحث شود: ۱. سنخیت اسمی؛ ۲. سنخیت شغلی.

۱. سنخیت اسمی:

چون نوح بر اینکه نکند همانند قوم خویش دچار عدم سنخیت با ولایت گردد و یا این سنخیتی که با ولایت دارد کمرنگ شود به نوحه‌سرایی و مذمت نفس خویش می‌پرداخت

---

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۸۳.

و چون در این مسئله صاحب اخلاص کامله بود، وی را نوح نامیدند چرا که وی، نوح ولایت شد و گریه‌ها و حُزن‌های وی اثر کرده و این سنخیت باطنی وی سبب شد که از جهت ظاهری، یعنی در سنخیت اسمی نیز صاحب این لطیفه گردد.

۲. سنخیت شغلی:

در احوالات جناب نوح آمده که شغل وی نجّار بود، و با این شغلی که داشت کِشتی و سفینه‌ای ساخت تا بتواند اصحاب خویش را از معرکهٔ عذاب الهی برهاند و این ظاهر اشاره به این حقیقت دارد که آن کشتی در باطن، سفینهٔ حضرات معصومین علیهم‌السلام بوده است، و در روایات متعدد آمده است که:

مَثَل اهل البیتی کمثل سفینة النوح من رکبها نجی و من تخلّف غرقی.

مَثَل اهل بیت من، مَثَل کشتی نوح است که هرکس سوار بر آن شود از طوفان بی‌سنخیتی با ولایت در امان است ونجات پیدا می‌کند. وهر کس داخل این سفینه النجاة نگردد وخود را با حقیقت ولایت سنخیت ندهد در این دریای هولاناک وظلمانی عدم سنخیت غرق می‌گردد.

و به این علت بود که جناب نوح، شغل نجاری را برای خود انتخاب نمود تا حتی از جهت ظاهری نیز، سنخیت وی معلوم گردد و این میسّر نگردد مگر با سلوکی لطیف به نام سلوک صلواتیه و تا این سلوک صلواتیه، که باطن آن اتصال به ولایت می‌باشد مَشرب و سلوک انبیای عظام از جمله جناب نوح قرار نگیرد، این سنخیت‌های ظریف و لطیف میسر نخواهد شد. تو خود مفصل بخوان از این مجمل.

۴. سنخیت جناب ابراهیم خلیل‌الله:

«فمعنی ابراهیم انّه همَّ و بِرّه؛ ابراهیم را ابراهیم نهادند به این علت که وی در وادی ولایت به نیکی کردن همت داشت.

همّت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند

سنخیت جناب ابراهیم علیه‌السلام را در دو نکته توضیح می‌دهیم: ۱. مقامی که بر اثر سنخیت به دست آورد؛ ۲. سنخیت شغلی.

نکتهٔ اول: همان‌گونه که قبلاً، متذکر شدیم از امام حسن عسکری نقل شده که:

انّما اتّخذالله ابراهیم علیه السلام خلیلاً لکثرة صلواته علی محمد و اهل بیته صلواة الله علیهم اجمعین.[1]

خداوند حضرت ابراهیم علیه‌السلام را خلیل خود انتخاب کرد. برای این‌که او بر محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم وخاندانش که درود خدا بر آنان باد، زیاد صلوات می‌فرستاد.

این روایت لطیف، خود حکایت از این مهم دارد که حتی جناب ابراهیم علیه السلام، طبق تعبیر قرآن کریم که می‌فرماید: «انّ ابراهیم لشیعته؛ حضرت ابراهیم از شیعیان او بود»، در تفاسیر عزیز شیعه، از جمله تفسیر *نورالثقلین* چنین آمده که ابراهیم، از شیعیان علی‌بن ابی‌طالب است، بر اثر سلوک صلواتیه وکثرت صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام چنین همتی پیدا نمود، که بتواند مقام امامت و خُلّیت (خلیل الرحمان بودن) را که نتیجهٔ سنخیت الهی و ولایی است در خود تبلور دهد و آتش نمرودیان بی‌سنخیت در وی اثر نکند و وی گلستان سنخیتی باشد در آتش بی‌سنخیتی نمرودیان.

نکتهٔ دوم در باب سنخیت شغلی وی چنین وارد شده که وی بنّا بود، و این اشاره به این لطیفه دارد که چون ابراهیم خلیل گردید و در وادی ولایت همسنخ امام علیه السلام شد لذا شغل بنّایی را برای خود برمی‌گزیند تا بتواند کعبهٔ سنخیت را برای شیعیان مسلمان بسازد، و سرّ اینکه چرا مسلمان شیعه باید قبله‌اش کعبه باشد بدین علت است که چون کعبه محل تولّد امام علیه السلام گردید، سنخیت با امام علیه السلام پیدا می‌کند. بنابراین، کعبه، این قرب وارج را در وادی ولایت کسب نموده است که قبلهٔ ظاهری شیعهٔ مسلمان گردد، همان‌گونه که قبلهٔ باطنی شیعه امام علیه السلام است.

در کتاب شریف *مفاتیح الجنان* در باب زیارت امیرالمؤمنین چنین آمده است:

السلام علیك یا امیرالمؤمنین و یا قبلة العارفیّن؛ سلام بر تو علی‌جان که قبلهٔ عارفان حقیقی، که همان همسنخان مقدس ولایت می‌باشند، گردیده‌ای.

---

۱. علل الشرایع، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳.

۵. سنخیت موسی‌بن عمران:

موسی کلمهٔ عبرانی می‌باشد، که ترجمهٔ عربی آن چنین می‌شود: «یُقال له موسی لأنّ الماء (مو) و الشجر (سی) فسموه موسی لذلك؛ موسی را از آن جهت موسی نامیدند، چرا که موسی از دو ترکیب ایجاد شده است: «مو» به معنی آب و «سی» به معنی درخت.

ای عزیز، همان‌گونه که از اسم موسی برمی‌آید می‌توان دو سنخیت را برای ایشان متصور شد: سنخیت اسمی و سنخیت سلوکی.

۱. سنخیت اسمی:

همان‌گونه که قبلاً گفتیم و اشاره شد، آب که مظهر پاکی و طهارت می‌باشد دارای باطنی است که باطن آن ولایت حضرت معصومین علیهم‌السلام است، چرا که ولایت باعث تطهیر تمام رذایل و کثافات ظاهری و باطنی می‌گردد تا آنجا این طهارت و سنخیت آب در باطن ولایت جلو می‌رود که حتی زیربنای عرش الهی را نیز در بر می‌گیرد، چرا که در بعضی از روایات وارد شده که عرش خداوند بر روی آب قرار دارد و این آب اشاره به همان ولایت آل‌الله علیهم‌السلام دارد و چون آب در باطن با ولایت همسنخ گردید، امام علیه‌السلام ارزش آب را چه از جهت ظاهری، که باعث حیات و تطهیر همهٔ اشیا است و چه از جهت باطنی، که ولایت گردید، قرار داده است.

جناب موسی‌بن عمران علیه‌السلام نیز که قسمت اول اسمش از آب نشأت می‌گیرد، اشاره به این حقیقت دارد که موسی بر اثر سلوک صلواتیه، تربیت شدهٔ مکتب ولایت است و از جهت باطنی آن‌قدر لطیف و مطهّر گردیده که از سنخ کرّوبین شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام محسوب می‌شود و از پیامبران اولوالعزم می‌گردد تا آنجایی که مولا علی علیه‌السلام در روایات متعددی از جمله در خطبةالبیان، که از خطب شریفهٔ حضرتش محسوب می‌شود و در کتب شریف *الزام الناصب فی اثبات حجةالغائب* مرحوم حائری یزدی و همچنین *بحرالمعارف* عبدالصمد همدانی و *صحیفةالابرار* مامقانی و *مشارق الانوار الیقین* حافظ رجب برسی وارد شده است که حضرتش چنین می‌فرمایند: «انا موسی مونس المؤمنین؛ من موسی مونس مؤمنین هستم.

یا می‌فرمایند: «انا صاحب موسی؛ و یا می‌فرمایند: «انا عصاء موسی» و یا «انا معلم

الموسی» و... و این انتساب کردن مولا، نام خود را با نام موسی دلیل بر سنخیت بعد اول اسم ظاهری موسی با ولایت یعنی آب و همچنین بعد دوم آن یعنی باطن آب می‌باشد.

اما قسمت دوم اسم موسی، یعنی «سی» (درخت)، اشاره به این لطیفهٔ ملکوتیه دارد که آن درخت و شجرهٔ مبارکهٔ طور سینا که خداوند طبق تعبیر قرآن در آن می‌فرماید: «یا موسی انّی اَنا الله؛ ای موسی، به درستی که من خدای تو هستم»، در باطن ولایت حضرت معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

در بعضی از روایات وارد شده که حضرتش فرمودند: آن صدا که از درخت نورانی موسی، در وادی طور سینا، به گوش حضرتش رسید که «یا موسی فخلع نعلیك؛ ای موسی نعلین خود را در بیاور: «انك بواد المقدس طوی؛ به درستی که این سرزمین، سرزمین موسی است» و تو در این سرزمین وارد شده‌ای و یا جملهٔ «انّی اناالله؛ مکلّم آن صاحب ولایت کلیّه، یعنی امیرالمؤمنین بوده است»، این روایت در ذیل خطبهٔ روحیه امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب بحرالمعارف آمده است.[1] لذا چون موسی به این درخت مبارکهٔ ولایت نزدیک شد و از نور ملکوتی آن بهره گرفت، میوه‌ای از آن چید که آن میوهٔ سنخیت با ولایت بود، لذا فرمودند: «انا موسی مونس المؤمنین».

۲. قسمت سنخیت سلوکی جناب موسی:

چون موسی سنخیت وحی خود را از اسم خود گرفت، لذا سلوک وی چنان سلوکی بود که طبق ندای طور سینا دو چیز گذاشت و دو چیز برداشت کرد، دو نعلین گذاشت و دو حقیقت را برداشت نمود. در تفاسیر عزیز شیعه وارد شده است که منظور از نعلین موسی که فرمودند ﴿فخلع نعلیك﴾: ۱ـ حب دنیا ۲ـ حب فرزند و عیال بوده است. توضیح اینکه ای موسی، محبت این دو را از خود تهی کن تا دو چیز اعطا کنیم: ۱ـ آب ولایت ۲ـ میوهٔ سنخیت. لذا این سلوک را سلوک موسوی گویند.

---

۱. رفع شبهه: اینکه مولا می‌فرمایند: من آن صدا بودم که به موسی می‌فرماید یاموسی انّی اناالله، منظور حضرت نه این بوده است که حضرتش نعوذ بالله برای خود اثبات خدایی و الوهیت کرده باشد، بلکه از این باب که حضرات معصومین علیهم‌السلام لسان‌الله الناطق (زبان گویای خداوند) می‌باشند، حضرتش چنین فرمودند، نه اینکه بخواهند خود را خدا معرفی نمایند (دقت شود).

۶. سنخیت جناب اسماعیل ذبیح اللّه.

در باب سنخیت جناب اسماعیل علیه السّلام به دو نکته اشاره می‌شود: ۱ـ سنخیت سلوک ۲ـ سنخیت اقتصادی.

اما توضیح قسمت اول: در احوالات رسول اکرم وارد شده است که حضرتش این جمله را زیاد تکرار می‌کردند «انا ابن الذبحین» من پسر دو کشته شده هستم (۱ـ ذبیح اول جناب اسماعیل ۲ـ ذبیح دوم جناب عبداللّه بن عبدالمطلب که خوانندگان محترم می‌توانند در باب کیفیت ذبح جناب عبداللّه و حضرت اسماعیل به کتب تاریخ انبیاء مراجعه کنند) اینکه از لقب جناب اسماعیل ذبیح‌اللّه برمی‌آید و در تاریخ نیز آمده است جناب اسماعیل که قربانی اهداف الهی پدر خود، جناب ابراهیم علیه السّلام گردید، بدین دلیل بوده است که چون جناب اسماعیل نیز یکی از انبیاء عظام محسوب می‌شد لذا باب سنخیت خود را با امام علیه السّلام در شیوهٔ سلوکی خود قرار داده است. توضیح اینکه جناب اسماعیل در باطن خود را قربانی دین خداوند که همان اسلام بود کرد و چون باطن اسلام، ولایت می‌باشد، در حقیقت اسماعیل خود را قربانی ولایت کرده است لذا یک سرّ اینکه حاجیان در روز عید قربان، قربانی می‌کنند اشاره به این نکته لطیفه دارد که همانگونه که از جهت ظاهری چهارپایی را قربانی کردی از جهت باطنی نیز نفس خود را قربانی امام علیه السّلام کن و چون نفس خود را قربانی امام زمانت نمودی دیگر چیزی از تو باقی نمی‌ماند و منمیّت در تو وجود ندارد که بخواهد گناه ورزد لذا شرایط آماده شده است که تو نفس خالی از منمیت را با نور سنخیت پر نمایی و حقیقتاً طبق روایت، «سلمان منّا اهل البیت» گردی چرا که پیامبران عظام و شیعیان کمّل از جمله سلمان فارسی چنین کردند یعنی اینکه اول ظرف وجودی خود را از منمیت تهی و سپس آب علم و شیر حکمت و عسل معرفت و شراب سنخیت را در نفس مطهر خود جای دادند و چون چنین کردند درحقیقتِ دریای امام علیه السّلام محو گردیدند، و حقیقت «بَحْرٌ لا یُنزَف» گشتند.

اما توضیح قسمت دوم: در احوالات جناب اسماعیل علیه السّلام در کتب تاریخ انبیاء وارد شده است که جناب اسماعیل به شغل صیادی مشغول بودند. اما سرّ اینکه چرا جناب اسماعیل علیه السّلام شغل صیادی را برای خود انتخاب کردند بدین علت است که این عالَم به مانند تور صیادی می‌ماند و انسان صیاد است همانگونه که اسماعیل صیاد بود، بذر

این صیاد اعمال وکردار انسان محسوب می‌شود و صید این صیاد یا از حقایق ملکوتی است و یا از حقایق ظلمانی. انسان بر اثر اعمال و رفتاری که دارد و انجام می‌دهد یا تقوای الهی را در پیش می‌گیرد و با بذر اعمالی که اطاعت امام علیه السّلام می‌باشد می‌تواند کبوتر سفید زیبایی سنخیت را صید نماید و یا نقطه مقابل آن یعنی عدم تقوای الهی را در پیش می‌گیرد و با بذر اعمالی که عدم اطاعت امام علیه السّلام می‌باشد، خفاش عدم سنخیت با امام علیه السّلام را شکار می‌کند. پس ای عزیز بکوش همچون اسماعیل ذبیح اللّه ابتدا خود را ذبح امام کنی و چون ذبح کنی، سنخیت حاصل خواهد شد. و چون این سنخیت را بدست آوردی می‌توانی چون پرنده‌ای سفید از دنیای پست به سوی ملکوت اعلی پرواز کنی.

نکته: جناب اسماعیل علیه السّلام را در ابعاد بیشتری می‌توان بحث نمود که چون مجال بحث بیشتری نیست، نمی‌توان بیش از این در باب سنخیت ایشان صحبت کرد، فقط نکته‌ای که در باب سنخیت ایشان حتی سنخیت سِنّی ایشان می‌توان متذکر شد این است که در کتاب تاریخ انبیاء سید رسول محلاتی در باب سنّ جناب اسماعیل علیه السّلام آمده است که سن ایشان ۱۳۷ سال بوده است و ایشان تا این حد بیشتر عمر نکردند حال چرا سن ایشان تا این حد است جواب آن را برعهدهٔ شمای خواننده خواهیم گذاشت.

۷. سنخیت جناب زکریا و یحیی نبی علیه‌السلام

جناب یحیی نبی علیه السّلام که تنها فرزند ذکور جناب زکریا محسوب می‌شد در نحوهٔ کیفیت متولد شدنش و اینکه خداوند چگونه وی را به جناب زکریا علیه السّلام اعطا کرد آمده است که چون زکریا در راز و نیازهای خود و در خلوتهایی که با ذات مقدس خداوند داشت خداوند پنج اسم اعظم یعنی اسامی خمسه پنج تن آل عبا علیهم السّلام را به وی تعلیم داده بود و چون زکریا نام این پنج تن را می‌برد دچار سرور ملکوتی گشته و از خداوند به‌خاطر تعلیم چنین اسمائی شکرگزاری می‌کرد. روزی جناب زکریا به خداوند عرضه می‌دارد: بارالها، در میان پنج تن آل عبا هنگامی که اسم پیامبر تو یعنی محمد و وصی پیامبر تو یعنی علی و دختر پیامبر تو یعنی فاطمه و سبط اکبر پیامبر یعنی حسن را می‌برم، دچار سرور و شعف ملکوتی می‌گردم اما چه می‌شود که هنگامی که اسم حسین علیه السّلام را می‌برم، محزون و مغموم گشته و ناخودآگاه از چشمان من اشکی جاری

می‌شود. از ناحیه خداوند خطاب آمد: ای زکریّا این را بدان که حسینی که تو نـام وی را می‌بری در سرزمینی به نام کربلا با عهد و عیال خود شهید خواهد شد و زنان و کودکان وی را به اسارت خواهند برد لذا بی‌دلیل نیست که تو در غم وی گریه می‌کنی. چـون جـناب زکریا این سرّ ملکوتی را شنید، گریه و توسّلاتش افزون گردید و از خداوند خواست کـه چون دوست دارد با حسین علیه السّلام سنخیت پیدا کند و در غم وی تا حدودی شریک باشد لذا از خداوند درخواست نمود تا فرزندی ذکور به وی اعطا نماید تا همچون امـام حسین علیه السّلام شهید گردد تا بدین‌وسیله هم خود با خمسه آل‌عبا سنخیت پیدا کند و هم پسرش. لذا خداوند به وی یحیی علیه السّلام را اعطا نمود که در احوالات جـناب یحیی آمده است که وی را همچون اباعبداللّه الحسین علیه السّلام سر بریدند و این نحوهٔ شهادت خود سنخیت سلوکی یحیی را با امـام عـلیه السّـلام مـی‌رساند و نکـته جـالب اینجاست که یحیی از حی به معنای زنده گرفته شده است لذا چون یحیی به علت سنخیت با امام علیه السّلام خود را برای ولی اللّه المعظم یعنی امام علیه السّلام فداکرد و به شکل و نحوه ایشان شهید کرد، خداوند وی را حی و زنده قرار داد چه حیّ ظاهری و چـه حـیّ باطنی. لذا حقیقت آب حیات، ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام محسوب می‌شود که هر کس با کاسهٔ سنخیت از چشمهٔ آب حیات نفس امام علیه السّلام بنوشد، همچون یحیی حی می‌شود، لذا در روز قیامت خداوند مرگ را به شکل گوسفندی سیاه و سـفید ظاهر نموده و به جناب یحیی علیه السّلام دستور می‌دهد که این گـوسفند مـرگ را ذبـح نماید. توضیح اینکه خداوند با این عمل خواسته است به خلایق محشریون چنین بفهماند، که گوسفند مرگ را کشتم و این را بدانید که مرگی دیگر وجـود نـدارد و شـما در بـهشت و جهنم ماندگار هستید و آن را بدست یحیی نبی کشتم چرا که وی حقیقت حیات را بر اثر سنخیت با امام علیه السّلام در خود تبلور داده بود و اینکه چرا مرگ به شکل گـوسفند؟ و چرا به رنگ سیاه و سفید؟ در روز محشر وارد می‌شود دارای اسراری هست که تفکر در آن را به عهدهٔ شمای خواننده می‌گذاریم. و نکته جالب‌تر این‌که حتی جناب یحیی از جهت اسمی با حسین سنخیت پیدا کرده است چرا همانطور که اسم مبارک حسین بـه حـروف ابجد ۱۲۸ می‌شود اسم یحیی نیز به حروف ابجد ۱۲۸ می‌شود و اینکه چرا ۱۲۸؟ ما را از فاش کردن سرّ آن معذور دارید.

۸. سنخیت داوود نبی علیه‌السلام

در کتاب شریف معانی الاخبار شیخ صدوق در باب اینکه چـرا داوود را داوود نـامیدند از امام صادق علیه السّلام چنین وارد شده است «و معنی داوود انّه داوی جرحُهُ بِوُدّه» داوود را داوود نامیدند به این علت که وی جراحتهای روحی و جسمی خود را با مـحبت الهـی ترمیم می‌کرد.

ای عزیز خود در این روایت عجیب و غریب بنگر که جناب داوود نبی در وادی محبت الهی که بر اثر سنخیّت خود با امام علیه السّلام در خود تبلور داده است تا به کجا در وادی ولایت رخنه کرده است که حتی نه تنها جراحتهای روحی و مشکلات روحی خود را بـا محبت الهی درمان می‌کند بلکه اگر از جهت جسمی نیز بدنش جراحت ببیند به علت اینکه آنقدر در وادی محبت الهی عمیق شده است که حتی لطافت باطنی وی سبب التیام مشکل جسم وی می‌گردد (شاید بعضی از خوانندگان ایراد بگیرند که منظور از جمله «داویٰ جرحُهُ بوده» همان مسئلهٔ جراحت‌های روحی جناب داوود است نه مسئلهٔ جراحتهای جسـمی لذا شما چگونه جراحتهای جسمی را در این قالب متصور شده‌اید جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است، که اولاً روایت به‌طور مطلق آمده است و قیدی بر آن نخورده است که ما بخواهیم «جُرح» را به جراحت روحی قید کنیم لذا این نکته لطیف را از حقیر سراپا تقصیر به عنوان یادگاری داشته باشید که هرگاه امام علیه السّلام روایتی را به‌طور مطلق بیان نمودند و قیدی بر آن نزدند، شخص می‌تواند این مطلق بودن را عمومیت دهد. البته عمومیت عقلی که با عقل جور در بیاید و جواب دوم این است که انشاء اللّه در بحث «لام» صلوات به طور مفصل بحث خواهیم کرد که چون مسئلهٔ جسـم بـا مسئلهٔ روح در ارتباط مستقیم هستند حتی بعد از مرگ، نیز این ارتباط همچنان پابرجاست لذا لطافت روح اگر از جهت کیفی وسیع شود به جسم برخورد نموده همانگونه که اگر ضخامت جسم زیاد شود عوارض روحی دارد لذا در روایـات متعدده‌ای، در باب مثلاً پرخوری آمده است که خداوند از هیچ چیز به مانند شکم پُر متنفّر نیست چرا چنین روایتی نقل شده است به این علت که شکم پر کـه از عوارض جسمی است باعث عدم لطافت روح می‌شود چرا که هنگامی که شخص از جهت جسمی دارای عوارض گردد به مسئلهٔ روح خود نیز نمی‌توند بپردازد لذا

لطافت روح بستگی به لطافت جسم دارد که بحث مفصل آن را در بخش سلوک لامیه و روایاتی که در این باب نقل شده شرح خواهیم داد).

حال که سرّ اسم جناب داوود را بیان نمودیم این مهم برای ما شرح داده شد که چرا داوود علیه السّلام به این حدّ رسید که جراحتهای روحی و جسمی را می‌توانست با محبت الهی درمان کند که جواب آن همان بحث سنخیّت است که حتی در بعضی از روایات وارد شده است که خداوند تبارک و تعالی اسم بقیة اللّه الاعظم امام زماننا را وکیفیت ظهور وحالات وروحیات حضرتش برای جناب داوود بیان نموده بود لذا جناب داوود علیه السّلام در وادی محبت بقیّة اللّه الاعظم بود که داوود گردید، لذا وارد شده است که این سنخیت را جناب داوود تا بدانجا حفظ نمود که حتی زره و شمشیرهای ۳۱۳ نفر اصحاب حضرت را ایشان ساختند ودر مکانی مخفی نمودند تا بعد از ظهور حضرت ولی‌عصر، حضرتش این سلاحها را به اصحاب خود اعطا نموده تا قیام مهدویّون شروع شود.

۹. سنخیت جناب عیسی مسیح علیه‌السلام

نکته ۱: کلمه عیسی که ٤٥ بار در قرآن یادآوری شده است از یشوع به معنی منجی گرفته شده است یعنی کسی که باعث نجات دیگران می‌گردد و در بعضی اخبار وارد شده است که عیسی به معنی یعیش یعنی کسی که زندگی می‌کند تفسیر شده است.[1]

نکته ۲: همچنین در دعای شریف «ق» (این دعا که از ادعیهٔ بسیار عجیب رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌باشد حضرتش، خداوند را به تمام انبیاء عظام از جمله عیسی مسیح و از جمله ١٤ معصوم قسم داده است. خوانندگان عزیز می‌توانند این دعا را در بلد الامین کفعمی جستجو نمایند) رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم خطاب به خداوند چنین عرضه می‌دارد:

«اللهمّ انی نسئلك ... برداء الهارون و بعصاء موسی و بآیه عیسی ...»

خدایا تو را می‌خوانم وقسم می‌دهم به معجزهٔ عیسی مسیح.

۱. المیزان، ج ۶، ص ۱۴.

ای عزیز، بعد از نقل این دو نکته می‌توان سنخیت جناب عیسی مسیح را طبق این دو نکته بیان نمود:

۱. سنخیت اسمی جناب عیسی مسیح که سلوک وی از اسم ایشان گرفته شده است.

۲. سنخیت آیتی.

سنخیت اسمی

اینکه عیسی مسیح را عیسی نامیدند اگر عیسی از کلمه یعیش گرفته شده باشد به معنای کسی که زندگی می‌کند، می‌توان این نکته مهم را در باب سنخیت جناب عیسی مسیح با ولایت متذکر شد که این پیامبر عزیز و عظیم همانگونه که از اسمش مشخص است سلوک وی نیز براساس سنخیت پی‌ریزی شده است چرا اینکه همانگونه که قبلاً گفتیم ولایت همانطور که باعث زندگی و سرّ حیات کل عالم وجود از جمله پیامبران عظام علیهم السّلام می‌باشد درمورد عیسی مسیح نیز همین معامله جاری و ساری است. چرا که جناب عیسی هم، مسیح هستند، مسیح به معنای کسی که ممسوح گردیده است یعنی کسی که مسح شده است، لذا طبق این لقب حضرت عیسی علیه السّلام، جناب عیسی مسیح از پشت زمانها هر روزه این ندای مهم را سر می‌دهند، که ای شیعیان خود را مسح کنید و در معرض مسح قلبی امام علیه السّلام قرار گیرید یعنی اینکه طوری زندگی کنید و طوری سلوک نمائید که امام علیه السّلام با دست رحیمیّت و با لطف رحمانیت خود بر قلبهای شما مسح بکشد و باعث حیات و زندگی شما شود تا اینکه هرکدام از شما شیعیان برای خود عیسی مسیحی شوید که در معرض مسح عقلی و قلبی، روحی و نفسی امام علیه السّلام قرار گرفته‌اید و این امر تحقق نخواهد یافت مگر اینکه خود را با حقیقت ولایت سنخیت دهید و از برکات و حقایقی که از سلوک صاد صلوات شما مشتق می‌شود، بهره گیرید و دائماً در حال تکاپو به سوی دارالسلام علویون و فاطمیون باشید.

در سفارشات جناب عیسی مسیح، به حواریّون خود، در روز آخری که ایشان قصد معراج به آسمان چهارم را داشتند، در کتاب شریف *نجم الثاقب* مرحوم حاجی نوری، ص ۸۳۹ چنین وارد شده است که [چون عیسی علیه السّلام را بالا بردند، حواریون از حضرتش چنین

درخواست نمودند که ای روح اللّه برای آخرین بار ما را موعظه‌ای نما و وصیتی کن.

حضرتش رو به حواریون خود کرده چنین فرمودند: «مثل مار باشید».

این جمله را گفتند و به آسمان معراج نمودند.

حواریون به یکدیگر گفتند از جای خود حرکت نکنید تا اینکه تأویل کلام ایشان را متوجه شویم].

ای عزیز سرّ اینکه عیسی مسیح به حواریّون خود چنین فرمودند که همچون مار باشید این بوده است که چون مار هر ساله از عاداتی که دارد هر چند وقت یکبار پوست‌اندازی می‌کند و در پوستهٔ جدیدی زندگی می‌کند لذا شیعیان نیز باید از پوستهٔ شهوات و عادات و رذایل اخلاقی هر آن و هر لحظه بیرون آمده و پوسته جدیدی را که همان پوسته سنخیّت با ولایت است را در خود تبلور دهند و این امر محقق نخواهد شد مگر به حقیقت سلوک صلواتیه و اتصالی که شیعه با حقیقت ولایت پیدا می‌کند چرا که سلوک صلواتیه این امکان را به شیعه می‌دهد که بتواند از پوسته شهوات خود خارج شود و خود را به دارالسلام سنخیت ولایت متصل کند.

سنخیت آیتی:

آیت همانگونه که از اسم آن مشخص است به معنای نشانه می‌باشد و هر پیامبری نشانه‌ای که همان معجزه‌اش باشد برای قوم خویش می‌آورد تا دلیل بر حقانیت آن پیامبر صلی‌الله علیه و آله باشد از جمله معجزات جناب عیسی مسیح همانگونه که مشهود است و قرآن بدان اشاره دارد، خلق کردن پرنده‌ای که از گِل ساخته شده بود و دمیدن روح مسیحی خود در آن پرنده گِلی و زنده شدن آن پرنده به اذن خداوند که خداوند تبارک و تعالی در سورهٔ آل‌عمران، آیه ٤٩ چنین می‌فرماید:

و رسولاً الی بنی‌اسرائیل انّی قد جئتکم بایة من ربّکم انّی اخلق لکم من الطّین کهیئة الطّیر فانفخ فیه فیکون طیراً

معجزه ونشانه پیغمبری من این است که من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم آنگاه در آن می‌دَمَم سپس به اذن خداوند پرنده‌ای زنده می‌شود.

در ذیل این آیه شریفه در تفسیر منهج الصادقین چنین آمده است: «گویند مرغی که حضرت عیسی علیه السّلام ساخت، خفاش بوده است که روی دست حضرت در آن دمیده شد و با قدرت خداوند در میان آسمان و زمین پرواز کرد.

ای عزیز خود در این آیه شریفه و خبری که در ذیل آن وارد شده است، بنگر، به این نکتهٔ مهم پی خواهی برد که چرا بین تمام پرندگان حضرت عیسی مسیح، خفاش را به اذن خداوند خلق نمود شاید بتوان یک سرّی که برای آن متذکر شد این لطیفه باشد که چون خفاش حیوانی است که اصوات با فرکانسهای بسیار کم را می‌تواند بشنود به‌طوری که در سیستم شنوایی این حیوان عجیب وارد شده است که این حیوان می‌تواند صدای ماهیان دریا و طعمه‌های خود را که چند کیلومتر در عمق دریا فرو رفته‌اند را با این فرکانس بسیار کم متوجه شود و به شکار آنان بپردازد لذا می‌توان این نکته لطیف را برداشت نمود، که بدین علت جناب عیسی مسیح خفاش را به اذن خداوند خلق نمود که این نکتهٔ مهم را به حواریون خود و همهٔ انسانهای آزاده متذکر شود که شما نیز همانند خفاش صداهای ملکوتی عالم وجود را که از حقایق عالم غیب (یعنی عالم پوشیده که عالم غیب اشاره به فرکانس کم صداها دارد) را بشنوید که هر روزه منادی ندا می‌دهد که ای خلایق یک سرّ ذکر «اللهمّ صلّ علی محمّد و آل‌محمّد» حقیقت سنخیت با ولایت می‌باشد و این از اسرار خفیه و غیبیه عالم وجود است لذا شما در این دنیای پرغوغا و پرسر و صدا که شیاطین با صدای بلند خلایق را به‌سوی خود دعوت می‌کنند و نمی‌گذارند صدای غیبی سنخیت با ولایت به گوش خلایق برسد شما با ترک گناه و ایجاد تقوای الهی در خود، گوش خود را نسبت به فریادهای شیاطین کَر و نسبت به شنیدن صدای عالم غیب یعنی ندای سنخیت با ولایت، شنوا کنید.

نکتهٔ لطیف:

ای عزیز بعد از توضیح سنخیت عیسی مسیح با ولایت و پیامهایی که حضرت ایشان به جهانیان در باب سنخیت داده‌اند، خالی از لطف نیست که درمورد سرّ حواریون عیسی مسیح و تطبیق آن با حواریون محمد و آل‌محمد علیهم السّلام روایتی لطیف در این باب که بی‌ربط با مسئلهٔ سنخیت نیست، متذکر شویم.

در کتاب شریف *فروع کافی* جلد ۸، صفحه ۲۶۸ روایتی از امام صادق علیه السّلام بدین صورت آمده:

حواریّون حضرت عیسی علیه السّلام شیعه آن حضرت بودند و شیعیان ما حواریون ما هستند. حواریون عیسی همانگونه که، حواریون ما پیروی می‌کنند از عیسی فرمان نبردند. عیسی به حواریون خود گفت کیستند یاوران من به‌سوی خدا در اقامت دین خدا.

حواریون گفتند ما یاوران خدائیم اما به خدا سوگند او را در دفع از شر یهود یاری نکردند و با یهودیان نجنگیدند در حالیکه شیعیان ما از زمانی که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم از دنیا رفتند تاکنون ما را یاری می‌کنند در شهرها ایشان را می‌سوزانند، آزارها می‌کنند و از شهرها می‌رانند، با این حال از محبت ما دست برنمی‌دارند از جانب ما به ایشان خدا جزای خیر دهد. در بعضی از روایات دیگر وارد شده است که سلمان، اباذر، مقداد و اویس قرنی از حواریون مولا علی بودند.

ای عزیز اگر نیک در این دو روایت بنگری، به این نکته لطیف می‌رسی که چون شیعیان بر اثر اتصالی که از سلوک صلواتیه در خود تبلور داده‌اند، به حقیقت سنخیت با امام علیه السّلام نائل گشته‌اند و این سنخیت چنان اعتقاد محکمی به ایشان اعطا می‌کند که اگر ایشان را بسوزانند یاقطعه‌قطعه نیز کنند باز دست از حمایت از ولایت برنمی‌دارند و این راز نهفتهٔ پیروزی شیعه در تمامی دوران بوده است. آنچنان که تمام مکاتب دینی و غیردینی دیگر غیر از مکتب شیعه از رسیدن به چنین مقامی عاجز گشته‌اند لذا به همین علت شریف است که بسیاری از معماهای جان‌فشانی شیعیان نسبت به امام علیه السّلام که در طول تاریخ از ایشان مشاهده می‌کنیم باجواب سنخیت حل خواهد شد. مثلاً در تاریخ آمده است که در زمان موکل علیه اللعنه این ملعون شیعیان را از زیارت قبر سیدالشهداء ممانعت می‌کرد چون شیعیان اصرار ورزیدند، دستوری داد که اگر هر شیعه بخواهد قبر سیدالشهداء را زیارت کند، از قوانین به اصطلاح اسلامی متوکل خبیث است که باید دست راست خود را بدهد و سپس به‌سوی کربلا حرکت کند و در تاریخ بارها مشاهده شده است که بسیاری از شیعیان نه تنها دست راست خود را قطع می‌کردند بلکه دست چپ خود را نیز فدا می‌کردند و این خود به علت سنخیت عجیب شیعه با امام است.

بعد از شرح سنخیت ۹ پیامبر عِظام با حقیقت ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام خالی از لطف نیست در باب شیعیان کمّل و خلّص با حقیقت امام علیه السّلام نیز نکاتی را متذکر شویم.

۱. سنخیت جناب سلمان فارسی علیه الرحمه

ای عزیز در باب سنخیت جناب سلمان فارسی بلکه به تعبیر امام باقر علیه السّلام بجای سلمان فارسی بگویید سلمان محمّدی صلی‌الله علیه و آله و سلّم همین بس که در کتاب شریف نفس الرحمان مرحوم حاجی نوری روایت شده است از امام علیه السّلام:

اشبه الناس خُلقاً و خَلقاً بالرسول اللّه السلمان؛ شبیه‌ترین مردمان چه خُلقاً وچه خَلقاً به پیامبر اکرم، جناب سلمان فارسی است.[1]

ای عزیز اگر نیک در این روایت شریف بنگری به این مهم دست پیدا خواهی کرد که جناب سلمان فارسی این شیخ کمّل در وادی سلوک صلواتیه با سرعت نور تمام حجابهای ظلمانی و نورانی رسیدن به امام علیه السّلام را خرق و پاره کرده است و چنان از جهت کیفی حرکت کرده است که نه تنها از جهت روح بلکه از جهت جسم نیز با امام علیه السّلام

---

۱. نکته مهم: ای عزیز، چنین روایتی را نیز جناب سیدالشهداء علیه السّلام به جناب علی‌اکبر فرمودند که اشبه الناس خُلقاً و خَلقاً و منطقاً بالرسول اللّه العلی، که ممکن است این سؤال برای شما مطرح شود که این دو روایت چگونه با هم جمع می‌شود؟ جوابی که به این سؤال مهم داده می‌شود این است که انسانها در سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: ۱ـ انسانهای درجه اول: که حقیقت ۱۴معصوم می‌باشند. ۲ـانسانهای درجه دوم: به مانند امامزاده‌ها بالاخص حضرت عباس، حضرت معصومه و حضرت زینب علیهم السّلام و غیره انسانهای درجه ۲ محسوب می‌شوند. ۳ـانسانهای درجه ۳ غیر از دو دسته اول را گویند چرا که هرکدام از این سه دسته از لحاظ خلقت روحی و جسمی با یکدیگر متفاوت است. توضیح اینکه دسته اول از جهت مقامی پائین‌تر از خالق وبالاتر از مخلوق هستند و دسته دوم از نظر مقامی پائین‌تر از دسته اول وبالاتر از دسته سوم و دسته سوم از نظر روحی و جسمی از دو دسته دیگر پائین‌تر هستند و این نکته مهم را بدان که در هرکدام از دو دسته دوم و سوم امام علیه السّلام به یک گونه تجلّی پیدا می‌کند و هرکدام از افراد این دو دسته بیشتر به امام علیه السّلام سنخیت پیدا کند، آن شخص اشبه الناس به امام علیه السّلام می‌شود چه خلقاً و چه خَلقاً. لذا اینکه در روایت آمده است که خُلقاً و خَلقاً به رسول اللّه، علی به‌دلیل سنخیت ایشان در حد ظرفیت خود با امام علیه السّلام است و شباهت جناب سلمان در حد ظرفیت خود یعنی انسانهای درجه ۳ می‌باشد لذا طبق این توضیح هیچ وقت شباهت جناب سلمان که از نظر رتبه از حضرت علی اکبر پائین‌تر هستند قابل قیاس با ایشان نمی‌باشد.

سنخیت پیدا کرده است لذا کلمه خلقاً و خلقاً اشاره به این نکته دارد که خلقاً تشابه جسمی و طینتی و خَلقاً تشابه روحی سلمان را می‌رساند.

سلمان در وادی مشرب سُلوک خود آنچنان لطیف گردیده بود که حتی نمک آش خود را نیز از امام علیه السّلام طلب می‌کرد یعنی اینکه در جُزء بـه جُـزء زندگی خود آن چنان خود را به امام علیه السّلام وابسته مـی‌دانست کـه بـدون حضرتش قدم از قدم برنمی‌داشت و آن چنان، ریزبین و دقیق گردیده بود که حتی در مسائل ظاهری زندگی خود از جمله راه رفتن وکسب وکار نیز به امام خـود اقتدا کرده بود به‌عنوان مثال در احوالات سلمان فـارسی آمـده است کـه روزی ایشان پشت سر امیرالمؤمنین علیه السّلام حرکت می‌کرد اما نحوهٔ حرکت وی با دیگران بسیار متفاوت بود یعنی آنگونه بود که سلمان در آن لحظه که از نظر ما غیر مهم تجلی می‌کرد حقیقت سنخیت با ولایت را حتی در مسائل ظاهری آن در ذهن خود آورد و با خود این تفکر ولایی را کرد که چون همه چیز حول محور ولایت است لذا من سلمان اگر بخواهم اشبه الناس خلقاً و خلقاً به رسول اللّه گردم و حقیقت اتصالی که از سلوک صلواتیه منشق می‌گردد را در خود تبلور دهم باید حتماً در ریزترین مسائل ظاهری خود به امام علیه السّلام تأسی کند بنابراین در احوالاتش آمده است همانجایی که امیرالمؤمنین قدم می‌گذاشت در همان موضع نیز قدم خود را می‌گذاشت!! ای لطیف خوب بنگر که لطافت تا به کجا... .

یا در باب نحوه به دست آوردن کسب روزی حلال با اینکه ایشان استاندار و حاکـم هفت شهر ثروتمند مدائن بودند از مال بیت‌المال به اندازهٔ همان غلام خـود بـرمی‌داشت و آن مقدار را نیز در راه خدا صدقه می‌داد (یعنی همان مشربی که امیرالمؤمنین علیه السّلام داشت) آمده است که وی در کنار دروازهٔ مدائن زنبیل می‌بافت و از پول زنبیل‌بافی زندگی خود می‌گذراند.[1]

اما شاید این سؤال مطرح شود که سلمان نکته‌بین و لطیف که همه اعمال وکـردارش براساس سلوک صلواتیه و سنخیت با امام علیه السّلام رقم می‌خورد تا آنجایی که حتی در

۱. مراجعه شود به کتاب صفة الصفوه، ج ۱، ص ۵۳۸.

مسائل ظاهری خود، خود را به امام علیه السّلام متصل کرد و چه ظاهری اینکه چرا زنبیل‌باف بودند چیست؟

جوابی که می‌شود به این سؤال لطیف داد این است که دقت کنید زنبیل به ظرفی گویند که می‌توان در آن اشیاء را حمل نمود و بر کول خود انداخت.

با توجه به این تعریف جهت باطنی شغل سلمان این می‌شود که تمام فضائلی را که می‌توان برای یک انسان درجه سه، در آخرین نهایت آن، متصور شود در خود جمع کرده بود و حقیقتاً انسانی کامل و جامع گردیده بود لذا روایات متعدد از حضرات معصومین علیهم السّلام در باب کاملیت جناب سلمان، مثل روایت سلمان منّا اهل بیت، سلمان باب اللّه فی الارض (سلمان باب خدا در روی زمین است) یا روایت سلمان بحر لایُنزَف و غیره اشاره به همین لطیفه دارد تا آنجا جناب سلمان در باب سنخیت چه خلقاً و خُلقاً سیر نمود که بعضی از بزرگان دین و عرفان قائل به عصمت جناب سلمان شده‌اند به نقل قول یکی از این بزرگان که در کتاب *«مدهامتان»* میرزا علی‌اکبر نهاوندی وارد شده است که می‌گوید چیزی را که شرح آن (شرح روایت سلمان منا اهل بیت) این است که روایتی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم بنده خالص خدا بود که خداوند پاک کرد او را و اهل‌بیت او را پاک‌کردنی به حکم آیه تطهیر[1] و زائل نمود رجس را. رجس در نزد عرب نجاست است و خداوند فرموده است: ﴿انّما المشرکون نجِسٌ﴾ «به‌درستی که مشرکان نجس هستند» پس اضافه نمی‌شود به‌سوی پیامبر و آل او مگر کسی که باشد مطهر از رجس و نجاست زیرا که اضافه شدهٔ به‌سوی ایشان اگر کسی باشد که ایشان را او به خود اضافه نمی‌کنند پس کسی را که اضافه به خود نمی‌نمود کسی که حکم شده است برای او به طهارت و پاکی و پاکیزگی پس خود قول پیامبر از سلمان منا اهل‌بیت شهادت است برای مسلمانان به طهارت و حفظ الهی و عصمت.

توضیح اینکه این بزرگ عرفان قصد متذکر شدن این نکته مهمّ را داشته چون سلمان به پیامبر و آل پیامبر علیهم السّلام متصل گردیده است و هر کسی که بخواهد به این مطهرات متصل گردد باید از رجس و نجاسات ظاهری و باطنی به‌دور باشد و چون این روایت

۱. آیه ۳۳، سوره احزاب.

شریف سلمان منا اهل‌بیت اشاره به اتصال سلمان به امام علیه السّلام دارد و از آن طرف نیز چون امام علیه السّلام طبق عصمت خود پاک و مطهر است لذا سلمان نیز اگر قصد اتصال با امام را نیز دارد باید دارای چنین ملکه شریفه یعنی عصمت باشد تا بتواند از سنخ روحی امام علیه السّلام شود. لذا به همین علت بود که مولا علی علیه السّلام به جناب مقداد فرمودند: که چه بگویم درباره کسی که خلق شده است از طینت ما و روح او قرین است با روح ما اشاره به همین لطیفه دارد.

نکته: البته در باب حقیقت عصمت و درجات وکیفیات آن باید این مهم را متذکر شویم که حقیقت عصمت به‌طور کلی درمورد انسانها به ٤ دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. عصمت ١٤ معصوم علیهم السّلام که از نظر کمی وکیفی بالاترین عصمت را دارد که هیچ‌کس ولو انبیاء عظام دارای چنین عصمتی نمی‌باشند.

۲. عصمت انبیاء عظام که از جهت کیفی وکمی پائین‌تر از عصمت ١٤ معصوم است.

۳. عصمت معصومین درجه ۲ که اصطلاحاً عصمت فرعی می‌گویند.

٤. عصمت اکتسابی یعنی اینکه شیعیان بر اثر تقوای الهی و بالا بردن حقیقت سنخیت می‌توانند در حد ظرفیت خود عصمت را در خود تبلور دهند از جمله جناب سلمان فارسی که عصمت وی عصمت اکتسابی بود دقت شود.

۲. سنخیت اویس قرنی علیه الرحمه

جناب اویس قرنی که یکی از حواریون مولا علی محسوب می‌شدند دارای حکایات لطیفی می‌باشند که این حکایات، حاکی از سنخیت وی با مقام ولایت می‌باشد. به‌عنوان مثال روایتی در کتاب شریف *جامع‌الاسرار* آملی صفحه ٤٢ آمده، که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم روزی رو به جانب یمن کرده و این جمله را فرمودند:

انّی لِاَنشُق روح الرحمن من طرف الیمن؛ من بوی رحمان را از طرف یمن استشمام می‌کنم.

که این روایت عجیب هنوز حاکی از این لطیفه است که جناب اویس قرنی آنچنان با مقام ولایت سنخیت دارند که قلب خود را طبق روایت «قلب المؤمن عرش الرحمن» عرش خدای رحمن کرده بود و به حقیقت لطافت سنخیت ولایت نائل

گردیده بود که چنین روایتی در شأن وی از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم صادر می‌شود.

یا در باب سنخیت روحی ایشان چنین آمده است که وی چوپان شتر بود و در یمن زندگی می‌کرد و علاقهٔ شدیدی به دیدار رسول اکرم داشت اما چون از آن طرف مادر پیری داشت که مجبور به حفظ رعایت حالات وی بود نمی‌توانست ولو برای یک روز هم که شده به مدینه رفته و جمال پیامبر اسلام را مشاهده کند اما روزی سینه وی از شدت محبت به پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم به تنگ آمده و از مادر خود درخواست می‌کند برای دیدن پیامبر یک روز اجازه خروج از یمن به‌سوی مدینه دهد.

مادر اویس نیز با وی شرط کرد که در صورتی به وی اجازه خواهد داد که تا فردا غروب به یمن بازگردد در غیر اینصورت از وی راضی نخواهد گشت و به وی اجازه نخواهد داد.

گویند اویس با خوشحالی تمام به سوی مدینه حرکت کرد، اما از بخت بد وی، آن روز پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلّم برای کاری از مدینه بیرون رفته بود و هر چه اویس منتظرش ماند، ایشان بازنگشتند لذا اویس مجبور به مراجعت به‌سوی یمن شد و نتوانست حسب‌الظاهر جمال دلربای پیامبر اکرم را مشاهده کند و تا آخر عمر نیز به این دیدار ملکوتی موفق نگشت.

نکتهٔ جالب اینجاست که با وجود اینکه، اویس تا آخر عمر پیامبر نیز موفق به دیدار ایشان نشد اما هنگامی که از وی در مورد جمال پیامبر صحبت می‌کردند و به اویس می‌گفتند ای اویس آیا می‌توانی قیافه پیامبر را برای ما شرح دهی.

جناب اویس با اینکه پیامبر را ندیده بود، چشمان ظاهری خود را می‌بست و چشمان باطنی سنخیت خود را باز می‌کرد و می‌گفت پیامبر دارای چشمان چنان، ابروان چنان و دارای فلان صورت و فلان رنگ و فلان قیافه هست و کاملاً هیکل پیامبر را با تمام جزئیاتش برای دیگران شرح می‌داد و بیان می‌کرد (با اینکه پیامبر را ندیده بود) اما بسیاری از افراد در مدینه بودند و جزء اصحاب پیامبر محسوب می‌شدند و هر روز قیافه پیامبر را مشاهده می‌کردند، اما وقتی که بعد از شهادت پیامبر، از ایشان سؤال می‌کردند که پیامبر دارای چه قیافه و هیأتی بودند

در اثر عدم سنخیت با پیامبر، قیافه و شکل پیامبر را فراموش کرده بودند.

ای عزیز این نکته بسیار لطیفی است که در باب سنخیت امام علیه السّلام، بعد زمان و بعد مکان، اصلاً مطرح نمی‌گردد بلکه آنچه هست، سنخیت روحی است تا آنجا که در باب سنخیت روحی جناب اویس قرنی آمده است که روزی در یکی از جنگها دندان پیامبر شکست و افتاد، نقل می‌کنند در همان لحظه دندان اویس نیز از دهانش بیرون افتاد.

در بعضی دیگر از روایت آمده است که وی سنگی را بر دندان خود زد و دندان خود را شکست وقتی علت را پرسیدند گفت همانگونه که دندان حبیبم از دهانش افتاد من نیز دیگر دندان نمی‌خواهم و این دندان ارزشی برای من ندارد چرا که دندان حبیبم از دهانش افتاد.

شاید این روایت از دید من و توی خواننده تعجب‌آور و یا احمقانه جلوه کند اما این را بدان که:

میان ماه من تا ماه گردون　　تفاوت از زمین تا آسمان است

لذا فرمودند حسنات الابرار، سیئات المقربین.

ای عزیز تا لطیف نشویم درک این مهم را نخواهیم کرد که شیعیان بر اثر سلوک صلواتیه آنقدر لطیف شده‌اند و در وادی سنخیت با ولایت آنچنان پیش رفتند و عمیق گردیدند که نه تنها سنخیت روح دارند بلکه سنخیت جسمی را نیز با ولایت در خود تبلور داده‌اند لذا دندان خود را می‌شکند این شیخ عارف چوپان شتر، حضرت اویس قرنی علیه الرحمه والرضوان رحمانی.

ای عزیز بحث سنخیت با ولایت دارای اثرات لطیفه‌ای می‌باشد از جمله اثرات آن، این است که عقل شیعه را لطیف می‌کند: توضیح اینکه هر چقدر شیعه در وادی ولایت امام علیه السّلام غور کند و از مروارید سنخیت با ولایت برداشت نماید به رموزات ولایت از جهت کمی وکیفی بیشتر دست پیدا خواهد کرد و بر اثر عقل لطیف، بیشتر می‌تواند سیر نماید و نور کسب کند به عنوان مثال در بعضی از احوالات و وقایعی که برای امام کاظم علیه السّلام وارد شده، آمده است که وقتی حضرتش در زندان هارون علیه اللعنه، محبوس بودند چند نفر از اصحاب خلّص

وکمّل ایشان، از جمله جناب بهلول علیه الرحمه[1] عریضه‌ای خدمت ایشان عرضه داشتند که در آن حرف «ح» را حک کرده بودند [یعنی اینکه در زمان حبس شما، حالات ما چگونه باشد و لذا ح اشاره به حال دارد] و حضرت در پشت نامه نقطه‌ی وسط «ح» گذاشت یعنی حرف «ج» را نوشتند.

آن چند نفر هر کدام از حرف «ج» چیزی را فهمیدند، بهلول «جنون» را فهمید لذا در زمان امام کاظم علیه السّلام خود را به جنون و دیوانگی زد تا هارون علیه اللعنه و اصحاب وی که طاغوت زمان خود بودند بهلول را به علت اینکه شیعه محسوب می‌شد، ترور نکنند.

سه نفر دیگر از ایشان «جلاء» را فهمیدند (جلاء یعنی هجرت). آن سه نفر هم در فهم جلاء مختلف شدند یکی ظاهر جلاء را فهمید و از شهر و دیار خود هجرت کرد تا اسیر هارونیان نشود دیگری از جلاء معنی باطن آن را کسب کرد و فهمید و پیش خود گفت منظور از «ج»، جلای باطنی می‌باشد لذا در وادی سیر و سلوک الی اللّه و از مقامی به مقام دیگر باید هجرت کرد و دیگری از جلای باطنی، جان دادن در راه حق را فهمید و پیش خود گفت باید که از وطن مجازی دنیا به سوی وطن حقیقی آخرت هجرت کرد لذا جان خود را درباخت.[2]

ای عزیز خوب در این روایت بنگر که هر کس به فراخور سنخیتی که دارد عقل خود را لطیف کرد و از عقل خود چیزی فهمید.

یکی بهلول مجنون می‌گردد؛

دیگری جلای وطن می‌کند؛

آن یکی جلا و هجرت از وطن ظاهری می‌کند؛

چهارمی جهاد باطنی را در نظر می‌گیرد و سیر و سلوک می‌کند.

و آخرین نفر جلا و هجرت واقعی را در نظر می‌گیرد و خود را قبض روح می‌کند!

---

۱. جناب بهلول از اصحاب خالص امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام بود و از علمای زمان خود محسوب می‌شد که در احوالات جناب بهلول آمده است که وی ۷۰هزار حدیث را در سینهٔ خود جمع‌آوری کرده بود.

۲. رجوع شود به کتاب مدهامتان، جلد یک، صفحهٔ ۱۱۰.

شاید این سؤال برای شما مطرح شود که مگر می‌شود انسان دارای چنین قدرتی گردد که بتواند خود را قبض روح کند؟ جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است که یکی از کرامات اولیاء خدا، موت اختیاری است.[1]

پس ای طالب سنخیّت با امام، در دنیا چنان زندگی کن که تنها هدف تو، برقراری سنخیت با امام باشد و این امر محقق نخواهد شد مگر به برکت سلوک صلواتیه‌ای که در خود تبلور می‌دهی، ای عزیز بعد از توضیح مختصری که در باب سنخیت سلوک صلواتیه دادیم به شرح اثر مهمی که از صاد صلوات منشق می‌گردد، می‌پردازیم.

---

۱. توضیح اینکه موت اختیاری به آن کرامتی گویند که عارف می‌تواند روح خود را به اختیار خود از بدن خود تخلیه کند. لذا در احوالات مرحوم سید هاشم حدّاد شاگرد خاص مرحوم سید علی آقا قاضی علیه الرحمه در کتاب روح مجرّد آمده است که ایشان دارای مقام تخلیه روح بودند لذا طبق این کرامت و طبق این حقیقت که اولیاء خدا دائماً از جهت روحی با امام علیه السّلام در ارتباط هستند و می‌توانند با اجازه ایشان خود را قبض روح کنند چرا که در آن لحظه یعنی لحظه قبض روح و هجرت از دنیای مجازی به آخرت، دیگر عارف در آن موقعیت در دنیا وظیفه‌ای بر دوش ندارد لذا خود را با اجازه خداوند و امام علیه السّلام قبض روح می‌کند. لذا در احوالات عطّار نیشابوری وارد شده است که وی در شهر نیشابور مشغول به شغل عطاری بودند و تا سن ۴۰ سالگی در وادی سیر و سلوک عرفان وارد نگردیده بودند و میلی به کسب عرفان نداشت. روزی پیری عارف از مغازه عطار عبور کرده و علت اینکه چرا وی در وادی سلوک الی اللّه قدم نمی‌گذارد را پرسید. عطار با تمسخر به وی گفت: تو که ۷۰ سال در وادی سیر و سلوک بودی به کجای عالم وجود دست پیدا کردی و دارای چه کرامتی شدی. گویند شیخ عارف به عطار گفت: من بدان مقام رسیده‌ام که می‌توانم خود را به اذن خدا قبض روح کنم و جلای وطن نمایم. و چون عطار این حالت را مشاهده کرده و رو به عرفان آورد و رسید به آنجا که رسید که شاعر چه زیبا سرود که:

هفت شهر عشق را عطار گشت　　ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

منزل نهم

طیران

اگر آدمی به چشم است و دهان وگوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
بِدَر آی تا ببینی طیران آدمیت

نهمین اثری که از حقیقت صاد سلوک صلواتیه برای سالک، محقق خواهد شد حقیقت طیران و پرواز وی در ملکوت آسمانها و زمین می‌باشد که اگر شیعه هشت منزل حقیقت صاد صلوات را که قبلاً درمورد آن توضیح دادیم در خود تبلور دهد این قابلیت در وی به وجود می‌آید که بتواند حقیقت طیران را در خود تبلور دهد.

حقیقت سلوک صلواتیه، شیعهٔ سالک را نه تنها در مسائل سلوکی سیر می‌دهد و بالا می‌برد حتی روح وی را نیز دربهشت ولایت به پرواز درآورده و وی را همنشین محمد و آل‌محمد علیهم السّلام قرار می‌دهد و این نکته بسیار مهمی است که شخص در بهشت آن هم در بهشت اعلی و بالا یعنی مکان اعلی علّیین همنشین کسانی قرار گیرد که بهشت از نور پیشانی ایشان خلق شده است[1] لذا برای اثبات این مدعا که سلوک صلواتیه، سالک را تا اعلی علیین طیران می‌دهد و با محمد و آل‌محمد علیهم السّلام همنشین می‌کند به نقل روایتی در کتاب شریف ثواب الاعمال و عقاب الاعمال واردشده است، می‌پردازیم که در این روایت شریف که از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام

۱. در روایتی شریف در کتاب مشارق الانوار الیقین وارد شده است که بهشت از نور سیدالشهداء علیه السّلام خلق شده است.

نقل شده است، حضرتش چنین می‌فرمایند، که یکی از اسرار آل‌محمد در صلوات بر پیامبر و آل او این صلوات است:

اللهمّ صَلِّ عَلیٰ مُحمَّدٍ و آلِ‌مُحمّدٍ فِی الاَوَّلینَ وَ صَلِّ عَلیٰ مُحمَّدٍ و آلِ‌مُحمّدٍ فِی الآخَرین و صَلِّ عَلیٰ مُحمَّدٍ و آلِ‌مُحمّدٍ فِی الْمَلاءِ الأَعلیٰ و صَلِّ عَلیٰ مُحمَّدٍ و آلِ‌مُحمّدٍ فِی المُرسَلین. اللّهمّ اَعْطِ مُحمّداً الوَسیلةَ وَ الشَّرَفَ وَ الفَضیلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الکَبیرة. اللهمّ انّی آمنتُ بِمُحمّدٍ و لَم اَرَهُ فلا تَحْرِمنی یَومَ القِیامَة رُؤیَتَهُ وَ ارزُقنی صُحْبَتَهُ وَ تَوَفِّنی علیٰ مِلَّتِهِ وَ اسْقِنی مِن حَوضِهِ مَشْرَباً رَویّاً سائِغاً هَنیئاً لااظمَأُ بَعْدَهُ اَبَداً إنَّکَ علیٰ کُلِّ شَیءٍ قدیرُ. اللّهمّ کَما آمَنتُ بِمُحَمَّدٍ وَ لَم اَرَهُ فَعَرِّفنی فی الجِنانِ وَجهَهُ اللّهمّ بَلِّغ روحَ محمّدٍ عَنّی تحِیَّةً کثیرةً و سَلاماً.

همانا کسی که سه بار در بامداد وسه بار در شب با این ذکر صلوات بفرستد، گناهانش از بین رفته وخطاهایش محو می‌گردد، سرورش دوام یافته ودعایش مستجاب می‌شود به آرزویش رسیده ورزقش زیاد می‌گردد، در مقابل دشمنش یاری گردیده، اسباب همهٔ خیرها برایش مهیا شده واز دوستان پیامبر در بهشت‌های اعلی قرار داده می‌شود.

ای عزیز، اگر نیک بنگری، امام علیه السّلام در این روایت شریف به‌طور صریح، طیران شیعه به‌سوی دارالسلام اعلی علّیین بهشت ولایت را اذعان کرده‌اند و این خود شاهد محکمی بر مدّعای ماست.

اما این نکتهٔ مهم، باقی می‌ماند که سلوک صلواتیه، چگونه شیعه را سیر می‌دهد و باعث طیران وی می‌گردد.

جوابی که به این سؤال داده می‌شود، این نکتهٔ لطیفه است که سلوک صلواتیه چهار چیز را از شیعه می‌گیرد و به جای آن چهار چیز دیگر را اعطا می‌کند.

اما آن چهار چیزی که از شیعه می‌گیرد، چهار رذیلهٔ اخلاقی است که به برکت سلوک صلواتیه از شیعه دفع می‌گردد اما آن چهار رذیله‌ای که سلوک صلواتیه، آن را از شیعه دفع می‌کند، سرّ چهار مرغ ابراهیم علیه السّلام است که چنانچه خداوند تبارک و تعالی در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۰ خطاب به جناب ابراهیم چنین می‌فرماید:

فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

خداوند فرمود: چهار مرغ بگیر وگوشت آنها را به هم درآمیز. نزد خود، آنگاه هر قسمتی بر سر کوهی بگذار سپس آن مرغان را بخوان تا سوی تو شتابان پرواز کنند وآنگاه بدانکه همانا خداوند بر همه چیز توانا وبه حقایق امور عالم دانا است.

لذا مفسرین عزیز شیعه در کتاب مختلفه از جمله تفسیر مجمع البیان به شرح اینکه چرا خداوند به جناب ابراهیم علیه السّلام چنین دستور عجیبی دادند که حاوی چند سؤال عمده است:

۱. چرا عدد چهار؟ ۲. چرا پرنده؟ ۳. چرا از میان پرندگان چهار پرنده (خروس، طاووس، کلاغ وکبوتر) را انتخاب کرد؟ ٤ـ چرا بعد از ذبح این چهار پرنده هر قسمت از آن را بر کوهی قرار داد؟[1]

جواب سؤال اول؛ اینکه چرا عدد چهار؟ جوابی که به این سؤال داده می‌شود به این علت است، چون اگر چهار رذیلهٔ اخلاقی از حقیقت شیعه جداگردد، انسان می‌تواند ارکان اربعه خود یعنی عقل، نفس، روح وقلب را نورانی کرده وبه حقیقت طیران و پرواز به‌سوی دارالسلام ولایت، دست پیدا کند واین خود این مهم را می‌رساند که این چهار رذیله اخلاقی کلید تمام رذایل اخلاقی دیگر قرار گرفته است که شخص اگر این چهار رذیلهٔ اصلی را از خود دور کند رذایل دیگر که فرع هستند وزاییدهٔ این چهار اصل اربعه می‌باشند از بین می‌رود واین خود اهمیت این چهار رذیلهٔ اخلاقی را می‌رساند. لذا امام صادق علیه السّلام در کتب شریف شیعه از جمله مجمع البیان و خصال شیخ صدوق اشاره به این چهار رذیله اخلاقی می‌کند.

---

۱. البته روایات در باب اینکه این چهار پرنده از چه نوعی بودند، نقلهای مختلفی شده است از جمله اینکه در کتاب شریف «خصال شیخ صدوق» نام پرندگان را هدهد، طاووس، کلاغ و جغد ذکر کرده است و یا در روایتی دیگر در همان کتاب نام پرندگان را که منظور شیخ صدوق نیز همین روایت اخیر است اینگونه ذکر کرده است: طاووس، کرکس، خروس، اردک که ما در این کتاب به شرح نقل روایت اول یعنی چهار پرنده خروس، طاووس، کبوتر وکلاغ می‌پردازیم.

جواب سؤال دوم؛ که چرا خداوند تبارک و تعالی به جناب ابراهیم دستور ذبح چهار پرنده را داد. جوابی که به این سؤال داده می‌شود این نکتهٔ لطیفه است که چون این پرندگان دارای یک صفت بد می‌باشند لذا اگر شیعه این چهار رذیلهٔ اخلاقی را در خود ذبح نماید می‌تواند همچون پرندگان، طیران کنند و به دارالسلام ولایت پرواز نمایند. لذا خداوند تبارک و تعالی به جناب ابراهیم دستور ذبح پرنده را داد نه چرنده و پستاندار را. چرا که عالم باطن چون با عالم ظاهر در ارتباط است خداوند از عالم ظاهر یعنی پرواز پرندگان برای عالم باطن یعنی پرواز در ملکوت مثال می‌زند.

سؤال سوم که چرا از میان تمام پرندگان به این چهار پرنده اشاره شده، این نکتهٔ لطیفی است که:

۱. به خروس مثال زد که خروس مظهر شهوت است لذا اگر شیعه خروس شهوت را در خود ذبح نماید یکی از این چهار عُلقه‌ای که به پای روح وی متصل است و سنگینی می‌کند را می‌تواند از خود باز کند و شرط اول پرواز را که ذبح شهوت جنسی و غیرجنسی انسان است را فراهم می‌کند.

۲. دستور به ذبح طاووس، غرور و تکبّر را داد چرا که طاووس به علت زیبایی خود مغرور گشته و مظهر تکبر شد. لذا ای عزیز تکبر را که یکی از اصول اربعهٔ رذایل اخلاقی است در خود بمیران تا همچون ابلیس و فرعون و نمرود دچار تکبّر نگردی. چرا که ابلیس در اثر تکبر بود که خود را از بالا به پائین کشاند و فرعون و نمرود بر اثر تکبر به ارکان سلطنت و قدرت خود تزلزل ایجاد کردند.

۳. و اینکه فرمود کلاغ را ذبح کن به علت این بود که کلاغ مظهر حرص و طمع است لذا حرص و طمع شیطانی را از خود دور کن تا همچون قارون به مال دنیا حریص نگردی و از فامیلیت موسی عقل محروم نشوی.[1]

٤. سرّ اینکه فرمود کبوتر را ذبح کن، به این علت است که کبوتر مظهر حبّ دنیاست و اگر دقت کرده باشید کبوترها سریع با مردم دنیا، انس می‌گیرند، بنابراین طبق روایت

۱. قارون علیه اللعنه که از خویشاوندان جناب موسی علیه‌السلام بود بدین علت خود را هلاک نمود و در زمین نفس ظلمانی دفن گردید.

شریفی که فرمودند: «حب الدنیا رأس کل الخطیئة» (محبت دنیا، رأس خطاها و بدبختی‌های انسان است) را در خود ذبح کن تا شرایط پرواز برای تو ایجاد گردد.

اما سؤال آخر؛ این بود که چرا گوشت پرندگان را بر سر چهار کوه قرار داد؟

ای عزیز، این نکته را بدان که کوه در باطن اشاره به مؤمن دارد چرا که در روایتی شریف از مولا علی علیه السّلام وارد شده است که فرمودند: «المؤمِنُ کَالجَبَلِ الرّاسِخ» (مؤمن مانند کوه استوار است) همین روایت خود دلیل بر مدعای ماست و امّا سرّ اینکه چرا مؤمن به کوه تشبیه شده است طبق این روایت شریف یک علت آن استواری مؤمن دربرابر حوادث روزگار است چرا همانگونه که کوه در ظاهر در برابر طوفانها و زلزله‌ها و سیلابها و دیگر حوادث طبیعی محکم و استوار است مؤمن نیز در برابر حوادث و مشکلات و سختی‌های روزگار استوار و پابرجا می‌ماند و علّت دیگر تشبیه مؤمن به کوه، بلندی و رفعت کوه است چرا که مؤمن بر اثر سلوک صلواتیه می‌تواند چنان طیران کند و به مدارج بالای انسانیت برسد که در روی زمین کارهای خدایی کند لذا در کتاب شریف *شرح دعای صباح* حاج ملا هادی سبزواری ص ۱٤۱ حدیثی قدسی نقل شده است که مضمون این روایت چنین است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

من طلبنی وجدنی (هر کس مرا طلب کند می‌یابد) فمن وجدنی عشقنی (هر کس مرا بیابد، عاشق من می‌شود) فمن عشقنی عشقت (پس هر کس عاشق من شود، عاشق او می‌شوم) فمن عشقت قتلت (پس هر کس من عاشق او شوم، او را می‌کشم) فمن قتلت فعلیّ دیة (پس هر کس من او را بکشم، بر من است که دیه وخونبهای او را بدهم) فانا دیة (پس من خودم دیه او می‌شوم) وآنجایی که می‌فرماید توسط من می‌بیند یعنی عین اللّه می‌شود وتوسط من سخن می‌گوید یعنی لسان اللّه می‌شود وتوسط من می‌شنود یعنی اذن اللّه می‌شود وکلاً کارهای خدایی انجام می‌دهد.

که این روایت شریف خود حکایت از این لطیفه دارد که شیعه بر اثر سلوک صلواتیه همچون کوه چنان رفیع می‌گردد که می‌تواند تا اعلی علیین طیران نماید و علت سوّمی که مؤمن را به کوه تشبیه نموده‌اند این لطیفه است که چون داخل کوه مواد مذاب آتشفشانی

وجود دارد و هر از چند گاهی از دهانهٔ این کوه مواد آتشین سوزانی فوران می‌کند، در باطن شیعه نیز دارای چنین خصوصیتی می‌باشد چرا که گرمای محبت حضرات معصومین علیهم السّلام که از سلوک صلواتیه کسب نموده‌اند در سینه کوه نفس شیعه نیز به مانند همان آتشفشان است لذا مؤمن بر اثر طیرانی که پیدا می‌کند محبّت و معرفت حضرات معصومین علیهم السّلام در سینهٔ وی چنان داغ و آتشین است و شیعه از این گرما چنان لذت می‌برد و طبق آیهٔ قرآن که می‌فرماید:

اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلُوب؛ به ذکر خداوند قلوب اطمینان پیدا می‌کند.

به چنان آرامش و اطمینانی دست پیدا می‌کند که دیگران از این آرامش محرومند و این گرمای محبت سلوک صلواتیه شیعه همان گرمای زندگی واقعی است.

اما علت چهارمی که برای مؤمن به کوه مثال زدند این مهم است که چون کوه طبق تعبیر قرآن میخ زمین محسوب می‌شود و زمین را از فروپاشی و زلزله‌های وحشتناک ظاهری محافظت می‌کند شیعه نیز بر اثر طیران و بلندی که از حقیقت سلوک صلواتیه در خود ایجاد می‌کند به مانند کوه چنان قدرتمند می‌گردد که اولاً سبب عدم نزول بلا در میان اطرافیان مؤمن می‌گردد چرا که تا مؤمن در میان اقوام و دوستان و همشهریان خود وجود داشته باشد به برکت وجود کوه محکم مؤمن، زمین و وجود دیگران از زلزله‌های باطنی بلای غیبی خداوند مصون و محفوظ می‌ماند.

اما علت پنجمی که مؤمن را به کوه تشبیه نموده‌اند این حقیقت است که بعضی از کوهها دارای غار می‌باشند که همین سبب باعث می‌شود که جانوران اعم از انسان و غیر انسان به دل غار کوه پناه ببرند و از آن کوههایی که غار ندارند اعراض می‌کنند مثل مؤمن نیز به مانند این دو نوع کوه می‌باشد اگر مؤمن حقیقت طیران را در خود تبلور بدهد این غار عمیق ملکوتی که در باطن همان شرح صدر و گشادی سینه می‌باشد در قلب وی ایجاد می‌شود و سینه‌اش مخزن و منبع انوار الهی می‌گردد که دیگران می‌توانند از این اسرار و حقایق ملکوتی بهره‌مند شوند. اما اگر مؤمن حقیقت طیران را آنچنان که باید و شاید در خود تبلور ندهد این گشادگی غار سینه‌اش بوجود نخواهد آمد.

در کتاب *الخرائج* مرحوم راوندی، ج ۲، ص ۷۳۹ و همچنین کتاب *اثبات الهداه*، ج ۳، ص ٤٢٣ چنین روایت شده است که فرمودند:

نحن الکهف لمن التجا الینا و نور لمن استبصر بنا و ....

ما امامان غار وکهف حصین شما شیعیان هستیم وهمه کس به ما پناه می‌آورند واز نور ما دلهای خود را روشن می‌کند و....

در روایت دیگری وارد شده است که فرمودند:

نحن الکهف و شیعتنا اصحاب الکهف.

ما امامان، غار وکهف هستیم وشیعیان ما اصحاب کهف هستند.

و یا سِر اینکه سر مبارک سیدالشهداء علیه آلاف التحیة والثناء هنگامی که بر روی نیزه یزیدیان پلید بود آیه ۹ سورهٔ کهف را در کوفه خراب قرائت کردند که فرمودند:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً.

ای رسول ما، آیا تو پنداری که قصهٔ اصحاب کهف ورقیم در مقابل این همهٔ آیات وقدرت وعجایب حکمتهای ما واقعه عجیبی است.

یک علت قرائت سوره کهف توسط سیدالشهداء علیه السّلام بر بالای نیزه یزیدیان علیهم اللعنه اشاره به این حقیقت دارد که حضرت قصد فهماندن این مهم را داشتند که به مردم بفهماند ما کهف (غار) هستیم وبسوی ما پناه بیاورید.[1]

بعد از توضیح قسمت اول حقیقت طیران این زمینه فراهم شد که به شرح قسمت دوم آن بپردازیم.

ای عزیز گفتیم که اگر شیعه بخواهد در اثر حقیقت سلوک صلواتیه نورانیت طیران را در خود تبلور دهد باید چهار رذیلهٔ اخلاقی را در خود بمیراند وذبح کند وچهار صفت حمیده را در خود زنده واحیاء کند اما این چهار صفت حمیده این صفات می‌باشد:

۱. احیای ازدیاد معرفت؛ ۲. احیای طلب و تشنگی؛ ۳. احیای ایجاد افاضه؛ ٤. احیای حرارت و جوشش.

۱. احیای ازدیاد معرفت

ای عزیز این را بدان که انسان برای طیران احتیاج به چهار بال دارد و همانگونه که ملائک

۱. این روایت شریف در کتاب اسرار الشهاده مرحوم دربندی جلد ۳، صفحه ۲۵۴ موجود می‌باشد.

مقرّب خداوند چهار بال دارند[1] که یکی از این چهار بال ،بال ازدیاد معرفت است ما قبلاً در باب معرفت بحث نمودیم اما بحث این قسمت از سلوک صلواتیه در باب ازدیاد معرفت است توضیح اینکه یک وقت شیعه به دنبال کسب معرفت است و تا حدّی معرفت خود را ادامه می‌دهد و آنرا محدود می‌کند لذا این شیعه قابلیّت طیران واقعی را پیدا نمی‌کند چراکه معرفت را برای خود محدود کرد امّا یک وقت شیعه راه کسب معرفت را برای خود نمی‌بندد و دائماً در حال ازدیاد و زیادکردن این معرفت می‌باشد که این نکتهٔ بسیار مهمی است چراکه ازدیاد معرفت توسط شیعه زمینهٔ وسیع کردن قلب خود را ایجاد می‌کند و همینکه قلب وی وسیع گردید این قابلیت در او ایجاد می‌شود که اولین بال پرواز و طیران به‌سوی عرش خداوند را بدست آورد لذا در روایتی شریف از امیرالمؤمنین علیه السّلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی این صاحب سرّ امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شده است که حضرتش خطاب به کمیل چنین فرموده‌اند:

یاکمیل بن زیاد انّ هذه القلوب اوعیةٌ فَخیرُها اوعاها فَاحفَظ عنّی ما اقول لك. الناس ثلاثةٌ: فعالمٌ ربّانیٌّ، و متعلّمٌ علی سبیلِ نجاةٍ، هَمجٌ رعاعٌ. اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یَلجَأوا الی رکن وثیق.[2]

ای کمیل بن زیاد، بدرستی که این قلوب به مانند ظرفهایی می‌ماند که بهترین آنها، جادارترین آنها وباظرفیت‌ترین آنهاست پس حفظ کن آنچه را که برای تو می‌گویم. بدان که مردم سه دسته هستند:

۱.عالم ربانی؛

۲.کسی که دنبال حقیقت علم، برای رسیدن به راه نجات می‌رود.

۳.مردمان پستی که همچون پشه‌هایی می‌مانند که بر روی گردن حیوانات می‌نشینند که این گروه سوم تبعیت می‌کنند از هر کسی که به مانند کلاغ صدا درمی‌آورند وبا هر بادی به جانب آن جِزب گرایش پیدا می‌کنند واز خود اراده‌ای ندارند. وبدین علت این افراد از

۱. چراکه در کتاب شریف روضة الکافی از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم نقل شده است که حضرتش فرمودند: بالهای ملائک سه دسته هستند بعضی دو بال، بعضی سه بال و بعضی چهار بال دارند.

۲. نهج البلاغهٔ فیض الاسلام، ص ۱۱۵۵، حکم و مواعظ، شماره ۱۳۹.

نور علم، نورانی نمی‌گردند وپناه نمی‌آورند به رکن وسیع واستوار امام علیه السّلام.

ای عزیز، نیک در این روایت بنگر، بر تو معلوم خواهد شد که ازدیاد معرفت احتیاج به ظرفی دارد که آن حقیقت گسترش دادن کیفی قلب خود می‌باشد و اگر در وادی توسلات به کیفیت آن اهمیت دهد قلبش همچون چاه مولا علی علیه السّلام عمیق می‌گردد و همچون دریای موسی، گسترده و این شرایط برای وی مهیّا خواهد شد که به حقایق اسرار ولایت دست پیدا کند و برحقیقت معرفت خود بیفزاید و همین که بر حقیقت معرفت خود افزود و در وادی کیفیات وارد شد این قابلیت در وی ایجاد خواهد شد که به حقیقت طیران دست پیدا کند.

پس ای عزیز بعد از مطالعه این سطور، به این نتیجه خواهی رسید که ازدیاد معرفت در شرایطی محقق خواهد شد که شخص در بعد کیفیات معرفت سیر نماید وکیفیت برای وی مهم‌تر از کمیت معرفت باشد و همین نکتهٔ مهم سبب می‌شود که شخص، انسانی کیفی گردد نه حسّی، چرا که اگر انسان، حقیقتی کیفی گردد چهار اثر ملکوتی دیگر نیز به همراه دارد، که این چهار اثر را، حقیر از قسمتی از مناجات انجیلیهٔ امام سجاد علیه السّلام نقل می‌کنم.[1] در قسمتی از فراز دعای انجیلیه حضرتش در باب برکات رزق معنوی که همان اثرات ازدیاد معرفت می‌باشد، چنین می‌فرماید:

اللهمّ انّی اسئلك قلباً خاشعاً زكياً و لساناً صادقاً علياً و رزقاً واسعاً هنيئاً و عيشاً رغداً مريئاً و اعوذُ بك من ضنك معاش ...

خدایا از تو می‌خواهم قلبی خاشع وطاهر وزبانی صادق ورفیع ورزقی واسع وشیرین وزندگیِ سراسر لذت وپناه می‌برم به تو از زندگی سخت وسراسر ظلمانی.

ای عزیز اگر خوب در این فراز از دعای شریف بنگری به این سرّ دست پیدا خواهی نمود که منظور امام علیه السّلام از رزق وسیع همان ازدیاد معرفت است چرا که معرفت خود یک نوع رزق معنوی است وطبق همین فراز عدم معرفت، زندگیِ سخت وظلمانی

۱. مناجات انجیلیه یکی از دعاهای بسیار لطیف وعجیب امام سجاد علیه السّلام می‌باشد که مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۳ نقل کرده است.

است و حضرتش اثرات معرفت: ۱ـ قلب خاشع ۲ـ قلب طاهر ۳ـ زبان صادق ٤ـ زبان رفیع و اعَلیٰ را بیان می‌کند که این خود اثرات معرفت را می‌رساندکه هر کس در باب ازدیاد کیفیت معرفت سیر نماید این قابلیت در وی ایجاد می‌شود که به برکت سلوک صلواتیه طیرانی نماید که به این چهار حقیقت لطیف که امام سجاد علیه السّلام بیان کردند دست یابد. اما پنجمین اثری که از حقیقت ازدیاد معرفت به برکت طیران سلوک صلواتیه برای شیعه محقق خواهد شد را مولا علی علیه السّلام در خطبه‌ای که خطاب به طارق بن شهاب مطرح نمودند بیان می‌کنیم که حضرتش خطاب به طارق فرمودند: «**یا طارق، الامام غدیر المُغدِق**» (ای طارق، امام علیه السّلام آن برکه پر از آب شیرین است که هر کس در آن غوطه زند حقیقتش شیرین و گوارا می‌گردد لذا اثر پنجمی که از ازدیاد معرفت برای سالک محقق خواهد شد، حقیقت غوطه خوردن در آب مطهر و گوارای برکه وجود امام علیه السّلام می‌باشد لذا هر کس حقیقت ازدیاد معرفت که یکی از شرایط طیران سلوک صلواتیه می‌باشد را در خود تبلور دهد به این حقیقت دست پیدا خواهد کرد و سالک تا بدانجا در این آب لطیف و مطهر سیر خواهد کرد که مقامات و درجات شیعیان را در حدّ غور کردن شیعه در این غدیر مغدق محقق خواهد کرد. اگر ده درجه در آن سیر نماید سلمان ده درجه می‌شود اگر نُه درجه در آن سیر کند اباذر نُه درجه و اگر هشت درجه در آن سیر نمایند مقداد هشت درجه ایمان می‌شوند. که در باب شخصیت طیران این سه قدیس که از حواریون مولا علی علیه السّلام بودند از خود حضرتش، حضرت علی علیه السّلام روحی فداه که غدیر مغدق عالم وجود است روایت شده است که برکت هفت نفر، شامل حال شیعیان می‌شود و دیگر شیعیان ریزه‌خوار این هفت آسمان کمّل شیعیان می‌باشند سپس حضرت، سه نفر از این هفت نفر را چنین معرفی می‌کند:

۱. سلمان که به برکت وجود سلمان، خداوند روزی به شما اعطا فرمود.

۲. اباذر که به برکت وجود اباذر، خداوند برای شما باران رحمت نازل می‌کند.

۳. مقداد که به برکت وجود مقداد خداوند شما را در جنگها پیروز می‌کند.

حضرت از چهار نفر دیگر نام نبردند.[1] که این روایت ده درجه و نُه درجه و هشت درجه بود. ایمان سلمان و اباذر و مقداد خود دلیل بر مدّعای ماست و فاصلهٔ بین هرکدم از

۱. رجال اردبیلی، ج ۲.

این درجات خود فاصلهٔ بین زمین و آسمان هفتم می‌باشد به‌عنوان مثال در احوالات ظرفیت سلمان و اباذر و اینکه حتی یک درجه تفاوت بین این دو قدیس که بر اثر سیر کیفی سلمان و اباذر در غدیر مغدق امام علیه السّلام می‌باشد روایاتی عجیب نقل گردیده است که این روایات خود نشان‌دهندهٔ این موضوع مهم است که سیر در غدیر مُغدق امام علیه السّلام و طیران در عالم ولایت تا چه اندازه مهم می‌باشد.

به عنوان مثال در کتاب شریف *عین الحیاة* از امیرالمؤمنین علیه السّلام در باب حقیقت ایمان اباذر چنین آمده است که فرمودند: ابوذر رحمة اللّه علیه علمی چند ضبط کرد که مردمان از محل آن عاجز بودند وگره‌ای بر آن زد که از آن علم هیچ، بیرون نیامد اما از آن طرف در باب همین اباذریکه حضرتش چنین وصف می‌کنند پیامبراکرم می‌فرمایند: «لَو عُلِمَ ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره»[1] (اگر بداند ابوذر در قلب سلمان چه می‌گذرد، قطعاً کافر خواهد شد) یا در کتاب شریف تحفة المجالس در باب ظرفیت سلمان و ابوذر داستانی را نقل می‌کند که روزی ابوذر وارد مجلس سلمان می‌شود و مشاهده می‌کند که دیگی پر از آب جوش بر میان دو پای سلمان قرار دارد در حالیکه میان پای سلمان هیچ آتشی نیست و سلمان دو پای خود را به مانند دو پایهٔ دیگ قرار داده است و با دست خود به‌عنوان ظرفی که غذایی داخل دیگ را به هم می‌زند تکان می‌دهد.

ابوذر چون این صحنه را دید با حالت نعره و فریاد از خانه بیرون رفت و روایات از این باب زیاد است که خود دلیل است که هر کس که بیشتر در غدیر مغدق سیر نماید، ظرفیتش بیشتر خواهد شد تا بدانجایی که ابوذرِ نُه درجه با این مقام و وصفیات عجیب که در شأن وی گفته شده است اگر به حقایق سلمان دست پیدا کند، کافر می‌شود.

۲. احیای طلب و تشنگی

دومین عاملی که باعث می‌شود برای شخص، این شرایط فراهم شود که به دارالسلام ولایت طیران نماید حقیقت طلب کردن و تشنه بودن است.

ای عزیز برای رسیدن کیفی بیشتر به دارالسلام ولایت عطش خود را برای هدایت

---

۱. اصول کافی، ج ۲.

عمیق‌تر به‌سوی امام علیه السّلام ازدیاد ده تا امام علیه السّلام به دلیل این عطش تو، طالب عنایت و فیض بیشتر بر قلب تو شود چرا که تا تو حرکتی از خود نشان ندهی و علاقه‌ای بروز ندهی امام علیه السّلام نیز بر قلب تو عنایت خاص نمی‌کند پس تو خود را تشنه کن تا همیشه از باران رحمت خداوند متعال و امام علیه السّلام بهره‌مند شوی.

اما سؤال اینجاست که چگونه این عطش را در خود ایجاد کنی؟

تا به حال به گل آفتابگردان به نیکی نگریسته‌ای؟ حقیقت طلب را از گل آفتابگردان بطلب. گل آفتابگردان خصوصیت لطیفی که دارد این است که هر جا خورشید حرکت کند گل خود را به‌سوی آن جهت می‌دهد و با گردش خورشید به گردش درمی‌آید و به‌خاطر این خصلت لطیفش، حشرات موذی از گل آفتابگردان فراری هستند و فقط زنبور عسل است که بر روی این گل استثنایی می‌نشیند حال تو نیز تشنگی و طلب خود را نسبت به امام زمانت، به مانند گل آفتابگردان نشان ده چرا که شیعه باید به دنبال هر حرکت امام علیه السّلام باشد تا از حرکات و سکنات و گفتار و افعال امام علیه السّلام الگو گرفته و اُسوه‌ای قرار دهد و چون امام علیه السّلام این طلبِ شیعه به سوی شمس خورشید پرنور و پرفیض خودش مشاهده می‌کند و از اخلاص نیت قلبی وی آگاه می‌گردد، اولین عنایتی که به وی می‌کند او را قدرت پرواز و طیران روحی و عقلی و قلبی می‌دهد.

توضیح اینکه اگر شیعه این طلب را بدست آورد، از جهت قلبی و روحی و عقلی چنان انبساط و گشایشی پیدا می‌کند که می‌تواند به‌سوی دارالسلام ولایت طیران نماید.

نکتهٔ مهم: لازم به تذکر است که منظور خود را، از اینکه می‌گوییم شیعه می‌تواند بر اثر سلوک صلواتیه به سوی دارالسلام ولایت طیران نماید، بیشتر توضیح داده تا ابهامی در این باب برای شمای خواننده به‌وجود نیاید.

ای عزیز هنگامی که می‌گوییم شیعه طیران پیدا می‌کند منظور ما این لطیفه است که وی بر اثر سلوک صلواتیه چنان عقل لطیفی پیدا می‌کند که می‌تواند در مسائل ولایت با دید بسیار بسیار باز عقلی و برهانی، تأمل و تفکر کند که این خود نوعی طیران عقلی است که به وی این امکان را می‌دهد که یک بعدی به قضایای ولایت نگاه نکند. چرا که اگر اولیای خدا به جایی رسیده‌اند به این علت بود که هیچ وقت خود را محدود به یک موضوع ولایت نکردند یعنی اینکه در هر وادی از سلوک ولایی که وارد شدند همهٔ ابعاد آن را تا حدّ

ظرفیت خود، سیر نمودند و انسانی جامع گشتند لذا یک علت اینکه قرآن مجید که کتابی جامع محسوب می‌شود دارای ۱۱٤ سوره است بدین دلیل است که اسم شریفهٔ «جامع»[1] به حروف ابجد ۱۱٤ می‌شود لذا قرآن دارای ۱۱٤ سوره است و تمام حقایق عالم وجود در این کتاب شریف طبق آیهٔ شریفهٔ ﴿لا رطبٍ و لا یابسٍ الّا فی کتابٍ مبین﴾ (هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در این کتاب آشکار آمده است) در آن آمده است. لذا قرآن که یک نور محسوب می‌شود بر نور دوم یعنی قلب رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم نازل گردیده و حقیقت زیبای «نورٌ علی نور» را به تصویر کشیده است. لذا شیعه نیز باید نه تنها طیران عقلی بلکه طیران روحی و قلبی نیز پیدا کند تا هم از جهت قلبی، ابعاد مختلف پیدا کند و قلب خود را عرشی نماید و همچنین از جهت روحی چنان انبساط پیدا کند که بتواند تمام مسائل ولایت را در حد ظرفیّت خود درک نموده و یا مشکلات و بلاهایی که بر اثر اعتقاد به ولایت برای وی پیش می‌آید را تحمل کند چرا که از روایات برمی‌آید که مؤمن دائماً در حال بلاست.[2]

اما بعد از توضیح این نکته مهم، وقت آن رسیده است که به عواملی که باعث می‌شود انسان به این تشنگی دست پیدا کند بپردازیم.

سه عامل باعث ازدیاد چنین عطشی می‌گردد: احساس نیاز؛ تحمل سختی و بلا؛ عرضه کردن خود به مولا روحی فداه.

احساس نیاز به تشنگی

اما توضیح قسمت اول، ای عزیز بدان که تا شیعه در قدم اول احساس نیاز به امام علیه‌السّلام نکند و به فکر سلوک صعودی خود نباشد و به اصطلاح امروزی و ساده‌تر دلش به حال خودش نسوزد دائماً در حال سیر قهقرایی می‌شود و هر روز از جهت روحی و عقلی و قلبی سیاه‌تر و تاریک‌تر می‌گردد و این نکته بسیار مهمی است که از شدت مهمی در نظرها ساده جلوه کرده است، چرا که تا شخص احساس گرسنگی نکند هیچگاه به سوی غذا حرکت نمی‌کند در مسائل روحی نیز همین حکم جاری است تا شخص

۱. از اسامی خداوند تبارک و تعالی.

۲. انشاء اللّه سرّ اینکه چرا مؤمن باید سختی و بلا بکشد را در عوامل رسیدن به تشنگی بیان خواهیم کرد.

احساس نیاز معنوی نکند و خود را عین فقر و نیستی نبیند به‌سوی منبع نور و فیض الهی یعنی امام علیه السّلام حرکت نمی‌کند تا قلبِ خالی و تهی خود را از حقیقت عسل محبت ولایت پر کند لذا ای عزیز این را بدان که طبق آیه شریفهٔ ﴿**انتُمُ الفقراء الی اللّه و اللّه هو الغنی الحمید**﴾ (همهٔ شما فقیر درگاه الهی هستید و اوست که بی‌نیاز و ستوده است). خود را عین فقر و عدم و نیستی در مقابل خداوند و امام علیه السّلام بدان تا این احساس نیاز تو چنان اشتها و عطش معنوی به تو دهد که بتوانی اولاً تمام انوار نورانی قلب عرش امام علیه السّلام را در خود تبلور دهی تا قلب تو نیز تجلی قلب عرشی امام علیه السّلام گردد و ثانیاً در مرحلهٔ دوم بتوانی این انرژی معنوی را کسب نمایی تا بتوانی به‌سوی دارالسلام ولایت طیران نموده و حقیقت عقل، قلب و روح خود را انبساط داده و سلوک صعودی نمایی.

تحمل سختی و بلا

در روایت آمده است که روزی شخصی خدمت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم رسید، عرض کرد: یا رسول اللّه، من خدا را قلباً دوست دارم و به او عشق می‌ورزم. حضرت فرمودند: پس آمادهٔ بلا باش. سپس عرضه داشت: یا رسول اللّه، حضرت شما را نیز دوست دارم. فرمودند: پس آمادهٔ فقر باش. سپس عرضه داشت: یا رسول اللّه، مولا علی علیه السّلام رانیز دوست دارم. حضرت فرمودند: پس آماده کثرت و زیادی دشمن باش.

ای کسی که طالب طیران سلوک صلواتیه هستی اگر نیک در این روایت شریف بنگری از این روایت اسراری برای تو هویدا خواهد شد، وصف‌ناپذیر و بسیار لطیف که یکی از این اسرار، سرّ چگونگی طیران به‌سوی دارالسلام ولایت است.

توضیح بیشتر، اینکه ذات اقدس خداوند تبارک و تعالی برای مؤمن سختی و رنج می‌آورد طبق حدیث معروفی که «**مؤمن دائماً در حال بلاست**» می‌توان چند حکمت لطیف را استنباط نمود. یک سرّ اینکه خداوند تبارک و تعالی به مؤمن سختی می‌دهد و مشکلات فردی، اجتماعی، اقتصادی و غیره برای وی به‌وجود می‌آورد، بدین علت است که خداوند می‌خواهد ببیند مؤمن میزان حقیقت توکل نسبت به ذات اقدسش

و توسل نسبت به ذات اقدس ولی‌اش را، چقدر در خود تبلور داده است. توضیح اینکه اگر مؤمن در حال بلا و سختی باشد و نعمتهای الهی حسب الظاهر، زندگی وی را فرا نگرفته باشند آیا باز نیز این مؤمنی کـه دَم از ولایت و مـعرفت الهـی می‌زند آیا آن چنان اعتقاد دارد که توکل خود را نسبت به خداوند و توسل خود را نسبت به امام از دست ندهد یا اینکه هر وقت نعمتهای الهی حول زندگی وی را فرا گرفت، دست به مناجات خدا می‌برد. لذا اگر مؤمن در این آزمایش الهی موفق و پیروز بیرون بیاید خداوند تبارک و تعالی طبق این اعتقاد پاک مـؤمن و شـیعه راستین چنان عنایت خاصی به وی می‌کند از انوار رحیمیّت خود چنان چاشنی به زندگی معنوی وی می‌پاشاند وصف‌ناپذیر، که تا نچشی ندانی و نفهمی.

در احوالات مرحوم سید علی آقا قاضی این عارف واصل کامل آمده است که یکی از امتحانات سخت ایشان، فقر ایشان بود و با وجود عیالات و فرزندان زیاد به شدت در فقر خانمانسوزی زندگی می‌کرد اما با این وجود توکل خود را نسبت به خداوند و توکل خود را نسبت به امیرالمـؤمنین عـلیه السّـلام از دست نـداده و جالب اینجاست که هر چه فقر و سختی به ایشان بیشتر هجوم می‌آورد چـهرهٔ ایشان بشاش‌تر و نورانی‌تر می‌گشت.

نکته: ای عزیز این نکته مهم را بدان که رفاه و آسایش و ثروت انبوه همیشه نعمت تلقی نمی‌شود چه بسا عذاب خداوند در قالب وفور نعمت تجلی می‌کند. توضیح اینکه یکی از حکمت‌های الهی در عذاب طاغوتیان این روش است که خداوند به ایشان پول و ثروت و نعمت سلامتی و رفاه و آسایش بسیار کامل و جامعی را اعطا می‌کند تا ایشان بر اثر این نعمتهای ظاهری، گناههای بیشتری انجام دهند تا در روز قیامت عذاب سخت‌تری بکشند که این عذاب طبق تعابیر آیات قرآن کریم عذابهای تدریجی نـام دارد، یـعنی خـداونـد تبارک و تعالی تدریجاً این عذاب را برای ایشان در نظر گرفته است ولو در صورت وفور نعمت تجلی کند.

به عنوان مثال، اگر دقت کرده باشید، صیاد برای گرفتن پرندگان در روی تور صیادی خود دانه بسیار مرغوب می‌پاشد تا پرندگان بر روی این دانه‌ها نشسته و در تور صیادی گرفتار آیند. مَثَل عذاب خداوند برای طاغوتیان چنین است لذا وفور نعمت همیشه دلیل

بر رحمت خداوند نیست چه بسا عذاب خداوند پشت این قضیه باشد.[1]

اما سرّ دومی که خداوند تبارک و تعالی به مؤمن سختی می‌دهد این دلیل می‌باشد که خداوند تبارک و تعالی با دادن این سختی‌ها به سختی‌ها به مؤمن قصد این لطیفه را دارد که ظرفیت قلبی مؤمن را وسیع کند چراکه مؤمنی که سختی بکشد توکل و توسلش بیشتر خواهد شد و چون توکل و توسل وی عمیق‌تر گردد ظرفیت او نیز بیشتر خواهد شد و چون ظرفیتش بیشتر شود این استعداد و قابلیت را پیدا می‌کند که به دارالسلام ولایت طیران نماید و آنقدر عقل و روح و قلب خود را وسیع نماید که به افق دور دست کوه قاف امام علیه السّلام دست پیدا کند. و این طیران به وسیله سلوک صلواتیه است چراکه اگر شیعه این اتصال خود را که همان توکل و توسل است را قطع نماید این ظرفیت در وی ایجاد نمی‌شود که بتواند طیران کند. لذا مؤمن در این سختی‌ها مربای وجودش در روی آتش حوادث و سختی‌های روزگار، قوام می‌آید و فولاد نرم اعتقاد وی بر اثر تحمل سختی‌ها محکم و استوار می‌گردد و امام علیه السّلام می‌تواند از این فولاد آبدیده شمشیری بسازد که با آن رُعب و ترس در دل دشمنان ایجاد کند همانگونه که مالک اشتر شمشیر مولا علی علیه السّلام بود و یا می‌تواند از ظرفیت وسیع این مؤمنی که تحمل سختی نموده است، آسمانی ایجاد نماید که خورشید شوق الهی و ماه محبت ولایت در آن بتابد و حقیقتاً قلب مؤمن را آسمانی و عرش خداوند نماید. و آنقدر وسیع نماید که پرندگان دیگر که همان شیعیان کم‌ظرفیت هستند در این آسمان وسیع ظرفیت عارف و شیعه‌ای که تحمل سختی ولایت را نموده است پرواز کنند، وابرهای رحمت الهی در این آسمان به جریان بیایند و باران در وجود دیگر انسان‌ها به

---

۱. البته این نکته را بدانید که این قاعده کلی نیست و چه بسا شیعیانی هستند دارای ثروت بسیار و همچنین تقوای عظیم و این دو ضدیّتی با هم ندارند چراکه این شیعه ثروتمند این ظرفیت را دارد که ثروت خود را در راه خدا انفاق نماید تا تقوای خود را حفظ کند لذا قاعدهٔ کلی در این باب وجود ندارد و این نکته شبهه نشود که خداوند چرا چنین عملی را با طاغوتیان و افراد ثروتمندی که چنین هستند انجام بدهد بلکه خداوند به قلب این شخص ثروتمند نگاه می‌کند اگر امیدی به هدایت وی باشد شرایط هدایت او را فراهم کرده والّا عذاب استدراجی را برای وی فرود خواهد آورد. لذا چون قارون علیه اللّعنه امیدی به هدایت او نبود خداوند چنین معامله‌ای با وی کرد تا با ثروت انبوه خود گناه بیشتری انجام داده تا عذاب بیشتری متحمل شود.

برکت وجود این عارف بپاشاند و این همه میسر نخواهد شد مگر به برکت طیران سلوک صلواتیه و تحمل سختی و بلاهایی که مؤمن در این راه متحمل می‌شود.

عرضه‌کردن خود به مولا روحی فداه

ای عزیز این نکته بسیار مهم را همیشه نصب العین خود را قرار بده که شیعه و سالک الی اللّه اگر قصد و ارادهٔ طیران به سوی دارالسلام ولایت را داشته باشد و چه بسا اگر به ابتدای راه باشد یا در اواسط راه و یا در انتهای راه همیشه باید در این نکتهٔ مهم توجه کند که در همه حال خود را به مولا علیه السّلام که همان امام روحی فداه باشد عرضه کند چرا که این عرضه‌کردن خود به مولا نشان دهندهٔ عقل سلیم وی می‌باشد بدین دلیل که انسان عین فقر و نادانی است و این فقر و نادانی وی باعث گمراهی او به سوی دره‌های ظلمانی جهنم می‌شود چرا که وی نمی‌تواند راه را از چاه تشخیص دهد و باید در همه حال و در همهٔ آنات خود را به امام علیه السّلام عرضه کند تا حضرتش تمام ریزه‌کاری‌های سلوک الی اللّه را به وی تعلیم دهد و به سبب این تعلیمی که شیعه کسب می‌کند می‌تواند به دارالسلام ولایت، طیران نماید و آنقدر خود را محتاج امام علیه السّلام بداند که حتی از کوچکترین مسئله نیز برای عرضه‌کردن خود به مولا، دریغ ندارد و به قول معروف نمک آش خود را نیز از حضرت ایشان دریافت نماید چرا که در بعضی اخبار و روایات وارد شده است که روزی جناب موسی بن عمران با چند تن از افراد خود به بیابان رفته و چون ضعف و گرسنگی بر وی مستولی شد از خداوند تبارک و تعالی درخواست غذا نمود، خداوند تبارک و تعالی نیز شکاری را سر راه ایشان قرار داده تا موسی و اطرافیانش آن را صید کنند و میل نمایند هنگامی که غذا آماده شد موسی علیه السّلام متوجه شد که در وسایل سفر خود و اطرافیانش نمک وجود ندارد تا به غذای خود زده و آن را میل کنند چون چنین شد خود و اطرافیانش بدون توسل به خداوند به دنبال پیداکردن نمک رفتند ناگهان خطاب آمد یا موسی ما که به تو عصا و ید بیضا اعطا کردیم و تو را بر فرعون و فرعونیان پیروز گردانیدم و بر تو کتاب تورات را برای هدایت بنی‌اسرائیل نازل کردیم و بر تو که نعمت وجود را اعطا کردیم و تو را مفتخر به مقام نبوت نمودیم و تو را که پیامبر

اولوالعزم کردیم و تو را که نعمتهای بی‌پایان اعطا نمودیم و تو را که شکار و طعام فضل نمودیم چرا نمک غذایت را از ما طلب نکردی؛ این حکایت را مرحوم نهاوندی در مدهامتان نقل کرده است و حاوی این لطیفه است که شیعه آنقدر باید ریزبین و نکته‌سنج باشد که حتی در کوچکترین مسائل نیز به امام زمانش مراجعه کند و این عرضه کردن خود به مولا حتی در کوچکترین مسائل حاوی این فایده مهمه است که چون انسان، نادان به راه و روش الهی است و صلاح کار خود را برای رسیدن به دارالسلام ولایت نمی‌داند لذا باید از راهنمایی که همان امام علیه السّلام باشد مدد گیرد تا اولاً امام علیه السّلام وی را به مقصود او برساند و ثانیاً این ادب شیعه سبب می‌شود که امام علیه السّلام لطف بی‌نهایتی به او کند که یکی از آن الطاف، لطف طیران به دارالسلام ولایت است و ثالثاً این ادب شیعه که عرضه کردن خود به مولا باشد این مهم را می‌رساند که شیعه با این کار خود به امام علیه السّلام نشان می‌دهد در همه حال حتی کوچکترین و ریزترین حالاتی که شاید تصور عقلی نشود[1] امام علیه السّلام وفادار است و بر سر میثاق و بیعتی که با حضرتش بسته است استوار و پایدار مانده است و رابعاً با این عمل، شیعه تعصب خود و غیرت خود را نسبت به امام علیه السّلام نشان می‌دهد و چون تعصب و غیرت خود را به حضرتش نشان می‌دهد حضرت نیز نسبت به شیعه خود نیز متعصب است و تعصب امام علیه السّلام از باب لطف متجلی می‌کند.

توضیح اینکه اگر امام علیه السّلام به شیعه خود متعصب شود، تعصب حضرتش این گونه تجلی می‌کند که شیعه خود را به عالی‌ترین درجهٔ معنویت یعنی طیران به سوی دارالسلام ولایت سیر می‌دهد.

در بعضی از روایات وارد شده، که فرمودند: محبت ما[2] نسبت به شیعیانمان از محبت یعقوب به یوسف بیشتر است. یعقوبی که در فراق یوسف آنقدر گریست که چشمانش نابینا گردید و یوسف عالم وجود یعنی امام علیه السّلام نیز نسبت به شیعیان خود چنین هستند والآن در این عصر و زمان یوسف کنعان مصر و ولایت یعنی بقیة اللّه الاعظم حجّة بن الحسن المهدی ارواحنا فداه از یعقوب پدرِ امام نسبت به یوسف پسر شیعه، مهربانتر و دلسوزترند که این مهربانی و دلسوزی امام علیه السّلام نسبت به شیعه از تعصب او نسبت

۱. که همان به اصطلاح گرفتن نمک آش خود از مولاست.
۲. و غیرت ما.

به شیعیان نشأت می‌گیرد.

مرحوم سید بن طاووس علیه‌الرحمه نقل می‌کند که در یکی از تشرفات خود نسبت به ساحت مقدس ولی عصر که در سرداب مقدس غیبت سامراء صورت گرفته بود چنین نقل می‌کند که حضرتش نسبت به خداوند عرضه داشت: چون شیعیان ما گناهکار هستند از حسنات و ثوابهای من بقیة اللّه الاعظم بردار و در کفهٔ حسنات ایشان قرار ده تا محل آمرزش تو قرار گیرند و این انتهای دلسوزی و محبت و غیرتی است که یک پدر دلسوز می‌تواند نسبت به پسر ناخلف خود داشته باشد. و حقیقت طیران، میسّر نخواهد شد مگر به محبت و تعصب امام علیه السّلام نسبت به شیعه.

نکته مهم: ای عزیز و ای طالب طیران سلوک صلواتیه این نکته مهم را بدان که عرضه‌کردن خود به مولا آنقدر وسیع است که اگر نعوذ باللّه انسان، مفسد فی الارض و کافر زمان نیز باشد نباید خود را از عرضه‌کردن به مولا محروم کند چراکه روایات بر این مهم استناد دارند. گویند در زمان امام صادق علیه السّلام یکی از محبّین ایشان که جوانی مفسد بود در کوچه‌های مدینه گردش می‌کرد و به افراد لاابالی شراب می‌فروخت و این شراب خود را در کوزه‌ای ریخته و برگردن خود حمایل می‌کرد اما از آن طرف این جوان هنوز اعتقاد خود را نسبت به امام علیه السّلام که همان تعصب و محبت وی نسبت به امام علیه السّلام است را از دست نداده بود نقل می‌کنند روزی این جوان از کوچه‌ای عبور می‌کرد که ناگهان از روبرو حضرت امام زمانش یعنی جعفر بن محمد صادق علیه السّلام را مشاهده کرد و چون این صحنه را دید و راه برگشت نیز نداشت از خجالت خود روی خود را به سوی دیوار کرده تا حضرت او را نبینند، حضرت چون به وی رسید جوان را شناخت، دستی بر شانه وی زده و پرسیدند، در کوزه چه داری.

جوان پیش خود فکر کرد که اگر بگوید شراب است، آبروی خود را برده و اگر دروغ بگوید، حضرتش به علم امامت متوجه خواهد شد. جوان جواب دروغ را ترجیح داده و از خجالت خود عرضه داشت یابن رسول‌اللّه در این کوزه شیر وجود دارد و من هر روز در کوچه‌های مدینه به شغل شیرفروشی مشغول هستم.

حضرت چون این سخن را شنیدند لبخند زده و دریافتند که آن جوان دروغ می‌گویند سپس فرمودند پس ای جوان مقداری از این شیر را در کف دست من بریز تا آن را مشاهده کنم.

جوان که متحیر چنین عملی شده بود ناچاراً کوزه مشروب را به روی دست حضرت سرازیر کرده، ولی صحنه عجیبی مشاهده کرد، دید که از آن کوزهٔ مشروب، شیر بیرون می‌ریزد. جوان که فهمید امام علیه السّلام در این شراب تصرف کرده و آن را تبدیل به شیر کرده، از خجالت خود، سر را به زیر انداخته و توجه نمودند اما حضرتش، در حال رفتن، جمله‌ای بسیار لطیف به جوان فرمودند:

ای جوان در هیچ حالی روی خود را از ما اهل البیت بر مگردان ولو اینکه مشروب‌فروش و مفسد فی الارض باشی.

این روایت شریف، خود حکایت از این مهم دارد که شیعه نباید، حتی اگر گناهکارترین فرد زمان خود باشد، از عرضه کردن خود نسبت به امام علیه السّلام ناامید شود و خیال کند که حضرت او را نمی‌پذیرد و نمی‌بخشد چرا که همین خیال و وهمیات حیله‌های شیطان است که می‌خواهد انسان را از ولایت دور کند. پس هوشیار باش که در هیچ حالی ولو اینکه کافر زمان نیز باشی خود را از امام علیه السّلام محروم نکنی و همهٔ پلهای پشت سر خود را که آخرین آن پل امید است را خراب نکنی و دائماً این را بدان که ناامیدی خود بزرگترین گناه است پس هیچ وقت ناامید نباش و این نکته را بدان که لطف امام با لطف دیگر انسانها بسیار متفاوت است.

توضیح اینکه اگر چند بار به مؤمن‌ترین افراد غیر از امام علیه السّلام که دارای رحم زیاد و ظرفیت زیادی باشد بدی زیادی کنی بالاخره جواب تو را خواهد داد و از تو انتقام خواهد کشید و درب خانه خود را بر روی تو خواهد بست اما این را بدان امام علیه السّلام اب الرحیم[1] است و دوست دارد که همیشه تو را به دارالسلام ولایت برساند تا از الطاف نورانی ایشان بهره‌مند شوی و به سوی دارالسلام ولایت طیران کنی که این خود اوج مهربانی حضرت را می‌رساند لذا برای اثبات مدعای خود به چند روایت در این باب اشاره می‌کنیم:

۱. مرحوم نهاوندی در کتاب شریف *خزینة الجواهر* در باب لطف و مهربانی خداوند نسبت به انسان‌ها از جمله کفار حکایت غریبی را مطرح می‌کند. آورده‌اند که کافری بود در بنی‌اسرائیل که مدت ۶۰۰ سال در کفر و زندقهٔ خود زندگی می‌کرد. روزی حضرت

۱. پدر مهربان.

موسی علیه السّلام برای مناجات با خداوند غفور به کوه طور می‌رفت که این کافر ۶۰۰ ساله را ملاقات کرد، کافر به موسی عرضه داشت که ارادهٔ کجا را داری حضرت موسی علیه السّلام فرمودند: ارادهٔ مناجات با خداوند سبحان را در سر می‌پرورانم. کافر گفت: ای موسی مرا با خدای تو پیغامی است آیا این پیغام را به خدایت می‌رسانی موسی قبول نموده و فرمود: چه پیغامی داری. کافر گفت: ای موسی به خدای خود بگو اینکه تو خدای من باشی مرا ننگ و عار می‌آید و اگر تو روزی‌دهندهٔ من هستی مرا به روزی تو احتیاجی نیست، پس موسی علیه السّلام از گفتهٔ آن کافر پریشان‌حال گردیده و با حالت محزون به‌سوی کوه طور روانه شد و بعد از فراغ از مناجات با خداوند شرم داشت که آن نوع کلماتی را که آن کافر پیغام داده بود را به خداوند عرضه دارد، ناگهان از جانب خداوند تبارک و تعالی خطاب رسید ای موسی! چرا پیغام بندهٔ مرا نرساندی آن بنده‌ای که از خدایی ما ننگ و عار می‌آمد ما را از اینکه تو بندهٔ ما باشی ننگ و عار نیست اگر تو روزی مرا نمی‌خواهی من بدون درخواست تو روزی تو را می‌رسانم، پس موسی از کوه طور مراجعت کرده تا پیغام الهی را به آن کافر عاصی برساند، چون آن کافر پیغام خداوند عالم را شنید ساعتی سر خود را به زیرافکنده و متفکّرانه به عمل خود فکر می‌کرد سپس سر خود را بالا نموده عرضه داشت ای موسی خداوند تو بزرگ پادشاهی است، کریم و بنده‌نواز ای دریغا که من عمر خود را ضایع کردم و به بطالت و تباهی گذراندم، ای موسی دین خود را بر من عرضه نما تا ایمان آورم، سپس آن کافر کلمهٔ توحید را بر زبان جاری ساخت و با حالت ایمان بر سجده رفت و در همان حالت جان به جان آفرین تسلیم نمود گویند که روح او را به علیّین بردند. ای عزیز اگر نیک در این حکایت عجیب بنگری این مهم بر تو مکشوف می‌شود که تو از کافر که کمتر نیستی که تو هر چه گناهکار نیز باشی از آن کافر عاصی ۶۰۰ ساله که کمتر نیستی و بیشتر گناه انجام نداده‌ای پس بنگر که چگونه خداوند تبارک و تعالی کافر را به برکت اتصالی که به دارالقدس حضرتش داشت بسوی بهشت که همان علیّین باشد طیران داد. تو را طیران ندهد؟

۲. در باب لطف و مهربانی امام علیه السّلام به شمر خبیث که قاتل سیدالشهداء علیه السّلام محسوب می‌شود مرحوم ابومخنّف در کتاب مقتل خود روایت بسیار عجیبی را در باب چگونگی شهادت سیدالشهداء در گودی قتلگاه توسط شمر لعین، ولدالزّنا و مهربانی

ولطف حضرت حتی نسبت به شمر خبیث نقل نموده است که برای استناد به گفتار خود آن را نقل می‌کنیم تا اثباتی بر این مدّعا گردد که عرضه‌کردن خود به مولا، حتی اگر شمر نیز باشد، بی‌اثر نخواهد بود که اگر خود شمر علیه العنه قلباً از این جنایت پشیمان می‌شد چه بسا مورد شفاعت حضرتش قرار می‌گرفت، و تو ای عزیز از این اعتقاد ما متعجّب مشو و بر ما خورده و اشکال مگیر چراکه صریح روایت خود دلیل بر این اعتقاد است.

مرحوم ابومخنّف در کتاب *مقتل* خود صفحه ۱۴۲ الی ۱۴۷ در باب کیفیت شهادت حضرت سیدالشهداء در گودی قتلگاه توسط شمر لعین، مصیبت و روایتی را نقل می‌کند بدین مضمون که وقتی شمر خبیث وارد گودی قتلگاه گردید و نعوذباللّه بر روی سینهٔ سید الشهداء نشست حضرت در آن حالت ضعف، که در بعضی روایت آمده است که بر بدن حضرتش ۱۹۵۰ زخم وارد شده بود، چشمان خود را باز کرده و خطاب به شمر لعین و ولدالزنا چنین فرمودند:

فقال له الحسین علیه السّلام: من انت؟ فلقد ارتقیت مرتقاً عظیماً طالماً قبله رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم، فقال: انا الشمر الضبابی. فقال الحسین علیه السّلام: اما تعرفنی؟ فقال ـ ولدالزنا ـ بلی انت الحسین بن علی بن ابی طالب و امك فاطمه الزهراء وجدك محمد المصطفی، وجدتك خدیجة الکبری. فقال علیه السّلام: یا [ویلك] عرفتنی فلم قتلتنی ـ فقال الملعون المبروص: اطلب بقتلك الجائزة عند یزید بن معاویه. فقال الحسین علیه السّلام: ایما احب الیك شفاعة جدی رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم. او جائزة یزید الملعون بن الملعون. فقال: دانق من جائزة یزید احب الی من شفاعة جدك و ابیك، فقال علیه السّلام: اذاکان لا بد من قتلی فاسقنی شربة من الماء. فقال: هیهات هیهات، و اللّه ما تذوق الماء أو تذوق الموت غصة بعد غصة و جرعة بعد جرعة ... فقال: یا ابن ابی تراب، الست تزعم ان اباك علی الحوض یسقی من احب، اصبر حتی یسقیك ابوك ...

سید الشهداء سلام اللّه علیه در آن بحبحهٔ اسفبار ووحشناک چشمان بصیر خود را به حالت ضعف باز کرده وخطاب به قاتل خود چنین فرمودند تو کیستی که در مکان بسیار بلندی پا گذاشته‌ای[1] این سینه

۱. شمر خبیث ولد الزنا، پای خود را بر سینه‌ها حضرت گذاشته بود و بر سینهٔ عرش الهی او نشسته بود.

جایی است که پیامبر بوسیده است. شمر جواب داد: من شمر ضبابی هستم. حضرت فرمودند: آیا مرا می‌شناسی؟ شمر خبیث گفت: آری تو حسین بن علی ابن ابیطالب هستی. ومادرت فاطمه زهرا وجدت محمد مصطفی وجده‌ات خدیجه کبری است. حضرت فرمودند: وای بر تو. آیا مرا می‌شناسی. پس چرا قصد قتل مرا داری. شمر ملعون مبروص[1] گفت برای گرفتن جایزه از یزید بن معاویه چنین می‌کنم. حضرت فرمودند: آیا شفاعت جدم رسول‌اکرم را بیشتر دوست داری یا جایزه ملعون پسر ملعون را. خبیث جواب داد: یا حسین، یک درهم سیاه را که به عنوان جایزه از یزید می‌گیرم از شفاعت جدّت وپدرت نزد من ارزشمندتر است حضرت فرمودند: پس اگر ناچاری بر قتل من، مقداری آب من بده. خبیث جواب داد: هرگز هرگز. به خدا قسم که آبی بر تو نچشانم ومزه مرگ را در حالیکه رنج زیادی بکشی جرعه جرعه بر کام تو خواهم ریخت. سپس گفت ای پسر ابوتراب: آیا تو گمان نداری که پدرت روز قیامت به محبین خود بر سر حوض کوثر آب می‌دهد پس صبر کن تا از پدرت آب بنوشی.

ای عزیز در این روایت حزن‌آور خوب بنگر حضرتش خطاب بر شمر که تمام خباثتهای عالم وجود در وی جمع شده است می‌فرماید: آیا دوست داری مورد شفاعت جدم قرارگیری. شرط آن آب‌دادن به من در این آخرین لحظه است ولو اینکه تو قبلاً جنایات زیادی انجام داده‌ای اما اگر در چنین لحظه‌ای به من آب دهی جایی برای شفاعت جدم باقی گذاشته‌ای که این خود عقل را متحیر می‌کند که چگونه ممکن است مردی اینگونه پیدا شود که با وجود اینکه انجام مصیبتها را تحمل کرده است باز دلش برای قاتل خود بسوزد و مایل باشد که وی را شفاعت کند و الّا که حضرت در آن لحظهٔ ملکوتی که در گودی قتلگاه با خداوند راز و نیاز می‌کرد و همه هستی خود را در راه او فداه کرده بود،

۱. در روایت آمده است شمر خبیث دارای مرض پیسی بود که این مبروص بودن خود دارای اسرار لطیفی است که به علت طولانی شدن بحث از شرح آن خودداری می‌شود.

احتیاجی به جرعه آب شمر خبیث ندارد بلکه با این درخواست قصد ایجاد طیرانی برای وی داشت که بتواند این استعداد را پیدا کند تا مورد شفاعت جدش قرار گیرد. پس تو ای عزیز، کجا مردی چنین می‌بینی؟ رفیع چون آسمان، وسیع چون زمین، نورانی چون خورشید، استوار چون کوه، طاهر چون آب، لطیف چون باران، پرحرارت چون آتش، جز امام علیه السّلام. لذا مرحوم رجب برسی در کتاب شریف «مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین» نقل و روایت می‌کند بدین مضمون که شخصی خدمت مولا علیه السّلام رسید و عرضه داشت «هل رأیت رجلاً فی الدنیا یا امیرالمؤمنین؟» آیا مردی در این دنیا دیده‌ای یا امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمودند الآن از او سؤال می‌کنی. پس مرد عالَم وجود امام علیه السّلام است که حتی با قاتل خود نیز رئوف و مهربان است. تو که از شمر کمتر نیستی پس بخواه تا امام تو را طیران دهد و توسل کن تا امام علیه السّلام تو را سَیَران دهد. و به برکت سلوک صلواتیه، متصل شده تا تو را به سوی بهشت ولایت سلوک دهد.

بعد از بیان سه علتی که می‌تواند در انسان ایجاد تشنگی و طلب به سوی مولا کند که همان سه موضوع[1] بود به شرح عامل سومی که سبب طیران انسان می‌شود یعنی ایجاد افاضه می‌پردازیم.

ایجاد افاضه

شنیدم بود پیری کیمیاگر — ز اکسیر محبت چهره‌اش زر
پی ارشاد، پیر عشق‌پیشه — مرید خویش را گفتی همیشه
که گر در بوتهٔ عشق مجازی — مس نفس هوس‌پرور گدازی
تو را سازد همین فن، کیمیاگر — زند عشق حقیقی سکه بر زر

سومین عاملی که سبب می‌شود شخص بتواند به برکت سلوک صلواتیه به دارالسلام ولایت، طیران کند حقیقت کسب فیض مضاعف از امام علیه السّلام است چرا که کسب فیض از ناحیه مقدسهٔ ولی عصر روحی فداه به مانند اکسیری می‌ماند که مس وجود شیعه را طلا می‌کند تا به سبب این طلاشدن، طیران به سوی دارالسلام ولایت محقق گردد لذا جناب خواجهٔ شیراز، حافظ شیرین سخن، چه زیبا سروده‌اند در وصف قطب عالم امکان

۱. احساس نیاز؛ عرضه‌کردن خود به مولا؛ تحمل سختی و بلا.

یعنی حجة بن الحسن المهدی روحی فداه. آنجایی که می‌فرماید:

تو که کیمیافروشی نظری به قلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی

اما قبل از اینکه بحث ایجاد افاضهٔ مضاعف از ناحیه مقدسهٔ ولی عصر را توضیح دهیم لازم است در باب حقیقت فیضی که از ناحیهٔ مقدسهٔ حضرت به کل عالم وجود جریان دارد را توضیح مختصری داده و سپس به بحث اصلی خود مراجعت کنیم. ای عزیز این نکته را بدان که در روایات متعددی از حضرات معصومین علیهم السّلام وارد شده است که «**لولا الحجه لساخت الارض باهلها**؛ اگر حجت بر روی زمین نباشد زمین با اهل آن منهدم خواهد شد».[1] اما سر اینکه چرا زمین بدون حجت نمی‌تواند باقی باشد این لطیفهٔ شریفه است که دائماً حقیقتی به نام فیض از ذات اقدس خداوند بر قلب مبارک امام آن زمان نازل می‌شود و به برکت وجود آن حضرت در روی زمین، فیض به دیگر موجودات منتقل شده و سبب می‌شود که موجودات بتوانند در این عالم وجود به حیات خود ادامه دهند و الّا اگر امام علیه السّلام در روی زمین وجود نداشته باشد کسی دیگر رابط بین فیض خداوند و موجودات نمی‌باشد و از آن طرف نیز چون دیگر موجودات قابلیت دریافت فیض اقدس خداوند را ندارند لذا همین سبب، دلیل می‌شود بر اینکه فیض به موجودات نرسد و زمین با اهل آن منهدم گردند چرا که فیض خداوندی است که سبب بقاء موجودات می‌گردد و الّا اگر این فیض قطع شود تمام موجودات به عالم عدم و نیستی ملحق خواهند شد لذا امام علیه السّلام وجودش بر روی کره زمین و حتی عوالم وجودی دیگر نیز لازم و واجب است لذا به این سبب بود که فرمودند: «**لولا الحجه لساخت الارض باهلها**» البته این نکتهٔ مهم را نیز بدانید که اگر بنا باشد امامی وجود نداشته باشد قطع بدانید که قبل از آن عالمی به وجود نیامده است که بخواهد امامی در آن وجود نداشته باشد لذا در حدیث شریف کساء خداوند تبارک و تعالی خطاب به رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود:

و عزتی و جلالی انّی ما خلقتُ سماءً مبنیه و لا ارضاً مدحیه و لا قمراً منیراً و لا شمس مُضیئه و لا فَلکاً یدور و لا بحر یجری و لا فُلکاً یَسری الّالاَجلکم و محبتکم....[2]

---

۱. صحیفهٔ الابرار مامقامی.

۲. به عزت و جلالم قسم، خلق نکردم آسمان بنا شده و نه زمینی کشیده شده و نه ماهی روشنی‌دهنده و نه خورشیدی تابنده و فَلَکی دور زننده و نه دریایی رونده و نه کشتی سیرکننده جز برای شما و دوستی شما.

بعد از توضیح مختصری که در باب حقیقت فیض داده شد، به بحث اصلی خود که ایجاد فیض مضاعف بود می‌پردازیم.

ای عزیز این نکته را بدان که شیعه اگر بخواهد علاوه بر فیض عمومی که از ناحیه مقدسه امام علیه السّلام بر وی تابیدن می‌کند بهره‌مند شود و از فیض خصوصی حضرت نیز مسرور گردد باید در وادی توسلات خود دو توسل مهم را مدّ نظر داشته باشد و در درخواست‌های خود از مولا علیه السّلام دو درخواست لطیفه را نصب العین خود قرار دهد تا به برکت این دو درخواست فیض مضاعف امام علیه السّلام، شامل حالش شود تا به برکت این فیض مضاعف بتواند به سوی دارالسلام ولایت طیران کند.

اما آندو درخواستی که شیعه باید دائماً از مولا علیه السّلام داشته باشد تا فیض مضاعف امام علیه السّلام که همان رحیمیت خداوند تبارک و تعالی می‌باشد شامل حالش شود؛ ۱. انقباض نفس اماره؛ ۲. انبساط روح می‌باشد.

توضیح اینکه در کتاب شریف *المهج الدعوات* مرحوم سید بن طاووس در ذیل دعای عبرات در نحوهٔ چگونگی توسل خدمت حضرات معصومین علیهم السّلام و در باب چگونگی کیفیت توسل نسبت به ساحت مقدس حجة بن الحسن المهدی روحی فداه چنین آورده است:

و الاب الرحیم الذّی ملّکتَهُ ازمة البسط و القبض، صاحب النقیبه المیمونه و قاصف الشجرة الملعونه ....

سلام بر تو ای بقیة اللّه الاعظم که پدر رحیم ومهربانی هستی وآنچنان قدرت داری که زمام امور در حالیکه گشایش[1] وگرفتگی[2] عالم وجود به دست با کفایت یداللّهی توست ای صاحب درخت مبارک وای برکنندهٔ درخت ملعونه رذایل اخلاقی....

در این فراز از زیارت، حضرت را پدر مهربانی معرفی کرده‌اند که قبض و بسط عالم وجود به دست ایشان می‌باشد حال، شیعه نیز اگر بخواهد فیض اقدس بیشتری در خود از ناحیه مقدسه امام علیه السّلام تبلور دهد باید ابتدا نفس اماره خود را به‌واسطه توسلات

۱. انبساط.
۲. انقباض.

خود به امام علیه السّلام انقباض داده تا روح آمادگی انبساط وگشادگی را پیدا کند. توضیح اینکه اگر انسان بر نفس اماره خود چنان مسلط شود و چنان نفس خود را ریاضت دهد که تمام راههای نفوذ به‌سوی رذایل اخلاقی را بر روی نفس ببندد و به قول معروف نفس را در حصاری محکم محبوس و زندانی کند و انقباض دهد، پلهٔ اول ایجاد فیض مضاعف را پیموده است لذا در روایات متعددی از جمله در کتاب شریف بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۳۶ از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است که «**اعداء عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك**» ترجمه: (بزرگترین دشمن تو نفس توست که بین دو پهلوی تو قرار گرفته است) اشاره به رذالت نفس دارد. تا در بعضی از روایات منقول از بعضی از کتب احادیث از جمله کتاب مشارق الانوار الیقین رجب برسی صفحهٔ ۲۵ روایت شده است که «**اَنَّ اللّه تعالی لمّا خَلَقَ النفس ناداها مَن انا؟ فقالت النفس فمن انا؟**»؛ وقتی که خداوند تبارک و تعالی نفس را خلق کرد به نفس گفت: ای نفس، من کیستم؟ نفس به علت باطن خبیث خود تکبر کرده و به خداوند گفت تو بگو من کیستم؟»

این روایت خود دلیل بر دشمن بودن نفس نسبت به انسان دارد چرا که نفس اماره هدفش ذلیل کردن انسان به‌سوی ظلمانی جهنم می‌باشد لذا دشمن‌ترین، دشمن‌های انسان، نفس اماره شد. بنابراین، هر انسان و شیعه طالب طیران به‌سوی دارالسلام ولایت واجب و لازم است که این نفس خبیث را مهلت جولان و سرکشی ندهد.

حال این سؤال مطرح است که شیعه چگونه نفس خود را انقباض دهد تا لطیفهٔ انبساط روح میسّر شود. جواب کلی که می‌توان به این سؤال کلی داد در این چند سطر خلاصه شده است.

ای عزیز خود را تسلیم امر محض مولا کن چرا که اسلام از تسلیم گرفته شده است یعنی شیعه باید با پذیرش اسلام تسلیم اوامر الهی خداوندِ تبارک و تعالی و فرامین مقدس ولایت قرار گیرد تا انوار نور ولایت بر قلب وی تابیدن کند لذا یک سرّ اینکه سر شمشیر ذوالفقار امیرالمؤمنین علیه السّلام به شکل دو سر و «لا» بود به همین نکته لطیفه اشاره دارد چرا که دو سر بودن شمشیر مولا اشاره به کلمهٔ «لا» دارد یعنی در مقابل مولا «لا» و نیست شوید و تسلیم امر محض او گردید و از خود منمیتی بروز ندهید و اصلاً خود را به حساب نیاورید تا بخواهید منمیتی داشته باشید لذا حیدر کرار با شمشیر ذوالفقار «لائیه»

خود، دشمنانِ نفس‌پرور را به جهنم واصل می‌کردند تا ظهور «لایی» دیگر، یعنی اول کلمهٔ لا اله الّا اللّه برای انسانها به ارمغان آورده شود و زمینه‌ای فراهم گردد تا شیعیان بتوانند در پرتو انوار مولا و امام علیه السّلام بر روی قلوب خود سیر کرده و بتوانند خود را تسلیم امر محض مولا کنند لذا تا مولا، دشمنان نفس را برخاک مذلت نمی‌زد شرایط تسلیم بودن شیعیان فراهم نمی‌شد.

حال تا شیعه نیز ذوالفقاری از درون بر قلب خود نزند و نفس خود را نسبت به مولا «لا» نکند نمی‌تواند تسلیم امر محض مولا گردد و چون تسلیم امر محض مولا نشود، طیران به‌سوی دارالسلام امام علیه السّلام میسر نخواهد شد «فیه تأمل».

اما بعد. از اینکه نفس اماره، انقباض پیدا کرد روح انسان این قابلیت را پیدا خواهد کرد که چنان انبساطی پیدا کند و چنان وسیع گردد که به‌سوی دارالسلام ولایت طیران کند. لذا چه زیبا سروده شاعر گرانقدر که: دیو چو بیرون رود، فرشته درآید.

۳-جوشش و حرارت ولایی

قال ابوعبداللّه فی وصیّته لابنه یا بنیّ اجتهد فی تعلّم عِلم السرّ فان برکته کثیرة اکثر مما تظن. یا بنیّ من تعلّم علم العلانیه و ترک علم السرّ یهلك و لا یشعر. ثم اعلم ان هذا العلم اعطائی لا تکلفی. الا ان اللّه یعطیه العبد بحسن جهده. یا بنیّ ان اردت ان یکرمك ربك بعلم السرّ فعلیك ببعض الدنیا، و اعرف خدمة الصالحین، و احکم أمرك للموت، فاذا اجتمعت فیك هذه الخصال الثلاثه یکرمك ربك بعلم السر و مناقب الصالحین.[1]

ابوعبداللّه[2] **در وصیت خود به پسرش گفت: پسر جان در فراگیری علم سرّ بکوش زیرا که برکت آن بیش از آن است که تو می‌پنداری،**

---

۱. بحر المعارف، عبدالصمد همدانی.

۲. در اینکه ابوعبداللّه چه شخصیتی بوده است مورد اختلاف است. بعضی قائل هستند منظور از ابوعبداللّه، امام صادق علیه السّلام می‌باشد که این وصیت را به پسر خود اسماعیل کرده وبعضی دیگر قائل هستند که منظور از این ابوعبداللّه، ابوعبداللّه نیاجی می‌باشد. اما از فرازهای این وصیت عجیب و لطیف برمی‌آید که این ابوعبداللّه، همان امام صادق علیه السّلام می‌باشد.

پسر جان هر کس علم ظاهر را بیاموزد وعلم باطن وسرّ را رها سازد به هلاکت افتاده وخود نمی‌داند. سپس بدان که این علم اعطایی است نه اکتسابی جز آنکه خداوند آن را با کوشش نیک بنده به وی عطا می‌فرماید. پسر جان اگر می‌خواهی پروردگارت تو را به اعطای علم سرّ گرامی بدارد، بر تو باد:

۱. به دشمنی دنیا؛ ۲. خدمت صالحان را پیشه ساز؛ ۳. کار خود را برای مرگ محکم ساز.

پس هرگاه این خصال سه‌گانه در تو جمع شد، خداوند تو را به علم سرّ ومناقب صالحان گرامی خواهد داشت.

ای عزیز چهارمین عاملی که سبب طیران شیعه به‌سوی دارالسلام ولایت می‌شود جوشش و حرارت وی برای رسیدن به مقصود و هدف خود است. توضیح اینکه شیعه اگر در وادی ولایت وکسب معرفت و محبت از خود حرارت و جوشش نداشته باشد گرمای ولایت از وی سلب خواهد شد چراکه طبق روایت امام رضا علیه السّلام منقول در کتاب *القطره* مرحوم مستنبط که فرمودند: گرما از گرمای زندگی گرفته شده و سرما از سرمای مرگ. لذا گرما بهتر از سرما است، می‌توان این نتیجه را گرفت که تا شیعه گرمای ولایت را که همان جوشش ولایی است در خود تبلور ندهد به رموزات ولایت دست پیدا نخواهد کرد و این امر محقق نخواهد شد مگر در تعلّم علمی به نام علم باطن. چراکه علم باطن طبق نقل قولی که در ابتدای بحث نمودیم شیعه را به کمون و باطن ولایت در حدّ ظرفیت خود وارد می‌کند و از جواهرات و یاقوتهای قیمتی بهره‌مند خواهد شد که در مقابل خرمهره‌های اهل ظاهر قابل قیاس نیست.

بنابراین ای عزیز بکوش طبق این فرازی که در باب علم باطن نقل کردیم این خصلتهای سه‌گانه: «**بغض دنیا، خدمت به صالحین، و آماده کردن خود برای مرگ**» را در خود تبلور دهی، چراکه اگر انسان فکر و ذهن خود را در حول محور این سه بعد مثلث لطیف سیر دهد دیگر قدم از قدم برنخواهد داشت مگر با مشورت و عنایت مولا به وی.

توضیح اینکه شیعیان بر اثر رسیدن به کمون و بطون ولایت در حدّ ظرفیت خود چنان

ظریف و لطیف می‌گردند که طبق تعبیر شیخ سعدالدین الحمَوی که چنین فرمود:

انّه قال لن یخرج المهدی علیه السّلام حتی یسمع عن شراك نعله اسرار التوحید.[1]

هرگز مهدی علیه‌السّلام خارج نشود تا اینکه از بند کفش ونعلین او اسرار توحید به گوش رسد.

این نظر مرحوم حِمَوی اشاره به این لطیفه دارد که عارف بر اثر تعلم علم سرّ و تبلور دادن آن سه خصلت لطیفه در خود آنقدر ریزبین و نکته‌بین خواهد شد که حتی از بند نعلین حجت خدا توحید بیرون می‌کشد و این همان جوشش و حرارت ولایی است که یک شیعه باید داشته باشد تا به رموزات ولایت دسترسی پیدا کند. پس ای عزیز اگر می‌خواهی در وادی طیران به‌سوی ولایت بال چهارم را در خود ایجاد کنی تا بدین فیض اعظم نایل گردی دائماً این حالت رقابت در تو وجود داشته باشد که از دیگران بیشتر جوشش برای رسیدن به ولایت داشته باشی چراکه در احوالات مالک اشتر وارد شده است که ایشان با جناب محمد بن ابوبکر که هر دو از شیعیان مولا علی بودند، رقابت بر سر رسیدن بیشتر به ولایت داشتند. پس ای عزیز بیا تو نیز در خود این حرارت را ایجاد کن که دائماً حالت رقابت در تو ایجاد شود و این حرارت و جوشش در تو فراهم گردد تا بتوانی به‌سوی دارالسلام ولایت مقرب‌تر گردی و این حالت رقابت و جوشش و حرارت خود این اثر لطیف را به همراه دارد که امام علیه السّلام چون این حالت را در شیعهٔ خود مشاهده کند، الطاف رحیمیت وی به جوش آمده و غَلَیان می‌کند و اولین اثر پربرکتی که از ناحیه مقدسهٔ امام علیه السّلام به قلب منوّر شیعه نازل می‌شود، این استعداد و قابلیتی است که به شیعه داده می‌شود تا بتواند ۱ـ بغض دنیا در خود ایجاد کند، ۲ـ به صالحان خدمت کند و ۳ـ فکر و ذهن خود را به آماده کردن خود برای آخرت مشغول سازد. چون این سه خصلت در وی ایجاد شود تعلّم علم سرّ محقق خواهد شد و چون تعلم علم باطن محقق شود، طیران به دارالسلام مهدویون و ولاییون میسّر خواهد شد.

۱. مقصد الاقصی و بحر المعارف، سعدالدین حِمَوی عارف معروف.

منزل دهم

نورانیت

خوش رحمتیست یاران صلوات بر محمد — گوییم از دل وجان صلوات بر محمد
گر مؤمنی وصادق با ما شوی موافق — کوری هر منافق صلوات بر محمد
در آسمان فرشته مهرش بجان سرشته — بر عرش خوش نوشته صلوات بر محمد
صلوات اگر بگویی یابی هر آنچه جویی — گر تو ز خیل اویی صلوات بر محمد
ای نور دیدهٔ ما خوش مجلسی بیارا — میگو خوشی خدا را صلوات بر محمد
مانند گل شکفتیم درّ لطیف سفتیم — خوش عاشقانه گفتیم صلوات بر محمد
واللّه که دیدهٔ من از نور اوست روشن — جان منست ومن تن صلوات بر محمد
گفتیم با دل وجان با عاشقان کرمان — شادی روی یاران صلوات بر محمد
بی‌شک علی ولی بود پروردهٔ نبی بود — شاه همه علی بود صلوات بر محمد
گویم دعای سیّد خوانم ثنای سیّد — جانم فدای سیّد صلوات بر محمد
خوش گفت نعمت‌اللّه رمزی زلی مع اللّه — خوش گو به عشق اللّه صلوات بر محمد

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس بر من یکبار صلوات بفرستد، خدای تعالی در روز قیامت بالای سر و جانب راست و چپ و بر بالا و پائین و در همه اعضا و جوارح او نور می‌دهد.[1] بعد از شرح ۹ منزل از سلوک صلواتیه که از حقیقت «ص» آن متجلّی می‌گردد به منزل دهم یعنی منزل نورانیت می‌رسیم. در این منزل سالک در اثر ۹ منزلی که قبلاً در خود تبلور داده است، نورانیتی در وی متجلّی می‌شود که این نورانیت همان نورانیت عرش الهی است لذا اگر سالک شیعه بخواهد قلب خود را خزانهٔ غیب عرش

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۶۴.

خداوند قرار دهد باید بر اثر سلوک صلواتیه چهار حقیقت نور عرش که به انوار اربعه عرشیه معروف هستند را در خود تبلور دهد. همانگونه که قبلاً گفتیم در روایتی شریف از امیرالمؤمنین علیه السّلام در کتاب شریف اصول کافی مرحوم کلینی علیه الرحمه در باب انوار اربعهٔ عرش فرمودند که عرش الهی دارای چهار نور می‌باشد:

۱. نور سفید؛ ۲. نور سبز؛ ۳. نور قرمز؛ ٤. نور زرد.

هرکدام از این انوار حاکی از حقیقتی در عالم ملکوت است که این حقایق اربعه به شکل چهار نور تجلی کرده است، توضیح اینکه نور سفید اشاره به صفای باطن شیعه، نور سبز اشاره به رنگ معرفت و حیات، نور قرمز اشاره به رنگ محبت و عشق و نور زرد اشاره به رنگ سرورِ ولایت دارد که انشاءاللّه در باب حقیقت هرکدام از این انوار اربعه و اینکه چگونه به برکت سلوک صلواتیه، سالک می‌تواند این نورانیت اربعه را در خود تبلور دهد به‌طور مختصر توضیح می‌دهیم.

۱. رنگ بیضا (سفید)

ای عزیز بدان که سالک بر اثر سلوک صلواتیه، اولین رنگی راکه از انوار اربعه عرش باید در خود تبلور دهد، رنگ بیضاء عرشیه است. چراکه رنگ سفید همانگونه که از ظاهر آن پیداست حکایت از باطن آن نیز دارد. یعنی اشاره به صفای باطن و فطرت پاک هر انسان عرشی دارد، امّا اینکه چگونه شیعه می‌تواند صفای باطن خود را از حقیقت عرش دریافت کند، خود جای بسی تأمل است. و جوابی که می‌توان به این سؤال کلی داد همان جواب کلی هست که علمای علم اخلاق و عرفای عرفان و حکمای حکمت بطور کلی انجام واجبات و ترک محرمات همراه با توسلات پیشنهاد می‌کنند و غیر از این راه، راه دیگری وجود ندارد اما جواب ریزتر و خاص‌تری که به این سؤال کلی داده می‌شود این است که شیعه باید خود را دائماً تجلی اسم اعظم «سُبّوحٌ قُدّوسٌ» قرار دهد چراکه این اسم اعظم ذکر اصلی تمام ملائک مقرب خداوند محسوب می‌شود و سرّ اینکه چرا اسم اعظم اصلی ملائک این ذکر شریفه گردید و شیعه باید برای صفای باطن بیشتر به این اسم متوسل شود و حقیقت این اسم را در خود تبلور دهد، این لطیفه است که در کتاب شریف مرموزات اسماء سید علی‌اکبر صداقت در باب حقیقت اسم «سبوح» و اینکه «سبوح» چه حالاتی

برای شیعه ایجاد می‌کند. پنج اثر ذکر کرده است که یکی از این موارد را جلای قلب و صفای باطن ذکر کرده است. در باب معنی این ذکر شریف علمای اهل ذکر، این ذکر شریف را اینگونه ترجمه کرده‌اند «سبوح» به معنای پاک و بسیار منزه.[1] لذا شیعه نیز باید حقیقت «سبوح» یعنی بسیار منزه و پاکیزه را در خود تبلور دهد و از رذایل اخلاقی بدور باشد تا اثر این ذکر شریف یعنی جلای قلب و صفای باطن برای وی محقق شود و چون چنین گردد «قدّوس» می‌شود، «قدّوس» به معنای مبارک و مقدس و چون مبارک گردد از جانب خداوند تبارک و تعالی و سبوحُ قدوسُ، نور اول عرش خود را یعنی نور بیضا را که همان صفای باطن باشد در وی متجلّی می‌کند و حقیقت سعید بودن را که بر اثر فطرت پاک و صفای باطن ایجاد می‌شود را در وی ایجاد می‌کند. اما دومین نوری که از حقیقت عرش الهی به برکت سلوک صلواتیه بر ارکان خمسه: «**عقل، قلب، روح، نفس، و جسم**» شیعه وارد می‌شود.

۲. نور سبز

طبق روایتی که ابتدای بحث از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم نقل کردیم، سلوک صلواتیه، اعضا و جوارح جسمی و باطنیِ شیعه را نورانی می‌کند، نور شریف خضرا (سبز) می‌باشد.

توضیح اینکه رنگ سبز در علم باطن اشاره به رنگ معرفت و حیات معنوی انسان دارد، لذا در روایتی شریف در کتاب ***تفسیر صافی*** جلد ۲، از امام کاظم علیه السّلام روایت شده است:

«انّه [یعنی عین الصاد]، عین یتفجّر من رکنٍ من ارکان العرش یقال له، ماءَ الحیاة و هو ما قال اللّه «ص» و القرآن ذی الذکر».

امام کاظم علیه السّلام فرمودند: «ص» چشمه‌ای است که از یکی از ارکان عرش سرچشمه می‌گیرد و به آن آب حیات گفته می‌شود و آن همان است که خداوند در قرآن از وی به عنوان «ص» والقرآن ذی الذکر تعبیر نموده است.

---

۱. منقول از کتاب خواص اسماء الحسنی، جابر رضوانی.

همانگونه که از این روایت لطیف معلوم می‌شود هر کس از آب چشمهٔ «ص» بنوشد حیات معنوی پیدا می‌کند از اسم جناب خضر علیه السّلام که آب حیات را نوشید به حیات معنوی سبز تعبیر شده است و در باب اینکه چرا خضر را خضر گفتند: به این علت است که وی بر هر چوب خشکی پا می‌گذاشت آن چوب سبز گشته و دارای حیات می‌گردید،[1] لذا رنگ خضرا (سبز) رنگ حیات شد و خضری که آب حیات را خورد و حیات ابدی تا روز قیامت پیدا کرد از خضراء گرفته شده است لذا بدین دلیل محکم علمای علم باطن رنگ سبز را رنگ زندگی تعبیر کرده‌اند. حال ای عزیز این نکته را بدان که حقیقت آب حیات، ولایت محمد و آل‌محمد علیهم السّلام می‌باشد و اینکه خضر آب حیات را نوشید، اشاره به همان روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام دارد که عین «ص» را آب حیات دانستند و طبق این روایت حضرت، نتیجه می‌گیریم که باطن آب حیات جناب خضر، نور سبز عرش الهی بوده است و باطن عرش نیز ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام می‌باشد و این امر برای جناب خضر علیه السّلام محقق نشد مگر به برکت سلوک صلواتیه و اتصالی که جناب خضر با محمد و آل‌محمد علیهم السّلام پیدا کرد لذا در روایتی شریف از امام رضا علیه السّلام در کتاب شریف وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ص ۸۵ وارد شده است که حضرت فرمودند: خداوند خضر را برای ما حضرات معصومین قرار داد و با ما همنشین ساخت. و این را بدان که باطن آب حیات سبزی که جناب خضر علیه السّلام نوشید باطن ذکر شریفه «یا هو یا من لا هو الّا هو» بوده است. چرا که در کتاب شریف *نورالثقلین* جلد ۵ در ذیل سورهٔ شریفهٔ اخلاص روایتی نقل می‌شود بدین مضمون که عمار یاسر می‌گوید در روز جنگ صفین، مولا علی علیه السّلام را دیدم که این جمله «یا هو یا من لا هو الّا هو» رابر زبان جاری می‌ساختند، گفتم: این چیست؟

حضرت فرمودند: اسم اعظم است که با آن بر دشمنان غلبه می‌کنم. و این نکته را نیز بدانید که این اسم اعظم را امیرالمؤمنین حسب الظاهر از جناب خضر علیه السّلام آموختند.

در کتاب شریف *توحید* صدوق روایت را چنین نقل می‌کنند که مولا علی علیه السّلام فرمودند: یک شب قبل از جریان جنگ بدر، خضر علیه السّلام را در خواب دیدم، به

۱. معانی الاخبار، شیخ صدوق.

ایشان گفتم: «علّمنی شیئاً انصر به علی الاعداء» چیزی به من بیاموز تا بـا دانسـتن آن بـر دشمنان تسلط یابم. جناب خضر این جمله را به من آموخت «یا هو یا من لا هو الّا هو». از خواب بیدار شدم و خواب خود را برای پیامبر اکرم صـلی‌الله عـلیه و آله و سـلّم بـیان کردم. حضرت فرمودند: «عُلِمتَ الاسم الاعظم» ای علی، اسم اعظم را آمـوخته شـدی. پس ای عزیز این را بدان که باطن آب حیاتی که جناب خضر علیه السّلام نـوشید، اسـم اعظم «یا هو یا من لا هو الّا هو» بوده است که باطن این ذکر نیز حـقیقت ولایت مـحمد و آل محمد علیهم السّلام می‌باشد چرا که این حضرات، محو جمال ربوبی و تـجلی ذات الهی هستند. چرا که در روایت وارد شده است «علیٌ ممسوسٌ فی ذات اللّه» علی محو جمال ذات الهی گردیده است.[1]

این حیات معنوی خضریه محقق نخواهد شد مگر به برکت و سلوک صلواتیه‌ای که از حقیقت نور سبز عرش الهی بر قلب سالک جریان پیدا می‌کند لذا این جسم معنوی شیعه احتیاج به روح زنده‌کننده‌ای دارد و مسیح احیاگری می‌خواهد، تا ارکان اربعهٔ باطن انسان یعنی عقل، قلب، روح و نفس را حیات دهد و سبب زندگی معنوی شیعه گردد اما سـؤال اینجاست که این حیات معنوی و مسیح احیاگر چیست وکیست؟ این را بدان که حـیات معنوی شیعه همان اتصال با مقام ولایت محمد و آل‌محمد علیهم السّلام می‌باشد لذا خضر خود را به ایشان متصل کرده است و آب حیات معنوی که باطن آن ولایت آل اللّه علیهم السّلام می‌باشد، نوشیده است و مسیح احیاگر، خودِ امام عـلیه السّـلام مـی‌باشد لذا در خطبةالبیان امیرالمؤمنین علیه السّلام منقول از کتاب شریف بحرالمعارف، مشارق الانوار الیقین، الزام الناصب حائری و غیره نقل شده است که مولا علی علیه السّلام فرمودند:

انا المسیح فی ظلمة الخضر حیث لا روح یتحرك و لا نفس یتنفس غیری.

من آن مسیح احیاگر وزنده‌کننده در ظلمت‌کدهٔ خضر بودم که در آن مکان هیچ موجود زنده‌ای وجود نداشت جز من.

این روایت شریف اشاره به این حقیقت دارد که مسیح قلب حضرت خضر کـه سـبب حیات معنوی ایشان گردید، امام علیه السّلام بودند که هیچ کس غیر از امام علیه السّلام

۱. بحر المعارف.

چنین حیات معنوی را به انسان نمی‌بخشد، لذا هر کس به این هیاکل نور متصل گردد به خداوند متصل گردیده است و هر کس به خداوند متصل شود حیات معنوی ابدی پیدا می‌کند. لذا در کتاب شریف شرح توحید صدوق مرحوم قاضی سعید قمی که ایشان نیز از کتاب شریف بصائرالدرجات روایت لطیفی را از امام صادق بیان فرمودند:

انا شجرة من جنب اللّه فمن وصلنا وصله اللّه.

من درختی هستم در کنار خداوند هر کس به ما متصل گردد به خدا متصل شده است.

این وصل و صِله همان اتصالی است که از حقیقت سلوک صلواتیه برای شیعه محقق می‌شود حال که بحث بدینجا رسید خالی از لطف نیست که در باب چگونگی حیات معنوی شیعه توضیح بیشتری داد تا این مهم بر تو معلوم گردد که اگر انسان نور سبز عرش الهی را به برکت سلوک صلواتیه در خود تبلور دهد به حیات معنوی و ابدی دست پیدا خواهد کرد.

ای عزیز این را بدان که قدماء حکما بر این مهم تأکید فراوان دارند که ارکان اربعهٔ جسم ایشان و کلاً عالم وجود بر چهار عنصر اصلی بنا شده است: «**عنصر آب، باد، خاک، و آتش**» که اصطلاحاً این چهار بعد را طباع اربعه نام می‌نهند لذا همانگونه که هیکل انسان بر حقیقت شکل اسم محمد بنا شده است، تعداد حروف محمد که چهار حرف می‌باشد نیز اشاره به چهار رکن جسم انسان دارد که این خود از عجایب و لطایف حکمت الهی است که همانگونه که هیکل انسان را به شکل محمد خلق نمود در ظاهر نیز تعداد حروف اسم شریف محمد رانیز با طباع اربعه انسان یکی ساخت و جالب اینجاست که حقیقت عرش الهی نیز بر چهار رکن بنا شده است و بنای اسلام نیز بر چهار رکن یعنی تسبیحات اربعه (**سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر**) گزارده شده است.

در کتاب شریف *علل الشرایع* جلد ۲ صفحه ۳۹۸ در باب اینکه چرا خداوند کعبه را به شکل مکعب و چهارگوش خلق نمود، روایت شده است چون بیت‌المعمور در آسمان چهارم، به شکل مکعب و چهارگوش می‌باشد[1] و علت اینکه چرا بیت‌المعمور مکعب

۱. بیت‌المعمور کعبه‌ای به مانند کعبه روی زمین که در آسمان چهارم قرار دارد.

است نقل شده است به این علت که عرش خداوند چهار رکن دارد و اینکه چرا عرش خداوند چهار رکن دارد بدین علت است که اسلام بر چهار پایهٔ تسبیحات اربعه بنا شده است. حال با توجه به این که طباع جسمی انسان از چهار رکن یعنی آب، باد، خاک و آتش تشکیل شده است، قلب معنوی انسان که همان عرش چهار رکن خداوند می‌باشد نیز از چهار رکن معنوی تشکیل شده است: «**آب معنوی یا معنویت آب، خاک معنوی یا معنویت خاک، باد معنوی یا معنویت باد، و آتش معنوی یا معنویت آتش.**»

۱. آب معنوی

ای عزیز بدان که همانطور که قبلاً گفتیم باطن آب، ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام است چرا که همانگونه که آب سبب طهارت و پاکی اشیاء می‌شود، ولایت نیز سبب طهارت باطنی عالم وجود می‌گردد و روایات نیز بر این مهم که حقیقت آب، ولایت حضرات معصومین است، استناد دارد بدین دلیل که در کتاب شرح دعای صباح حاج ملّا هادی سبزواری از امام علیه السّلام نقل شده است که فرمودند: «اول ما خلق اللّه الماء» اولین چیزی که خداوند خلق کردند، آب بود. سپس در روایات دیگری از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که فرمودند: «اول ما خلق اللّه نوری» اولین چیزی که خداوند خلق نمود نور من بود که همان ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام محسوب می‌باشد.

پس نتیجه می‌گیریم که آب در باطن همان نور ولایت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت طاهرینش محسوب می‌شود و از این روایت این نتیجه گرفته می‌شود که تمام عالم وجود به برکت محمد و آل‌محمد علیهم السّلام خلق شده است پس حضرات معصومین علیهم السّلام حق قیومیت پدری بر گردن تمام عالم وجود دارند. چرا که همانگونه که در ظاهر، پدر، سبب خلقت فرزند می‌شود، در باطن نیز محکمیِ خاک وجود انسان که به لغت عربی همان تراب می‌باشد، به آب است و آب نیز در باطن، ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام می‌باشد لذا از ادغام آب و خاک، طین یعنی گل ایجاد می‌شود لذا طینت شیعیان و انسانها به برکت ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام است که ایجاد می‌شود لذا با توجه به این مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که اینکه در روایت وارد

شده است یکی از کنیه‌های امیرالمؤمنین «ابوتراب» می‌باشد که حضرت به این کنیه خود بسیار افتخار می‌کردند همین لطیفه است که چون پدر یعنی آب، امام علیه السّلام می‌باشد. بر تراب و خاک انسانها حقّ پدری دارد لذا نتیجه گرفته می‌شود که خداوند به سبب ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام انسانها را خلق کرد[1] حال که سرّ ابوتراب را دانستی و دانستی که باطن آب، ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام می‌باشد. آب جنبه معنوی پیدا می‌کند و مطهر معنوی می‌گردد چراکه در باطن، آب ولایت است. حال سؤال اینجاست که سبب طهارت آب معنوی که ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام است چه چیزی می‌باشد؟ ای عزیز این را بدان که علت اینکه ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام سبب طهارت معنوی و پاکی شیعه و سپس حیات ابدی و معنوی وی به برکت نور سبز صلوات عرشیه می‌باشند، حقیقت و باطن ذکر الهی است چراکه ذکر نیز مطهر و طاهر می‌باشد لذا در قرآن شریف، خداوند تبارک و تعالی می‌فرمایند: ﴿و اذکروا اللّه ذکراً کثیراً﴾ ترجمه: ذکر و یاد خدا را بسیار کنید. و جالب اینجاست که نفرمود نماز بسیار بخوانید یا روزه بسیار بگیرید یا حج بسیار انجام دهید از تمام اعمال عبادی فقط ذکر و یاد الهی را تأکید فراوان می‌کند و این خود جای بسیار تأمل دارد. که ذکر آنقدر مهم و عظیم گردید که سبب طهارت معنوی شیعه می‌شود و جالب است که این را بدانید که باطن ذکرنیز خود ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام است.

در روایتی وارد شده است مولا علی علیه السّلام فرمودند: «نحن و اللّه اهل الذکر» به خدا قسم ما اهل ذکر هستیم و باطن ذکر، ما حضرات معصومین علیهم السّلام می‌باشیم.

همچنین در ذیل آیه ۱۰۱ سورهٔ کهف آنجایی که می‌فرماید:

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً.

آن کافرانی که بر چشم (قلب) ایشان، پردهٔ (غفلت) بود واز یاد من غافل بودند وهیچ توانائی بر شنیدن (آیات الهی) نداشتند.

در تفسیر شریف قمی، جلد ۲، صفحهٔ ۴۲ از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که منظور از این ذکر، امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌باشد. و این نکته را بدان که ذکر دارای

۱. در باب سرّ ابوتراب، شرح بسیار است که از حوصلهٔ این کتاب خارج است که بسیاری از اسرار آن را باید در طینت پاک مؤمن و طینت نجس کافر بحث نمود که به همین مقدار اکتفا می‌شود.

مراتب و حقایقی می‌باشد که علمای اهل ذکر به مراتب آن را در کتب سلوکیهٔ خودشان اشاره کرده‌اند از جمله مرحوم سید بحرالعلوم علیه الرحمه در کتاب شریف سیر و سلوک خود در باب حقیقت ذکر و انواع آن، یکی از انواع ذکر را ذکر بسطی نقل کرده است. توضیح اینکه همانگونه که قبلاً گفتیم کلمه بسط به معنی باز شدن و گشایش می‌باشد که اگر شخص ذاکر به این مرحله از ذکر برسد، دیگر ذکر لَقلَقهٔ شخص نمی‌شود بلکه ذکر از زبان وی به قلبش جاری می‌شود و حقیقت ذکر در قلب انسان انبساط پیدا کرده و تمام حقیقت قلب وی را از نور سبز حیات عرش الهی پر می‌کند که این مرتبه ذکر یعنی ذکر بسطی در مرحلهٔ عمل تجلی پیدا می‌کند لذا اصحاب سیدالشهداء علیه السّلام که عدد ایشان ۷۱ به اضافهٔ خود مقام ولایت که کلاً عدد ۷۲ را حاصل می‌کنند اشاره به همین ذکر بسطی دارد چرا که یکی از اسامی خداوند یا باسط می‌باشد یعنی ای کسی که گشایش می‌دهی قلوب و سینهٔ شیعیان را برای ازدیاد نور سبز حیات عرش لذا «یا باسط» به حروف ابجد ۷۲ می‌شود به عدد شهدای کربلا. بنابراین شهدای کربلا چون حقیقت ولایت را به برکت ذکر بسطی که جنبه عملی داشت در خود بسط دادند، تجلی ذکر یا باسط قرار گرفتند و خود را در رکاب امام علیه السّلام شهید کردند. لذا یک سرّ اینکه شهدای کربلا، ۷۲ تن بودند اشاره به همین لطیفه دارد که «یا باسط» نیز ۷۲ می‌باشد.

۲. خاک معنوی یا معنویت خاک

بعد از اینکه رکن اول حیات روح شیعه یعنی آب معنوی راکه از نور سبز عرش الهی تجلی می‌کند بحث کردیم نوبت به دومین رکن حیات معنوی شیعه یعنی معنویت خاک می‌رسیم.

توضیح اینکه خاک اشاره به پست کردن شیعه، خود را در مقابل امام علیه السّلام دارد تا شیعه خود را برای امام علیه السّلام متواضع نکند، انوار نور الهی برای وی جریان پیدا نمی‌کند لذا در تمام ارکان اربعه روح و جسم انسان، رکن خاک رکن اصلی این ارکان را تشکیل می‌دهد لذا بدین علت است که می‌گویند انسان از خاک است چرا که در باب خلقت انسان از مضمون بعضی از روایات در کتب شریفه مثل بحار الانوار از حضرات معصومین علیهم السّلام چنین نقل شده است که هنگامی که خداوند تبارک و تعالی خواست که آدم علیه السّلام را خلق کند از تمام عناصری که برای خلقت ماده اصلی

وجود انسان در اراده خفیّهٔ خود داشت، خاک را انتخاب کرد چرا هنگامی که عناصر دیگر در باطن متوجه شدند که خداوند قصد دارد مادهٔ اصلی جسم خلیفة الارض را از یکی از عناصر روی زمین خلق کند همه خود را بر خداوند عرضه کردند جز خاک. چراکه خاک این قابلیت را در خود ندید که بخواهد عنصر اصلی جسم خلیفهٔ خداوند بر روی زمین گردد، لذا خود را به‌خاطر این حقارتی که در خود دید بر خداوند عرضه نکرد و چون چنین کرد، خداوند وی را رفعت داده و عنصر اصلی جسم آدم را از خاک قرار داد.

ز خاک آفریدت خداوند پاک — پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
تواضع سر رفعتت افرازدت — تکبر به خاک اندر اندازدت
به عزت هر آنکو فروتر نشست — به خواری نیفتد ز بالا و پست
به گردن فتد سرکش و تندخو — بلندیت باید بلندی مجوی

لذا در باب تواضع، روایات بسیار است از جمله اینکه در کتاب شریف معراج السعادة ملّا احمد نراقی روایتی نقل کرده است بدین مضمون که سلیمان پیامبر هر صبح بر بزرگان و اغنیا و اشراف می‌گذشت تا می‌آمد به نزد مساکین، پس با ایشان می‌نشست و می‌گفت من مسکینی هستم با مساکین نشسته. یا در همین کتاب شریف از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم نقل شده است که هیچ کس تواضع نکرد مگر خدا او را بلند گردانید. یا در روایت لطیف دیگری از امام حسن عسکری علیه السّلام پدر بزرگوار بقیة اللّه الاعظم حجة بن الحسن المهدی ارواحنا فداه روایت شده است که فرمودند: «تواضع، تنها هدیهٔ الهی است که هیچ کس بدان حسادت نمی‌کند». پس ای عزیز همچون خاک، متواضع باش تا معنویت خاک را که همان رفعت الهی است پیدا کنی و چون معنویت خاک را بدست آوردی نور سبز حیات معنوی عرش الهی که از حقیقت سلوک صلواتیه متجلی می‌شود در قلب تو جاری می‌گردد و حیات معنوی الهی را به تو هدیه می‌دهند و این را بدان که انسان نباید از حیوانات پست‌تر باشد و نکند خصلتهای نیکی که حتی حیوانات نیز دارند در خود تبلور ندهد. به عنوان مثال در روایات آمده است پیامبر اکرم فرمودند: غیرت را از خروس یاد بگیرید و حیا را از کلاغ. چراکه هیچ کس تاکنون، نزدیکی دو کلاغ نر و ماده را ندیده است و همینطور وفا را از سگ یاد بگیرید و روایات از این قبیل زیاد است. همچنین می‌توان خاکساری و تواضع را نیز از حیوانی به نام سگ آموخت چراکه در کتاب شریف اثنی

عشریه فی المواعظ العددیه از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایتی لطیف در باب ده خصلت نیک سگ از جمله خصلت تواضع و خاکساری نقل شده است که من باب اثبات مدعای خود آن را نقل می‌کنیم:

قال امیرالمؤمنین علیه السّلام: طوبی لمن کان عیشه کعیش الکلب ففیه عشرة الخصال فینبغی ان یکون کلّها فی المؤمن: ۱ـ لیس له مقدارٌ بین الخلق و هو حال المساکین ۲ـ ان یکون فقیراً لیس له مالٌ و تلك صفة المجردین ۳ـ لیس له مأویءٌ معلوم و الارض کلها له بساط و هو من علامات المتوکلین ۴ـ ان یکون کثیراً اوقاته جائعاً و هو من آداب الصالحین ۵ـ ان ضربه صاحبه لا یترك بابه و هو من علامات المریدین ۶ـ لا ینام من اللیل الاّ قلیل و ذلك من اوصاف المحبین ۷ـ انه یطرد و یخفی ثمّ یدعی فیجیب و لا یحقد و ذلك من علامات الخاشعین ۸ـ یرضی بما یدفع الیه صاحبه و هو حال القانعین ۹ـ اکثر عمله السکوت و ذلك من علامات الخائفین ۱۰ـ اذا مات لم یبق منه المیراث و هو حال الزاهدین.

حضرت فرمودند: در سگ ده خصلت نیک است، پس بی‌نیاز می‌کند مؤمن را این ده خصلت: ۱ـ بین مخلوقین ارزشی ندارد واین حال مسکینان است ۲ـ همیشه فقیر است ومالی از دنیا برای او نیست واین صفت مجردین از دنیاست ۳ـ برای او مأوی وخانهٔ مشخصی نیست در عین حال کل زمین بساط اوست واین از علامات متوکلین است ۴ـ بیشتر وقتها گرسنه است واین از آداب صالحین است ۵ـ اگر صاحبش آن را بزند هیچ وقت درِ خانهٔ صاحب خود را رها نمی‌کند واین از علامات مریدین است ۶ـ در شب بسیار کم می‌خوابد واین از اوصاف محبین است ۷ـ همیشه گُم ومخفی است هنگامی که او را صدا می‌زنند پس جواب می‌دهد وکینه‌ای در دل او نیست واین از علامات متواضعان است ۸ـ راضی است به آن چیزی که صاحبش به او می‌دهد واین حال انسانهای قانع است ۹ـ اکثر عمر وعملش را در حال سکوت می‌گذراند واین از علامات خائفین است ۱۰ـ هنگامی که بمیرد میراثی از خود باقی نمی‌گذارد واین از علامات زاهدین است.

البته این روایت را مرحوم نهاوندی در کتاب شریف مدهامتان جلد ۱، صفحهٔ ۱۳۸ جوهرهٔ ۳۱٦ نقل کرده است.

توضیح مختصر در باب این روایت لطیف، شاید بعضی از خوانندگان اشکال بگیرند که چگونه می‌شود که سگی که در اسلام در باب مذمّت آن روایات زیادی نقل شده است و آن را حیوانی نجس می‌دانند بخواهد الگویی برای انسان گردد.

جوابی که به این افراد داده می‌شود این است روایات در باب خصلتهای نیک حیوانات فقط منحصر در سگ نیست بلکه همانگونه که قبلاً گفتیم روایات دیگری در کتب معتبره شیعه از جمله خصلتهای مثلاً خروس، کلاغ و غیره نقل شده است ثانیاً در قرآن شریف خداوند در سورهٔ کهف در باب حتی سگِ اصحاب کهف سخن به نیکی برده است و او را جزء اصحاب کهف نموده است و این خود جای بسیار تأمل دارد و ثالثاً تمام این ده خصلتی که در روایت شریف از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده است در سگ موجود می‌باشد و امام علیه السّلام قصد توهین به انسانها را ندارند بلکه منظورشان اینگونه است ای انسان تو که از سگ کمتر نیستی، ای انسان چگونه ده خصلت نیک در سگ باشد اما در توی انسان که باید خلیفه روی زمین گردی نباشد و بر تویی که اشرف مخلوقات هستی و باید با این ده خصلت از جمله خصلت تواضع به‌سوی دارالسلام ولایت سیر کنی و پرواز نمایی و نور سبز حیات معنوی عرش الهی را در خود تبلور دهی نباشد پس در این گونه روایات، سطحی نگاه نکنید بلکه در عمق آن بنگرید.

۳. باد معنوی یا معنویت باد

ای عزیز این را بدان که همانگونه که باد در بالا سیر می‌کند تو نیز در بالا سیر کن و هیچ وقت در مسائل معنوی خود را کم مفروش چرا که بهای تو بهشت ولایت است پس خود را به کمتر از بهشت مفروش و همچون باد، رفعت پیدا کن و در مسائل معنوی دائماً به فکر بالا رفتن و رفعت معنوی بیشتر باش برعکس امور دنیوی که باید به کم قانع شد. لذا یک سرّ اینکه خداوند تبارک و تعالی، باد را در اختیار سلیمان علیه السّلام قرار داد تا تخت سلطنت او را حمل کند اشاره به این لطیفه دارد که ای سلیمان، سلطنت و رفعتی به تو دادیم که همچون این باد رفیع و بالاست پس تو نیز اگر طالب حیات معنوی بالا

هستی و طالب این هستی که نور سبز عرش الهی را در خود تبلور دهی و به مقام رضوان الهی که طبق تعبیر قرآن کریم که می‌فرماید: ﴿رضوانٌ من اللّه اکبر﴾ (رضوان خداوند از همه چیز بالاتر است) برسی و طبق تعبیر قرآن در ﴿فی مقعد الصدق عند ملیكٍ مقتدر﴾ در نزد پادشاه مقتدر بنشینی و همیشه در بالا سیر کنی پس حقیقت باد ولایت که همان سیر کردن خود در سطح بالاست را در خود تبلور بده تا به برکت سلوک صلواتیه به حیات معنوی ابدی دست پیدا کنی.

٤. آتش معنوی یا معنویت آتش

آتش ولایت اشاره به حرارت محبت ولایی دارد. ای عزیز بعد از اینکه تراب مؤمن با آب ولایت تبدیل به گل یعنی طینت شد با آتش ولایت، محکم و استوار می‌گردد لذا فرمودند: «المؤمن کالجبل الراسخ» مؤمن به مانند کوه استوار است. چرا که آتش ولایت او را محکم کرده است چرا که آتشِ ولایت، مربای وجود انسان را بر روی حرارت محبتش قوام می‌آورد چرا که از آتش ولایت، نوری سبزرنگ بر قلب شیعه متجلی می‌شود تا شیعه بتواند به حیات معنوی خود در کنار ولایت ادامه دهد لذا در روایتی شریف، امیرالمؤمنین علیه السّلام به سلمان و اباذر فرمودند: ای سلمان و ای اباذر «انا النّار» من آتش هستم یعنی محبت من چنان حرارتی ایجاد می‌کند و چنان غیرتی در شیعه رخنه پیدا می‌کند وصف‌ناپذیر، لذا سلمانها با حرارت در مسجد مدینه از مولا علی و فاطمه زهرا سلام‌الله علیها حمایت می‌کند وکتک می‌خورد لذا اباذرها به علت این حرارت آتش ولایت به ربذه‌ها، تبعید می‌شوند، لذا عمارها و اویس قرنی‌ها در جنگ صفین‌ها به علت حرارت محبت ولایی شهید می‌شوند. لذا مالک اشترها در جنگ جمل‌ها و نهروانها در کنار مولا علی علیه السّلام با حرارت و غیرت شمشیر می‌زنند. لذا اصحاب سیدالشهداء در کربلاها به علت حرارت محبت الهی، قلع و قمع می‌گردند لذا زُراره‌ها و ابابصیرها در رکاب امام صادقها شهید راه عشق می‌گردند لذا حلّاجها بر سر دارها لذا شیخ فضل اللّه نوری‌ها بر طناب استعمارها لذا شیعه در قرون متمادی در رنج و سختی‌ها، همه و همه به علت حرارت محبتی است که به ولایت محمّد و آل‌محمّد علیهم السّلام دارند، محقق می‌شود پس ای عزیز آنچنان در وادی آتش محبت ولایت سیر کن و آنچنان با حرارت از ولایت

دفاع نما که راه را همه‌جانبه بر شیطان بسته باشی و اگر چنین کنی حیات معنوی را در چهار رکن ارکان اربعه آب، خاک، باد و آتش ولایت در خود تبلور داده‌ای و این همه میسر نمی‌شود مگر به برکت صلوات بر محمد و آل‌محمد علیهم السّلام و حقیقتی که این ذکر شریفه دارد که باید در خود تبلور دهی، حال که بحث درمورد چهار رکن حروف شریفهٔ محمّد بود خالی از لطف نیست به ذکر صلواتی از اسرار که در کتاب آثار و برکات صلوات در دنیا، برزخ و قیامت نقل شده است، نقل کنیم تا شاهدی بر مدعای ما گردد. «اللهمّ صلّ علی سَیِّدنا و حَبیبنا و شَفیعِنا مُحمّدٍ حاءِ الرَّحمَة میمِی المُلکَ و دالِ الدَّوامِ السَّیِّدِ الکامِلِ الفاتِحِ الخاتِمِ کُلَّما ذَکَرَکَ وَ ذَکَرَهُ الذّاکِرُونَ و کُلَّما سَهی و غَفَلَ عَن ذِکرِکَ وَ ذِکرِهِ الغافِلُونَ صَلَواةٍ دائِمَةً بِدَوامِکَ بَاقِیةً بِبَقائِکَ لا مُنتَهیٰ لَها دُونَ ذلکِ و عَلی آلِهِ وَ اَصحابِهِ کَذلِکَ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیر و بِالْاِجابَةِ جَدیر».[1]

۳. نور قرمز

سومین نوری که از عرش الهی بر قلب شیعه، ساطع می‌شود تا به‌وسیلهٔ این نور به حیات معنوی و ابدی خود در دارالسلام ولایت ادامه دهد و از بعد سوم نور عرشی امام علیه السّلام به برکت سلوک صلواتیه بهره‌مند گردد، نور لطیف حمراء (قرمز) می‌باشد. علمای عرفان، حقیقت نور قرمز را رنگ عشق ذات الهی و حقیقت ولایی می‌دانند چراکه حقیقت عشق که به معنی چسبندگی و اتصال می‌باشد از معنای محبت بالاتر است. چراکه اگر شیعه در وادی عشق وارد شود دیگر هیچگاه از امام علیه السّلام و دارالسلام ولایت جدا نمی‌شود چراکه شیعه در این موقعیت، محو جمال امام علیه السّلام گشته و از خود وجودی نمی‌بیند که بخواهد از امام علیه السّلام جدا شود چراکه در این موقعیت، شیعه تمام اتصال است و شاید بتوان گفت آخرین نهایت سلوک صلواتیه به‌سوی هیکل محمدیه صلی‌الله علیه و آله و سلّم وکلاً حضرات معصومین علیهم السّلام ورود در وادی عشق می‌باشد و حقیقت عشق را با رنگ قرمز و سرخ بیان می‌کنند چراکه از جهت ظاهری نیز

---

۱. این صلوات از اسرار می‌باشد که اگر کسی آن را برای آخرت بخواند، معنویات بدست می‌آورد و مشهور است اگر برای دنیا بخواند گنج پیدا خواهد کرد. ده مرتبه صبح، ده مرتبه عصر نزدیک مغرب و عشاء بخواند و برای ختم ۹۹ مرتبه لازم است.

اگر رنگ قرمز را نگاه کنید حالت التهاب و تشویش در تو ایجاد می‌کند همانگونه که شخص عاشق در عشق خود دائماً شیفته و مشوش معشوق خود می‌باشد لذا رنگ قرمز را رنگ عشق بیان کرده‌اند و این را بدان که حقیقت نور قرمز عرش الهی که بیان‌کننده همان حقیقت عشق حقیقی به دارالسلام ولایت می‌باشد دارای اثرات و نتایج بسیار لطیفی است که برای سالک به ارمغان می‌آورد که می‌توان از اثراتی که این عشق الهی برای سالک به ارمغان می‌آورد؛ نورانیت عقل؛ نورانیت قلب ؛ نورانیت روح؛ نورانیت نفس؛ لطیف شدن؛ جامعیّت؛ کاملیّت؛ کافیّت؛ حرارت معنوی؛ سخاوت معنوی و غیره را که برای ارکان اربعه وجود انسان به ارمغان می‌آورد را نام برد. وچون شرح این ده مورد از حوصلهٔ این کتاب خارج است به توضیح آن نمی‌پردازیم اما درعوض توجه شما را به قصیدهٔ زیبایی که مرحوم فیض کاشانی علیه الرحمه والرضوان نقل کرده‌اند واینکه عشق چه اثراتی را دربردارد جلب می‌کنیم تا از جذابیت این قصیده، اثرات جذابیت عشق الهی را دریابیم. آنجا که چه زیبا فرموده‌اند:

ما العشق الّا المعجزه (نیست عشق مگر معجزه)

از عشق دلها زنده شد ماالعشق الّا المعجزه

از عشق جان پاینده شد ماالعشق الّا المعجزه

بس عاقلی مجنون کند پس زاهدی مفتون کند

مر سنگ را دلخون کند ماالعشق الّا المعجزه

بس دل به عشق از غم رهد بس شور در سرها نهد

بی‌باده مستی‌ها کند ماالعشق الّا المعجزه

در سینه‌ها جوش آورد در کله‌ها هوش آورد

در نیش‌ها نوش آورد ماالعشق الّا المعجزه

در سینه منزل می‌کند جان در تن کل می‌کند

در هر سه منزل می‌کند ماالعشق الّا المعجزه

بس ذوفنون حیران او بس عقل سرگردان او

معمورها ویران او ماالعشق الّا المعجزه

که قطره را عمان کند، که نطفه را انسان کند
که خار را بستان کند ماالعشق الّا المعجزه
که نیست را هستی دهد که عقل را مستی دهد
که اوج را پستی دهد ماالعشق الّا المعجزه
که صورت زیبا کند، زان عالمی شیدا کند
مستورها رسوا کند ماالعشق الّا المعجزه
که کاهلی را دون کند بر ناقصی مفتون کند
بس دل که عشقش خون کند ماالعشق الّا المعجزه
مجنون کند، لیلی کند، وامق کند، عذریٰ کند
خالق کند سلمیٰ کند ماالعشق الّا المعجزه
دل را چشاندم دم به دم لذّات در عین الم
کان خوشی در بحر غم ماالعشق الّا المعجزه
که آدم و حوّا کند ابلیس را رسوا کند
سرّ نهان پیدا کند ماالعشق الّا المعجزه
که نوح را گریان کند و ز اشک او طوفان کند
زان عالمی ویران کند ماالعشق الّا المعجزه
که هود از عاد آورد تمییز در باد آورد
در صرصری داد آورد ماالعشق الّا المعجزه
گاه از عصا ثعبان کند، فرعون را ویران کند
موسی را عمران کند ماالعشق الّا المعجزه
گاهش ید بیضا دهد در تیه گاهش جا دهد
از منّ گهی سلوی دهد ماالعشق الّا المعجزه
که نیل را خون می‌کند که خشک هامون می‌کند
که خسف قارون می‌کند ماالعشق الّا المعجزه
گاهی خلیل در گُل کُنَد در آتشش خوش دل کند
فرزند او بسمل کند ماالعشق الّا المعجزه

گـــیرد ز یـــعقوبی بـــصر در فُـــرقت ردّ پســـر
بـــازش ز نـــو بـــخشد نـظر مـاالعشـق الّا المـعجزه

صـــدیق را رخشـــان کـند در چـاه و در زنـدان کـند
کـــه بـــنده کـه سـلطان کـند مـاالعشـق الّا المـعجزه

صـــبر از زلیـــخا مـــی‌برد دست زنـــان را مـــی‌برد
بس فـــتنه‌ها مـــی‌آورد مـــاالعشـــق الّا المـــعجزه

نـــور عـــلی پـــیدا کـــند زو عـــالمی شـــیدا کـــند
اصـــحاب را رســـوا کـــند مـــاالعشـــق الّا المـعجزه

گـــاهی امـــام دیـــن کـــند کـه کـافری پـرکین کـند
کـــه آن کـــند کـه ایـن کـند مـاالعشـق الّا المـعجزه

هـــر شـــیعه را پـــنهان کـــند پـــیدا ز دشـمانان کـند
ایـــن حـصر در ایشـان کـند مـاالعشـق الّا المـعجزه

بـــــر اهـــل بـــیت مـــصطفی بـــنیاند آئـــین جـــفا
بـــــحر مـــزید اصـــطفی مـــاالعشـــق الّا المـــعجزه

اســـرار را اظـــهار کـــرد مـــنصور را بـــر دار کـــرد
زیـــن کـــارها بســـیار کـرد مـاالعشـق الّا المـعجزه

مـــعروف را عـــارف کـــند بـــر گـــنجها واقـف کـند
بـــر رنـــجها عـــاکـــف کـند مـاالعشـق الّا المـعجزه

کـــه مـــالک دیـنار کـرد دنـیا ز نـزدش خـوار کـرد
از درهـــمش بـــیزار کـــرد مـــاالعشـــق الّا المـعجزه

زو ادهـــمی درویش شـــد از پـــادشاهان پـیش شـد
در بـــندگی در پـــیش شـــد مـــاالعشـق الّا المـعجزه

عـــطّار را بـــیدار کـــرد جـــوینده اســـرار کـــرد
گـــوینده اشـــعار کـــرد مـــاالعشـــق الّا المـــعجزه

زو مـــولوی دُرهـــا بســـفت اسـرار در اشـعار گـفت
هـــم گـــفت راز و هـــم نـهفت مـاالعشـق الّا المـعجزه

که خواجه‌ای تمکین کند او را نصیرالدین کند
تحقیقِ دین آیین کند ماالعشق الّا المعجزه
که بوعلی پیدا کند که سینه‌اش سینا کند
که دیده‌اش بینا کند ماالعشق الّا المعجزه
که فیض را شاعر کند در رندی‌اش ماهر کند
که قُدوه و زاهد کند ماالعشق الّا المعجزه

۴. نور زرد عرش الهی

چهارمین نور عرش الهی نور زرد ولایت می‌باشد و نور زرد در وادی عرفان، تعبیر به نور سرور می‌شود چرا که طبق تعبیر قرآن هنگامی که بنی‌اسرائیل قصد زنده کردن جوان مقتول را داشتند، گاو زردرنگی به امر خداوند تهیه کردند تا دم گاو را بر جوان کشته شده زده و آن را زنده کنند تعبیر که خداوند برای رنگ زرد در قرآن کریم به‌کار می‌برد تعبیر «تسرُّ الناظرین» است یعنی هر کس رنگ زرد را ببیند احساس سرور می‌کند لذا ولایت نیز که دارالسرور است و به شیعه شعف و سرور ملکوتی را اعطا می‌کند، رنگ زرد را انتخاب می‌کند. بنابراین رنگ زرد، رنگ ولایت محسوب می‌شود که شرح بیشتر آن از حوصلهٔ این کتاب خارج است لذا حقیر تنها این نکته را توضیح می‌دهم که چگونه می‌توان به این سرور ولایت دست پیدا کرد.

ای عزیز این نکته را بدان که از تمام اعمالی که شیعه در رسیدن به سرور ولایت می‌تواند انجام دهد هیچ عملی شریف‌تر از گریه بر سیدالشهداء علیه السّلام سراغ ندارم و ندیدم کسی را که بر سیّد عشاق گریه کند و به دارالسلام ولایت نرسد. پس ای عزیز من باب تبرک این کتاب قصد دارم یازده روایت به نیت حروف ابجد اسم شریفه «هو» در باب چگونگی توسلات و اشک بر سیدالشهداء علیه السّلام نقل کنم تا خود بدانی که هر چه هست درِ خانهٔ سیدالشهداء است و هر کس به هر مقام عرفانی که می‌خواهد برسد انتهایش به کربلای سیدالشهداء ختم می‌شود پس قدر خود را بدان و در مجالس سیدالشهداء شرکت کن و اشکی برای آن مظلوم عالم بریز که اشک بر آن عشق اعلی المقتول بکربلا، کرامت دنیا و برزخ و عقبی است و سرور عرش عُلیاست و رَشحه‌ای از تجلیات شجرة

طوبی است و نهایت سلوک سالک به سدرة المنتهی است و ادا کردن حق فاطمه زهرا سلام‌الله علیها است:

۱. در کتاب شریف *کامل الزیارات* صفحه ۱۰۸ باب ۳۶ از ابن‌فارجه چنین آمده است:

کنّا انّ الصادق علیه السّلام فذکرنا الحسین بن علی علیهما السّلام و علی قاتله لعنة اللّه فبکی الصادق علیه السّلام فَبَکینا قال ثم رفع رأسُه فقال، قال حسین بن علی علیهما السّلام انا قتیل العبره لا یذکرونی مؤمنٍ الّا بکیٰ.

ابن‌فارجه می‌گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم، پس یادی از سیدالشهداء علیه السّلام شد که لعنت خدا بر قاتل او باد پس امام صادق علیه السّلام گریه‌ای سختی کردند ما نیز به تبعیت حضرت گریه کردیم، سپس حضرت سر خود را بالا کرده وفرمودند: سیدالشهداء می‌فرمایند: من کشته شده اشکم، یاد نمی‌کند مرا مؤمنی مگر اینکه گریه می‌کند.

ای عزیز، نیک در این روایت بنگر، خود سیدالشهدا می‌فرمایند: «انا قتیل العبره» پس در وادی سلوک حسینی گریه بر آن مظلوم را رأس تمام اعمال خود قرار بده تا به سرور زرد عرش الهی دست پیدا کنی.

۲. آیا می‌دانید اولین کسی که بر سیدالشهداء روضه خواند چه کسی بود؟ آنقدر گریه بر سیدالشهداء بزرگ و عظیم است و اولین کسی که بر سیدالشهداء و العشاق روضه خواند، خداوند تبارک و تعالی بود که برای ملائک و عرش و کرسی روضه خواند که مرحوم دربندی در کتاب *اسرار الشهاده*، جلد ۱، صفحه ۱۹۵ در باب روضه‌خوانی و مرثیه خداوند، بر سیدالشهداء چنین نقل می‌کند:

انّ اوّل مَن قرأ المرثیة علیهم السلام و ذکر مصائبه و ابکی الملائکته و العرش و الکرسی و الحجب هو اللّه عزّ و جلّ.

اولین کسی که بر سیدالشهداء روضه خواند وملائک وعرش وکرسی وحجب گریه کردند، خداوند تبارک وتعالی بود.

۳. این را بدان که گریه بر سیدالشهداء حصر و محدودیت ندارد و به هر نحو که می‌خواهی گریه کن ولو به ریا. چرا که ریا را نیز از تو می‌خرند چرا که دستگاه سیدالشهداء

آنقدر عظیم و کریم است که همه کس را می‌خرند لذا برای ادخال سرور در قلب هر دو حکایت لطیف را از کرامات سیدالشهداء نقل می‌کنم و سپس در باب محصور نبودن شیعه در نحوه عزاداری سیدالشهداء روایتی لطیف از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کنم. در کتاب *کرامات الحسینیه* جلد ۱ صفحه ۸۰ چنین نقل می‌کند: آقای حاج سید عبدالرسول خادم این قضیه را از سید عبدالحسین کلیددار حرم سیدالشهداء نقل می‌کند که فرمودند: مرحوم سید عبدالحسین شبی در حرم مطهر می‌بینند که عربی با پای برهنه و خون‌آلود پای خونین و کثیف خود را به ضریح می‌زند و عرض حال می‌کند و حاجت می‌کند آن مرحوم او را نهیب می‌دهد و بالاخره امر می‌کند تا او را از حرم بیرون کنند در حال بیرون رفتن، آن عرب رو به ضریح سیدالشهداء کرده و گفت یا حسین من گمان می‌کردم که اینجا خانهٔ شماست و حالا معلوم شد که خانهٔ شخص دیگری است سپس با حالت منقلب و گریان از حرم سیدالشهداء بیرون می‌رود. در همان شب آن مرحوم در خواب حضرت سیدالشهداء را روی منبری در صحن مقدس می‌بیند و ارواح مؤمنین در خدمت ایشان هستند و حضرت از خادم خود شکایت می‌کند، کلیددار می‌ایستد و عرضه می‌کند یا جدّاه، مگر چه خطایی از ما صادر شده است.

حضرت می‌فرماید: امشب عزیزترین میهمان را از حرم من بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست مگر اینکه او را راضی کنی.

عرض کرد: یا جداه او را نمی‌شناسم و نمی‌دانم کجاست؟

حضرت فرمودند: الان در خانه حسین پاشا نزدیک خیمه‌گاه خوابیده است و دیشب به حرم ما آمده بود زیرا او را با ما کاری بود و برایش انجام دادیم حاجت او شفای فرزند مفلوجش بود. او فردا همراه با قبیله‌اش می‌آید پس تو از او استقبال کن.

چون سید عبدالحسین بیدار شد با چند نفر از خادمها به‌سوی خان حسین پاشا می‌رود و آن غریب را در همانجا که حضرت فرمودند می‌یابد و دستش را می‌بوسد و او را با احترام به خانه خود می‌آورد و از او به خوبی پذیرایی می‌کند. فردا هم به اتفاق سی نفر از خدّام به استقبال می‌روند چون مقداری راه می‌روند می‌بینند که جمعی هُوسه‌کنان (شادی‌کنان) می‌آیند و آن بچه مفلوج را که شفا یافته بود همراه خود آورده‌اند و به اتفاق به حرم آقا امام حسین علیه السّلام مشرف می‌شود.

ای عزیز آنقدر دستگاه سیدالشهداء و ابوالفضل العباس علیهما السّلام وسیع است که حتی اشک بر سیدالشهداء را نیز از یک ناصبی و مبغض آل‌محمد علیهم السّلام نیز می‌خرند که شاهد مدعای ما حکایتی شریف در کتاب آثار و برکات امام حسین علیه السّلام می‌پردازیم.

در کرامات حکایات عباسیّه وارد شده است که زنی حاجت خود را از ابوالفضل العباس علیه السّلام گرفته بود و قصد این را داشت که گوساله‌ای که نذر حرم ابوالفضل العباس علیه السّلام کرده بود را به کربلا ببرد.

دربان دروازه کربلا که مرد ناصبی بود از ورود گوساله به کربلا جلوگیری کرده و گوساله را به نفع خود ضبط نمود. آن زن با حالت دل‌شکسته رو به آن ناصبی کرده و گفت: شکایت تو را به حضرت ابوالفضل العباس علیه السّلام می‌کنم تا سزای تو را بدهد.

آن مرد ناصبی پوزخندی زده و گفت: حتماً چنین کن.

چون زن به کربلا رفت به حرم ابوالفضل العباس علیه السّلام مشرف شده و با حالت جانسوز و دل‌شکسته‌ای از حضرتش درخواست مجازات برای آن ناصبی می‌کند.

نقل است چون این زن از حرم می‌آید شب در عالم خواب مشرف به حضور پدر فضلِ عالم وجود، ابوالفضل العباس علیه السّلام می‌گردد و حضرتش رو به زن کرده می‌فرمایند ما نذر تو را قبول کردیم، نفرین خود را از آن ناصبی بردار.

زن علت را سؤال می‌کند. حضرت می‌فرمایند ای زن، آن ناصبی را برگردن ما حقّی است.

زن با حالت تعجب می‌گوید: چگونه یک ناصبی که به آل محمد علیهم السّلام نعوذ باللّه فحش می‌دهد بر گردن توی پدر فضل عالم وجود حق دارد.

حضرت می‌فرماید: حق وی بر گردن ما قطره اشکی است که بر مظلومیت سیدالشهداء والعشاق و اهل‌بیت مظلومش ریخت هنگامی که روزی بر رود فرات عبور می‌کرد، نگاهش به موجهای آب فرات افتاد و به یاد مصائب سیدالشهداء قطره اشکی ریخت و پیش خود گفت یا اباعبداللّه الحسین آیا در روزی که تو را بین دو رود دجله و فرات شهید کردند برای تو و اهل‌بیتت حقی از این آب فراوان فرات نبود. پس اشکش جاری شد و دلش بر سید مظلومان سوخت ولو اینکه بر کفر خود همچنان باقی ماند.

چون زن از خواب بیدار می‌شود و قصد ترک کربلا را می‌کند هنگامی که از دروازهٔ کربلا قصد خروج را دارد آن ناصبی را می‌بیند. ناصبی رو به آن زن می‌کند و می‌گوید: آیا شکایت مرا به باب الحوایج ابوالفضلتان کردید تا مرا سزا دهد؟

زن می‌گوید: آری و قضیه را برای ناصبی تعریف می‌کند. ناگهان ناصبی در پیش خود می‌گوید در آن روز که کسی در کنار من نبود سر به زیر انداخته و گریه سختی می‌کند و می‌گوید این چه مذهب و مکتبی است که یک قطره اشک بر ایشان را می‌خرند ولو از یک ناصبی. لذا مستبصر (پاک) آگاه و هدایت می‌شود و از شیعیان خالص می‌گردد.

ای عزیز ببین مکتب سیدالشهداء چقدر وسیع است که اشک بر سیدالشهداء سبب هدایت یک انسان و ذریهٔ او می‌گردد که این خود از معجزات اشک بر سیدالشهداء است اما اینکه وعده داده بودیم که روایتی در باب این بیاوریم که نحوهٔ گریه بر سیدالشهداء هیچ محدودیتی ندارد، این روایت شریف است:

نقل فی کامل الزیارات صفحه ۱۰۰ و ایضاً *بحارالانوار* جلد ۴۴ صفحه ۲۹۱ فی خبر ابی‌حمزه عن الصادق علیه السّلام انّ البکاء و الجزع مکروهٌ للعبد فی کل ما جزع ما خلا البکاء علی الحسین بن علی علیهما السّلام فانّه فیه مأجور.

حضرت فرمودند: گریه کردن بنده وجزع وفزع وبی‌تابی بیش از حد آن مکروه است مگر گریه کردن بر سیدالشهداء. بدرستی که این نحو گریه کردن وبر صورت زدن اجر الهی دارد.

پس ای عزیز گریه بر سیدالشهداء چنان ادخال سروری از نور عرش الهی به‌سوی قلب تو به برکت سلوک صلواتیه و اتصال به مجالس سیدالشهداء در قلب تو ایجاد می‌کند وصف‌ناپذیر. چرا که در بعضی روایات وارد شده است گریه بر سیدالشهداء هدیه‌ای است برای فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها و همچنین در روایت آمده است گریه بر سیدالشهداء حق امامان علیهم السّلام که بر شیعیان دارند را ادا می‌کند.

ای عزیز این را بدان که گریه بر سیدالشهداء علیه السّلام آنقدر، از جهت کمی و کیفی، وسیع و عمیق است که موجودات کل عالم وجود را در بر می‌گیرد و غیر از انسان تمام موجودات بر سید عشاق گریه می‌کنند که من‌باب اثبات این مدعا به چهار روایت در این باب اشاره می‌کنیم.

۱. گریه آسمان

المفضل بن عمر سمعنا اباعبدالله علیه السّلام یقول: ان اباعبدالله الحسین لما مضی بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن و ما بینهن و من ینقلب علیهن و الجنة و النار و ما خلق ربنا و ما یری و ما لا یری.[۱]

مفضل بن عمر می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که فرمودند: هنگامی که حسین بن علی به شهادت رسیدند آسمانهای هفت‌گانه وطبقات هفت‌گانه زمین وآنچه در آنها وبین آنها بود وتمام موجودات وجنبندگان بر روی آنها وبهشت ودوزخ وبالاخره کلیهٔ اشیائی که پروردگار ما آنها را آفریده وموجودات مرئی ونامرئی کلاً بر آن حضرت گریستند.

۲. گریه ملائک

عن أبان تقلب قال: قال ابوعبدالله علیه السّلام ان اربعه آلاف ملک هبطوا یریدون القتال مع الحسین بن علی علیهما السّلام لم یؤذن لهم فی القتال فرجعوا فی الاستیذان فهبطوا و قد قتل الحسین علیه السّلام فهم عند قبره شُعثُ غبر یبکونه الی یوم القیامة، رئیسهم ملك یقال له: المنصور.[۲]

امام صادق علیه السّلام فرمودند: چهار هزار فرشته به زمین فرود آمدند وخواستند همراه سیدالشهداء علیه السّلام به جنگ وقتال بپردازند ولی آن جناب به ایشان اذن ندادند وبار دیگر که به زمین فرود آمدند تا از حضرت مجدداً برای قتال اذن بگیرند آن حضرت شهید شده بود لذا ایشان بر سر قبر امام علیه السّلام با حالتی ژولیده وگرفته باقی ماندند وتا روز قیامت می‌گریند. که رئیس این ملائک را منصور می‌گویند.

---

۱. کامل الزیارات، ص ۲۵۳.

۲. کامل الزیارات، ص ۴۶۵.

۳. گریه حیوانات

نقل فی کامل الزیارات ص ۳۱۶ ان داود ابن فرقد قال کنت جالساً فی بیت ابی‌عبدالله علیه السّلام فنظرت الی الهام الراعی یُقَرقر طویلاً: فنظر الیّ ابوعبدالله علیه السّلام فقال: یا داود أتدری ما یقول هذا الطیر؟ قلت: لا جُعلت فداك. قال: تدعو علی قتلة الحسین بن علی علیهما السّلام فاتخذوه فی منازلکم.

داود بن فرقد نقل کرد در خانه امام صادق علیه السّلام نشسته بودم چشمم به کبوتری که در حال خواندن بود افتاد این کبوتر زیاد می‌خواند ومن به کبوتر نگاه کردم. حضرت به من نگاه کردند وگفتند: ای داود، می‌دانی این حیوان چه می‌گوید؟ عرض کردم: خیر، فدایت شوم. حضرت فرمودند: قاتلین حسین بن علی‌علیهما السّلام را نفرین می‌کند. از این حیوان تهیه بکنید ودر منزلتان از آن نگهداری کنید.[1]

که مرحوم ابن‌قولویه در کتاب شریف کامل الزیارات باب ۳۱ ص ۳۱۸ در باب نوحه‌سرایی و ذکر مصیبت نمودن پرندهٔ جغد بر حضرت سیدالشهداء چنین روایت شده است که حضرت فرمودند: آیا احدی از شما آن را در روز دیده است.

بر حضرت مبارکش عرض شد: خیر، ابداً در روز ظاهر نشد و تنها در شب بیدار می‌گردد.

حضرت فرمودند: اما اینکه این حیوان پیوسته در خرابه‌ها مسکن گرفته و در آبادی نمی‌آید جهتش آن است که وقتی حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند این حیوان بواسطه قسم بر خود حتم نمود که ابداً در آبادی سکنا نکرده و منزلش تنها در خرابه‌ها باشد، پس پیوسته در روز صائم و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب درآمد از ابتداء آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین علیه السّلام زمزمه و نوحه‌سرائی و مرثیه‌خوانی می‌کند.

۱. البته این روایات را برای لعن بر قاتلین سیدالشهداء نقل نمودند امّا روایتی که در باب نوحه حیوانات بر سیدالشهداء باشد این روایت شریف است.

۴. نوحه جن

عن داود الرّقی قال: حدثتنی جدّتی ان الجنّ لما قتل الحسین بَکَت علیه بهذه الابیات:

یا عین جودی بالعبر	و ابکی فقد حق الخبر
أبکی ابن فاطمه الذی	ورد الفرات فما صدر
الجن تبکی شجْوَها	لما أتی منهُ الخبر
قتل الحسین و رهطه	تعسا لذلك من خبر
فلأبکینك حرقةً	عند العشاء و بالسحر
و لأبکینك ما جری	عرق و ما حمل الشجر

داود رقّی گفت: جده‌ام حکایت نمود که وقتی حضرت حسین علیه السّلام شهید شدند طائفه جنّ بر آن حضرت گریسته واین ابیات را می‌خواندند: ای چشم اشک بریز وگریه کن پس محققاً خبر شهادت حضرت حسین علیه السّلام حق وراست می‌باشد. گریه کن برای فرزند فاطمه‌سلام‌الله علیها که به فرات داخل شد واز آن برنگشت. جنّ برای حزن وغم فاطمه‌سلام‌الله علیها می‌گرید زمانی که از حسین علیه السّلام خبر شهادتش برسد. حسین علیه السّلام ویارانش کشته شدند، افسوس از چنین خبری، صبح وشام البته، البته برایت اشک سوزان می‌ریزم. البته البته آن قدر برایت اشک بریزم که ریشه‌ها را روان ودرختان را ببرد.

ای عزیز، این را بدان که گریه بر سیدالشهداء آنقدر حامل اهمیت است که قطره‌ای از آن دریایی از آتش جهنم را خاموش می‌کند و همین قطره ولو بسیار کم را در وادی ولایت او به احترام سیدالشهداء از تو می‌خرند لذا در کتاب شریف محاسن البرقی، ص ۶۳ روایتی بسیار لطیف از امام صادق علیه السّلام وارد شده است که دارای چنین مضمونی است:

من ذکرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب، غفر اللّه له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس نزد او ذکر شود مصیبت‌های

ما اهل‌بیت از جمله سیدالشهداء پس چشمانش به اندازه بال مگسی‌تر شود خداوند گناهان او را می‌بخشد ولو به اندازه کف دریا باشد.

و آنقدر گریه بر سیدالشهداء وسیع می‌باشد که بُعد زمانی نیز در آن مدخلیتی ندارد توضیح اینکه حتی اگر حسب‌الظاهر از جهت زمانی از دیگر انسانها نیز عقب‌تر باشند باز گریه برایشان اهمیت دارد لذا برای تأیید حرف خویش روایتی شریف در باب گریه ابراهیم خلیل اللّه بر سیدالشهداء را نقل می‌کنیم که در کتب شریف *عیون الاخبار الرضا* جلد ۱ باب ۱۷ صفحه ۱۸۷ و همچنین کتاب العوالم جلد ۱۷ ص ۱۰۶ از امام رضا علیه السّلام چنین نقل شده است:

عن الفضل بن شاذان قال: سمعت الرضا علیه السّلام یقول: لما أمر اللّه تعالی ابراهیم أن یذبح مکان ابنه اسماعیل الکبش، تمنّی ابراهیم علیه السّلام أن یکون قد ذبح الیه اسماعیل بیده لو کم یؤمر بذبح الکبش، فیرجع الی قلبه ما یرجع الی قلب الوالد الذی یذبح أعزّه ولده بیده فیستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب علی المصائب، فأوحی اللّه عزّ و جلّ الیه: یا ابراهیم من أحبّ خلقی الیك؟ فقال: یا رب، ما خلقت خلقاً هو أحب الیّ من حبیبك محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم. فأوحی اللّه تعالی الیه: یا ابراهیم فهو أحب الیك أم نفسك؟ قال: بل هو أحب الیّ من نفسی، قال: فولده أحب الیك أم نفسك؟ قال: بل ولده. قال: فذبح ولدك علی یدك أوجع لقلبك أم ذبح ولده علی ید أعدائه؟ قال: بل ذبح ولده علی ید أعدائه ظلماً أوجع قلبی. قال: یا ابراهیم، فان طائفة تزعم أنهم من امة محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم ستقتل الحسین ابنه من بعده ظلماً و عدواناً کما یذبح الکبش، و یستوجبون بذلك سخطی، فجزع ابراهیم لذلك، و توجع قلبه و أقبل یبکی!!

فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام نقل کرد که فرمودند هنگامی که خداوند تعالی به ابراهیم امر کرد که به جای اسماعیل قوچی را ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که‌ای کاش اسماعیل را با دست خود ذبح می‌کردم ومأمور به ذبح قوچ نمی‌شدم. چرا که در قلب او خطور کرده بود اگر پدری با دست خودش در راه خدا پسر عزیز خود را ذبح کند، پس مستحق بالاترین درجات اهل ثواب بر مصائب

می‌گردد، ناگهان خداوند تبارک وتعالی بر او وحی فرستاد ای ابراهیم چه کسی دوست داشتنی‌تر نزد توست جواب داد هیچ خلقی چون حبیب تو محمدصلی‌الله علیه و آله و سلّم را دوست ندارم. خداوند به ابراهیم وحی فرستاد وای ابراهیم خود را بیشتر دوست داری یا محمدصلی‌الله علیه و آله و سلّم جواب داد بلکه او را. خداوند فرمود آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا خود را جواب داد بلکه فرزند او را بیشتر دوست دارم[1] سپس خداوند به ابراهیم فرمود آیا اگر دشمن فرزند تو را به قتل برساند وذبح کند بیشتر محزون می‌شوی یا اینکه خود فرزندت را ذبح کنی. جواب داد بلکه اگر فرزند به دست دشمنان با ظلم کشته شود محزون‌تر می‌گردم سپس خداوند فرمود ای ابراهیم طایفه‌ای هستند در امت محمدصلی‌الله علیه و آله و سلّم بزودی پسرش حسین بن علی علیه السّلام را می‌کشند وبه او ظلم می‌کنند واو را به مانند گوسفندی ذبح می‌نمایند ومستوجب عذاب می‌گردند پس ابراهیم به خاطر شهادت سید الشهدا بی‌تابی نمود وگریه فراوانی کرد.

۵. خون گریه کردن آسمان و خورشید

در کتاب شریف منتخب صفحهٔ ٤٦٠ از زُراره چنین نقل شده است:

قال الصادق علیه السّلام یا زراره: انّ السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا بالدم و انّ الارض بکت علیه اربعین صباحاً بالسواد، و انّ الشمس بکت اربعین صباحاً للکسوف و الحمده، و انّ الجبال تقطعت و انتشرت و انّ البحار تفجّرت ...[2]

---

۱. منظور سید الشهدا است.

۲. ای زراره بدرستیکه آسمان بر حسین بن علی، چهل روز خون گریه کرد و زمین ۴۰ روز با باد سیاه گریه کرد و تاریک گردید، خورشید ۴۰ روز با کسوف و سرخی مغرب گریه کرد بدرستیکه کوهها قطعه قطعه گردید و منفجر شدند و دریاها به جوش آمدند.

و در بعضی از روایات در کتاب کامل الزیارات وارد شده است که از امام صادق علیه السّلام در باب چگونگی گریه خورشید آسمان سؤال کردند، حضرت فرمودند: منظور از گریه خورشید آن سرخی غروب و طلوع آن می‌باشد و که اگر پارچه‌ای مقابل خورشید می‌گرفتید در این ٤٠ روز خونی به مانند خون پشه بر روی آن جای می‌گرفت. چون بحث سرور نورِ زرد عرش الهی در قالب گریه بر سیدالشهدا تجلی کرد لذا به روایت بسیار لطیفی که امام صادق علیه السّلام به زراره این صحابه کمّل امام صادق علیه السّلام فرمودند می‌پردازیم چرا که در این روایت که روایت بسیار طولانی نیز می‌باشد امام صادق علیه السّلام به نکات بسیار مهمی در باب گریه بر سیدالشهدا و سلوک حسینیه شیعیان اشاره می‌کند که مهمترین نکته آن این نکتهٔ لطیفه است که حضرت در این روایت شریف، این مهم را بیان می‌کنند که هنگامی که شیعیان که برای سیدالشهدا گریه کردند و واقعاً در حق آن حضرت سوختند و نور زرد عرش الهی را که نور سرور و شعف ملکوتی است در خود تبلور دادند در آن بحبوحهٔ وحشتناک محشر که همه از یکدیگر فرار می‌کنند گروهی از شیعیان حسینیه هستند که ملائک و حورالعین زیبا روی آنان را به بهشت دعوت می‌کنند اما ایشان به این ملائک و حورالعین توجهی نمی‌کنند و در آن واویلای محشر به ذکر سیدالشهداء و گریه بر ایشان می‌پردازند و مجلس ذکر سیدالشهداء را برپا می‌کنند که این خود از عجایب گریه بر سیدالشهدا است که چگونه قلوب را تسخیر کرده است که حتی در این روایت آمده است مجلس ذکر سیدالشهدا در زیر سایهٔ عرش الهی گرفته می‌شود و این گروه از شیعیان به علت گریه بر سیدالشهدا چنان سروری بر قلب و صورت ایشان هویدا می‌شود وصف‌ناپذیر. لذا برای حسن ختام منزل نورانیت عرش الهی که به برکت سلوک صلواتیه برای شیعه محقق می‌شود را که در کتاب شریف *کامل الزیارات* ابن قولویه قمّی علیه الرحمه صفحه ٢٥٦ نقل شده است می‌پردازیم.

و حدّثنی محمّد بن عبداللّه بن جعفر الحمیری، عن ابیه، عن علیّ ابن محمد بن سالم، عن محمد بن خالد عن عبداللّه بن حمّاد البصریّ، عن عبداللّه بن عبدالرّحمن الاصّم. عن ابی یعقوب، عن ابان بن عثمان عن زرارة» قال: قال ابوعبداللّه علیه السّلام: یا زراره انّ السّماء بکت علی الحسین اربعین صباحاً بالدّم، و انّ الارض بکت اربعین صباحاً بالسّود، و انّ الشمس بکت اربعین صباحاً

بالکسوف و الحمده، و انّ الجبال تقطّعت و انتشرت، و انّ البحار تفجرت و انّ الملائکة بکت اربعین صباحاً علی الحسین علیه السّلام و ما اختضبت منّا امرأة و لا ادّهنت و لا اکتحلت و لارجّلت حتی اتانا رأس عبیداللّه بن زیاد، و ما زلنا فی عبرة بعده، و کان جدّی اذا ذکره بکی حتّی تملأ عیناه لحیته و حتی یبکی لبکائه ـ رحمة له ـ من رآه، و انّ الملائکه الذین عند قبره لیبکون، فیبکی لبکائهم کل من فی الهواء و السّماء من الملائکه و لقد خرجت نفسه علیه السّلام فزفرت جهنم زمزةً کادت الارض تنشق لزفرتها و لقد خرجت نفس عبیداللّه بن زیاد و یزید بن معاویه (لعنهم اللّه)، فشهقت جهنم شهقة لولا انّ اللّه جسها بخزّانها لا حرقت من علی ظهر الارض من فورها و لو یؤذن لها ما بقی شیء الّا ابتلعته و لکنّها مأمورة مصفودةٌ و لقد عتت علی الخزّان غیر مرّة حتّی اتاها جبرئیل فضربها بجناحه فسکنت و انّها لتبکیه و تندُبه و انّها لتتلظّی علی قاتله و لولا من علی الارض من حجج اللّه لنقضت الارض و اکفأت [بـ] ما علیها و ما تکثّر الزّلازل الّا عند اقتراب السّاعه. و ما من عین احب الی اللّه و لاعبرة من عین بکت و دمعت علیه و ما من باکٍ یبکیه الا و قد وصل فاطمه سلام‌الله علیها و اسعدها علیه و وصل رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم و ادّی حقّنا و ما من عبد یحشر الّا و عیناه باکیةً الّا الباکین علی جدی الحسین علیه السّلام فانّه یحشر و عینه قریرةٌ و البشاره تلقارة و السّرور [بین] علی وجهه، و الخلق فی الفزع و هم آمنون و الخلق یعرضون و هم قدات الحسین علیه السّلام تحت العرش و فی ظلّ العرش لا یخافون سوء یوم الحساب یقال لهم: ادخلوا الجنة، فیأبون و یختارون مجلسه و حدیثه و انّ الحور لترسل الیهم أنّا قد اشتقناکم مع الولدان المخلّدین فما یرفعون رؤوسهم الیهم لما یرون فی مجلسهم من السّرور و الکرامة، و انّ اعدائهم من بین مسحوب بناصیته الی النّار و من قائلٍ: «ما لَنا من شافعین و لا صدیقٍ حمیم». و انهم لیرون منزلهم و ما یقدرون انّ یدنوا الیهم و لا یصلون الیهم و ان الملائکة لتأتیهم بالرّسالة من ازواجهم و من خزّانهم علی ما اعطو امن الکرامة فیقولون: نأتیکم انشاءاللّه فیرجعون الی ازواجهم بمقالاتهم، فیزدادون الیهم شوقاً اذاهم خبزوهم بما هم فیه من الکرامة و فرّبهم من الحسین علیه السّلام فیقولون

الحمدالله الذی کفانا الفزع الأکبر، و اهوال القیامة، و نجّانا ممّا کنّا نخاف و یؤتون بالمراکب و الرّحال علی النجائب، فیستوون علیها و هم فی الثناء علی اللّه و الحمدالله و الصّلاه علی محمد و آله، حتّی ینتهوا الی منازلهم.

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش، از علی بن محمد بن سالم از محمد بن خالد از عبدالله بن حمّاد بصری، از عبدالله بن عبدالرّحمن الا صمّ، از ابی یعقوب از ابان بن عثمان از زراره نقل نموده که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السّلام فرمودند: ای زراره آسمان تا چهل روز بر حسین بن علی‌علیهما السّلام خون بارید وزمین تا چهل روز تار وتاریک بود وخورشید تا چهل روز گرفته ونورش سرخ بود وکوهها تکه‌تکه شده وپراکنده گشتند ودریاها روان گردیده وفرشتگان تا چهل روز بر آن حضرت گریستند وهیچ زنی از ما اهل بیت خضاب نکرد وروغن به خود نمالید وسرمه نکشید وموهایش را شانه نزد تا وقتی که سر عبیدالله‌بن زیاد را به نزد ما فرستادند وپیوسته بعد از شهادت آن حضرت، چشمان، اشک‌آلود بود وهرگاه جدم یاد آن حضرت را می‌نمود محاسنش از اشک خیس می‌گشت بطوری که هر کس آن جناب را می‌دید به حالش ترحّم نموده واز گریه‌اش به گریه می‌افتاد وفرشتگانی که نزد قبر آن حضرت هستند جملگی می‌گریند، واز گریه ایشان تمام فرشتگان در آسمان وزمین گریه می‌کنند هنگامی که روح مطهر آن حضرت از کالبد شریفش خارج شد دوزخ فریاد وبانکی زد که نزدیک بود از صدای آن زمین منشق شود وزمانیکه روح خبیث عبیدالله بن زیاد ویزید بن معاویه از بدن کثیفشان خارج گردید جهنم جیغی کشید که اگر حق تعالی بوسیلهٔ فرشتگان حافظ دوزخ آن را کنترل وحبس نمی‌نمود تمام موجودات روی زمین را هیبت آن می‌سوختند واگر آتش جهنم از حق تعالی اذن می‌داشت هیچ جنبنده‌ای را روی زمین باقی نمی‌گذارد بلکه تمام را می‌بلعید

منتهی مأمور واسیر فرمان اوست وبدون امر حق جلّت عظمته حرکتی از آن صادر نمی‌شد ومع ذلك چند مرتبه بر نگهبانان طغیان کرده تا بالاخره جبرئیل در آنجا حاضر شد وبالش را بر آن زد تا ساکت گردید. ولی در عین حال از آن تاریخ به بعد بر حضرتش گریه وندبه کرده وپیوسته بر قاتلین او زبانه می‌کشد واگر حجت‌های خدا روی زمین نبودند آن را واژگون می‌کرد ولرزش‌های زمین وزلزله‌های زیاد نمی‌شود مگر صرفاً در وقت قیامت. وهیچ چشم واشکی نزد خدا محبوب‌تر از چشم واشکی نیست که بگرید وبر آن حضرت جاری گردد وهیچ گریه‌کننده‌ای نیست که بر آن جناب بگرید مگر آنکه گریه‌اش به حضرت فاطمه‌سلام‌الله علیها رسیده وآن بانو را یاری می‌کند ونیز گریه‌اش به حضرت رسول‌خداصلی‌الله علیه و آله و سلّم رسیده وبدین وسیله حق ما را ادا کرده. وهیچ بنده‌ای نیست که روز قیامت محشور شود مگر آنکه چشمانش گریان است غیر از گریه‌کنندگان بر جدّم حضرت حسین بن علی‌علیهما السّلام چه آنکه ایشان در حالیکه چشمانی روشن وباز دارند محشور می‌گردند وآثار سرور وشادی در صورتشان نمایان می‌باشد مردم در فزع وناراحتی بوده ولی ایشان از هر غم ومحنتی در امان هستند مردم متفرق وپراکنده ومضطرب بوده ولی ایشان در زیر عرش وسایه آن به یاد حسین علیه السّلام بوده ودربارهٔ آن جناب به گفتن حدیث مشغولند، از ناملایمات وناراحتیهای روز حساب هیچ خوف وهراسی ندارند. به ایشان گفته می‌شود. داخل بهشت شوید ولی آنها از ورود به بهشت امتناع نموده ومجلس ذکر حسین علیه السّلام را اختیار می‌کنند فرشتگان وحورالعین به آنها پیغام می‌دهند که ما با ولدان مخلّد مشتاق شما هستیم ولی ایشان از فرط سرور ونشاطی که در مجلسشان دارند سرشان را بالا نکرده وبه آنها نمی‌نگرند، دشمنان ایشان در آخرت

دو گروه هستند: الف-کسانی که موی جلو سر ایشان را فرشتگان عذاب گرفته وآنها را روی زمین کشانکشان به طرف جهنم می‌برند. ب-آنانکه از روی حسرت می‌گویند: ﴿ما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم﴾ نه شفیعی داریم ونه دوستی که از ما حمایت کند. دشمنان ایشان مقام ومنزل آنها را دیده ولی نمی‌توانند نزدیک ایشان شوند. فرشتگان از طرف همسرهای ایشان در بهشت ونگهبانان برایشان پیغام آورده که چه کرامت وعطایایی به آنها اعطا شده: ایشان در جواب می‌گویند: ان شاءاللّه نزد شما خواهیم آمد وپس از این گفتار به نزد آنها بازگشته ووقتی همسر ایشان به آنها خبر می‌دهند که در نزدیکی حضرت حسین علیه السّلام می‌باشند شوقشان زیاد گشته واز شعف دل می‌گویند: حمد می‌کنیم حق تعالی را که ما را از فزع اکبر ووحشت‌های قیامت در امان داشت واز آنچه هراس داشتیم نجات داد. خداوند متعال به ایشان مرکب‌ها واسب‌های نیکویی که بر پشت آنها زین نهاده شده اعطا فرموده وایشان بر آنها سوار شده ودر حالیکه خدای منّان را ستوده وحمد وثنا گفته وصلوات بر محمّد وآل محمّد می‌فرستند حکومت نموده تا به منازل وجایگاه خویش می‌رسند.

منزل یازدهم

معطّریت

حقیقت عطر ذکر صلوات

یازدهمین حقیقتی که از صاد سلوک صلواتیه بر قلب سالک تجلی می‌کند حقیقت عطر ذکر صلوات است.

در کتاب شریف *شرح و فضایل صلوات* صفحه ۱۰۵ حکایتی لطیف در باب حقیقت صلوات آورده است، که از یکی از مشایخ حکایت کرده‌اند که گفت شبی در اصفهان در زاویهٔ یکی از فقرا ماندم و نیمهٔ شب از خواب بیدار شدم و بوی خوشی به مشامم رسید که هرگز از آن خوشبوتر، بویی به مشامم نرسیده بود، برخاستم و بر جستجوی آن برآمدم که آن بو از کجاست که به هر طرف دویدم آخر دیدم که آن بو از داخل زاویه است چون نگاه کردم فقیری را دیدم که در کنج زاویه زندگی می‌کرد، وقتی خوب گوش دادم شنیدم که زمزمهٔ آن صلوات بر محمد و آل‌محمد علیهم السّلام است و آن رایحهٔ جان‌افزا از دهان او می‌وزد.

ای عزیز یازدهمین حقیقتی که از صاد سلوک صلواتیه نشأت می‌گیرد عطر ذکر صلوات است و این عطر، همان عطر مخصوصهٔ خانم صدیقهٔ طاهره است چرا که در روایت آمده است اسما بنت عمیس نقل می‌کند روز آخر عمر فاطمه زهرا سلام اللّه علیها بوی خاصی از حضرت به مشام می‌رسید فرمودند ای اسماء این بوی عطر بال جبرئیل است و اما اینکه جبرئیل بوی عطر بالش از کجا نشأت گرفته است روایتی از امام صادق علیه السّلام در باب حقیقت رود «ص» چنین نقل شده است که این روایت در کتاب شریف تفسیر صافی جلد ۲ صفحهٔ ٤٣٨ آمده است که حضرت فرمودند:

و امّا صاد فعین تنبع من تحت العرش و هی التی توضاً منها النبی لمّا عرج

به و یدخلها جبرئیل کل یوم دخلته فیتغمس فیها ثم تخرج منها فینفض اجنحته فلیس من قطرة تقطر من اجنحته الاّ خلق اللّه تبارک و تعالی منها ملکا یسبح اللّه و یقدسه و یکبره و یمجّده الی یوم القیامة.

صاد چشمه‌ای است که از تحت عرش الهی جاری است وآن جایگاهی است که پیامبر به وقت معراج در آن وضو ساخت وجبرئیل هر روز داخل آن می‌شود ودر آن فرو می‌رود وسپس از آن خارج می‌شود وبالهایش را تکان می‌دهد که از بالهایش قطره‌ای از رود «صاد» می‌چکد خداوند از آن قطرات ملائکی را خلق می‌کند که تا روز قیامت به تسبیح خداوند مشغولند.

پس از این روایت و روایت اسماء بنت عمیس، این نتیجه گرفته می‌شود که از «صاد» صلوات حضرت است لذا در روایت آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «من سه چیز از دنیای شما دوست دارم که یکی از آن سه چیز عطر است».

در روایت دیگری آمده است عطر شبیه‌ترین چیزها به عالم ملکوت است بنابر همین روایت است که عطر زدن مستحب شد چرا که انسان را از جهت ظاهری با عالم ملکوت سنخیت می‌دهد.

توضیح بیشتر در باب معطریت ذکر صلوات بر محمّد و آل محمّد(ع)

ای عزیز اگر بخواهی حقیقت عطر گل محمّدی صلوات در قلب وعقل و روح تو جاری شود وآنها را معطر کند دل خود را دِه نکن چرا که قلوب بسیاری از انسانها دل نیست بلکه ده است ودر این ده سگ وگربه گناه ورذایل اخلاقی جَوَلان می‌دهد واین نکته را بدان که اگر بخواهی دل تو ده نشود ودر حریم حرمت خداوند نامحرم وارد نشود،[1] در این نکته بسیار ریز سلوک، بسیار تفکر کن وسپس عمل نما وآن نکتهٔ ریز این مهم است که محبت ومعرفت خداوند به

۱. چراکه در روایت آمده است «القلب حرم اللّه»: قلب حرم خداست.

حضرات معصومین علیهم‌السّلام درسینهٔ تو، ناموس‌تو محسوب می‌شود و خداوند این ناموس را به مرد غیرتمندی چون شیعه اعطا کرده است نه مرد بی‌غیرت؛ چرا که اگر در حفظ این امانت الهی، انسان بی‌غیرتی کند و در امانت ناموس خدا خیانت کند حقیقت ولایت را از وی می‌گیرند و به جای آن ولایت طاغوتیان را جایگزین می‌کنند لذا خداوند تبارک و تعالی در آیةالکرسی می‌فرماید:

اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ.

خداوند ولی وسرپرست کسانی است که به ولایت ایمان آورده‌اند وخداوند چنین کسانی را از ظلمات جهل وبی‌ایمانی وبی‌غیرتی به سوی نور علم وایمان وغیرتمندی هدایت می‌کند وکسانی که سرپرست آنها، طاغوتیان وشیاطین باشند، خداوند، ایشان را از فطرت پاک به سوی ظلمت دره‌های سیاه جهنم نفس خود می‌کشاند.

لذا ای عزیز در حفظ این امانت، خدادادی خیانت نکن چرا که در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است:

کلب الامین خیرٌ من صاحب خائن؛ سگ امانت‌دار بهتر است از انسانی که خیانت کند.[1]

پس در وادی ولایت مرد می‌خواهد تا این امانت را حفظ کند چرا که در روایتی که مرحوم نهاوندی در کتاب مدهامتان نقل کرده است وارد شده است که طالب دنیا مؤنث است (زن)، طالب عقبی (آخرت) مخنث است (خنثی) طالب مولا مذکر است، توضیح اینکه هر کس دنبال امام علیه السّلام برود و طالب امام علیه السّلام باشد در باطن مرد است ولو اینکه در ظاهر در زن تجلی کرده باشد چرا که شیرزنهایی وجود دارند همچون خانم زینب کبری سلام‌اللّه علیها که کاروان کربلا را برای عالم وجود تشریح می‌کنند.

۱. این روایت را مرحوم عماد در کتاب رنگارنگ آورده است.

پس ای عزیز، شیعه همیشه مرد غیرتمند است که می‌تواند از ناموس الهی که همان محبت و معرفت حضرات معصومین است دفاع کند، و چون چنین کند و این امانت الهی را حفظ نماید و از آن دفاع کند از قلب او عطری جان‌افزا که همان عطر ذکر اتصال با محمّد و آل محمد علیهم السّلام است بر تمام وجود جسمی و روحی وی نشأت می‌گیرد.

نکتهٔ جالب اینجاست که خداوند تبارک و تعالی به شیعیان کمّل خود که حقیقت عطر ذکر صلوات را بر قلب و روح خود جاری و ساری ساختند حورالعینی اعطا می‌کند که این حورالعین از جنس عنبر و کافور و مشک بهشتی است.

در کتاب شریف *صحیفهٔ الابرار* مامقامی صفحهٔ ۱۸۹ روایت بسیار لطیفی از روایات معراجیه را نقل کرده است بدین مضمون که رسول اکرم، حورالعینی را مشاهده کرد بسیار عجیب و لطیف، حضرت از وی سؤال کرد که تو کیستی؟

حور العین جواب داد:

«انا راضیة المرضیه، خلقنی الجبّار، من ثلثه انواع، اسفلی من المسك و وسطی من العنبر و اعلائی من الکافور، و عجنت بماء و الحیوان ثم قال جلّ ذکره، لی کونی فکنت لاخیك و وصیّك علی بن ابیطالب صلی‌الله علیه و آله و سلّم.

گفت: اسم من راضیه المرضیه است که خداوند جبار مرا از سه قسمت خلق کرده است قسمت بالای بدن مرا از کافور بهشتی، وسط بدن مرا از عنبر بهشتی وقسمت پائین بدن مرا از مُشک بهشتی خلق کرده است سپس مرا از آب حیات خلق نمود ونور مرا از آب حیات قرار داد سپس خداوند تبارک وتعالی به من فرمود: موجود باش. پس من موجود شدم برای برادرت، وصی تو علی بن ابیطالب علیه السّلام.

پس شیعیان که فرزندان معنوی و پیرو این امام شدند نیز از این حورالعین، اعطا می‌شوند، لذا در روایتی شریف از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که فرمودند:

من سمّ الورد الاحمر و لم یصلّ علیّ و علی آلی فقد جفائی.

هرکس گل سرخی را (گل محمدی) ببوید وبر من وآل من صلوات نفرستد بر من جفا وستم کرده است.

حقیقت عطر ذکر صلوات

چرا که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم، قصد این مهم را دارند که بفهمانند که بوئیدن عطر گل محمدی در باطن اشاره به عطر گل ذکر صلوات بر محمد و آل محمد دارد.

شاید این سؤال برای شما مطرح شود که اگر انسان بخواهد به حقیقت عطر ذکر صلوات برسد، همانگونه که قبلاً نیز گفتیم، باید در حفظ امانت الهی که همان محبت و معرفت الهی می‌باشد، خیانت نکند و غیرت داشته باشد.

چگونه باید، این امر را محقق سازد؟ یعنی اینکه چگونه و به چه وسیله‌ای باید این قدرت را در خود ایجاد کند که بتواند در حفظ امانت الهی، خیانت نکند تا از باطن عطر ذکر صلوات که همان معطر شدن روح و عقل و قلب و نفس می‌باشد بهره‌مند شود؟

جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است که شیعه اگر بخواهد باطن عطر ذکر صلوات را در خود تبلور دهد باید در بعد «**نورانی‌کردن قلب**» و «**نورانی کردن عقل**» بکوشد تا از این دو هدیه الهی یعنی عقل و قلب، نوری معطر، وجود انسان را فرا گیرد. لذا در باب نورانیت عقل و قلب هر کدام، روایتی لطیف و شریف نقل می‌کنیم در روایتی از امام باقر علیه السّلام وارد شده است که فرمودند:

القلوب اربعة، قلب فیه نفاق و الایمان اذا ادرکه الموت و صاحبه علی نفاقه هلك و ان ادرکه علی ایمانه نجیٰ و القلب منکوس و هو قلب المشرك و قلب مطبوع و هو قلب المنافق و قلب الازهر اجرد و هو قلب المؤمن کهیئة سراج ان اعطاء اللّه شکر و ابتلاه صبر.

قلوب انسانها وآدمیان بر چهار گونه است: نخست قلبی که در آن هم نفاق است وهم ایمان. اگر مرگ صاحب چنین قلبی فرا رسد وآن در حال نفاق خود باشد به هلاکت می‌رسد واگر در حالت ایمان او

باشد، مرگ او را دریابد، نجات می‌یابد.

نوع دیگر قلب، قلب منکوس وواژگون است که همان قلوب مردم مشرک است.

نوع سوم، قلب مطبوع است که بر آن مهر نهاده شده واز یاد خدا وحق تهی مانده است که اینگونه قلوب از آن منافقان است.

وبالاخره نوع چهارم، قلب روشن وپاک ومطهر مؤمنان است که همچون چراغی، نورافشانی می‌کند، اینان کسانی هستند که اگر خداوند به ایشان مرحمت کند، شاکر وسپاسگزارند وچون به بلایی گرفتار آیند صبور وشکیبا هستند.

ای عزیز، خوب در این روایت بنگر، امام علیه السّلام قلوب مؤمنین را قلوبی معرفی می‌کند که دارای نور می‌باشد و ازهر است.[1]

پس اگر قلب خود را نورانی کردی از این نورانیت ذکر گل صلوات، عطری بر تمام فضای قلب تو حاکم می‌شود و قلب این عطر را با خون حکمت و معرفت عجین ساخته و در رگهای پیکرهٔ وجود معنوی تو جاری و ساری می‌سازد تا تمام باطن تو را به برکت ذکر صلوات نورانی و معطر سازد.

اما دومین وسیله‌ای که انسان می‌تواند به وسیله آن باطن خود را معطر سازد حقیقت نورانیت عقل می‌باشد.

در کتاب شریف *عوالی اللئالی* جلد ۱ صفحه ۲۴۸ در روایتی لطیف وارد شده است که فرمودند: «قال النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم العقل نور فی القلب یفرق بین الحق و الباطل» عقل نوری است در قلب که بین حق و باطل را جدا می‌کند.

نورانیّت عقل

اما شاید این سؤال برای تو مطرح شود که نورانیت عقل به چه چیز است؟

جواب این سؤال را با روایتی که در کتاب شریف *مصباح الشریعه* در باب قلب از امام

۱. ازهر به معنای نورانیت گل ذکر صلوات.

هرکس گل سرخی را (گل محمدی) ببوید وبر من وآل من صلوات نفرستد بر من جفا وستم کرده است.

حقیقت عطر ذکر صلوات

چرا که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم، قصد این مهم را دارند که بفهمانند که بوئیدن عطر گل محمدی در باطن اشاره به عطر گل ذکر صلوات بر محمد و آل محمد دارد.

شاید این سؤال برای شما مطرح شود که اگر انسان بخواهد به حقیقت عطر ذکر صلوات برسد، همانگونه که قبلاً نیز گفتیم، باید در حفظ امانت الهی که همان محبت و معرفت الهی می‌باشد، خیانت نکند و غیرت داشته باشد.

چگونه باید، این امر را محقق سازد؟ یعنی اینکه چگونه و به چه وسیله‌ای باید این قدرت را در خود ایجاد کند که بتواند در حفظ امانت الهی، خیانت نکند تا از باطن عطر ذکر صلوات که همان معطر شدن روح و عقل و قلب و نفس می‌باشد بهره‌مند شود؟

جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است که شیعه اگر بخواهد باطن عطر ذکر صلوات را در خود تبلور دهد باید در بعد «**نورانی‌کردن قلب**» و «**نورانی کردن عقل**» بکوشد تا از این دو هدیه الهی یعنی عقل و قلب، نوری معطر، وجود انسان را فرا گیرد. لذا در باب نورانیت عقل و قلب هر کدام، روایتی لطیف و شریف نقل می‌کنیم در روایتی از امام باقر علیه السّلام وارد شده است که فرمودند:

القلوب اربعة، قلب فیه نقاق و الایمان اذا ادرکه الموت و صاحبه علی نفاقه هلك و ان ادرکه علی ایمانه نجیٰ و القلب منکوس و هو قلب المشرك و قلب مطبوع و هو قلب المنافق و قلب الازهر اجرد و هو قلب المؤمن کهیئة سراج ان اعطاء اللّه شکر و ابتلاه صبر.

قلوب انسانها وآدمیان بر چهار گونه است: نخست قلبی که در آن هم نفاق است وهم ایمان. اگر مرگ صاحب چنین قلبی فرا رسد وآن در حال نفاق خود باشد به هلاکت می‌رسد واگر در حالت ایمان او

باشد، مرگ او را دریابد، نجات می‌یابد.

نوع دیگر قلب، قلب منکوس وواژگون است که همان قلوب مردم مشرک است.

نوع سوم، قلب مطبوع است که بر آن مهر نهاده شده واز یاد خدا وحق تهی مانده است که اینگونه قلوب از آن منافقان است.

وبالاخره نوع چهارم، قلب روشن وپاک ومطهر مؤمنان است که همچون چراغی، نورافشانی می‌کند، اینان کسانی هستند که اگر خداوند به ایشان مرحمت کند، شاکر وسپاسگزارند وچون به بلایی گرفتار آیند صبور وشکیبا هستند.

ای عزیز، خوب در این روایت بنگر، امام علیه السّلام قلوب مؤمنین را قلوبی معرفی می‌کند که دارای نور می‌باشد و ازهر است.[1]

پس اگر قلب خود را نورانی کردی از این نورانیت ذکر گل صلوات، عطری بر تمام فضای قلب تو حاکم می‌شود و قلب این عطر را با خون حکمت و معرفت عجین ساخته و در رگهای پیکرهٔ وجود معنوی تو جاری و ساری می‌سازد تا تمام باطن تو را به برکت ذکر صلوات نورانی و معطر سازد.

اما دومین وسیله‌ای که انسان می‌تواند به وسیله آن باطن خود را معطر سازد حقیقت نورانیت عقل می‌باشد.

در کتاب شریف *عوالی اللئالی* جلد ۱ صفحه ۲۴۸ در روایتی لطیف وارد شده است که فرمودند: «قال النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم العقل نور فی القلب یفرق بین الحق و الباطل» عقل نوری است در قلب که بین حق و باطل را جدا می‌کند.

نورانیّت عقل

اما شاید این سؤال برای تو مطرح شود که نورانیت عقل به چه چیز است؟

جواب این سؤال را با روایتی که در کتاب شریف *مصباح‌الشریعه* در باب قلب از امام

۱. ازهر به معنای نورانیت گل ذکر صلوات.

صادق علیه السّلام نقل شده است پاسخ می‌گوییم.

قال الصادق علیه السّلام: اعراب القلوب علی اربعة انواع، رفعٌ و فتحٌ و خفضٌ و وقف، فرفع القلب فی ذکر اللّه و فتح القلب فی رضاء من اللّه و خفض القلب فی اشتغال بغیراللّه و وقف فی غفلة ان اللّه و علامة رفع ثلاثة اشیاء وجود موافقه و فُقد المخالفه و دوام الشوق و علامة الفتح ثلاثة اشیاء. التوکل و الصدق و الیقین و علامة الحفض ثلاثه اشیاء، العجب و الریاء و الحرص و علامة الوقف ثلاثة اشیاء، زوال حلاوة الطاعه و عدم مرارة المعصیه و التباس العلم حلال و الحرام».

امام صادق در این روایت بسیار شریف چنین می‌فرماید: همانگونه که چهار حرکت در حروف وجود دارد یعنی حرکات ۱ـ رفع (اُ) ۲ـفتح (اَ) ۳ـخفض (اِ) ۴ـ وقف (ساکن). قلوب انسانها نیز دارای چهار اعراب می‌باشد. پس اعراب رفع قلب در ذکر خداست واعراب فتح قلب در رضای از خداست وخفض قلب در مشغول شدن به غیر خداست ووقف قلب در غفلت از خداست. پس علامت اعراب رفع قلب سه چیز است:

۱. اینکه وجود خود را با وجود خداوند موافق کنی؛

۲. مخالفت خود با خدا را از بین ببری؛

۳. شوق خود را نسبت به خداوند ادامه دهی.

واما علامت اعراب فتح قلب سه چیز است:

۱. توکل؛ ۲. صداقت؛ ۳. یقین.

واما علامت اعراب خفض قلب سه چیز است:

۱. عُجب وغرور؛ ۲. ریا؛ ۳. حرص.

و علامت اعراب وقف نیز سه چیز است.

۱. از بین‌رفتن شیرینی اطاعت خداوند؛ ۲. عدم سرزنش خود از معصیت خداوند؛ ۳. کسب علم حلال وحرام با هم.

توضیح مختصر:

این نکته را بدان که رفع قلب اشاره به همان رفعت قلب دارد و فتح قلب اشاره به فتح

وگشایش امور معنوی در قلب دارد و خفض قلب اشاره به پستی امور معنوی در قلب دارد همانگونه که کسره (اِ) در پائین کلمه قرار می‌گیرد و وقف قلب اشاره به وقوف و توقف انسان در امور معنوی دارد.

پس ای انسان و ای طالب عطریّت ذکر صلوات این را بدان که اگر بخواهی عقل تو نورانی گردد تا وجودت معطر شود، رفعت و فتوحت قلب را در خود ایجاد کن تا از نورانی شدن قلب، عقل تو نیز نورانی شود و چون چنین شود و وجودت معطر از ذکر صلوات و سلوک صلواتیه گردد پس این امور شش‌گانه یعنی:

۱. موافقت وجود خود با خداوند؛

۲. مخالفت نفس با نفس اماره خود وکشتن مخالفت خود با خداوند؛

۳. ایجاد شوق الهی و تداوم آن؛

٤. توکل بر ذات اقدس الهی؛

۵. صداقت ملکوتی؛

٦. یقین والایی را در خود تبلور ده تا عطریت سلوک صلواتیه در تو جای گیرد.

منزل دوازدهم

استقامت

حقیقت استقامت و دوام در مسیر ولایت

اما دوازدهمین حقیقتی که از صاد سلوک صلواتیه بر قلب شیعه جاری و ساری می‌گردد حقیقت استقامت و دوام در مسیر ولایت است. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که حضرت فرمودند: روز قیامت هنگامی که خداوند از حساب وکتاب فارغ می‌شود و مؤمنان وارد بهشت می‌شوند یکی از ملائک نامه‌ای از طرف خداوند تبارک و تعالی برای بهشتیان می‌خواند که متن نامه تقریباً بدین مضمون و معنا است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم مِن الحیّ القیوم الی الحیّ القیوم؛ از خدای حیّ پایدار وبادوام به سوی شیعیان حیّ وزندهٔ بادوام.

توضیح بیشتر

ای عزیز اگر شیعه حقیقت استقامت در راه ولایت را در خود تبلور دهد به دوازدهمین حقیقت صاد سلوک صلواتیه رسیده است این نکته مهم را بدان که بسیاری از افراد که در راه ولایت معصومین علیهم السّلام اظهار ارادت به مولا می‌کردند به علت اینکه در راه ایشان، استقامت نداشتند فریب دنیا را خورده و از دشمنان ایشان گردیدند که نمونهٔ آنها را می‌توان زبیر خبیثها، ابن ملجم ملعونها، ابن عباسها[1] و غیره، حکایت از این مصیبت عظمی می‌کند پس این بی‌شعورگریهایی که انسان مغرور متکبر بی‌معرفت نسبت به ولایت انجام

۱. منظور ابن عباس سردار سپاه امام حسن علیه السّلام می‌باشد نه ابن‌عباس مفسر قرآن.

می‌دهد همه ناشی از این می‌گردد که این پلیدهای زمان در راه ولایت استقامت نداشتند لذا شیعیانی که به بهشت وارد می‌شوند خداوند با کلمه «قیوم» از ایشان استقبال می‌کند چراکه قیوم به معنای پایدار می‌باشد و شما شیعیان در راه ولایت پایدار بودید و حوادث و مشکلات زمان، اعتقادات شما را متزلزل نساخت لذا در روایات متعددی که در کتاب شریف بحارالانوار و همچنین اسرار آل‌محمد علیهم السّلام بعد از شهادت و رحلت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در باب مسلمانهای به ظاهر مسلمان و در باطن منافق از امامین همامین صادقین باقرین علیهما السّلام وارد شده است که فرمودند:

ارتدّ الناس بعد رسول اللّه الاّ ثلاثه، ارتد النّاس بعد رسول اللّه الاّ اربعه ارتد الناس بعد رسول اللّه الاّ سبعه.

مرتد شدند بعد از رسول‌اللّه جز سه نفر [سلمان، ابوذر ومقداد] سپس در روایتی دیگر فرمود مرتد شدند بعد از رسول‌اللّه جز چهار نفر که عمار نیز به ایشان اضافه شد. سپس در روایتی دیگر فرمودند: مرتد شدند بعد از رسول‌اللّه جز هفت نفر که جابربن عبد انصاری، زید بن ارقم وغلام رسول‌اللّه به ایشان اضافه شدند.

که این روایات عجیب اشاره به این نکته دارد که هر کس در وادی ولایت استقامت نداشته باشد و به برکت سلوک صلواتیه به امام متصل نشده باشد ولایت را از او می‌گیرند و و مرتد می‌شود تا آنجایی که در بعضی از روایات وارد شده است این مردم دونِ مدینه قربة الی اللّه هیزم به درِ خانهٔ فاطمه زهرا سلام‌الله علیها می‌آوردند، پس انسان تا چه‌قدر پست می‌شود که نه تنها ایمان خود را از دست می‌دهد بلکه کارهای شیطانی خود را جنبهٔ الهی نیز می‌دهد و به اسم دین سرِ دین را می‌برد و بر نیزه می‌کند لذا در روایت آمده است که هنگامی که یزیدیان سرِ سیدالشهداء علیه السّلام را بالای نیزه کردند، سه بار تکبیر گفتند! و یزید پلید را به عنوان امیرالمؤمنین مسلمانها مطرح کردند:

به اسم دین سر دین را شکستند — دو بال مرغ آمین را شکستند
به پیشانی اگر چه پینه دارند — ز فرزند تو در دل کینه دارند
شغالان، شیرها را سر بریدند — کبوتر بچه‌گان را پر بریدند
چو بُنچاق فدک را پاره کردند — غزالان تو را آواره کردند

نکته مهم در باب این روایات

شاید این سؤال برای شما مطرح گردد چرا امام علیه السّلام ابتدا ارتداد مردم را جز سه نفر و سپس چهار نفر و سپس هفت نفر مطرح کردند؟ این مهم بدین علت است که امام علیه السّلام در بین این هفت نفر نیز به نسبت استقامتشان در وادی ولایت این روایات را نقل کردند چرا که امام علیه السّلام ایمان را به سه درجه تقسیم کردند. در درجه اول شیعیان کمّل کمّل یعنی سلمان، ابوذر و مقداد براساس استقامتشان و ایمانشان در وادی ولایت، جُدا کردند و ارتداد در مرحلهٔ دوم بدین منظور است که چون عمار، استقامتش نسبت به مقداد کمتر بود لذا در مرحلهٔ دوم قرارش دادند و در مرحلهٔ سوم چون حذیفه‌ها استقامتشان از عمار کمتر بود در مرحلهٔ سوم قرار دادند.

این نکته را بدان که ارتداد در مرحله دوم و سوم به معنای ارتداد و بی‌دینی کامل نیست که کاملاً از اسلام ولایت برگشته باشند بلکه ارتداد، ارتداد خفیف می‌باشد به مانند شرک خفی که در انسانها وجود دارد نه به معنای ارتداد کامل که کاملاً از ولایت برکنار شوند بلکه منظور ضعف ایمانی ایشان نسبت به مقداد، سلمان و ابوذر است اما غیر از این هفت نفر دیگر همگی در آن زمان و موقعیت مرتد و بی‌ایمان واقعی شدند به مانند شرک جلی و آشکار.

حال ای عزیز می‌خواهی دچار ارتداد خفی نشوی تا زمینه برای ارتداد کامل تو فراهم نشود خود را مجهز به سلوک صلواتیه کن و اعتقادات خود را محکم کن و در راه ولایت استقامت داشته باش و از مشکلات هراسی نداشته باش.

در روایتی شریف از امام حسن عسکری علیه السّلام[1] که فرمودند: اعتقادات خود را محکم کنید؛ که یکی از اعتقادات شیعه، استقامت در راه ولایت می‌باشد. از کمین و مکر شیطان برحذر باشید چرا که شیطان همیشه در کمین شیعیان نشسته است تا با فریب ایشان استقامت در راه ولایت را از ایشان بگیرد تا اعتقادات شیعه نسبت به ولایت کمرنگ شود و مرتد خفی گردد و چون مرتد خفی شود زمینه

۱. که در روایتی از رسول اکرم وارد شده است که امام حسن عسکری علیه السّلام سراج اهل الجنه یعنی چراغ اهل بهشت هستند.

برای ارتداد کامل فراهم شود، چرا که شیطان در کمین انبیاء عظام نیز نشسته بود تا ایشان را بفریبد وقتی که آدم ابوالبشر را فریب می‌دهد توی انسان ضعیف‌النفس دیگر جای خود داری.

من باب اثبات مدعای خود روایتی که شیخ صدوق در کتاب *امالی*، صفحه ۱۷۰ از ابن‌عباس چنین نقل می‌کند: چون سی سال از عمر حضرت عیسی علیه السّلام گذشت روزی در عقبهٔ بیت‌المقدس که آن را عقبهٔ عتیق می‌گویند، ابلیس علیه اللعنه نزد آن حضرت آمد و گفت:

ای عیسی، تویی آنکه، بزرگیِ تو به مرتبه‌ای رسیده است که خداوند تو را بی‌پدر خلق کرده است؟

عیسی در جواب فرمود: بلکه شکوهمند آن کسی است که مرا بی‌پدر خلق کرد و آدم و حوا را بی‌پدر و مادر خلق کرد.

ابلیس گفت: ای عیسی، تویی آنکه بزرگیِ تو به آن مرتبه رسیده است که در گهواره سخن گفتی؟

عیسی در جواب فرمود: ای ابلیس بلکه خداوند شکوهمند است که مرا در گهواره به سخن درآورد و اگر می‌خواست می‌توانست مرا لال کند.

ابلیس گفت: تویی آنکه بزرگیت به حدی رسیده است که از گِل پرنده‌ای ساختی و در آن دمیدی تا پرواز کرد؟

عیسی فرمود: بلکه شکوهمند خدایی است که مرا آفرید و مرغ در دست من آفریده است.

ابلیس گفت: تویی آنکه بزرگیت به حدی رسیده است که بیماران را شفا می‌دهی؟

حضرت فرمود: بلکه شکوه از آن خداوندی است که به اذن او و امر او بیماران را شفا می‌دهم و اگر خواهد مرا نیز بیمار می‌کند.

ابلیس گفت: تو آنیکه مرده‌ها را زنده می‌کنی؟

عیسی علیه السّلام فرمود: بلکه شکوه از آن خداوندی است که به اذن او مرده را زنده می‌کنم. پس من و آنچه را که زنده کردم می‌میراند و خود او باقی است.

ابلیس گفت: پس تو آنی که بر روی آب راه می‌روی بدون آنکه گامت تر شود و به آب فرو رود؟

حضرت فرمود: بلکه بزرگی از آن خداوندی است که آب را برای من ذلیل کرد و اگر خواهد مرا غرق می‌کند.

ابلیس گفت: ای عیسی پس تویی آنکه روزی خواهد بود که آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست در زیر پای تو باشد؟ و تو بر بالای همه باشی؟ و تدبیر امور خلایق کنی و روزیهای مردم را قسمت کنی؟

این سخن برای حضرت عیسی بسیار گران آمد و فرمود: «سبحان اللّه، ملاء سمواته و ارضه و مداد کلماته و زنة عرشه و رضا نفسه». تنزیه می‌کنم خدا را از آنچه تو می‌گویی آنقدر که آسمانها و زمین خداوند پر شود و به اعداد مدادهایی که علوم نامتناهی او را بر آنها می‌نویسند و به سنگینی عرش او آنقدر که او راضی شود.

چون ابلیس دید عیسی، جواب او را به برکت اتصالی که با ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام دارد و جوابش را محکم و متقن جواب می‌دهد رو به عیسی علیه السّلام کرده و گفت: ای عیسی، حرف ما را قبول نمی‌کنی.

حضرت عیسی فرمود: خیر.

ابلیس گفت: پس ای عیسی یک «لا اله الّا اللّه» بر زبان خود جاری ساز تا ما را از خود راضی کرده باشی.

عیسی علیه السّلام تأملی نموده و سپس فرمود: این لا اله الّا اللّهی که تو امر کنی نمی‌گویم.

ابلیس گفت: علت آن چیست؟

عیسی علیه السّلام جواب داد: لا اله الّا اللّهی که پشتش امر تو باشد، اطاعت از تویِ شیطان است پس این لا اله الّا اللّه در ظاهر نور است و در باطن ظلمت، چراکه اطاعت از تویِ شیطان می‌شود.

ابلیس، ناگهان ناپدید شد و عیسی از این امتحان لطیف، موفق بیرون آمد.

پس ای عزیز، وقتی که ابلیس قصد فریب عیسی علیه السّلام را دارد تو دیگر جای

خود داری پس به برکت سلوک صلواتیه خود را مجهّز کن تا ابلیس، اعتقاداتت را زایل نکند چراکه اگر اعتقادات متزلزل گردد در راه ولایت نمی‌توانی استقامت داشته باشی وچون استقامت خود را از دست دهی، نعوذ باللّه نسبت به ولایت بی‌اعتنا وسپس مرتد می‌گردی و بارها حجة بن الحسن المهدی‌ها را با اعمال زشت و خبیث خود در کربلای وجود خود همچون حسین بن علی‌ها، سر می‌بری و چون عیسی علیه السّلام خود رابه حقیقت ولایت متصل نمود توانست اعتقاد خود را نسبت به حضرات معصومین علیهم السّلام محکم کند، تا بتواند در راه ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام استقامت به خرج دهد، تا آنجایی که در روایات وارد شده است هنگامی حضرت ولی‌عصر حجة بن الحسن المهدی(عج) ظهور پیدا می‌کند حضرت عیسی مسیح علیه السّلام از آسمان چهارم، به پایین هبوط می‌کند و قصد این را دارد که پشت سر حضرت نماز بخواند اما حضرت به وی می‌فرمایند: ای عیسی، تو جلو بایست تا منِ حجة بن الحسن و اصحابم، پشت سر تو اقتدا کنیم.

جناب عیسی مسیح خطاب به حضرت عرضه می‌دارند: یابن فاطمه[1] شما، امام من هستید و من باید پشت سر شما نماز بخوانم.[2]

اینکه عیسی علیه السّلام این اتصال با ولایت را از کجا در خود تبلور داده است تا بتواند در این راه استقامت به خرج دهد و استقامت خود را نسبت به ولایت محکم کند، سفارشی بود که خداوند تبارک و تعالی به عیسی علیه السّلام نمود تا خود را به پیامبر آخرالزمان محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم متصل کند که اگر چنین کند به فیض عظمی عالم وجود نائل شده است و طبق این سفارش خداوند به عیسی فرمود: هرکس عهد و پیمان خود را با محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم که حقیقت ولایت در ایشان تجلی پیدا کرده است بشکند و استقامت نداشته باشد، شقی و بدبخت می‌باشد. چراکه در فرازی از سفارش خداوند به عیسی مسیح آمده است:

ای عیسی هر کس بیعت او را (محمد صلی‌الله علیه و آله و سلّم) بشکند، بر خود ستم

۱. عیسی علیه السّلام حضرت ولی‌عصر را با کلمه یابن‌فاطمه خطاب می‌کند.
۲. این روایت را مرحوم سید بن طاووس در ملاحم صفحهٔ ۸۰ نقل نموده است.

کرده است و هر کسی که به بیعت با او استقامت داشته باشد و به او وفا کند، منِ خداوند در بهشت به او وفا می‌کنم.

سپس خداوند در آخر فراز این سفارش لطیف در باب اتصال با ولایت، به عیسی علیه السّلام فرمود: ای عیسی هر چه تو را به من نزدیک می‌گرداند (یعنی ولایت محمد و آل‌محمد علیهم السّلام) تو را بر آن دلالت کردم و هر چه تو را از من دور می‌گرداند (عدم اتصال و استقامت در راه ولایت) تو را از آن نهی کردم پس هرچه بر خود بهتر می‌دانی آن را اختیار کن.

حال که به شرح مختصر این دو نکته سفارش خداوند به عیسی علیه السّلام در باب استقامت در راه ولایت پرداختیم، خالی از لطف نیست که ترجمه کل سفارش خداوند به عیسی علیه السّلام را که در کتاب شریف *اصول کافی*، جلد ۸، صفحه ۱۲۳ مرحوم کلینی علیه الرحمه آن را نقل نموده است، نقل کنیم تا سفارش خداوند به عیسی علیه السّلام در راه محمد و آل محمد علیهم السّلام را ملموس‌تر احساس کنیم.

توصیه خداوند خطاب به عیسی مسیح علیه السّلام

ای پسر مریم بِکْر وبَتُول ترک دنیا کرده! تورا به سید پیغمبران وصیت می‌کنم که نام او «احمد» وصاحب شتر سرخ است وصاحب روی نورانی که نورش، جهان را روشن خواهد کرد، او پاک‌دل است وبرای من شدیدالغضب، صاحب حیا وبسیار کریم است. به‌درستی که او رحمت برای جهانیان است وبهترین فرزندان آدم، نزد من در روز قیامت است وگرامی‌ترین گذشتگان بر من ونزدیک‌ترین پیغمبران است به‌سوی من. از عرب به هم خواهد رسید وبی‌خط وسواد، با علوم نخستین وواپسین، برانگیخته خواهد شد، دین مرا در میان مردم، گسترش خواهد داد ودر بلاها وآزارها برای رضای من بردبار خواهد بود. او برای حفظ دین من، به بدن خود با مشرکان جهاد خواهد کرد.

ای عیسی به تو دستور می‌دهم که آمدن او را به بنی‌اسرائیل خبر دهی وایشان را امر کنی که او را تصدیق کنند وبه او ایمان بیاورند واز او پیروی کنند واو را یاری رسانند.

عیسی علیه السّلام گفت: خدایا، او کیست؟

فرمود: ای عیسی او را راضی کن تا از تو راضی باشم.

عیسی علیه السّلام گفت: خدایا! پذیرفتم. پس او کیست؟

فرمود: نام او «محمد» است و رسول من است به‌سوی همهٔ مردمان، منزلت او از همه کس به من نزدیک‌تر است، شفاعت او نزد من از شفاعت همه کس لازم‌تر است.

خوشا به حال آن پیغمبر و خوشا به حال امت او، اگر تا هنگام مردن بر راه حق و درست بمانند، اهل زمین او را ستایش خواهند کرد و اهل آسمان برای او استغفار می‌کنند.

به رسالتهای من امین است و صاحب میمنت است. از اخلاق بد، پاک و از گناهان، معصوم است.

بهترینِ گذشتگان و آیندگان نزد من است که در آخر الزمان خواهد آمد. چون بیرون آید، آسمان، باران‌های رحمت بر زمین فرو ریزد و زمین، انواع نعمت‌ها و زینت‌های خود را بیرون آورد. بر هر چیز دست بگذارد، من در آن چیز برکت می‌نهم.

ای عیسی دین او سهل و آسان است قبلهٔ او کعبه است او از گروه من است و من با اویم، پس خوش به حال او! خوش به حال او! برای اوست حوض کوثر.

در بهترین جاهای بهشت عدن زندگی می‌کند و از دنیا با شهادت بیرون می‌رود.

در قیامت او را حوضی خواهد بود سرشار از شرابِ نابِ سر به مُهرِ بهشت و بزرگ‌تر از مسافت مکه تا مطلع آفتاب و در درون آن حوض جامهایی باشد به شمار ستارگان آسمان و کوزه‌هایی باشد به شمار کلوخ‌های زمین و در آن آب، لذت همهٔ شرابها و میوه‌های بهشتی باشد هر کس یک شربت از آن بنوشد، هرگز تشنه نشود، پس از مدتی که میان تو و او، فاصله‌ای باشد، او را برمی‌انگیزانم پنهان و آشکارا.

گفتار و کردار او با هم موافق باشد و مردم را به چیزی امر نمی‌کند مگر آن که اول، خود آن را به جا آورد.

دین او جهاد کردن باشد چه در دشواری و چه در آسانی. اهل شهرها برای او خاضع و مطیع شوند.

پادشاه روم نزد او خاضع شود. در هنگام طعام خوردن، نام خدا را می‌برد. به هرکسی

برسد، سلام می‌کند.

هنگامی که مردم در خوابند، او نماز می‌خواند، در هر شبانه‌روز او را پنج نماز واجب است که آغاز نماز او «اللّه اکبر» است و پایان نمازش، سلام. در وقت هر نماز، مردم را به نماز ندا کند تا نماز بخوانند همانگونه که در معرکهٔ جنگ، مردم را برای جنگ ندا می‌کنند. در نماز قدمها را صف می‌کنند، همانگونه که ملائکه، قدمهای خود را صف می‌کنند.

دل او برای من خاشع است. در سینهٔ او نور است و بر زبان او، حق. او با حق است هر جا که باشد،

اصلش یتیم است، و مانند درّ یتیم از خلق، ممتاز است. مدتی در میان قوم خود باشد که قدر او را نشناسند و مرتبهٔ او را ندانند. دیده‌اش به خواب می‌رود و دلش به خواب نمی‌رود.

شفاعت کردن مخصوص اوست و زمان امت او به قیامت پیوند خواهد خورد. چون امت با او بیعت کنند، دست رحمت من بر بالای دست ایشان است. هر که بیعت او را بشکند بر خود ستم کرده است و کسی که به بیعت او وفا کند، من برای او به بهشت وفا می‌کنم.

پس امر کن ستمکاران بنی‌اسرائیل را که نام تو، از کتاب‌های خود نزدایند و وصف او را که من در کتابهای ایشان فرستاده‌ام، تحریف نکنند و سلام مرا به او برسانند. به‌درستی که او را در قیامت، مرتبهٔ بلندی خواهد بود.

ای عیسی! هر چه تو را به من نزدیک می‌گرداند، تو را به آن دلالت کردم و هرچه تو را از من دور می‌گرداند، تو را از آن نهی کردم. پس هرچه برای خود، بهتر می‌دانی آن را اختیار کن.

بعد از نقل روایت توصیه خداوند به جناب عیسی مسیح علیه السّلام شاید این سؤال در ذهنت متصور شود که چگونه می‌توان در راه ولایت استقامت داشت؟

جوابی که می‌توان به این سؤال کلی و مهم داد خود کتابی مفصل می‌شود اما از این باب که جواب این سؤال مهم را بی‌پاسخ نگذاشته باشیم، روایتی از امام صادق علیه السّلام که در کتاب *اصول کافی* جلد ٤ صفحه ٦٤ آمده است، نقل می‌کنیم، آنجایی که امام علیه السّلام فرمود:

یأتی علی الناس زمانٌ من سئل الناس عاش و من سَکَت مات.

بیاید بر مردم زمانی که هر کس سؤال کرد (شبهات اعتقادی خود را

از علوم اهل‌بیت پاسخ گرفت واستقامت به خرج داد) می‌تواند زندگی ولایی کند وهر کس ساکت ماند واعتقادات خود را به برکت علوم اهل‌بیت واتصال با سلوک صلواتیهٔ محمد وآل‌محمدعلیهم السّلام برقرار نساخت، حقیقتاً می‌میرد ومردهٔ معنوی است.

سپس راوی از حضرت سؤال می‌کند اگر درک کردم آن زمان را، وظیفهٔ من چیست؟ حضرت فرمودند: آنچه داری به ایشان کمک کن واگر نداری، جدیت کن.

قسمت آخر این روایت که حضرت به این شخص فرمود هر چه داری به مردم کمک کن یعنی از چیزهایی که شیعه وظیفهٔ دارد آن را انفاق کند، حقیقت علمی است که از سلوک صلواتیه محمد و آل‌محمد علیهم السّلام کسب نموده است تا استقامت را بین شیعیان رواج دهد. پس ای عزیز این روایت که درباب آخرالزمان نقل شده است حکایت ازمن و تو دارد که اگر در راه ولایت کسب معرفت کنیم تا در راه ولایت بتوانیم استقامت کنیم، زنده معنوی هستیم والّا خیر.

منزل سیزدهم

سخاوت

حقیقت سخاوت الهی

ای عزیز، سیزدهمین حقیقتی که از صاد سلوک صلواتیه بر حقیقت قلب عرشی شیعه جریان و سیران پیدا می‌کند حقیقت سخاوت الهی است و اگر شیعه به برکت سلوک صلواتیه به حقیقت امام علیه السّلام متصل شود، حقیقت سخاوت الهی را در خود تبلور داده و سخاوت را از سیدالشهداء علیه السّلام آموخته است، چراکه «سین» حسین اشاره به سخاوت حضرت دارد.

در کتاب *مقتل* خوارزمی و کتاب شریف *جامع الاخبار* صفحه ۱۳۷ و همچنین *بحارالانوار* جلد ٤٤ صفحه ۱۹٦ روایتی لطیف در باب سخاوت سیدالشهداء علیه السّلام نقل شده، که من‌باب تبرک این روایت را نقل می‌کنیم.

ان اعرابیاً جاء الی الحسین بن علی علیهما السّلام فقال: یابن رسول اللّه قد ضمنت دیة کاملة و عجزت عن ادائه، فقلت فی نفسی: أسأل أکرم الناس و ما رأیت أکرم من اهل بیت رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم. فقال الحسین علیه السّلام: یا اخا العرب، أسألك عن ثلاث مسائل، فان اجبت عن واحدة اعطیتك ثلث المال و ان أجبت عن اثنتین اعطیتك ثلثی المال، و ان اجبت عن الکلّ اعطیتك الکلّ؟ فقال الاعرابی: یابن رسول اللّه، امثلك یسأل عن مثلی و انت من اهل العلم و الشرف؟ فقال الحسین علیه السّلام: بلی، سمعت جدّی رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم یقول: المعروف بقدر المعرفة. فقال الاعرابی: سل عمّا بدالك، فان اجبت و الّا تعلّمت منك و لا قوّة الّا باللّه. فقال الحسین علیه السّلام: ایّ الأعمال افضل؟ فقال الاعرابی: الایمان باللّه. فقال الحسین علیه السّلام: فما النجاة من

سپس حضرت فرمودند: چون این سخاوت و مردانگی را ندارند پس شیعه نیستند چرا لقب شیعه را بر آنان می‌نهید.

در روایت شریف وارد شده است: «**السخا خلق اللّه الاعظم**» سخاوت یکی از صفات بسیار بزرگ خداوند است. امّا این نکته را بدان که سخاوت فقط در مسائل مادی تجلی پیدا نمی‌کند بلکه سخاوت در جان و ناموس نیز جریان دارد لذا وقتی که اصحاب سیدالشهداء جان خود و نعمت‌های حیات زندگی خود را (که بالاترین نعمت در این دنیاست) برای امام فدا می‌کنند دارای بزرگترین سخاوت الهی هستند لذا سیدالشهداء علیه‌السّلام فرمودند: مثل اصحاب من نیامده است.

در روایتی دیگر که در کتاب ***بحارالانوار*** نقل شده، وارد شده، که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از جنگ صفین برمی‌گشتند گذرشان به دشت کربلا افتاد و با دیدگانی از اشک و اندوه به اصحاب خود فرمودند:

هذا مناخُ رکابهم الی ان قال علیه السّلام حتی طافَ بمکانٍ یقال له المقدفان فقال قتل فیها مائتا نبیٍ و مائتا سبطٍ کلهم شهدا و قال علیه السّلام و مناخُ رکابُ و مصارعُ عشاقُ شهدا لا یسبقهم مَن کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم.

اینجا مکانی است که سوارانشان فرود خواهند آمد. سپس به محلی رسید که آن رامقدفان می‌گفتند: گرد آنجا گردیدند وگفتند: در اینجا دویست تن از پیامبران خدا ودویست تن از فرزندانشان کشته شده وبه شهادت رسیدند. آنگاه فرمود: اینجا منزلگاه سواران ومحل زورآزمایی ونبرد شهیدان وعاشقانی است که هیچ کس از پیشینیان بر آنان پیشی نگرفته است واز آیندگان نیز کسی به منزلت ومرتبت ایشان نتواند رسید.

حال که بحث سخاوت الهی پیش آمد خالی از لطف نیست که به چند روایت لطیف در این باب اشاره کنیم تا جلای قلوب شما گردد.

از کتاب شریف ***معراج السعاده*** مرحوم ملا احمد نراقی صفحه ۳۲٤ و ۳۲۵ به نقل چند روایت می‌پردازیم:

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: سخاوت درختی است از درختان

بهشت که شاخه‌های خود را بر زمین آویخته پس هر کس یکی از این شاخه‌ها را بگیرد او را به بهشت می‌کشاند.

۲. همچنان از آن حضرت مروی است که جوان سخاوتمند گناهکار نزد خدا از پیرمرد عابد بخیل محبوب‌تر است.

۳. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: سخاوتمند را اهل آسمانها و زمین دوست می‌دارند چرا که طینت آن ازخاک پاک سرشته شده است و آب چشمه او از آب کوثر خلق شده است و شخص بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن می‌دارند چرا که طینت او از آب کثیف چرک‌آلود خلق شده است و آب چشم او از آب عوسج (درخت خاری است که برگهای چسبنده خاصی دارد) خلق شده است.

۴. جمعی از اهل یمن بر حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شدند که در میان ایشان مردی بود که بسیار حراف وبسیار پرحرف بود و در گفتگو از همه بیشتر صحبت می‌کرد و مبالغه و مباحثه می‌نمود و به حدی صحبت کرد و مبالغه نمود که حضرت را خشمگین کرد، به گونه‌ای که رنگ پیشانی حضرت متغیر شد ورگ پیشانی ایشان پیچیده شد وچشم بر زمین انداخت. ناگهان جبرئیل بر پیامبر نازل شد وعرضه داشت که خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید این مرد اهل سخاوت است پس خشم آن حضرت فرو نشست و سر بالا کرد و فرمود: اگر نبود اینکه مرا جبرئیل خبر داد که تو سخاوتمند هستی تو را از خودم می‌راندم تا عبرت دیگران گردی.

آن مرد گفت: خدای من سخاوت را دوست دارد.

حضرت فرمود: آری، سپس مرد گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمّد رسول اللّه. به خدایی که تو را به حق برانگیخته است هرگز احدی را از مال خود محروم نکرده‌ام.

۵. همچنین در این کتاب شریف نقل شده است هنگامی که موسی علیه السّلام بر سامری گوساله‌پرست مسلط گردید قصد کشتن او را داشت چرا که بنی‌اسرائیل را منحرف کرده بود ناگهان از طرف خداوند خطاب رسید: یا موسی او را مکش چرا که او سخاوتمند است.

٦. ای عزیز این را بدان که در روایتی لطیف از رسول اکرم وارد شده است که فرمودند: هر کس نام مرا بشنود و بر من بلند صلوات نفرستد بر من جفا کرده است (چرا که بلند صلوات فرستادن خود نوعی سخاوت است).

پس ای عزیز حقیقت سخاوت الهی را به برکت سلوک صلواتیه در خود تبلور بده تا به مرتبه چهاردهم صاد سلوک صلواتیه نائل شوی.

قبل از اینکه منزل چهاردهم را بحث کنیم سخاوت به خرج بده و برای تعجیل در فرج بقیة اللّه الاعظم حجة بن الحسن المهدی بُخل مکن و برای عزیز فاطمه ۱۱۰ مرتبه صلوات بر محمّد و آل‌محمّد علیهم السّلام بفرست. «**اللهمّ صلّ علی محمّد و آل‌محمّد و عجل فرجهم و العن اعدائهم اجمعین الی یوم القیامة**».

منزل چهاردهم

طهارت

حقیقت طهارت ظاهری و باطنی شیعه

امّا چهاردهمین و آخرین حقیقتی که از صاد سلوک صلواتیه بر قلب عرشی شیعه تجلی پیدا می‌کند، حقیقت طهارت ظاهری و باطنی شیعه می‌باشد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[1].

ای عزیز این نکته را بدان که هنگامی که شیعه حقیقت سلوک صلواتیه را در خود تبلور دهد به طهارت باطنی‌ای دست پیدا می‌کند که این طهارت باطنی سبب سلوک او به‌سوی امام علیه السّلام می‌شود.

قبل از اینکه روایاتی در باب طهارت باطنی شیعه که بر اثر سلوک صلواتیه در خود تبلور می‌دهد را نقل کنیم ابتدا در باب طهارت ظاهری شیعه، یعنی اینکه شیعه از جهت ظاهری، پاک و مطهر می‌باشد، روایاتی را نقل می‌کنیم تا این را بدانید که شیعه از جهت ظاهری طاهر می‌باشد اما برعکس ظاهر و باطن کفار و مخالفین امام علیه السّلام، نجس و ناپاک می‌باشد لذا بدین علت است که کافر، نجس گردید.

روایاتی در باب طهارت ظاهری شیعه

۱. عن محمد بن حمران قال سألت صادق علیه السّلام: من ایّ شیءٍ خلق اللّه طینة المؤمن؟ قال علیه السّلام: من طینة علیین.

قال: قلت فمن ایّ شیءٍ خلق المؤمن؟

---

۱. احزاب، آیه ۳۳.

قال علیه السّلام: من طینة الانبیاء فلن ینجسُه شیء.[1]

محمد بن حمران از امام صادق علیه السّلام سؤال می‌کند: طینت (گِل مؤمن) مؤمن از کجا خلق شده است؟

حضرت فرمودند: طینت علیّین.[2]

سپس سؤال کردم: خداوند تبارک وتعالی طینت مؤمن را از چه چیزی خلق کردند؟

حضرت فرمودند: از طینت انبیاء که این طینت نجس نمی‌شود.

توضیح مختصر

اینکه امام علیه السّلام می‌فرماید: طینت ظاهری مؤمن که همان جسم مؤمن باشد از علیّین خلق شده است، اشاره به طهارت ظاهری طینت مؤمن دارد که این طهارت به برکت اتصال حتّی جسمی شیعه با امام علیه السّلام می‌باشد و اینکه امام علیه‌السّلام در ادامه حدیث می‌فرمایند: نجس نمی‌شود بدین علت است که شیعه هیچ وقت به برکت اتصالی که با امام علیه السّلام دارد اعتقاد خود را نسبت به امام علیه السّلام متزلزل نمی‌کند و مرتد نمی‌شود تا خباثت باطنی که همان عدم داشتن ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام است، بدن ظاهری ایشان را نیز نجس نکند.

۲. عن علی بن الحسین علیهما السّلام، قال: انّ اللّه خلق النبیین من طینة علیین قلوبهم و ابدانهم و خلق قلوب المؤمنین من تلك طینة و خلق ابدانهم من دون ذلك. و خلق الکفار من طینة سجین قلوبهم و ابدانهم. و خلقت بین طینتین فمن هذا یلد المؤمن الکافر و یلد الکافر المؤمن و من هذا یصیب المؤمن السیئه و من هذا یصیب الکافر الحسنه و قلوب المؤمنین تحنُّ الا ما خلقوا منه و قلوب الکافرین تحنُّ الا ما خلقوا منه.[3]

---

۱. کتاب شریف بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۷۸.

۲. علیّون نام آسمان هفتم است.

۳. همان.

امام سجاد علیه السّلام فرمود: خداوند تبارک وتعالی طینت (بدن ظاهری) وقلوب انبیاء عظام علیهم السّلام را از علیین خلق کرد وقلوب مؤمنین را از همین گِل خلق نمود وخلق نمود بدنهای مؤمنین را از مکان پائین‌تر از علیین وخلق نمود کفار را از طینت جهنم قلوباً وبدناً. پس خداوند مخلوط کرد ایندو طینت را با یکدیگر که به همین دلیل است که بعضی اوقات مؤمن از کفار بدنیا می‌آید وکفار از صُلب مؤمن متولد می‌شود وبه همین علت است که مؤمن گهگاهی گناه می‌کند وبه همین علت است که گهگاهی از کافر کار نیک وحسنه‌ای سر می‌زند. اما در آخر قلوب مؤمنین گرایش دارد به همان طینت اصلی خود وطینت کافرین گرایش دارد به طینت اصلی خود.

توضیح چند نکته:

۱. اشکال نگیرید که چگونه می‌شود که روایت قبل از این روایت، یعنی روایت محمدبن حمران، که حضرت فرمودند: مؤمنین از طینت انبیاء خلق شده است اما در این روایت حضرت طینت مؤمنین را پائین‌تر از مکانی که طینت انبیاء را خلق کرده است، خلق شده‌اند.

جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است که این دو روایت هیچ‌گونه ضدیتی با هم ندارند چراکه منظور امام سجاد علیه السّلام در اینکه فرمودند بدنهای شیعیان از جایی پایین‌تر از مکان انبیاء خلق شده است منظور این است که طینت مؤمن از زیادی گل امام علیه السّلام و انبیاء عظام خلق شده است و چون منظور امام این نکتهٔ لطیف بوده است حقیقت زیادی گل را به مکان پائین‌تر از خلقت طینت انبیا تعبیر کرده است و چون منظور امام صادق علیه السّلام از این زیادی گل همان طینت انبیا بوده است لذا فرمودند: از طینت انبیا.

۲. اینکه مؤمن از کافر بدنیا می‌آید وکافر از صلب مؤمن به علت امتزاج طینت پاک و طاهر مؤمن و طینت خبیث و نجس کافر است لذا بدین علت است کـه فـرزند نـوح از صُلب نوح بدنیا می‌آید و این روایت خود بسیاری از شـبهات اعـتقادی در ایـن بـاب را جواب می‌دهد.

۳. اینکه شاید شبهه شود که چرا مؤمنی که به حقیقت امام علیه السّلام متصل است گناه می‌کند و یا کافری که نجس و ناپاک است عمل خیری از او سر می‌زند در این روایت جواب داده شده است و نکـته لطـیف‌تر ایـنجاست کـه حـضرت می‌فرمایند اگر مؤمنی گناه کند به علت استخراج طینت او با طینت کافر است و اگر کافری کار خیری انجام دهد به علت امتزاج طینت او با طینت پاک مؤمن است و این خود نکتهٔ بسیار لطیف است.[1]

روایاتی در باب طهارت باطنی شیعه

ای عزیز بعد از اینکه توضیح مختصری در باب روایات پاکی طینت مؤمن و طهارت او به برکت سلوک صلواتیه پرداختیم خالی از لطف نیست که بـه روایت لطـیفی کـه در بـاب طهارت باطنی شیعه به برکت سلوک صلواتیه که مرحوم کلینی در کـتاب *روضـة الکـافی* صفحه ۲۵۶ و همچنین مرحوم صدوق در کتاب شریف *صفات شیعه* آن را نـقل کـرده‌انـد بپردازیم که برای سهولت شما خواننده به ترجمهٔ آن اکتفا می‌کنیم.

این روایت در فضیلت شیعه نقل شده و امام صادق علیه السّلام به علت طهارت باطنی شیعه، از آن تعریف و تمجید می‌کنند.

عمرو بن ابی‌المقدام می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم کـه مـی‌فرمود: مـن و پدرم از خانه بیرون رفتیم تا [در مسجد مدینه] به میان قبر و منبر رسیدیم.

در آنجا به گروهی از شیعه برخوردیم. پدرم به آنها سلام کرد و فرمود به خدا سوگند،

۱. شبههٔ جبر برای شما پیش نیاید که پس اگر مؤمن گناه می‌کند موجه است. خیر بلکه انسان اختیار دارد و با اختیار خود نباید گناه کند.

من بوی شما و جانهای شما را دوست می‌دارم، پس شما مرا، در سایهٔ پارسایی و دوستی، یاری رسانید در این دوستی، و بدانید که به ولایت ما نتوان رسید، مگر به پارسایی و تلاش، و هر که از شما که بنده‌ای از بندگان خدا را امام و پیشوای خود قرار دهد باید بر طبق رفتار و کردار او عمل کند، شما پیروان خدا هستید و یاران خدا و پیشی‌گیرندگان در میان پیشینیان و پسینیان و پیشی‌گیرندگان در دنیا و آخرت به‌سوی بهشت و ما از روی ضمانتی که خدا کرده و نیز ضمانت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم برای شما بهشت را ضمانت کرده‌ایم.

به خدا که در درجات بهشت، کسی بهره‌مندتر از شما نباشد پس برای درک فضایل از یکدیگر پیشی گیرید.

تنها شمایید پاکان و زنانتان زنانی پاک هستند هر زن با ایمانی حوریه‌ای است خوش‌چشم، هر مرد با ایمانی، صدّیقی باشد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام به قنبر فرمود: ای قنبر! مژده‌ات باد و بشارت ده و شاد باش که بخدا سوگند رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم از این جهان برفت در حالیکه بر همهٔ امتش خشمگین بود مگر بر شیعیان.

آگاه باش برای هر چیزی، عزت و شوکتی است و عزت اسلام، شیعیان هستند.

آگاه باش که هر چیز را ستونی است و ستون اسلام، شیعیان هستند.

آگاه باش که برای هر چیز اوجی است و اوج اسلام، شیعه است.

آگاه باش که برای هر چیز شرفی است و اشرف اسلام، شیعه است.

آگاه باش که هر چیزی را سروری است و سرور انجمنها، انجمنهای شیعه است.

آگاه باش که هر چیزی را امام و رهبری است و امام زمین، آن سرزمینی است که شیعه در آن سکونت دارد.

بخدا اگر شما در زمین نباشید، هرگز در کنار چشمه‌ای گیاه نروید.

به خدا سوگند اگر شما در روی زمین نباشید خدا نعمتی به مخالفان شما ندهد و به خوشی دست نیابد، و نه در این سرای و نه در آن سرای بهره‌ای به کف نخواهند آورد.

هر شخص ناصبی، هرقدر هم که عبادت و تلاش کند، باز مشمول این آیه است: ﴿عاملةٌ ناصبه * تصلی ناراً حامیة﴾ پس هر شخص ناصبی سخت‌کوش عملش بر باد است.

شیعیان مایند که به پرتوی خدای عزّ و جلّ گویایند، و هر که مخالف آنانند پراکنده و نامفهوم سخن می‌گویند.

به خدا سوگند هیچ بنده‌ای از شیعیان ما نیست که بخوابد مگر آنکه خدای عزّ و جلّ روحش را به آسمان بالا برد و به آن برکت دهد، پس اگر عمرش سر آمده باشد آن را در گنجینه‌های رحمت خویش و گلستانهای بهشتی و در سایهٔ عرشش جای دهد و اگر عمرش به سر نیامده باشد همراه فرشتگان امین خود باز فرستد تا آن را به پیکری که از آن بیرون آمده بازگردانند تا در آن جاگیر شود.

به خدا سوگند که حاجیان شما و عمره‌گزارانتان خاصّان درگاه خدای عزّ و جلّ هستند و کم‌توشگان شما توانگران و توانگران شما قناعت‌پیشه‌گانند و به راستی که همهٔ شما اهل دعوت خدا و اهل اجابت او هستید.

منزل پانزدهم

لطافت

حرف «لام» اشاره به لطافت

ای عزیز بعد از اینکه چهارده حقیقت صاد سلوک صلواتیه که از حروف ابجد حرف «صاد» که به عدد ۹۵ ختم می‌شد (۱٤=۵+۹) پرداختیم به حروف دوم کلمهٔ صلوات یعنی حرف «لام» و منزل لامیه می‌پردازیم.

ای عزیز بدان که حرف «لام» اشاره به لطافت دارد چرا که در روایتی شریف مرحوم صدوق در کتاب *توحید* صدوق خود باب خامس حدیث ۳۲ روایتی را از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در باب حروف ۲۸گانه عرب که به حروف معجم معروف هستند و اسرار این حروف روایتی لطیف از ایشان نقل شده است. آنجایی که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السّلام که از حضرتش سؤال نموده: یا رسول اللّه، ما الفائده فی حروف الهجاء؟ امیرالمؤمنین از حضرت سؤال کرد: در این حروف چه فایده‌ای است و چه اسراری نهفته است؟

حضرت فرمودند:

امّا الالف، ف «اللّه لا اله الّا هو الحی القیوم. و اما الباء فباق بعد فناء خلقه و امّا التاء فتوابٌ یقبل توبة عن عباده ... و اما الکاف فالکافی الذّی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد و امّا اللام فلطیف بعباده و امّا المیم ... .

یا علی بدان که الف اشاره به اول جملهٔ «اللّه لا اله الّا هو الحی القیوم دارد (نیست خدایی مگر خدای پایدار وقیوم) واما حرف «باء» اشاره به باقی بودن خداوند بعد از فناء خلق دارد که حرف باء اشاره به اول کلمهٔ باقی است واما تاء اشاره به تواب بودن خداوند دارد که

توبهٔ خلق را قبول می‌کند. سپس حضرت درباب حروف، اسراری را هویدا می‌کند تا برسد به حرف «کاف» که حروف «کاف» اشاره به کلمه الکافی که یکی از اسماء خداوند است دارد آن کافی که طبق سورهٔ توحید نه می‌زاید ونه زاییده شده است وهیچ کس هم کفو او نیست واما حرف «لام» که محل بحث ما هست اشاره به لطافت خداوند نسبت به بندگانش دارد وهمچنین در کتاب خزائن الاسرار در باب دعاها وادعیه‌ای که درمورد حروفات ۲۸گانه عرب نقل شده است درمورد حرف لام چنین نقل کرده است:

«اللهمّ انی اسئلك بحق «لام» علیک یا لطیف المحیط بکل الشیء و لا یدرك الابصار کما له یا لطیف».

تو را می‌خوانم ای خداوند لطیف به حق حرف لام چرا که این لام اشاره به لطافت تو دارد آن لطافتی که محیط است بر کل اشیاء عالم وجود تا آنجایی که هیچ چشمی تو را به خاطر این لطافت قادر به دیدن نیست، لذا خداوند مجرّد محض است.

پس نتیجه گرفته می‌شود که لام صلوات اشاره به لطافت شیعه دارد.

لطافت باطنی شیعه

ای عزیز اگر نور محبت و سلوک صلواتیه محمد و آل‌محمد علیهم السّلام در تو تبلور پیدا کند لطیف می‌گردی. هم لطیف روحی و هم لطیف جسمی! شاید این سؤال برای تو مطرح شود که معنی لطافت باطنی را فهمیدی آیا می‌شود شیعه نیز جسمش لطیف گردد؟

جوابی که به این سؤال داده می‌شود این لطیفه است که شیعه بر اثر لطافت باطنی و روحی که از سلوک صلواتیه در خود تبلور می‌دهد آنقدر از جهت روحی و قلبی و باطنی لطیف می‌شود که این لطافتش به جسم شیعه نیز سرایت پیدا می‌کند.

توضیح بیشتر

شاید سؤال کنید که دلیل شما بر این مدّعا چیست؟ دلیل ما بر این مدّعا این نکته است

منك بهذا المقام. فاستعدّ للجواب و لا تزخرف المقال، فلاح الغضب فی وجه امیرالمؤمنین علیه السّلام و قال لعمّار ارکب جملك و طف فی قبائل الکوفه و قل لهم اجیبوا علیاً لیعرفوا الحق من الباطل و الحلال و الحرام و الصحّة و السقم.

میثم تمار گفت: من در خدمت مولایم امیرالمؤمنین علیه السّلام بودم که جوانی داخل شد ودر وسط جماعت مسلمین نشست. چون علی علیه السّلام از بیان احکام فراغت یافت، پسر جوان برخاست وگفت: ای ابوتراب من فرستاده‌ای هستم به جانب تو با رسالتی که کوهها را به شدت می‌لرزاند، از سوی مردی که کتاب خدا را از اول تا آخر حفظ کرده است وعلم قضاوتها واحکام را می‌داند واو از تو در کلام سخنورتر وبرای این مقام، سزاوارتر است. پس برای جواب آماده شو وبا کلام ناروا سخنت را آرایش نده.

غضب در چهرهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام آشکار شد وبه عمّار فرمود: سوار شترت شو ودر میان قبائل کوفه بگرد وبگو دعوت علی علیه السّلام را اجابت کنید تا حق را از باطل وحلال را از حرام ودرست را از نادرست بشناسید.

فرکب عمارُ فما کان الّا هنیئة حتی رأیت العرب کما قال اللّه تعالی ﴿ما ینظرون الّا صیحة واحدة ـ الی قوله ـ فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون﴾ فضاق جامع الکوفه و تکاثف الناس تکاثف الجراد علی الزرع الغضّ فی اوانه، و نهض العالم الاروع و البطل الانزع و رقی فی المنبر و راقی ثم تنحنح فسکت جمیع من فی الجامع فقال رحم اللّه مَن سمع فوعی، ایها الناس من یزعم انّه امیرالمؤمنین؟ و اللّه لا یکون الامام اماماً حتی یحیی الموتی او ینزل من السّماء مطراً او یأتی مما یشاکل ذلك ممّا یعجز عنه غیره و فیکم من یعلم انّی الایه الباقیه و الکلمه التامّه و الحجّة البالغه و لقد ارسل الیّ معاویه جاهلاً من جاهلیّه العرب عَجرَفَ فی مقاله، و انتم تعلمون لو شِئت لطحنت عظامه طعناً و نسفت الارض من تحته نسفاً و خسفتها علیه خسفا، الّا انّ احتمال الجاهل صدقه.

عمار بر شتر سوار شد، طولی نکشید که سیل جمعیت به راه

که چون اولاً عالم باطن با عالم ظاهر در ارتباط مستقیم است لذا به همین دلیل عقلی محکم، امام علیه السّلام برای اینکه درجهٔ قرب و لطافت شیعیان خود را به ایشان نشان دهد شرایطی را از جهت ظاهری برای ایشان فراهم می‌کند که این شیعیان، لطافت باطنی خود را بالعینه مشاهده کنند و تا وقتی که شیعه در این عالم دنیا و کره خاکی که عالم ناسوت می‌باشد، زندگی می‌کند بالطبع قراردادهای دنیوی که یکی از آنها حواس پنجگانه می‌باشد، در صفای روح شیعه مؤثر است لذا شیعه به‌وسیلهٔ این حواس پنجگانه می‌تواند صفای روح پیدا کند. مثلاً با نگاه نکردن ظاهری به نامحرم توسط چشم، یا نشنیدن غیبت توسط گوش یا نگفتن غیبت توسط زبان یا لمس نکردن بدن نامحرم توسط حس لامسه و غیره می‌تواند صفای باطنی پیدا کند. پس نتیجه گرفته می‌شود که مسائل ظاهری بدن از جمله حواس پنجگانه بدن در لطافت باطنی روح مؤثرند و ارتباط مستقیم دارند.

پس از این ارتباط مستقیم، می‌توان این نتیجه را گرفت که لطافت باطنی روح، آنقدر از جهت کیفی و کمی عمیق و گسترده می‌شود که طبق این ارتباط مستقیم روح با جسم این لطافت باطنی روح شیعه به جسم شیعه نیز سرایت پیدا می‌کند و ثانیاً در بحث طهارت شیعه گفتیم که طینت ظاهری شیعه نیز پاک و مطهر است علاوه بر اینکه روح وی نیز از علیین است. طبق این دو استناد نتیجه گرفته می‌شود که لطافت، دو بعد دارد: **بعد ظاهری** که همان جسم شیعه باشد و **بعد باطنی** که روح شیعه است.

حال، که بحث به لطافت روحی جسمی شیعه رسید برای اثبات مدعای خود روایت لطیف و عجیبی را که مرحوم بحرانی در کتاب شریف *مدینة المعاجز* در باب معجزات امیرالمؤمنین علیه السّلام صفحه ٥٤٦ و همچنین مرحوم مجلسی در کتاب شریف *بحارالانوار* جلد ٥٤ صفحه ٣٤٦ و ٣٤٥ آن را نقل کرده‌اند می‌پردازیم.

ابتدا روایت را نقل می‌کنیم، و سپس توضیح مختصری در باب آن خواهیم داد.

میثم التمار قال: کنت بین یدی مولای امیرالمؤمنین علیه السّلام اذ دخل غلام و جلس فی وسط المسلمین فلمّا فرغ علی من الاحکام نهض الیه الغلام و قال یا اباتراب انا الیك رسولٌ جئتك برسالةٍ تزعزع لها الجبال من رجلٍ حفظ کتاب اللّه من اوّله الی اخره و عَلِمَ عِلم القضایا و الاحکام و هو ابلغ منك فی الکلام و احقّ

افتاد [گویی صحنه قیامت برپا شده است] همانطور که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ما ینظرون الّا صیحة واحدة ـ الی قوله ـ فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون﴾[1] پس مسجد مملو از جمعیت شد ومردم به آنجا هجوم آوردند مانند هجوم ملخها به علف‌های تازه درایام سرسبزیش پس عالِمِ صاحب حسن وجمال وشیر بیشه شجاعت که منزه از هرگونه شرکی است برخاست وبر فراز منبر رفت، وبا سرفه‌ای سینه را صاف کرد، تمام مردمی که در مسجد جامع کوفه بودند، ساکت شدند، آنگاه فرمود: خدا بیامرزد کسی را که بشنود وحفظ کند ای مردم چه کسی گمان می‌کند که امیرالمؤمنین است؟ به خدا قسم امام، امام نخواهد بود مگر اینکه مرده را زنده کند یا از آسمان باران فرستد یا چیزی مانند اینها که دیگران از انجام آن عاجز باشند. در میان شما کسانی هستند که می‌دانند من نشانهٔ پاینده وکلمه تامه وحجت بالغه هستم. همانا معاویه جاهلی از جهّال عرب را به سوی من فرستاده است که با گستاخی سخنش را گفت وشما می‌دانید اگر من بخواهم، استخوانهایش را خرد می‌کنم وزمین را در زیر پایش می‌شکافم واو را در آن فرو می‌برم لکن [تحمل می‌کنم، زیرا] تحمل جاهل، صدقه است.

ثم حمد اللّه و اثنی علیه و صلّی علیه النبیّ صلی‌الله علیه و آله و سلّم و اشار بیده الی الجوّ مذموم و اقبلت عمامه و علت سحابة و سمعنا منها نداءً یقول: السلام علیك یا امیرالمؤمنین و یا سیّد الوصیین و یا امام المتقین و غیاث المستغیثین و یا کنز المساکین و معدن الرّاغبین و اشار الی السّحابة فدنت قال المیثم فرایت الناس. کلهم قد اخذتهُمُ السّکرة فرفع رجله و رکب السحابة و قال لعمّار ارکب معی و قل بسم اللّه مجریٰها و مرسیٰها فرکب عمارٌ و غابا عن اعیننا فلمّا کان بعد ساعة اقبلت السحابة حتّی اظلّت جامع الکوفة فالتفتّ فاذا مولای

۱. یس، ۴۹ ـ ۵۱.

جالس علی دکّة القضاء و عمّار بین یدیه و الناس حافّون به ثم قام و صعد المنبر و اخذ بالخطبة المعروفه بالشقشقیة.

سپس خدا را حمد کرد وثنای او را گفت وبر پیامبر درود فرستاد وبا دستش به آسمان اشاره فرمود. پس پاره ابری جلو آمد وپارهٔ ابر دیگری اوج گرفت واز آن صدایی شنیدیم که می‌گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین وای سید اوصیاء وای پیشوای متقین وای فریادرس فریادخواهان وای گنج مساکین وای ملجأ ومأوای راغبان. حضرت به تکهٔ ابر اشاره فرمود، نزدیک شد.

میثم گفت: مردم را دیدم که [از مشاهدهٔ این واقعه] از خود بی‌خود شده بودند. پس پا به فرا نهاده وسوار آن ابر گردید وبه عمار فرمود: با من سوار شو وبگو: به نام خدا هنگام راه افتادنش وهنگام لنگر انداختنش.

عمار سوار شد وهر دو از دیدگان ما پنهان شدند.

مدتی گذشت وپارهٔ ابر برگشت به طوری که بر مسجد جامع کوفه سایه انداخت. من نگاه کردم، دیدم که مولایم بر مسند قضاوت نشسته وعمّار مقابل روی اوست ومردمی دور او حلقه زده‌اند. سپس حضرت بر فراز منبر تشریف‌فرما شد وبه ایراد خطبهٔ معروف شقشقیه پرداخت.

فلما فرغ اضطرب الناس و قالوا فیه اقاویل مختلفة فمنهم من زاده اللّه ایماناً و یقیناً و منهم من زاده کفراً و طغیاناً قال عمار قد طارت بنا السحابه فی الجوّ فما کان الّا هنیئةً حتی اشرفنا علی بلد کبیره حوالیها اشجارٌ و انهارٌ فنزلت بها السّحابة و اذا نحن فی مدینة کبیرة و الناس یتکلّمون بکلامٍ غیر العربیة فاجتمعوا علیه و لاذوا به فوعظهم و انذرهم بمثل کلامهم ثلم قال: یا عمار ارکب ففعلت ما امرنی فادرکنا جامع الکوفه ثم قال لی: یا عمّار اتعرف البلدة الّتی کنت فیها. قلت: اللّه اعلم و رسوله و ولیّه. قال: کنّا فی الجزیرة السابعة من الصّین اخطب کما رأیتنی، انّ اللّه تبارک و تعالی ارسل رسوله الی کافّة الناس و علیه ان یدعوهم و یهدی

المؤمنين منهم الى الصراط المستقيم و اشكرها ما اوليتك من نعمةٍ و اكتم من غير اهله فانّ للّه تعالى الطافاً خفيةً فى خلقه لا يعلمها الاّ هو و من ارتضى من رسول صلى‌الله عليه و آله و سلّم.

چون خطبه را به پایان رساند. مردم مضطرب شدند وسخنان گوناگونی در مورد آن جناب گفتند. بعضی از آنها را خداوند ایمان ویقین افزود وبعضی را کفر وطغیان.

عمار گفت: ابر ما را در هوا به پرواز درآورد تا اینکه پس از مدّت اندکی بر شهر بزرگی مشرف شدیم. شهر بزرگی که اطراف آن را درختان ورودخانه‌ها احاطه کرده بود. ابر در آنجا پائین آمد وما [خودمان را] در شهر بزرگی یافتیم که مردم آن به زبان غیر عربی سخن می‌گفتند. پس اطراف امیرالمؤمنین علیه السّلام جمع شدند وبه او پناه آوردند وحضرت آنان را پند داد وبه زبان ولغت خود آنان اندرزشان داد. سپس فرمود: ای عمار، سوار شو. آنچه فرمود، اطاعت کردم وبه مسجد کوفه رسیدیم. سپس فرمود: ای عمّار، آیا شهری را که در آن بودی می‌شناسی؟ گفتم: خدا ورسولش وولی او داناترند. فرمود: ما در جزیرهٔ هفتم چین بودیم. همانطوری که دیدی خطبه خواندم همانا خداوند رسولش را به سوی همه مردم فرستاد وبر پیامبر است که مردم را دعوت کند ومؤمنان آنها را به صراط مستقیم راهنمایی نمایند به خاطر نعمتی که تو را به آن سزاوار نمودم، شکرگزاری کن واز نااهلان پنهان دار. به‌راستی که برای خداوند در میان خلقش الطاف خفیه‌ای است که آن را جز او وپیامبر برگزیده‌اش کسی دیگر نمی‌داند.

ثم قالوا اعطاك اللّه هذه القدرة الباهرة و انت تستنهض الناس لِقتال معاويه فقال: انّ اللّه تصيرهم بمجاهدة الكفّار و المنافقين و الناكثين و القاسطين و المارقين و اللّه لو شئت لمددتُ يدى هذه القصيرة، فى ارضكم هذه الطويلة و ضربتُ بها الى صدر معاويه بالشام و اجذب بها من شاربه (او قال من لحيته)

فمدّ یده و ردّها و فیها شعراتٌ کثیرة فتعجّبوا من ذلك ثمّ وصل الخبر بعد مدةٍ انّ معاویة سقط من سریرة فی الیوم الّذی کان علیه السّلام مدّ یدَه و غشی علیه ثمّ افاق و افتقد من شاربه و لحیته شعرات.

بعضی گفتند: ای امیرالمؤمنین خداوند به تو این قدرت آشکار را عطا کرده است، با این حال، چرا برای جنگ با معاویه مردم را به قیام وامی‌داری؟

فرمود: خداوند آنها را در اثر جهاد با کفّار ومنافقین وناکثین وقاسطین ومارقین به بندگی فرا خوانده. به خدا قسم اگر بخواهم این دست کوتاهم را در این سرزمین پهناور شما دراز می‌کنم وبا آن در شام بر سینهٔ معاویه می‌کوبم واز شارب او (یا از ریشش) خواهم کند.

بعد از این واقعه خبر رسید که معاویه در همان روز که امیرالمؤمنین علیه السّلام دست دراز کرده بود، از تختش افتاده وغش کرده وسپس به هوش آمده در حالی‌که مقداری از موهای شارب وریشش کنده شده است.

توضیح مختصر در باب این روایت شریف:

ای عزیز همانگونه که در این روایت شریف مشاهده نمودی، لطافت باطنی جناب عمار یاسر این وزیر اعظم مولا علی علیه السّلام در جنگ صفین سبب شد که حضرت او را به غیب جزیرهٔ هفتم چین سیر دهند و اینکه چرا جزیره چین و آن هم جزیرهٔ هفتم بدین جهت است که چین در آن زمان آخرین نقطهٔ جغرافیایی محسوب می‌شد واشاره به این لطیفه دارد که آخرین مرحلهٔ سلوک را در حدّ ظرفین آن زمان، جناب عمّار سیر کرد و این به برکت لطافتی بود که از حقیقت سلوک صلواتیه در قلب جناب عمار یاسر تبلور پیدا کرده بود. اینکه چرا در غیب هفتم جزایر چین سیر دادند، چون طبق نظر علمای علم اعداد، عدد ۷ را عدد کاملی می‌دانند، لذا خداوند هفت آسمان و هفت زمین خلق کرد لذا در روایت آمده است که اگر هفت مرتبه یا رب بگویی، دعایت مستجاب می‌شود نه هشت

مرتبه و صفات ذاتی خداوند ۷ مرتبه هستند.

روایت در بارهٔ عدد ۷ بسیار است که اشاره به کامل بودن عدد ۷ دارد که در این کتاب جای بحث مفصل آن نیست.

تصرف ولایی امام نسبت به عمّار

و امّا سؤال اینجاست که چگونه می‌شود عمار یاسری کـه از جـهت جسـمی دارای وزن و عناصر غلیظهٔ جسمانی می‌باشد بر روی ابر لطیف سوار شده است؟

جوابی که به این سؤال داده می‌شود سه بعد دارد اولاً امام لطیف، یعنی امیرالمـؤمنین علیه السّلام در بدن جناب عمّار تصرّف ولایی کرده و بدن ایشان را لطیف می‌کنند تا ابـر لطیف تحمل وزن بدن غلیظ عمّار را داشته باشد.

بعد دوم جواب این است که چون عمار یاسر علیه الرحمه از جهت باطنی در دارالسلام ولایت لطیف گردیده بود لطافت باطنی وی طبق ارتباط عالم ظاهر با عالم باطن به جسم وی نیز سرایت کرد و چون چنین شـد و چـنین قـابلیتی در وی ایـجاد گـردید لذا امـام علیه السّلام در بدن عمار تصرف کرده و بدن او را لطیف می‌کند.

بعد سوم جواب، این لطیفه است: اگر شیعه که از شعاع نور خورشید حکایت می‌کند چرا که خورشید، امام علیه السّلام است و شعاع خورشید، شیعه، باید از امام علیه السّلام تبعیت نماید و مشایعت کند چه ظاهراً و چه باطناً چگونه مـی‌شود عـمارها، حـذیفه‌ها، سلمانها، اباذرها، مقدادها، مالکها، زراره‌ها، ابابصیرها و غیره از جهت بـاطنی و روحـی، صفای باطنی امام علیه السّلام را حکایت کنند.

اما لطافت ظاهری یعنی جسم امام را حکایت نکنند مگر خودشان نفرمودند: شیعیان ما از زیادی گل ما خلق شدند. این روایت فقط جنبه باطنی ندارد بلکه جنبه ظاهری هم در بر می‌گیرد یعنی جسم شیعه نیز به حدی که از جهت باطنی لطیف شده‌اند، لطیف می‌گردد.

شاید این سؤال برای شما ایجاد شود که چگونه می‌شود جسـم شـیعه لطـیف گـردد، آنچنان لطافتی که مانند لطافت باران، سوار بر ابر شوند اما در بین مردم آن زمان نیز که از حالات روحانی این شیعیان کمّل بی‌خبر بودند و دارای ثقل و رذایـل اخـلاقی ظـاهری و باطنی هستند، زندگی می‌کردند؟

جوابی که به این سؤال داده می‌شود این است که ما گفتیم جسم شیعه لطیف است و این لطافت را از باطن روح خود کسب می‌کند بدینگونه نیست که بدون تصرف امام این لطافت جسم، تحقق پیدا کند بلکه در هر موقعیتی که امام علیه السّلام بنابر حکمت مطلقه و عالیهٔ خود صلاح بدانند این لطافت بالقوهٔ جسم شیعه را بالفعل می‌کنند.

در همین موقعیت، روایت اخیر، مولا علیه السّلام صلاح دیدند که بدن بالقوهٔ لطیف عمار را در جلوی انظار مردم این لطافت را بالفعل کردند تا مردم و شیعیان مستضعف وکفار بدانند که شیعه چه مقامی دارد.

ای عزیز در این دو کلمهٔ بالفعل و بالقوه خوب دقت کن چرا که اگر خوب در این دو کلمه تفکر کنی جواب این شبهه را خواهی گرفت.

توضیح بیشتر

لطافت جسم شیعه در شرایط عادی بالقوه اما در شرایطی که خود امام صلاح بدانند این لطافت بالفعل می‌شود، لذا شیعیان کمّل به راحتی در بین مردمان عادی زندگی می‌کردند و در شرایط حساس مثل شرایط همین روایت اخیر، این لطافت جسم بالفعل می‌شود.

در کتاب *پرورش روح* جلد ۲ صفحه ۳۵۲ روایتی لطیف از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در باب تندرستی شیعه و لطافت باطنی و ظاهری‌ای که شیعه به برکت ذکر صلوات می‌تواند در خود تبلور بدهد نقل کرده است:

> **حضرت فرمودند: کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد خداوند ده بار بر او صلوات می‌فرستد وکسی که ده بار بر من صلوات فرستد، خداوند صد بار بر او صلوات می‌فرستد والبته صد بار صلوات بر من فرستادن، ۱۰۰۰ بار صلوات خدا را درپی دارد وهر کس ۱۰۰۰ بار بر من صلوات بفرستد هیچگاه عذاب نخواهد دید.**

و همچنین از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در این روایت نقل شده است که فرمودند هر کس یک بار بر من صلوات فرستد، خداوند دری از رحمت (اشاره به لطافت باطنی) وعافیت (لطافت ظاهری که همان تندرستی باشد) را به روی او می‌گشاید.

منزل شانزدهم

وُدیّت

«واو»، اشاره به ودیّت

عزیز من، بدان که شانزدهمین حقیقتی که از سلوک صلواتیه بر حقیقت عقل عرشی شیعه تبلور پیدا می‌کند حقیقت «واو» کلمهٔ شریفهٔ صلوات است که «واو» و سلوک واویهٔ اشاره به ودیّت شیعه دارد. وُدیّت به معنای محبت شدید می‌باشد که همان حقیقت عشق الهی می‌باشد لذا در قرآن کریم و عظیم در ذیل این آیه شریفه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾[1]

به‌درستی آنهایی که ایمان می‌آورند (به ولایت) وعمل صالح انجام می‌دهند (سیر در سلوک صلواتیه) بزودی خداوند تبارک وتعالی ایشان را محبت شدید اعطا می‌کند.

در کتاب شریف *تفسیر برهان* سید هاشم بحرانی جلد ۳ صفحه ۲۱ از امام صادق علیه السّلام نقل نموده‌اند که فرمودند: منظور از این وُدّ (محبت شدید) هُوَ امیرالمؤمنین علیه السّلام یعنی عشق به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌باشد. یعنی خداوند تبارک و تعالی به برکت سلوک صلواتیه عشق به مولا علی علیه السّلام و حضرات معصومین علیهم‌السّلام را در قلوب ایشان جایگزین می‌کند به اصولی که عشق سیر می‌نماید.

در محبت، جان اگر بازی خوش است — گر کنی بازی، چنین بازی خوش است
یار کرمانی اگر چه خوش بود — دلبر سرمست، شیرازی خوش است
رند سرمستیم وبا ساقی حریف — با حریف‌خویش، دمسازی‌خوش است

۱. سورهٔ مریم، آیه ۹۶.

چند گردی تو بـه خـود گـرد جـهان / یکدمی با خویش، پردازی خـوش است
سـاز مـا را ذوق خـوشتر مـی‌دهد / ساز ما را گر تو بنوازی خـوش است
عشق سلطانست، به تخت دل نشست / خانه را با عشق، پردازی خوش است
سـیم قـلب تـو نـدارد رونـقی / سیم قلب خویش بگذاری خـوش است
در طـریق عـاشقی، چـون عـاشقان / هرچه داری‌جمله دربازی خـوش است

افلاطون حکیم را گفتند: پسرت دچار عشق شده است.

گفت: اینک در آدمیت خود کمال یافته است.

اما ای عزیز بدانکه عشق، دارای مراتبی است ۹گانه به نیت ۹ فلک یعنی اگـر شـیعه حقیقت ۹گانه عشق را در خود تبلور دهد تا ۹ فلک سیر می‌کند و این را بدان کـه اولیـن مرتبهٔ عشق را هویٰ گویند به معنای میل و اشتیاق تند و دومین مرتبه آن کُلَف به مـعنای اشتیاق بالاتر از هویٰ. سومین مرتبه از عشق را لوعـه بـه مـعنای التـهاب آتش عشـق. چهارمین مرتبه لاعج به معنای عشق سوزان. پنجمین مرتبه عشق را عرام به معنای شور دردانگیز عشق گویند و ششمین مرتبه عشق را جوی به معنای وجد که از عشق حاصل می‌شود. هفتمین مرتبه عشق، تَتیم به معنای ذلت و بندگی عاشق دلداده و هشتمین مرتبه آن، تَبَلْ به معنای بیماری عشق و بالاخره نهمین مرتبه عشق را هیأم به معنی جنون عشق گویند.

چون شیعه به این مرتبه از حقیقت ۹گانه بـرسد ولایت حـضرات مـعصومین عـلیهم السّلام در او آنقدر سیر کرده است که دیگر شیعه مجنون امام علیه السّلام می‌شود و برای اطاعت کردن اوامر الهی امام سر از پا نمی‌شناسد لذا بدین علت جـنون عشـق بـود کـه سلمانها در مسجد مدینه‌ها کتک‌ها خوردند. و به‌همین علت جنون عشق بود که ابوذرها به رَبَذه‌ها تبعید شدند و مالکها با حرارت در جَمَلها شمشیر می‌زنند، عـمارها در صـفین‌ها شهید می‌شوند، حبیب بن مظاهرها در کربلاها قتل‌عام مـی‌گردند، مـنصورها بـر دارهـا می‌روند و چه زیبا فرموده است شاعر:

دم به دم، دم از ولای مـرتضی بـاید زدن / دست دل در دامـن آل‌عـبا بـاید زدن
نقش حب خاندان بر لوح جان بـایدنگاشت / مُهر مِهر حیدری بر دل چو ما بـاید زدن
دم مزن با هر که او بیگانه باشد از عـلی / گر نَفَس خواهی زدن با آشـنا بـاید زدن
روبـروی دوسـتان مـرتضی بـاید نـهاد / مدّعی را تیغ غـیرت بـر قـفا بـاید زدن

لا فـــتی الّا عـلی لا سـیف الّا ذوالفـقار — این نَفَس را از سر صدق و صفا باید زدن
در دو عالم چهارده معصوم را باید گـزید — پنج نوبت بر سـر دولت سـرا بـاید زدن
پیشوایی بایدت جسـتن ز اولاد رسـول — پس قدم، مردانـه در راه خـدا بـاید زدن
از حَسَن، اوصاف ذات کبریا باید شـنید — خیمه خُلق حسـن بـر کـبریا بـاید زدن
عابد و باقر چو صادق، صادق از قول حقند — دم به مِهر موسی از عین رضا بـاید زدن
گـه بـلایی آیـد از عشـق شـهید کـربلا — عـاشقانه آن بـلا را مـرحـبا بـاید زدن
با تقیّ و با نقیّ و عسکری یکرنگ بـاش — تیغ کین بر خصم مهدی بی‌ریا بـاید زدن
هر درختی کـو نـدارد مـیوهٔ حبّ عـلی — اصل و فرعش چون قلم، سر تا به پا باید زدن
دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست — بعد از آن دم از وفای مصطفی بـاید زدن
سرخی روی موالی سکهٔ نام عـلی است — بر رُخ دنیا و دین چون پادشاه بـاید زدن
بی‌ولای آن ولی، لاف از ولایت می‌زنی؟ — لاف را باید که دانـی از کـجا بـاید زدن
ما، لوایی (پرچم) از ولای آن ولی افراشـتیم — طبل در زیر گـلیم آخـر چـرا بـاید زدن
بر در شهر ولایت خـانه‌ای بـاید گـرفت — خـــیمه در دارالســـلام اولیـا بـاید زدن
از زبان نعمت اللّـه مـنقبت بـاید شـنید — برکف نـعلین سـیّد[1] بـوسه‌ها بـاید زدن

حال که بحث عشق و جنون عشق و ولایت در بین شیعیان به میان آمد، خالی از لطف نیست که به عشق‌بازی دو نمونه از عاشقان امام علیه السّلام که به مرتبهٔ جنون عشـق رسـیده بودند روایاتی را نقل کنیم تا بر تو اثبات گردد سلوک صلواتیه معجزه مـی‌کند و حـقیقت عشق الهی را به تو هدیه می‌دهد.

عشق‌بازی قاسم بن الحسن در صحرای کربلا

جناب مستطاب علامه دهسُرخی حفظه اللّه درکتاب شریف رمز المصیبه فی مقتل من قال انا قتیل العبره جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۱ در باب رَجَزخوانی حضرت قاسم بن الحسن المجتبی علیه السّلام این داماد سیدالشهداء چنین نقل کرده است که حضرت هنگامی که قصد رفتن به میدان را داشتند، سیدالشهداء گریستند و ایشان را از رفتن به میدان منع نمودند ولی آن

۱. لقب رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله.

جوان رعناکه قلبش مالامال از عشق سیدالشهداء به برکت اتصال سلوک صلواتیه گردیده بود بر دست و پای حضرتش بوسه داده و تمنای اذن میدان گرفت و چون به میدان رفت این رَجَز حیدری را عاشقانه سر داد:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن　　سبط النبی المصطفی مؤتمن
هذا حسین کالاسیر المرتهن　　بین أناس لا سَقوا صَوب المزن

اگر مرا نمی‌شناسی من پسر امام حسن نوهٔ پیغمبر برگزیدهٔ امین هستم، این حسین است که مانند اسیر گروگانی در دست مردمی که باران رحمت بر آنان نبارد گرفتار است.

که حضرت بقیة اللّه الاعظم حجة بن الحسن در زیارت ناحیه مقدسه[1] که مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف *بحارالانوار*، جلد ٤٥ صفحه ٦٥ این زیارت لطیفه را نقل نموده است. خطاب به قاسم بن الحسن بن علی علیهم السّلام چنین فرمودند:

السلام علی القاسم بن الحسن بن علی المضروب علی هامة المسلوب لامة حین نادی الحسین عمه و جلی علیه عمه کالسقر و هو یبهص برجله اتراب و الحسین یقول بعد لقوم قتلوك و من خصمهم یوم القیامة جدك و ابوك.

سلام بر قاسم بن الحسن بن علی آنچنان که مضروب شد فرق سر شریفش وصورت پرنورش به شمشیر اعداء ودشمنان اسلام پس در این هنگام ندا داد عموی بزرگوار خود حسین بن علی را. پس حضرت به مانند عقابی بر سر قاسم بن الحسن حاضر شد ودید که وی از درد پای خود را به خاک می‌مالد وحضرت فرمودند: دور باد عنایات جدت وپدرت به قومی که تو را کشتند وبا تو جنگ کردند.

پس این عشق قاسم بن الحسن بود که به مرتبه جنون رسیده و مجنون ولایت گشته بود که آنچنان خود را بر دست و پای حضرت انداخته و بر حضرت التماس می‌کند که خون شریف خود را فدای گامهای ملکوتی حضرتش نماید.

۱. زیارت ناحیه مقدسه، زیارتی است که بقیّة اللّه الاعظم روحی فداه در این زیارت به جدّ غریبش سیدالشهداء واصحاب شریفش سلام داده است و در این زیارت مصیبت کربلا را نقل نموده است.

چـو اعـدا دیـد قـاسم را کـه در گـردن کـفن دارد
همه گـفت از ره تـحسین عـجب وجـه‌حَسَن دارد
رخش چون پرتوافکن شد در آن وادی فلک گـفتا
خـوشا حـال زمـین را کـو مـهی در پـیرهن دارد
لبش پـژمرده هـمچون گـل ز سـوز تشـنگی امـا
تو گویی چشمهٔ کـوثر در ایـن شـیرین دهـن دارد
چـو بـلبل شـورانگـیزد در آواز رجـزخـوانـی
بـه شـوق نـوگلی کـو در مـیان آن چـمن دارد
ز هر سو لشگر عدوان هجوم آورد چـون ظـلمت
بـه صـید شـاهبازی، جـمله کـو زاغ و زغـن دارد
فکـندند از سـریر زیـن، سـلیمان وار آن شـه را
بـلی انـدر کـمین، دائـم سـلیمان اهـرِمن دارد
چـون سـرو قـد او زیـنت، گـلستان بـلا را شـد
بگـفتا تـاب سـمّ اسب کِـی هـمچون بـدن دارد
مـرا دریـاب یـا عـمّا ز روی مـرحـمت اکـنون
کـه مـرغ روح شـوق دیـدن بـابم حسـن دارد

عشق عابس‌بن ابی‌شبیب به سیدالشهداء

حضرت عابس بن ابی‌شبیب الشاکری این صحابی سیدالشهداء در روز عاشورا رجَـزی عجیب خواند بدین مضمون که فرمود: **حبّ الحسین اجنّنی**. عشق حسین مرا دیوانه خـود کرده است. و این رجز را می‌خواند و شمشیر می‌زد لذا بقیة اللّه الاعظم در زیارت مقدسه هنگامی که به این صحابه سیدالشهداء مـی‌رسند مـی‌فرمایند: «**السـلام عـلی عـابس بـن ابی‌شبیب الشاکری**».

حال که بحث حقیقت عشق در کربلا به میان آمد خالی از لطف نیست که به روایتی که از امام صادق علیه السّلام در باب صلوات بر سیدالشهداء نقل شده است حدیثی را نـقل کنیم: آنجایی که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که میل خوردن سیب سرخی

چـو اعـدا دیـد قـاسم را کـه در گـردن کـفن دارد
همه گـفت از ره تـحسین عـجب وجـه‌حَسَن دارد
رخش چون پرتوافکن شد در آن وادی فلک گـفتا
خـوشا حـال زمـین را کـو مـهی در پـیرهن دارد
لبش پـژمرده هـمچون گـل ز سـوز تشـنگی امـا
تو گویی چشمهٔ کـوثر در ایـن شـیرین دهـن دارد
چـــو بـــلبل شـورانگـیزد در آواز رجـزخـوانـی
بـــه شـــوق نـــوگلی کـو در مـیان آن چـمن دارد
ز هر سو لشگر عدوان هجوم آورد چـون ظـلمت
بـه صـید شـاهبازی، جـمله کـو زاغ وزغـن دارد
فکـــندند از سـریر زیـن، سـلیمان وار آن شـه را
بـــلی انـــدر کـــمین، دائـم سـلیمان اهـرِمن دارد
چـــون سـرو قـد او زیـنت، گـلستان بـلا را شـد
بگـــفتا تـــاب سـمّ اسب کِـی هـمچون بـدن دارد
مـــرا دریـــاب یـا عـمّا ز روی مـرحـمت اکـنون
کـــه مـــرغ روح شـوق دیـدن بـابم حسـن دارد

عشق عابس‌بن ابی‌شبیب به سیدالشهداء

حضرت عابس بن ابی‌شبیب الشاکری این صحابی سیدالشهداء در روز عاشورا رجَـزی عجیب خواند بدین مضمون که فرمود: **حبّ الحسین اجننّی**. عشق حسین مرا دیوانه خـود کرده است. و این رجز را می‌خواند و شمشیر می‌زد لذا بقیة اللّه الاعظم در زیارت مقدسه هنگامی که به این صحابه سیدالشهداء مـی‌رسند مـی‌فرمایند: «**السـلام عـلی عـابس بـن ابی‌شبیب الشاکری**».

حال که بحث حقیقت عشق در کربلا به میان آمد خالی از لطف نیست که به روایتی که از امام صادق علیه السّلام در باب صلوات بر سیدالشهداء نقل شده است حدیثی را نـقل کنیم: آنجایی که امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که میل خوردن سیب سرخی

حقیقت امنیت الهی

ای عزیز بدان که هفدهمین حقیقتی که از کلمه شریفه صلوات و سلوک صلواتیه بر قلب عرشی شیعه نازل می‌گردد حقیقت امنیت الهی است لذا چنین در روایت آمده است:

عن علی‌بن موسی‌الرضا عن موسی‌بن جعفر عن جعفربن محمد عن محمدبن علی عن علی‌بن حسین عن حسین بن علی عن حسن بن علی عن امیرالمؤمنین عن رسول‌اللّه الاعظم صلی‌الله علیه و آله و سلّم عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن لوح عن قلم عن‌اللّه عزّوجلّ: ولایت علی‌بن ابی‌طالب حصنی‌فمن دَخَل حصنی‌امن من‌عذابی.

ولایت علی بن ابی‌طالب دژ محکمی است که هر کس در آن وارد شود در امنیت الهی است.

و این را بدان که ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام حرزی محکم است که نه تنها شیعه را به برکت سلوک صلواتیه محمد و آل‌محمد علیهم السّلام از سقوط به دره‌های جهنم حفظ می‌کند بلکه در روایاتی بسیار لطیف که مرحوم علامه سید هاشم بحرانی در کتاب ***مدینة‌المعاجز*** جلد ۲ در باب امنیت دیگر موجودات ملکوتی و دنیایی که در زیر امنیت صلح امام علیه السّلام وارد شده‌اند نقل کرده است که من‌باب مثال به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. قال رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم: دخلت الجنة فرأیت علی بابها مکتوب بالذهب لا اله الاّ اللّه محمدٌ حبیب اللّه علی بن ابی‌طالب ولی اللّه، فاطمة امة اللّه الحسن و الحسین صفوة اللّه علی محبیهم رحمة اللّه و علی مبغضیهم لعنة اللّه.[1]

۱. مدینة المعاجز جلد ۲ صفحه ۳۵۴ و همچنین کتاب مرحوم غایة المرام، صفحه ۵۸۶.

رسول اکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: وارد شدم دربهشت ودیدم در روی درب بهشت با طلا این جملات مکتوب شده است: لا اله الّا اللّه، محمد حبیب خداست، علی بن ابی‌طالب ولی خداست، فاطمه کنیز خداست، حسن وحسین برگزیده خدایند بر محبین ایشان رحمت خدا وبر دشمنان ایشان لعنت خدا باد.

۲. رُوِی عن نبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم قال من قرأ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بُنی اللّه له فی الجنة سبعین الف قصر من یاقوت حمراء فی کل قصر سبعون الف بیت من لؤلؤة بیضاء و فی کل بیت سبعون الف سریر من زبرجدة خضراء فوق کل سریر سبعون الف فراش من سُندس و استبرق و علیه زوجة من الحور العین و لها سبعون الف زبابة مکلله بالدرّ و الیاقوت مکتوب علی خدّها الایمن محمد رسول اللّه و علی خدها الایسر علی ولی اللّه و علی جنبیها الحسن و علی ذقنها الحسین و لا شفتیها بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قلت یا رسول اللّه لمن هذه الکرامة؟ قال: لمن یقول بالحرمه و التعظیم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.[1]

رسول اکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس بگوید بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، خداوند برای او قرار می‌دهد در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ که درهر قصری هفتاد هزار خانه است از مروارید سفید ودر هر خانه‌ای هفتاد هزار تخت از زبرجد سبز وبالای هر تختی هفتاد هزار فرش از سندس واستبرق وحریر بهشتی وبرای اوست بر روی هر فرشی حورالعینی، که بر سرش تاجی است که بر روی آن تاج هفتاد هزار یاقوت ومروارید زینت شده است ونوشته شده است بر طرف راست صورت آن حورالعین، محمد رسول اللّه وبر طرف چپ صورتش نوشته شده است: علی ولی اللّه وبر پیشانی وی نوشته شده است: حَسَن وبر چانه او نوشته شده است: حسین وبر دو لبش نوشته شده است: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. پس سؤال کردم یا رسول اللّه این همه کرامت برای چیست؟ حضرت فرمودند: به‌خاطر

۱. جامع الاخبار تاج‌الدین شعیبی؛ مدینة المعاجز بحرانی ج ۲ ص ۳۶۶؛ بحار الانوار، ج ۹۲ صف ۲۵۸.

حرمت واحترام وبزرگی بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.

۳. عن عبداللّه بن مسعود قال سمعت رسول اللّه صلی‌الله علیه و آله و سلّم یقول: انّ للشمس وجهین. وجه یضیء لاهل الارض و وجه یضیء لاهل السماء و علی وجهین منها کتابة ثم قال اتدرون منك ما تلك کتابه. قلنا: اللّه و رسوله اعلم. قال: الکتابة التی تولی اهل السماء اللّه نور السموات و الارض و اما الکتابة التی تولی اهل الارض علی علیه السّلام نور الارضین.[۱]

عبداللّه بن مسعود می‌گوید: از رسول اکرم‌صلی‌الله علیه و آله وسلّم شنیدم که فرمودند برای خورشید دو وجه وصورت می‌باشد پس وجهی به سوی اهل زمین است وطرف دیگر خورشید به‌سمت اهل آسمان وبردو طرف خورشید جملاتی حک شده است آیا می‌دانید چه چیزی نوشته شده است؟ گفتیم: خداوند ورسول او بهتر می‌داند. حضرت فرمود: بر آن طرفی که خورشید رو به اهل آسمان است نوشته شده است: اللّه نور السموات والارض (خدا نور آسمانها وزمین است) واما بر آن طرفی که رو به اهل زمین است نوشته شده است وعلی نور الارضین (علی نور زمین‌هاست).

٤. قال النبی صلی‌الله علیه و آله و سلّم: آتانی جبرئیل و قد نشر جناحیه و اذا فیها مکتوبٌ لا اله الاّ اللّه و محمد النبی و مکتوب علی الاخر لا اله الاّ اللّه علی الوصی.[۲]

پیامبر اکرم‌صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: روزی جبرئیل به نزد من آمد درحالی که بالهایش را گشوده بود. بر روی یک بال آن نوشته شده بود: لا اله الاّ اللّه محمد النبی وروی بال دیگرش نوشته شده بود: لا اله الاّ اللّه علی الوصی.

و همچنین روایات بسیاری، در این باب، که اسم حضرات معصومین علیهم‌السّلام به‌عنوان حرز برای کل موجودات عالم وجود عمل می‌کند و آنان را در امنیت مطلق وارد می‌کند، از جمله اینکه اسامی حضرات معصومین بر عرش وکرسی وغیره به‌عنوان حرز

۱. مدینة المعاجز جلد ۲، صفحه ۴۰۶؛ بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۹.
۲. مناقب ابن‌شهر آشوب؛ مدینة المعاجز، جلد ۲، صفحه ۴۰۸.

حک شده است که همگی دلیل بر محتاج بودن کل عالم وجود به امام علیه السّلام می‌باشد و به گونه‌ای خود را به برکت اتصالی که از سلوک صلواتیه دارند به امنیت مطلق دست پیدا کرده‌اند. و همچنین پیامبران عظام نیز خود را دائماً به حقیقت ولایت عرضه می‌کردند تا در این امنیت مطلق باقی بمانند لذا من باب اثبات مدعای خود به قسمتی از حرز بسیار لطیفی که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم در باب متوسل شدن به مولا علی علیه السّلام به ابودُجانه انصاری تعلیم دادند، اشاره‌ای می‌کنیم. که این حرز شریف را مرحوم سید هبةاللّه الموسوی در کتاب *المجموع الرائق من ازهار الحدائق* جلد ۱ صفحه ۳۲٤ نقل نموده، آنجا که می‌فرمایند:

اعیذه بالاسم المکتوب فی التورات و الانجیل و بالاسم الّذی هو مکتوب فی الزبور و بالاسم الّذی هو مکتوب فی القرآن و بالاسم الذی حمل به عرش بلقیس الی سلیمان بن داود علیهما السّلام قبل یرتدّ الیه طرفه و بالاسم الّذی نزل الذی جبرئیل علیه السّلام الی محمد فی یوم الاثنین ... و بالاسم الذی یمشی به الخضر علیه السّلام علی الماء فلم تبتل قدماه و بالاسم الّذی نطق به عیسی علیه السّلام فی المهد صبیّاً و اعیذه بالاسم الّذی نجا به ابراهیم الخلیل علیه السّلام من نار نمرود بن کنعان و بالاسم الذی نُجی به یوسف علیه السّلام من الجُب و بالاسم الّذی نجی به یونس علیه السّلام من بطن حوت ... .

پناه می‌برم به اسم مکتوبی که در تورات وانجیل وزبور وقرآن نوشته شده است[1]، وپناه می‌آورم به اسمی که تخت بلقیس را به سوی سلیمان

---

۱. ای عزیز بدان که اسم مکتوبی که در تورات وانجیل وزبور وقرآن نوشته شده است اسم شریفه مولا علی است که اسم حضرت در تورات اِلیّا و در انجیل ایلیا و در زبور اوریا و در قرآن علی الحکیم است چراکه در ذیل آیه شریفهٔ ﴿وانّه فی امّ الکتاب لدینا علیّ حکیم﴾ (آیهٔ ۴، سورهٔ زخرف) ترجمه: به‌درستی که او در ام الکتاب (قرآن) نزد ما اسمش علی حکیم است. در کتاب شریف تأویل الایات جلد ۲ صفحه ۵۵۲ روایت شده است که منظور از اسم علی حکیم، مولا امیرالمؤمنین می‌باشد. پس نتیجه گرفته می‌شود که حرز تورات وانجیل وزبور وقرآن، اسم مولا علی علیه السّلام است. لذا در روایتی از امام صادق علیه السّلام وارد شده است که فرمودند: ولایتنا اهل البیت قطب القرآن. یعنی ولایت ما اهل‌بیت، قطب قرآن و مرکز ثقل و ذات قرآن است چراکه اگر این ذات را بگیرند، قرآن از هم پاشیده می‌شود و قرآن بدون ولایت هیچ معنایی پیدا نمی‌کند لذا مولا علی علیه السّلام در جنگ صفین فرمودند: آن پاره‌پوستهای بر روی نیزه را رها کنید به درستی که قرآن حقیقی من هستم.

بن داود از شهر سبا به بیت‌المقدس قبل از چشم به هم زدنی حرکت داد[۱] وپناه می‌برم به آن اسمی که جبرئیل به سوی محمدصلی‌الله علیه وآله و سلّم در روز دوشنبه آورد[۲] پناه میبرم به اسمی که جناب خضر به وسیلهٔ آن بر روی آب حرکت کرد وپاهای وی خیس نشد[۳] پناه

---

۱. در روایتی شریف از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم وارد شده است که از حضرت سؤال کردند که چه کسی تخت بلقیس را از سبا به بیت‌المقدس آورد. حضرت در جواب فرمودند: هو امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب. او علی بن ابی‌طالب بود. شبهه نشود پس آصف بن برخیا وزیر جناب سلیمان در این موضوع چه دخالتی داشت؟ بله ما نیز قبول داریم آن شخصی که تخت بلقیس را از سبا به بیت‌المقدس حمل نمود جناب آصف وزیر سلیمان بود. اما این در ظاهر در آصف تجلی کرده است اما در باطن حقیقت توسل آصف بن برخیا به مولا علی علیه السّلام بوده است که چنین قدرتی برای آصف بن برخیا ایجاد شده است چراکه در روایتی در کتاب القطره سید احمد مستنبط، بحر المعارف عبدالصمد بحرانی، بحارالانوار مجلسی، مشارق الانوار الیقین رجب برسی و بسیاری از کتب روایی دیگر وارد شده است که مولا علی علیه السّلام فرمودند: «کنت مع الانبیاء سرّاً و مع النبی جهراً» مَنِ مولا علی علیه السّلام به‌طور سرّی و مخفی و باطنی با تمام انبیاء بودم و ایشان را کمک و یاری می‌کردم و در ظاهر برای پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم تجلی کردم و او را برای دینش کمک و یاری نمودم و چون آصف بن برخیا نیز یکی از پیامبران بزرگ محسوب می‌شد و وزیر جناب سلیمان لذا مولا علی علیه السّلام در باطن نیز به وی کمک کرده و آصف به مولا متوسل شده و تخت بلقیس را با اسم اعظم «یا حی یا قیوم» به سوی سلیمان آورد. پس یکی از انبیاء که آصف باشد به مولا علی علیه السّلام متوسل شده و حرز خود را ایشان قرار می‌دهد تا به امنیت مولا وارد شود.

۲. ای عزیز بدان که روز دوشنبه روز مهمی است دوشنبه روزی بود که بهشت را خداوند خلق نمود، دوشنبه روز دوم خلقت بود، دوشنبه روزی بود که سیدالشهداء را در کربلا شهید کردند، دوشنبه روزی بود که سقیفهٔ ملعونه شومیه را به راه انداختند و دوشنبه روز جنگ احد بود در این روز بود که جبرئیل در زمین و آسمان این ندا را داد: لا فتی الّا علی و لا سیف الّا ذوالفقار پس حرز جبرئیل نیز چنین شد.

۳. اما آن اسم چه بوده است اسم وصی پیامبر آخرالزمان است چراکه مولا در خطبهٔ البیان فرمودند: «انا معلم الخضر و الموسی»: من معلم خضر و موسی بودم و به ایشان تعلیم اسم اعظم را کردم و به خضر آب حیات را نوشانیدم و همچنین سید هاشم بحرانی در کتاب شریف مدینة المعاجز کراماتی از مولا علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت از کنار رودخانه‌ای عبور می‌کردند راهب مسیحی را دیدند که بر روی آب راه می‌رود حضرت سؤال کردند از چه کاری به این مقام رسیده‌ای. راهب گفت: اسم اعظمی که درسینه خود دارم. حضرت فرمود: آن اسم اعظم تو چیست؟ که به چنین کرامتی نائل شدی؟ گفت: اسم وصی پیامبر آخرالزمان یعنی اسم ایلیا را بر زبان جاری می‌کنم و بر روی آب راه می‌روم و به وسیلهٔ این حرز از غرق شدن در آب در امان و امنیت مطلق هستم. حضرت چون چنین دیدند به قصد مسلمان شدن آن راهب مسیحی، آب را منجمد کرده بر روی آن حرکت کردند چون راهب چنین دید، تعجب کرده و سؤال کرد: تو کیستی با چنین مقامی؟ فرمود: من خود حقیقت اسم اعظم یعنی وصی پیامبر آخر الزمان هستم. پس راهب مسلمان گشته و هدایت می‌شود. لذا مولا علی علیه‌السلام می‌فرماید: «انا الاسم الاعظم

می‌برم به آن اسمی که عیسی مسیح علیه السّلام در گهواره هنگامی که کودک شیرخوار بود وتوانست توسط آن اسم صحبت کند ومادرش مریم را از تهمت زنا، تبرئه نماید وپناه می‌برم به آن اسمی که ابراهیم خلیل را از آتش نمرود نجات داد وپناه می‌برم به آن اسمی که یوسف توسط آن از چاه بیرون آمد وپناه می‌برم به آن اسمی که یونس از شکم ماهی توسط آن نجات یافت.

اما ای عزیز! بدان که سبب نجات ابراهیم از آتش، حقیقت ولایت مولا علی علیه السّلام بود لذا در بحر المعارف در باب کمک کردن مولا علی علیه السّلام به انبیاء عظام روایاتی نقل کرده است بدین مضمون که در باب نجات ابراهیم از آتش نمرود فرمودند:

انا الّذی انجیتَ ابراهیم من نار نمرود و مونسه.

من مولا علی علیه السّلام بودم که ابراهیم را از آتش نمرود نجات دادم ومونس وی گشتم.

در باب نجات یوسف از چاه فرمودند:

انا مونس یوسف الصدیق فی الجُب و مخرجه.

من مونس یوسف صدق در چاه بودم واو را از آن چاه خارج کردم ونجات دادم.

در باب تکلم عیسی در گهواره فرمودند:

انا متکلم علی لسان عیسی فی المهد صبیّاً.

من در گهواره بر زبان عیسی علیه السّلام نطق را جاری کردم.

در باب نجات یونس از شکم ماهی فرمودند: ولایت من مولا علی علیه السّلام بود که یونس را از شکم ماهی نجات داد.

پس ای عزیز مطالبی که در این حرز وجود دارد نشان‌دهنده این مهم است که همه عالم

وهو کهیعص»: من اسم اعظم هستم وآن اسم اعظم، حروف مقطعهٔ اول سورهٔ مریم می‌باشد. که گویند عیسی مسیح نیز که بر روی آب حرکت می‌کرد با این جملات حرکت می‌کرد.

وجود ریزه‌خوار سر سفره ولایت می‌باشند و اگر به برکت اتصال سلوک صلواتیه خود را به حقیقت امام علیه السّلام متصل کنند در امان و امنیت الف صلوات قرار می‌گیرند و الّا در درّه‌های ظلمانی جهنم سقوط می‌کنند.

حال که بحث بدین‌جا رسید خالی از لطف نیست در باب امنیتی که از ذکر صلوات بر موجودات و انسانها تبلور پیدا می‌کند اشاره‌ای کنیم.

مرحوم شیخ محمد یزدی منتظری در کتاب *کشکول* خود روایتی را از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم نقل کرده است بدین مضمون که روزی حضرت، ابلیس را ملاقات می‌کند در حالی که ابلیس ناتوان و ضعیف در گوشه‌ای نشسته بود. حضرت از وی سؤال می‌کنند: ای ابلیس! چرا چنین ناتوان و ضعیف گشته‌ای؟

ابلیس جواب می‌دهد: بخاطر شش عملی که در امت تو رواج دارد که هر چه منِ ابلیس ایشان را می‌فریبم اگر آنها این شش عمل را انجام دهند در امنیت مطلق قرار می‌گیرند و از ناحیهٔ منِ شیطان به ایشان آسیبی نمی‌رسد.

حضرت فرمودند: ای خبیث آن شش عمل چیست؟

گفت: اول؛ هر کجا که به هم می‌رسند سلام می‌کنند.

دوم؛ چون سلام کردند با یکدیگر مصافحه می‌کنند (دست می‌دهند).

سوم؛ از برای هر کاری ان‌شاءاللّه می‌گویند.

چهارم؛ بعد از هر گناهی استغفار می‌فرستند.

پنجم؛ در شروع هر کاری بسم اللّه الرّحمن الرّحیم می‌گویند.

و ششم؛ زیاد صلوات بر محمّد و آل‌محمّد می‌فرستند.

همچنین در روایت آمده است که برای هر انسانی دو ملک است ملکی که بر شانهٔ راست او حسنات وی را می‌نویسد و ملکی که بر شانهٔ چپ او سیئات او را می‌نویسد و همچنین شیطان نیز برای هر انسان دو شیطان قرار می‌دهد تا وی را وسوسه نمایند و چون انسان این ذکر را بگوید آن دو شیطان پنهان می‌شوند و به نزد ابلیس می‌روند و شکوِه می‌کنند و می‌گویند: امروز این شخص ما را خسته کرده است و به امنیت و دژی محکم وارد شده است که ما را به آن دژ راهی نیست پس ای عزیز اگر می‌خواهی آن دژ ولایت را در حول محور قلبت ایجاد کنی این ذکر را زیاد بفرست: «لا حول و لا قوة الّا باللّه

العلی العظیم و صلّی اللّه علی محمّد و آله».

همچنین، در روایتی شریف از کتاب *تفسیر امام حسن عسکری* علیه السّلام در ***بحار الانوار*** جلد ۹۴ صفحهٔ ۶۱ نقل شده است که قوم بنی‌اسرائیل در زمان موسی بن عمران علیه‌السّلام دچار بلای عظیمی شده بودند و آن بلا این بود که فرعون ملعون، پسران بنی‌اسرائیل را قتل‌عام می‌کرد چرا که منجمان به وی گفته بودند مولودی پسر در میان بنی‌اسرائیل به وجود خواهد آمد که هلاکت تو بدست او خواهد بود (یعنی موسی علیه السّلام) پس فرعون امر نمود که پسران ایشان را بکشند و زنان ایشان را حیله‌ها می‌کردند که حامله نشوند و اگر حامله می‌شدند فرزند خود را به صحراها و غارهای کوهها برده و در چاله‌ای در بیابانها، آن کودک را قرار می‌دادند و ده مرتبه، صلوات بر محمد و آل‌محمد فرستاده و بر آن کودک می‌دمیدند و چون چنین می‌کردند خداوند تبارک و تعالی ملکی را می‌فرستاد که آن کودک را تربیت نماید و از انگشت ملک شیر جاری می‌کرد تا آن کودک، آن را بمَکَد و از انگشت دیگرش غذایِ ملایم جاری می‌کرد تا از آن طعام به برکت ذکر صلوات بر محمّد و آل‌محمّد بهره‌مند شود.

روایات، در این باب بسیار است که حقیقت ذکر صلوات، امنیتی به شیعه می‌دهد وصف‌ناپذیر و چون نمی‌شود بیشتر در این باب بحث نمود به آخرین منزل، ذکر شریف صلوات می‌پردازیم.

منزل هجدهم

تَنَبَّـه

حقیقت تنبّه و بیداری معنوی

ای عزیز آخرین حقیقتی که از ذکر صلوات بر قلب عرشی شیعه وارد می‌شود حقیقت تنبّه و بیداری معنوی است چرا که «تای» کلمهٔ صلوات اشاره به تنبّه دارد، لذا رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «الناس ناموا اذا ماتوا انتبهوا»: مردم در خواب غفلت هستند هنگامی که می‌میرند حقیقتاً بیدار می‌شوند.

پس ای عزیز چون حقیقت هفده منزل سیر و سلوک صلوات را در خود تبلور دادی حقیقتاً بیدار معنوی می‌شوی و قدرت ولایت و جبل النور بهشت (کوه نور) را با چشمان ظاهری و باطنی خود مشاهده خواهی کرد، چرا که جبل النور حقیقت طور نفس امام علیه‌السّلام را گویند که هر کس لیاقت ندارد ببیند مگر آنهایی که از خواب غفلت بیدار گشته‌اند و امام علیه السّلام را در کربلای نفس خود به برکت سلوک صلواتیه‌ای که در خود تبلور داده‌اند یاری کردند و به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حجة بن الحسن‌ها پاسخ دادند و لبیک گفتند و این ندا را بر پرچم قلب خود با سه سطر نور به نیت توحید و نبوت و ولایت سه بار نوشتند در سطر اول: «اللهمّ صلّ علی محمّد و آل‌محمّد» و در سطر دوم: «و عجّل فرجهم» و در سطر سوّم: «و العن اعدائهم اجمعین الی یوم الدین».

* * *

پایان کتاب

تمام شد کتاب سلوک صلواتیه به سوی هیکل محمدیه در روز دوشنبه ۲۳ شوال المکرم ۱۴۲۵ هجری قمری، روز خلقت بهشت ولایت و روز ۲۳ ماه، به نیت جمع عدد ۵=۲+۳ (پنج تن آل‌عبا) و در شوال المکرم، به نیّت کرامت عالم وجود.

پس ای عزیز در دوشنبه، بهشت ولایت را به برکت کرامت شوال ولایت اتمام یافت، هجده منزل به نیّت اسم حَیّ یعنی حیات معنوی و به نیت عدد سن ۱۸ بهار فاطمه زهرا سلام‌الله علیها، در خود ایجاد کن.

تقدیم کردم این کتاب را به امّ ابیها سیدة النساء والرجال فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها والحمد للّه ربّ العالمین ولا حول ولا قوة الّا باللّه العلی العظیم، حسبنا اللّه ونعم الوکیل، نعم المولی ونعم النصیر وصلّی اللّه علی محمد وآله الطاهرین الهداة المهدیین الطیبین الطاهرین لا سیّما علی الفاطمة الزهراء امّ ابیها ام نجباء ونقباء السدرة المنتهی والشجرة طوبی والمریم العظمی والقدیسة الکبری، الزجاجة المضیئة فی العالمة غیب وشهود امّ القرر انسانیه التی بمعرفتها دارة القرون اُولی من لدن آدم الی انقراض الآدم ولعنة اللّه علی القوم الظالمین واعدائهم اجمعین الی یوم الدین تمت هذه الکتاب فی یوم الاثنین ۲۳ شوال المکرم ۱٤۲۵ هجری قمری برابر با دوشنبه ۱٦ آذر ۱۳۸۳ هجری شمسی. الاحقر والمسکین الولایه امیر مولایی بیدگلی به اهتمام وکوشش برادران یوسفی، اشراقی، ضیائی‌پور وبهادری.

«یا علی مدد»